



السُّلْطَانُ أَحْمَدُ شَاهُ قَاجَا

در عهد دولت مبین آیت سلطان السلاطین و

خاقان الخواقین شهریار ممالک عجم وارث تاج و

تخت جم شاهنشاه اسلامیان پناه جوان بخت

عدل خواه ابد اندیشه و ابد حیشه در مطبوعه

عالیجناب معالی القاب آقا اسمعیل خونساری

واقع در طهران صین عن اکدثان انطباع پذیرفت

فی شهر کتبی بیخدا الحرام سنه ۱۳۳۱



بسم الله الرحمن الرحيم الى سبيل الرشاد وخصلة على من خالف محمد وآله

این کتاب مستطاب بشاره المؤمنین که از تصانیف حضرت مولانا المعظم و سیدنا
الاجل الاکرم جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول العالم الربانی
والکائنات کفایت النظار و المعانی الداعی باقواله و افعاله الی الله الحاکم لا سلطان الا
سلطان علی شاه انجلیزی انحراسانی طالب ثراه است و تقریباً دو سال قبل از
شهادت خود نگاشته و بدون تکلف و تعجیه معنی مؤمن واقعی و شیعه حقیقی را توضیح
و مبرهن داشته اند چنانکه میتوان گفت از صدر اسلام الی یومنا هذا بزرگان دین و
پیروان ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بواسطه تقیه و قوت اجانب و غیر مابین
وضوح شیعه واقعی را از تشیع و شیعه علی و باجی را از غیر باجی متمایز نفرموده اند و مزا
هر یک از فرق اسلامی را موافق اخبار پیغمبر مختار و ائمه اطهار علیهم سلام الله الی یوم القراء
معین ننموده اند تا اشخاصی که از روی صدق در طلب حق و بروز آثار عاجله آن بوده اند
بدون زحمت و تحمل مشقت بحقیقت آن پی برده و سالها در کشف آن معطل نمانند و اکنون که
سالکان مسالک دین و طالبان طریق یقین از مطالعة این کتاب شاید مقصود را بدو
پرده و حجاب مشاهده میکنند امید است که جناب مستطاب علام فہام آقا شیخ محمد حسین
شیخ الاسلام دام افصاله را که جزو نویسین و مباشر طبع کتابست بدعائی یار و شاد
نمایند حرره تراب اقدام الفقراء والملمس منهم الدعاء یتباعہ حضور الاولیاء و رو
الہم الفداء العبد الخمولی اسمعیل بن محمد تقی الذرفولی فی ثانی شهر محرم الحرام سن ۱۲۳۹

فهرست ما فی هذا الكتاب المستطاب المسمی بایشان اتمین

مقدمه

در بیان معنی شیعه و مؤمن و تحقیق تشیع و ایمان

باب اول	باب دوم	باب سوم
در مناقب مؤمن و شیعه صفحه ۳۷	در بیان بشارات مؤمن و شیعه صفحه ۵۴	در بیان اقسام مؤمن و شیعه صفحه ۱۰۴
باب چهارم	باب پنجم	باب ششم
در بیان اوصاف شیعه صفحه ۱۳۷	در ابتداء مؤمن با انواع طبقات صفحه ۱۶۲	در بیان لایت و مراتب حقیقت آن صفحه ۱۷۸
باب هفتم	باب هشتم	باب نهم
در بیان حقیقت انبیاء و اولیای ایشان صفحه ۱۱۱	در بیان ذکر و ذکر حق و فضیلت آن صفحه ۲۵۲	در بیان ذکر حق و فضیلت آن صفحه ۲۵۲
باب دهم	باب یازدهم	باب دوازدهم
در بیان فکر مصطلح صوفیه صفحه ۲۶۲	در بیان آداب اوصاف که مؤمن باید بآنها موضوع باشد صفحه ۲۸۷	در بیان آنکه شریعت طریقت و حقیقت یک چیزند صفحه ۳۰۴

خاتمه

در بیان احوال بعضی از بزرگان و اقوال مفیده ایشان و فی آخر تذکره

در اینک تمام ادبیان بر سه قسمند



بشارة المؤمنین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ

سپاس بقیاس خداوندی راست است که نور بخش دلهای اولیا است
و بشارت ده پیروان آنهاست و درودنا محدود بر روان پاک حضرت رسول و
اوصیاء طاهیرین و اصحاب کاملین آنجناب باد و بعکس چنین گوید
این ریزه خوار خوان نعمه الهی الرضوی المرتضوی المصطفوی سلطان محمد
بن حیدر محمد که چون اخبار بشارت آمیز و آثار غرور انگیز در باره شیعه و مؤمنین در کتب
معتبره شیعه ملحوظ شده بود و اخبار بسیار در نویدی متشیعه و شیعه غیر کامل نظر
رسیده بود بخاطر آمد که جمع بین اخبار نماید و تحقیق معنی مؤمن و شیعه نماید تا
مؤمنین نوید و غیر مؤمنین مغرور نشوند و چون عمده مقصود بشارت
مؤمنین بود این مجموعه را به بشارة المؤمنین نامید و الله الموفق
و ترتیب و ادم این مجموعه را بر مقدمه و دو اوده باب خاتمه مقتصد
در بیان معنی شیعه و مؤمن و تحقیق تشیع و ایمان بدانکه شیعه اسم است از برای
اتباع و انصار شخص و در عرف اسم شده از برای کسانی که در زمان خلفاء رضوی
خلفاء نمودند و با علی بخلاف و امامت بیعت کردند و پیروی آن بزرگوار می نمودند



مقدمه در کتب اربعه معنی شیعه

و مشتق از شعاع بمعنی تبع و منه المثنایه یا اینکه مشتق از شعاع است چنانکه در
اشاره شده است که در اصل شعه بدو عین بوده و قبل از اقدام عین اول را بیا
بدل کردند چنانکه در اخست اخیت میگویند بدانکه هر کس با علی بیعت میکرد
بیعت خاصه و لویه باینکه دست بدست آنحضرت میداد و بیعت مقرر در نزد خود
آنها بواسطه بیعت این اتصال جسمانی صورت روحانی از آن حضرت داخل دل
بایع میشد که همان صورت نشأ اتراعی ابوت و نبوت میانه آن حضرت و بایع بود و
موجب اخوت میانه بایعین میشد و همان صورت ایمانست که داخل دل میشد که
فرمود خداوند و رد و کتابید خل الا یمان فی قلوبکم یعنی بواسطه بیعت
عامة اسلام حاصل میشود و بواسطه اسلام مشرف میشود انسان بر ایمان و مستعد
میشود از برای چون ایمان و باین واسطه جمله مسلمین را مؤمن خوانند مجازاً و از این
جهت سلب ایمان از مسلمانان که مدعی ایمان میشوند فرمود بقوله قالینا الا یمان
امثا قل لفرؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و کتابید خل الا یمان فی
قلوبکم یعنی بیعت نبویه و قبول دعوت ظاهره مستعد میشود از برای اتصال لطیفه
ملکوتیه نوریه بدل شما و هنوز باین بیعت آن لطیفه داخل دل شما نشده و باید
بیعت ثانیه و لویه نماید بقبول دعوت باطنه تا آن لطیفه متصل بدل شما شود و
بآن اتصال برای شما ایمان حاصل شود و ایمان بمعنی اذعان و تصدیقست و همین
اطلاق میشود بر مسلم یعنی بر کسانی که بیعت عامة بقبول احکام ظاهره کرده باشند که



گفتیم اطلاق مؤمن بر مسلم مجاز نیست چنانکه شرف بر ایمانست و اطلاق
بر کسانی که بیعت ثانیه نمودند بقبول دعوت باطنه و انقیاد در تحت احکام قلبیه
و این حقیقت است در عرف چنانکه اشاره شد و چون در اول مراسم شیعه را
بر بیعت کنندگان با اعلیٰ اطلاق میکردند و بر کسانی که بیعت با مشایخ آن بزرگوار
میکردند بیعت خاصه و لویه و قبول دعوت باطنه پس بتدریج هر کس که ادعای
مجتب و پیروی آن بزرگوار میکرد با اسم شیعه نامیدند چه بیعت کرده بود و بیعت
صحیح مثل آنها که با خود آن حضرت بیعت کرده بودند یا با مشایخ آنحضرت در زمان خود
آن بزرگوار یا در زمانهای بعد مثل سلسله کیلیه و نصیری تا بر حق بودند و حق ارنیان
آنها برداشته نشده بود و مثل اتباع حسین و مثل پیروان ائمه هدی و مشایخ آن
بزرگواران و چه بیعت کرده بودند بیعت فاسده مثل سلسله کیسانیه بعد از آن
که حق ارنیان ایشان برداشته شد که خلفای بنی عباسی باشند و مثل آنها که
اسمعیلیه که بیعت میگرفتند لکن بیعت آنها صحیح نبود و مثل فطیه و واقفیه و مثل
آنها که بمشابهت سلاسل صحیح در آمده و بیعت میگرفتند بدون اذن و اجازه از حاکمان
اجازه و چه بیعت نکرده بمحض اظهار محبت و پیروی حضرت امیر و ظاهر و فرض محبت
خلفاء چون این زمانها که تشیع ملت و دولت شده که هر که قبول احکام قالبی مذهبی
نموده با اسم شیعه و مؤمن و رافضی مینامند لکن اسم شیعه در اول امر بر کسانی
اطلاق میشد که دست بدست امام یا مجاز از امام میدادند بیعت خاصه و لویه و

آنها



بواسطه این اتصال صورت ملکوتی از امام یا مجاز از امام بدل آنها متصل می‌شود که
قبل اتصال بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس یا جان ناس و چون
این صورت از شجره نوری طوبی است از آن تعبیر نور کرده اند در آیه مبارکه فَوَدُّهُمْ
بَعْلٰی بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَاِثْمَانِهِمْ که نور هم در اخبار یا ما میم تفسیر شده است
و چون این صورت ملکوتی امام متحد با امام است در وقت ظهور این صورت بواسطه
زودین زنگار دل بصیقل ذکر معرفت امام بنورانیت حاصل می‌شود و چون تمام
اجزاء ملکوت مظهر حقه تعالی شانه چنان مظهریتی که ظاهر را از مظهر نتوان فرق گذاشت
حضرت امیر مصلوات الله و سلامه علیه فرمود معرفتی بالنور انبیه معرفه الله
و معرفه الله معرفتی بالنور انبیه و چون شناسائی حقه تعالی شانه برای بشر
بدون شناسائی در مظهر ممکن نیست بطریق صهر فرمود که معرفت من بنورانیت
منحصراست بمعرفت خدا و معرفت خدا منحصراست بمعرفت من بنورانیت و
چون این صورت شاخه شجره طوبی است صحیح است که شجره طوبی اصل او در خانه
محمد است و شاخهای او اوصیای آنحضرت و اوراق او شیعیان آن بزرگوارند
یعنی کسانی که این صورت با آنها متصل شده است چون بقا و زیست آنها و جذب
ماده حیوة که علم و وجدان و شهود باشد از این صورت می‌کند بمنزله اوراق شجره هستند
که جذب مایه زیست خود از شاخه شجره می‌کنند و چون این صورت شعاعی است که
از منیر حقیقی که امام باشد کشیده می‌شود و متصل می‌شود بدل بایع تعبیر فرمود بعروه



و شئی که فرمود و من یؤمن بالله یعنی من با بایع خلفاء الله و اتصل صور
 الامام بواسطه البیعه بقلب البایع فقد انتتمت بالعزوة
 الوثقی و از همین جهت در آیه مبارکه دیگر تفسیر بحبل فرمود که فرمود و ضربت
 علیهم الذل لانه انما تففوا الا بحبل من الله و حبل من الناس
 که مراد از حبل خدائی: ولایت تکوینی است که قرآن صورت دست و از این جهت
 بقرآن تفسیر شده است و مراد بحبل من الناس ولایت تکلیفی است که بواسطه
 اتصال بصورت بشری امام آن نور متصل میشود بدل بایع و چون این صورت نور است
 و از عالم نور وارد شد در خبر که شما میبوسید پیشانی برادر خود را و چون این صورت
 ملکوتی است و مطهرت نام دارد برای حق تعالی شانه و بعد از اتصال بدل بایع
 فعلیت اخیره بایع میشود و هر حکم که بر پیشانی وارد آید آن حکم بر فعلیت اخیره آن پیشانی است
 در اخبار بسیار وارد شده است که هر کس زیارت برادر ایمانی خود کند مثل این است که
 زیارت خدا کرده است در فوق عرش و در خبا بسیار دیگر وارد شده است که
 چون دو مؤمن با هم مصافحه میکنند دست خدا در میان دست آنها داخل میشود
 یا دست خدا در روی دست آنکسی است که دوستی او بیشتر است بصاحبش و از این
 جهت رسیده است در بعض اخبار که امام چیزی که بکسی میداد او را میگرفت و میبوسید و
 میگفت بدست خدا رسیده است و چون این صورت مظهر تام اله است در اخبار بسیار
 رسیده است که کسیکه امانت بمؤمنی رساند خدا بخار او میدهد و کسیکه امانت کند



در بیان معنی شیعہ

مؤمنی را امام رتبه دیت کرده و رسول خدا و خدا را اذیت کرده است و کسی که سرور
 نکرد اند مؤمنی را خدا را مسرور کرده و رسول خدا و الله بدی را و با جمله اخباری که دلالت
 دارد بر اینکه آنچه نسبت بمومن بجا آورده شود از خیر و شر آن نسبت بخدا و رسول^۳
 و الله بجا آورده شده است بسیار است و جهت آن همان است که ذکر شد که آن
 صورت امام که بواسطه بیعت خاصه مقفل بدل با یحیی میشود آن با امام یا شیخ مجاز
 از امام متحد است و همان صورت منظر تمام خدا است و منظر رسول است و
 همان صورت بعد از اتصال بدل با یحیی فعلیت اخیره با یحیی میشود و هر حکم که
 بر چیزی وارد آید فی الحقیقه بر فعلیت اخیره است که سایر فعلیات در تحت
 فعلیت اخیره هیچ حکم ندارند نظر کن که انسان مشتمل است بر فعلیات عدیده
 که عبارت از حیثیت و حضرت و جمادیت و حیوانیت و انسانیت باشد و آنچه
 نسبت بانسان بجا آورده شود تمام بر انسانیت انسان است نه بر سایر فعلیات
 که گو با سایر فعلیات هیچ اسم و هیچ حکم ندارند و چون این صورت از شجره
 نوریه طولی است اگر بواسطه صیقل ذکر و تکرار دل زدوده شود و این صورت
 ظاهر گردد آنوقت صادق آید اشرفیت الارض بنور ربها و صادق آید
 تبارک الارض غیر الارض و متخالفات متوافق شوند و متضادات مجتمع
 گردند که کرک و میش با هم آب خورند در عالم صغیر و پست و بلند ی برداشته
 شود زیرا که ظهور این صورت ظهور حضرت قائم است عجل الله فرجه در عالم



صغیر و امارات ظهور آن حضرت در این ظهور نیز جاری است بلکه بیشتر علامات ظهور
 این ظهور ظاهر تر است و اخباریکه در آنها تصریح و تلویح شده است برای آنکه همه مآقائم
 آل محمدیم اشاره دارد و باین ظهور و اخبار بسیار که تصریح و اشاره در آنها اظهار شده
 است که هر کس شناسای این امر شد مثل کیست که در میان فسطاط قائم باشد یا مثل
 کسی است که در پیش روی امام کشته شود یا مثل کسی است که شمشیرش بر دوش
 گرفته و در لشکر قائم است و اخبار دیگر که بیان شده است در آنها که کسیکه شناسا
 این امر شد انتظار او برداشته شد همه اینها دلالت دارد بر آنکه آنکس که بعین حق
 ولویه با امام یا مشایخ امام کرد و صورت ملکوتیه نورانیه امام بدل و متصل شد بهمان
 صورت قائم وجود او است و تمام جنود وجود او بحکم اینکه آن صورت فعلیت خیره
 است جنود آن صورت و شخص انسانیت انسان در میان آن جنود است و در
 پیش روی امام است و در مجاهده و مقاتله در پیش روی امام یا رسول است و بحکم
 إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ
 يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ در مجاهده با کفار وجود خود
 در پیش روی امام و گاهی بکشد و گاهی از بعض اوصاف کشته شود و خفا و غیبت او در
 وجود بایع خفا و غیبت قائم آل محمد است در وجود او و ظهور او بر انسان ظهور قائم آل
 محمد است در عالم او پس توای عزیز من اگر خواهی که راه ملکوت جوئی و از نور ملکوت
 مستنیر شوی و در رحمت لوای حضرت قائم داخل شوی و مجاهد فی سبیل الهی باشی از



رقبت نفس سیر و ن شو و خود را بر قراک ولایت بند و دست بدست شیخ مجاز
 ده و آن صورت ملکوتی را بدل خود و مسل کن اگر نه هر چه کنی رهین او خواهی بود چه صورت
 خوب باشد یا بد که فرمود من لم یکن له شیخ ممکن الشیطان من عنقه
 و حضرت حق فرمود کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین
 یعنی هر کس هر چه کند چه خوب و چه زشت بند پای او خواهد بود مگر اصحاب یمین که
 شیعیان علی علیه السلام تفسیر کرده اند و فرمود والعصیر ان الانسان لفی خسر الا
 الذین امنوا یعنی همه در زیان کاریند مگر آنها که دست بدست امام یا شیخ مجاز
 داده اند که آنها اگر بکنند بکرم تبدیل الله ست ثبات هم حسنات خداوند متعال به
 نیکی بپذیرد چنانکه باید پس چون از جانب خود خاری که در پای عزیزان میخی و ناری که
 دامن خود و دیگران را میسوزی و ظلمتی که نه خود توانی راه بجائی بری و نه دیگران را راه بری
 نزد بجوی شیخ راه را و دست بدست او ده و آن صورت ملکوتی را در پات خارتو
 گلزار و نارتو نور و تاریکی تو برداشته شود لغم فاقال المولوی
 خاربین دین هر یکی خوی بدت بارها در پای خارا خرزت بارها از فعل بد نامم شدی
 بر سر راه ندامت آمدی یا تبر بردار و مردانه بزن تو علی و ابراهیم در خیر بکن
 یا بگلبن وصل کن اینخارا وصل کن بانار نور یار را تا که نور او گشاید نارتو
 وصل آن گلبن کند خارتو تو مثال دوزخی او مؤمن است کشتن آتش بمؤمن ممکن است
 پس شیعه در اول امر اسم بود از برای آنها که دست بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام



میدادند و پیروی آنحضرت نموده رفق خلفاء میکردند و آن صورت امام بدل آنها متصل
 میشد و همچنین بعد از آن حضرت اطلاق میکردند بر هر کس که دست به دست امام یا دست
 آنها میداد و آن صورت بدل آنها متصل میشد تا اینکه در این فرق حق و باطل بهر
 آئینه شده که آنها را که باطل بودند بواسطه اسم پیروی علی در رفق پیروی خلفاء باک
 شیعه نامیدند چه دست به دست یا شاخ امام داده بودند و چه نداده بودند و چه
 باطل کرده بودند و چه نکرده بودند مثل کیسانیه بعد از آنکه حق از میان آنها برداشته شد
 چنانکه از تواریخ معروف که تا ابرهیم امام که برادر احمد سفاح بود شیخوخت در میان آنها
 بر حق بود و در گذشته شدن ابرهیم احمد سفاح نبود و بعد مدعی خلافت شد و مثل
 زیدیه که باطلان بازید بن علی بن الحسین کردند و مثل اسمعیلیه که بعد از رحلت اسمعیل
 بن جعفر بن محمد الصادق آمد می شدند که حضرت صادق تقویض امامت با اسمعیل
 کرد و بعد از اسمعیل بن جعفر بر میگرد و پسر اسمعیل را امام دانستند و بیعت
 باطل میکردند و چون فطیه که عبدالله افعی را امام دانستند و بیعت باطل با او
 میکردند و مثل واقفیه که افکار جناب رضا نمودند و بعضی گفتند پدرت مرده
 و امام فائز است و بعضی گفتند پدرت مرده و امامت بر هفت قطع شده
 است و بیعت میکردند بیعت باطله و مثل آنها که تقلید پدر و مادر خود را شیعه میخوا
 رند دست بیعت بکسی میدادند و نه تقلید صحیح از عالم و قیامت خود می نمودند و آما
 ایمان و اسم مؤمن پس در اولی امر رسالت اطلاق میشد بر هر کسی که بیعت با ائمه

در بیان معنی شیعیه

۱۳

میکرد و قبول دعوت ظاهره مینمود زیرا که باین بیعت و قبول احکام قلبی که آتش
دعوت ظاهره گذاشتند با بیعت مشرب بر ایمان یعنی بر قبول دعوت باطنیه و بیعت
خاصه ولویه و قبول احکام قلبی و چون اطلاق مؤمن مجازاً بر مسلم میشد و مردم
بیکان افتادند که این اطلاق حقیقت است حتمی شانه حکایت قول آنها نمود و
سلب ایمان از این بیعت نمود و اثبات اسلام کرد که سلب ایمان از آنها اشاره نمود که
اطلاق مؤمن بر آنها مجاز بوده و آیه مبارکه *يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُلُوْا لَیْسَ بِاِسْلَامٍ غٰیِرُ الْاِيْمَانِ*
عَلٰی اِسْلَامٍ مَّكْرُوْبٍ اِنَّ هٰذَا بِکُمْ لِلْاِيْمَانِ اِشَارَةٌ دارد باینکه
اسلام غیر از ایمان است و راه نمائی بسوی ایمانست یعنی باسلام شاخهای زیادی
هوادای نفسانی زده میشود که مستعد شود از برای بیعت ایمانی و دخول ایمان که پیوند
شجره ملکوتیه الهیه است که صورت تام باشد و مؤمنرا هم مثل شیعه بر هر کس که اقرار کرد
بتوحید و رسالت اطلاق میکردند بدون التفات بمعنی آن چه بیعت عامه کرده بود صحیحاً یا فاسداً
مثل صدر اول چه کرده بود مثل زمانهای بعد که غامه عیسا هم را مؤمن میخواندند لکن شرف
باسم مؤمن نیست بلکه بآن لطیفه نوریه است که بواسطه بیعت بدل مؤمن وصل میشود بهم
و داد و میم و نون تشریف نیست و از این جهت است که تمام مسلمین که رواد از حضرت
المؤمنین گردانیدند گمراه بودند و اسم مؤمن و مسلم هیچ فائده برای آنها نداشت زیرا که
شاقه طوبی بدل هیچیک وصل نشده بود چرا که ترک بیعت با حضرت امیر و مشایخ آن ترک
کردند و آن امانت نوریه که باید بواسطه بیعت بدل آنها میرسید و نرسید و غیر ما قال المؤمنون



مریم دل نشود حاطه زانوار هیچ تا امانت زنهایی بنهایی زید
 و اخبار بسیار که در فرق بین اسلام و ایمان و در تفسیر ایمان و در تعین ایمان وارد
 شده است که ایمان دخول در امر است یا ایمان قبول دعوت باطنه است یا
 ایمان معرفت این امر است یا ایمان شناختن ما است همه دلالت دارند بر اینکه
 ایمان همان اتصال شافه طوبی است بدل مؤمن بواسطه بیعت کردن لکن
 ذکر بیعت در اخبار و لویه کمتر شده است چونکه ایرادات خلفاء جور برائمه ماع
 از این بود که حاسدین سعیت میکردند که اینها بیعت میگیرند و خیال خروج دارند
 و میخواهند جماعت مسلمین را متفرق سازند لکن شیعه که اسم شده برای
 کسی که پیوند ولایت بوجود آورنده باشد که بعضی شعاع آن بزرگواران شده
 که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده و از خودیت آنها هیچ نمانده و بعضی دیگر آن
 پیوند نمایان نشده لکن پیروی بحال دارند و بعضی در پیروی کوتاهی مینمایند
 بتفاوت مراتب در پیروی کردن پیروی نکردن باین اعتبار اقسام آنها زیاد که بعضی را
 اسم شیعه بر آنها گذاشته و حکم شیعه نداده اند چنانکه در بیان اصناف شیعه باید انشاء
 و این ضعیف بجهت تمیز و تبرک رساله را که جناب صادق برای اصحاب نوشتند و
 فرمودند که همه تعاهد مضامین آنرا مینموده باشند در مقدمه درج میکند شیخ کلینی رضوان
 علیه صاحب کافی در روضه کافی در اول کتاب از خفض مؤذن نقل کرد که جناب صادق
 نوشتند این رساله را برای بعض اصحاب خود و امر فرمودند آنها را بخوانند

در بیان معنی شیعہ

۱۵

و تعاهد آن و عمل کردن بآن اصحاب هم بوصیت آن حضرت رفتار میکردند
و آنرا در مساجد خانهای خود میگذاشتند و فارغ از نماز که میشدند نظر میکردند در
آن و آن اینست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ
و بر شما باد بسکون و نرم رفتاری و قار که حفظ دل باشد از مضطرب شدن بواسطه ناآرامی
و سکینه که ترک عجله در گفتار و کردار باشد پاکداشتن خود از آنچه مردمان صباح پیش از
شما خود را از آن پاکداشتند و بر شما باد بیکلی کردن با اهل باطل یا بار کشیدن از آنها بنا بر اختلاف
نهی ظلم آنها را متحمل شوید و بر خیزد از اینکه بر انگیزند خشم آنها را و از منازعه کردن
با آنها هرگاه مجالست و مخالفت و منازعه با آنها نمودید چرا که ناچارید از مجالست و
مخالفت و گفتگو کردن رفتار کنید بتقیه که نامورید بآن تقیت در بین خود و آنها که
هرگاه مبتلا شدید بگفتگو با آنها شمارا اذیت میکنند و میشناسید انکار آنها را از آنها
و اگر خداوند دفع نکند آنها را از شما بر شما غالب میشوند و آنچه در دل دارند از خداوند
و بعضی شما بیشتر است از آنچه ظاهر میکنند مجالس شما و آنها یکی است لکن ارواح شما
مختلف است که هیچ الفت با هم نمیگیرند شما آنها را نتوانید دوستدارید و آنها هم شما را
دوست ندارند و هیچ چیز فرقی میان شما نیست غیر اینکه خداوند شما را کرامی
داشته است بعبا کردن حق و دنیا کرده است شمارا بحق و آنها را از اهل حق قرار
نداده است پس شما متحمل شوید از آنها بد رفتاری آنها را و صبر میکنید و آنها هیچ تحمل از شما
نمیخواهند داشته باشند و هیچ صبر نتوانند برخلاف شما نمایند حیلۀ آنها و سوا پس

کردن



مقدمه

ع ۱

کردن بعضی بسوی بعضی که اعداء الله اگر توانند شمار از حق باز دارند خداوند شمارا
حفظ کند از برگشتن از حق پس سپهریزید از خداوند و باز دارید زبان خود را مکر از خوبی و
بر خدرا باشید از اینکه تند کنید زبانهای خود را بگفتنهای خلاف و دروغ و گناه و دشمنی
چرا که اگر باز دارید زبانهای خود را از آنچه مکرده خدا است که نمی کرده است شمارا بهتر
خواهد بود برای شمار پیش خدا از اینکه زبانهارا تند کنید با آنچه ذکر شد چرا که تند زبانی
کردن در آنچه خداوند متعال خوش ندارد و آنچه نمی از آن کرده است باعث
هلاکت بنده است و دشمنی خدا است و کرمی و گنگی و کوری باریت میسر به خدا
با و در روز قیامت پس خواهید گشت چنانکه فرمود صم بکم عسی فهم
لَا يَرْجُونَ عَنِّي لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُوَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و
بر خدرا باشید از ارتکاب منیات و بر شما باد بسکوت داشتن مکر در چیزی که نفع شما
در آن باشد در آخرت و اجر دهد خداوند شمارا بر او و بسیار تلیل و تقدیس و تسبیح و
شای بر خدا میکرده باشید و بسیار کنید تضرع بسوی خدا و رغبت داشتن در آنچه
در پیش اوست از خوبیهائی که باندازه نیاید و هیچکس کنش را نداند پس مشغول کنید
زبانهای خود را بآن و باز دارید از آنچه نمی شده است از گفتنهای باطلی که عاقبت
آنها خلود در آتش است برای آنها که بران بمیزند و توبه نکنند و دست از آنها برندارند
و بر شما باد بدعا کردن که مسلمین نیابند بخواج مطالب خود را در نزد پروردگار خود بخیر که
بتر از دعا و رغبت بسوی خدا و تضرع کردن و سؤال کردن از خدا باشد پس راغب



شوید در آنچه خداوند شمارا ترغیب کرده و اجابت کنید خداوند در آنچه شمارا بسوی آن خوانده
است که رستگار شوید و از عذاب نجات یابید و برعکس باشید از اینکه بکشاند شمارا انفسها
شمارا بسوی محرمات الهی چرا که کسیکه متک محرمات الهی نماید خداوند حایل شود
میانه او و بهشت و نعم و لذات بهشت و کرامت ثابته و دائمه او برای اهل بهشت
تا ابد الابدین بداند که بد لذتی است لذتی که سبب شود از برای هلاکت کسیکه خود را
در معرض هلاک الهی در آورد بترک طاعت و ارتکاب معصیت و پس خستیدار
کند متک محرم الهی را بجهت لذات دنیای منقطعه زایله از اهلش بر غلوه و غم
در بهشت و لذات او و کرامت اهلش چه زمانه امیدند از حفظ خود و بازمان است
برگشت آنها و بد است حال آنها در نزد پروردگارشان روز قیامت پناه برید
بخدا از اینکه جاری کند شمارا در آنچه آنها را جاری کرده است و از اینکه مبتلا کند
شمارا با آنچه مبتلا کرده است ایشان را و هیچ قدرت برای ما و شما نیست مگر
بخدا پس بریزید ای فرقه ثابیه برای اینکه تمام کند خداوند برای شما این نعمتی را که
عطا کرده است بشما چرا که امر سلوک شما تمام نمیشود مگر اینکه داخل شود بر شما
آنچه بر شما حین پیش از شما داخل شده است و مگر اینکه مبتلا شوید در اموال و
انفس خود و مگر اینکه بشنوید از اعدا و خدا اذیت بسیار پس خوب صبر کنید و تحمل
اذیت آنها کنید و مگر اینکه دلیل کند شمارا و دشمن دارند شمارا و حتی اینکه تحمل
شوید ظلم آنها را پس متحمل شوید از آنها بجهت درخواست وجه الله و دار آخرت

مگر



مگر اینکه پنهان دارید غیظ شدید را در راه خدا که آنها بر شما بار کنند آن غیظ را و مگر
اینکه تکذیب کنند شما را بسبب حق و دشمنی کنند با شما در باره حق پس خوب
صبر کنید بر آنچه از آنها بشمارسد و مصداق همه اینها در کتاب خدا است شریفه
قول خدا را برای بنی شما که صبر کن چنانکه صبر کردند اولو العزم از رسل و شتاب
مکن در باره آنها و فرمود اگر ترا تکذیب کردند دست نکش مشو که پیغمبرهای پیش
تکذیب کردند پس صبر کردند بر تکذیب و اذیت آنها پس اگر خوش دارید که با پیغمبر
خدا باشید و با پیغمبران پیش پس تدبر کنید حکایاتی را که خداوند برای شما ذکر کرده
در کتاب خود از بلاءهای انبیاء و مؤمنین پس بخواهید از خدا که شما صبر عطا کند بر بلاء
در خوبی و بدی و سختی و خوبی چنانکه بآنها عطا فرمود و بر عذر باشید از ماطله کردن
در دادن دین و ادای حقوق و وفاء و عدهای خود با اهل باطل و بر شما باد پیروی
صالحین و وقار آنها و سکینه و تحمل آنها و تخشع و ورع آنها از محارم الله و صدق و وفا
و کوشش آنها در طاعت که اگر نکنید بمنزله صالحین پیش در نزد خدا نرسید و بدانید
که چون خدا خیری حواله کرد برای بنده شرح صدر برای اسلام باد عطا کند و هرگاه
عطا کند زبان او را بحق گویند و دل او معتقد شود بر آن پس عمل کند بحق پس اگر
خدا اینها را برای او جمع کند اسلام او تمام خواهد بود و اگر بر این حال بمیرد از مسلمین
محسوب شود و هرگاه خیری نخواهد برای بنده او را بخود واکندارد پس سینه او تنگ
شود تنگی زیادی از حق اگر بر زبان او حتی جاری شود بدل اعتقاد نداشته باشد و



در بیان معنی شیعه

چون بدل اعتقاد ندارد توفیق عمل نیابد پس اگر در این حال ببرد در نزد خدا از منتهین
 باشد و آنچه بر زبان او جاری شده است بدون اعتقاد و عمل حجت بر او خواهد بود پس
 بر میرید و بخواهید از خدا که شرح صدر برای اسد ام بشما عطا کند و زبانهای شما
 بحق گویا شود تا بر آن میرید و منقلب شمارا منقلب صالحین قرار دهد و لا قوه الا بالله
 والحمد لله رب العالمین و بسببکه خوشنود باشد باینکه بداند که خدا او را دوست
 میدارد عمل کند بطاعت خدا عزوجل و پیروی ما کند نشیند اید که فرمود قل ان
 كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم
 قسم بخدا که اطاعت خدا کند هیچ بنده مگر آنکه داخل کند در طاعت او پیروی ما
 و قسم بخدا که پیروی کند ما را هیچ بنده مگر آنکه خدا او را دوست دارد و قسم بخدا که در
 هیچکس پیروی ما را مگر آنکه ما را دشمن دارد و قسم بخدا که دشمن ندارد ما را احدی مگر
 اینکه معصیت خدا کند و کسی که بمیرد عاصی الله خداوند او را بخزنی اندازد و بر او را
 در آتش اندازد و الحمد لله رب العالمین و ردایست شمارا که مطلع کنید آنها را
 بر اصول دین خدا چرا که اگر از شما چیزی بشنوند شمارا دشمن دارند و فاش کنند
 و جد کنند که شمارا هلاک کند و با شما بدی سخن گویند و کسی نباشد که انصاف دهد
 میان شما در دولت فجار پس شما مرتبه خود را در بین خود و اهل باطل شناسا باشید
 که سزاوار نیست اهل حق را که خود را بمنزله اهل باطل قرار دهند که فرمود خداوند که
 آيا ما مؤمنين را که عمل صالح کنند مثل مفسدين روی زمین قرار دهيم يا مستقيمين چون



فجار خود را کرامی تر داند از اهل باطل و خدا و امام خود را دین خود را در معرض
 بگونی اهل باطل قرار دهد که خدا را بر خود بغضب آورد پس هلاک شوید آبسته
 باشید و ترک نکنید امر خدا را و امر کسیکه نامورید از جانب خدا بطاعت او که خداوند
 تغییر نعمت خود دهد دوست دارید بجهت خدا هر کس را که بصفت شما باشد و دشمن
 دارید مخالفین خود را اینست ادب ماکه ادب الله است پس بگیرد و بفهمد و پشت سر
 خود نیندازد و آنچه موافق دینداری شماست خواهید گرفت و آنچه موافق هوای شماست
 نخواهید انداخت و بدانکه هرگاه خلق کرد خداوند بنده را در اصل خلقت مؤمن
 نمید تا اینکه شر را مبعوض او کند و دور کند خداوند او را از شر و کسیکه خدا مکر و ه کند
 شر او دور دارد او را از شر مغاف دارد او را از اینکه کبر و غل او شود پس طبعیت
 او نرم شود و خلق او نیک و کشاده روی شود و وقار اسلام و سپکینه و خشوع او بر
 او ظاهر شود و پیر میزد از محارم و دوری کند از اسباب سخط الهی در روزی کند او را
 دوستی مردم و نیک رفتار کردن با مردم و ترک قطع کردن و خصومت داشتن
 با مردم و بنده را چون در اصل خلقت کافر خلق کند نمید تا اینکه شر را محبوب کند و
 نزدیک کند او را بشر و چون چنین شود مبتلا شود بکبر پس دل او سخت شود و خلق
 او بد شود و بی حیا شود و ظاهر شود فحش او و پرده از او بردارد و محارم را مرتکب شود
 و مرتد ع نشود و دشمن دارد و طاعت خدا را و اهل طاعت را پس دور است حال مؤمن
 از حال کافر و بصبر و ادب و تقوس خود را بر بلا در دنیا که تابع بلا در دنیا و سختی در



طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسی که مأمور به ولایت او بهتر است عاقبت او
 در نزد خدا در آخرت از ملک دنیا بادوام او و کثرت منعم و خوبی عیش او در معصیت
 خدا و ولایت کسانی که نمی شده است از ولایت او که انچه فضیلت باشد که خداوند
 مقدر فرموده است که در دنیا غالب باشند بر اولیاء الله که عمل کنند در ولایت خود
 بمعصیت خدا و معصیت رسول تا ثابت شود کلمه عذاب بر آنها پس نه بر کسی
 این را و تعقل کنید و نادان مباشد که کسیکه نادان باشد اینرا و اشیاء اینرا که ادا
 الهی و نواهی او باشد ترک دین خدا کرده است و مرتکب معاصی شده است و مشغول
 غضب خدا گردیده و او را بر رو در آتش اندازد ای فرقه مرحومه رشکار خداوند تمام کرده
 است برای شما آنچه از خوبی شما عطا کرده است و بدایند که از علم خدا نیست و نه از
 امر او که کسی در دین او بهوی و رای و قیاس اخذ کند و جهت فرمایش آن بزرگوار است
 که خداوند متعال از بندگان خود خواسته است که تبری از نفس جویند و از رای خود
 بیرون آیند و تسلیم امر او و صاحبان امر او شوند و بهوی و رای و قیاس رفتار
 کردن از تحت امر الهی و تسلیم صاحبان امر الهی بیرون رفتن است و چنانکه
 علم معنی دست بیاب علم زدن و تسلیم صاحبان علم شدن خشوع آورد است و
 خشیت بخش است تو تسلیم بهوی و رای و قیاس چستن انانیت آورد و غرور
 بخشد فالجذر عبادة الله من الانانية والرای القیاس که شیوه علامه
 عیسا بود و فرمود که خداوند نازل فرمود قرآنرا و بیان هر چیز در آن قرار داد و برای قرآن



و علم قرآن اهل قرار داد و روا نیست اهل قرآن را که اخذ کنند بهوی و رای و قیاس
 که خداوند بپسندید و فرموده است آنها را از اینها بعلم لدنی که بانه داده است و آنها
 اهل ذکر که امنت نامورند بسوال از آنها و انبیا که هر کس سوال کند از آنها و حال
 اینکه گذشته باشد در علم خدا که تصدیق کند و پیروی آثار آنها کند ارشاد خواهند
 کرد او را و عطا خواهند کرد از علم قرآن چیزی که با در راه یابد بسوی خدا و جمیع راهها
 حق و در گردان نشود از سوال آنها و از علم آنها علمی که گرامی داشته است آنها را با
 و در نزد ایشان گذاشته است مگر آنکس که در علم حق تفاوت او در اصل خلقت
 گذشته است پس اینها و گردان میشوند از سوال اهل ذکر که علم قرآن در نزد
 آنها است پس اینچنانکه که اخذ میکنند دین را بهو و رای و قیاس تا اینکه شیطان
 در وجود آنها داخل شود چرا که قرار دادند اهل ایمان در علم قرآن را در نزد خدا کافر
 و قرار دادند اهل ضلالت در علم قرآن را در نزد خدا مومن و قرار دادند ضلال خدا را
 بسیاری امور حرام و حرام را حلال اینست اصل ثمره هوای آنها و تحقیق که عهد
 بست بسوی آنها رسول خدا پیش از فوت خود پس گفتند بعد از فوت رسول
 که بعد از رحلت آنحضرت روا است ما را که اخذ کنیم با آنچه مجتمع شور رای مردم
 آن بعد از عهد رسول که با ما عهد بست و امر کرده است ما را بآن اگر چه مخالف
 خدا و رسول باشد پس باجرات تردد با کراهی ترا حدی نیست از کسی که جنگ
 زند باین دکان برد که او را این روا است قسم بخدا که از برای خدا است بر خلق

که اطاعت کند او را و پیروی امر او کند در حیات و بعد از موت و پس
 این اهداء خدا قدرت دارند که گمان برند که یک نفر از مسلمانان اخذ کرد بقول خود
 و رای و قیاس خود در حیات حضرت محمد با مخالفت با محمد اگر بگوید غم دروغ
 بر خداست و گمراه شد گمراهی بعید و اگر بگوید روان بود نخواهد رسید احدی را که اخذ
 برای و هواد قیاس نماید چرا که اقرار بجهت کرد بر خود و حال اینکه او از کسانی بود که
 گمان میبرد که خداوند اطاعت کرده میشود و پیروی امر او میشود در حیات و نیست
 برای خدا که اطاعت شود و پیروی امر او شود بعد از فوت رسول و حال اینکه
 فرمود و قول او هست که نیست محمد مگر رسولی که پیش از آن رسل بوده اند پس آیا
 اگر میرد یا کشته شود پشت سر برخواهند گردید و کسی که پشت سر برگردد و بخدا ضرر
 نرساند و شاکرین را خدا جزا دهد و این را فرمود برای اینکه بدانند که خداوند اطاعت
 میشود و پیروی میشود امر او در حیات و بعد از فوت محمد و بدانند چنانکه میرسد احدی را
 که در حیات و بعد از او خود و رای و قیاس خود رفتار کند که خلاف امر محمد باشد همچنین
 احدی را میرسد بعد از آن حضرت که بهوی و رای و قیاس رفتار کند و فرمود که
 بلند کردن دستهای خود را در نماز ترک کنید مگر در تفسیر اقتراح چرا که مردم شمار همین
 مشهور میکنند بشیخ والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله و فرمود
 که دعا بسیار کنید که خداوند دوست میدهد از مؤمنین که او را بخوانند و وعده اجابت هم
 فرموده آنها را و خداوند میگرداند دعای مؤمنین را در قیامت عملی که زیادتی اجراء



انمارا در بهشت و ذکر خدا بسیار کنید بقیه ریکه توانید در هر ساعت از ساعات شب
 در روز که خداوند امر فرموده بکثرت ذکر و خداوند یاد میکند کسی را که او را یاد کند از
 مومنین و بر خدا باشد از اینکه بخش دهد اعداء خدا را در جانی که بشنود پس
 آنها بخش دهند خدا را بدون علم و پند او را است که بداند عتبت آنها خدا را
 که چگونه است کسیکه سبب اولیاء خدا گنه پس مبالغه کرده است در سبب خدا
 و ظالم تر نیست از کسی که سبب شود بخش خدا و اولیاء خدا را پس آرام باشید و
 پیروی کنید امر خدا را و لا قوه الا بالله و فرمودای فرق که خدا حافظ است
 شمارا بر شما باد آثار رسول و سنت او و آثار ائمه از اهل بیت او بعد از آنحضرت
 و سنت آنها که هر که اخذ کند آنها را راه یافته است و کسیکه ترک کند و در گردان شود
 از آنها گمراه شده است و فرمود پیرامار رسول خدا که مداومت بر عمل در پیروی آثار
 و پسین اگر چه کم باشد خوشنود کننده تر است خدا را و نفع دهنده تر است در
 آخرت از کوشش زیاد کردن در بدعتها و پیروی هوا و بداند که ایمان نخواهد آورد
 بخدا بنده تا اینکه راضی شود از خدا در آنچه نسبت با او بجا آورد چه خوب و چه بد و
 کسی که صبر کند و راضی باشد از خدا نخواهد کرد خداوند نسبت با او مگر آنچه خیر او
 در آن باشد چه خوب و چه بد و بر شما باد بجا قنوت کردن بر نمازها و نماز و سطلی که
 نماز قلبی باشد و با خضوع در خدمت خدا باشید و بر شما باد بدوست داشتن
 مساکین و یتیمین که کسیکه حقیر شمارد آنها را و کبر و رز و بر آنها لغزیده است از دین



خدا و خداوند حقیر شمارنده اوست و دشمن دارنده اوست پدر ما حضرت
 رسول فرمود امر کرده است منرا پروردگار من بدوستی مساکن و بداند کسی که
 حقیر شماردی را از مسلمین خداوند دشمنی خود را در حقارت را بر او اندازد تا اینکه مردم
 او را دشمن دارند و خداوند آتش مفتا خواهد بود پس پسر مزید در باره برادران مسلمین
 مساکن خود چرا که حق آنها بر شما نیست که دوستدارید آنها را که خداوند رسول
 خود را امر فرموده بدوستی آنها پس کسیکه دوست ندارد کسی را که خداوند بدوست
 آنها امر کرده است معصیت خدا و رسول کرده است و معصیت کن خدا و رسول
 اگر بپذیرد بر این حال از عادیین خواهد بود و بر عذر باشد از ظلم و تعدی بر یکدیگر که تعدی
 از خصال صالحین نیست که کسیکه بر دیگری ظلم کند ظلم او را راجع بخود او خواهد کرد و
 یاری خواهد کرد او را و ظفر خواهد یافت و حسد بر هم نبرد که اصل کفر حسد است و عاقبت
 نگیرد بر ضرر مسلم مظلوم که آن نفرین کند و خدا اجابت کند که حضرت فرمود که دعای مسلم
 مظلوم مستجاب است و اعانت کند بگمرا که پدر ما رسول خدا فرمود که اعانت مسلم
 بهتر است و اجرش بیشتر از روزه یکماه و اعتکاف یکماه در مسجد اکرام و طلب خود را
 از برادر ایمانی خود مطالبه نکنید در حالت شدت او و ناداری او و کسی که مهلت بد
 نادار را خداوند او را در پای خود جادید روزی که سایه نباشد و بر عذر باشد ای
 فرقه مرحومه که تفضیل داده شده اید بر دیگران از حبس کردن حقوق خدا و آنرا که در پیش
 شما باشد بکروز و یک ساعت که کسیکه تعجیل کند در ادای حقوق الله خداوند قادر است

برخی



برنجیل برای او و چندان بر او خیر باد و دادن در دنیا و آخرت و کسیکه تاخیر اندازد از آنچه
 که در پیش او باشد خداوند قادر تر است بر تاخیر رزق او و کسیکه خدا جسد رزق او
 کند نتواند بخود روزی رساند پس او را کینه ای بندگان خدا حق اینچیز را که بشما
 داده است که طیب گرداند بقیه او را برای شما و وفا کند بوعده مضاعف کردن
 در باره شما باضعاف کثیره که حساب او را نداند و نه کند فضل آنها را مگر خداوند
 و بر سر سبزه و تابواینده ناچار نکند امام را که ناچار کنند امام کسی است که
 سعادت کند برای مرد صالحی که تابع امام باشد و شناسای حق امام باشد که التو
 ناچار شود امام که لعن کند آن مرد صالحی که تمت پیردی امام از او برداشته شود
 و چون لعن کند امام بجهت ناچار کردن اعداء خدا امام را آن لعنت رحمت شود
 بر آن صالح و لعنت خدا و ملائکه و رسول بر این فرقه و کسیکه خوش داشته باشد که
 ملاقات کند خدا را و مؤمن باشد حقا حق پس قبول ولایت خدا و رسول و مؤمن
 نماید و تبری جوید از دشمنهای آنها و تسلیم داشته باشد آنچه از فضل ائمه و مؤمن
 باورسد بجهت اینکه فضل آنها را نتواند بداند شملک مقرب و نه بنی مرسل و نه غیر آنها
 نشنیده آنچه را خدا از فضل اتباع ائمه که مؤمنین باشند ذکر کرده است که فسرود
 اُولَئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
 وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ رَفِيفًا پس این کیوجه است از فضل سید و
 ائمه پس چگونه خواهند خود آنها و فضل آنها و کسی که خوش داشته باشد که بحال برسد



ایمان او پس وفا کند برای خدای عز و جل بشرطی که شرط کرده است بر مومنین
چرا که شرط کرده است با ولایت خود ولایت رسول و ائمه و اقامه نماز و دادن
حقوق ترا و قرض دادن بجزد بقرض حسن و پرستیدن کردن از فواحش ظاهری و باطنی پس
کسی که دین بجا آورد و مخلصانۀ و ترخیص کند نفس خود را در ترک هیچ چیز از اینها پس او
از حزب غالب اوست و بر عذر باشد از اصرار بر حرام الهی در ظاهر قرآن و باطن او
و تحقیق که فرمود خداوند وَلَمْ يُضِرْوَاعِلٰی مَا فَعَلُوا یعنی مومنین پیش از شما
هرگاه فراموشش میکردند چیزی را از آنچه شرط کرده است خداوند در کتاب خود ملغف
میشدند که معصیت کردند پس استغفار میکردند و عود نمیکردند بسوی ترک او این است
معنی وَلَمْ يُضِرْوَاعِلٰی مَا فَعَلُوا و بدانند که امر و نهی کرده است که اطاعت شود
پس یکم پیروی امر او کند اطاعت کرده است او را و درک کرده است تمام خیر را
در نزد خدا و یکم باز نایستد از منای عصیان کرده است و اگر برای حال بمیرد بزرگ
خدا او را در آتش اندازد و بدانند که بین خدا و هیچکس از خلق ملک مقرب و بنی مسل
دست تر از آنها واسطه نیست مگر طاعت او پس کوشش کنند در طاعت خدا اگر
خوشدارید که مومن باشید خُتَّاهَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ و تا بتوانند ترک طاعت نکنند زیرا
که خداوند مستعالی پروردگار شماست و بدانند که اسلام تسلیم داشتن امر امام است
و تسلیم اسلام است و کسی که خوش داشته باشد که در حال نیکی کردن اثر آن نیکی را
بجان خود رساند پس طاعت کند خدا را که هر کس طاعت خدا کرد اثر نیکی کردن خود را



بجانش رسانید و بدون اطاعت اثر نیکی او از ظاهر بدن تجاوز نخواهد کرد و بر عذر
 باشد از معاصی که بسبب مرکب معاصی شود اثر او را بجان خود خواهد رسانید و
 در میان احسان و اسائه واسطه نیست اهل احسان را بهشت است و اهل اسائه را
 نار است و بداند که بنیاز نخواهد کرد از سخط خدا احدی نه ملک مقرب و نه بنی
 مرسل و نه غیر آنها پس کسیکه خوشنود باشد که شفاعت شافعیین منفع بخشه او را
 نزد خدا پس بخوابد از خدا که از او راضی باشد و رضای خدا برای هیچکس نیست مگر
 بطاعت خدا و رسول و ولایه امر از آل محمد و معصیت آنها جزو معصیت خدا است
 و هیچ انکار فضل آنها نباید کرد که منکرین فضل آنها مکه بند و مکه بها منافقند
 و منافقین بفرمایش حضرت حق در درک اسفل از آتشند و هیچ یاری کتفه نخواهد
 یافت برای آنها و باید ترسد هر یک از شما که دل او را لازم گردانند خداوند
 طاعت خود و خشیت خود را از هیچکس ان گساینگه بیرون برده است خدا آنها را
 از صفت حق و آنها را از اهل صفت حق قرار نداده است که اینها اند شیاطین
 جن و انس و برای شیاطین انس حیل و مکر است و خدا و دوسو سه بعض
 آنها بسوی بعض میخوانند اگر بتوانند برگردانند اهل حق را از کرامتی که خدا با آنها
 کرده است که نظر کردن در دین خدا باشد دینی که خداوند شیاطین پس را از اهل
 آن قرار نداده است بخوابش انیکه مساوی باشند اعداء خدا با اهل حق در شک
 و انکار و کذب چنانکه خدا فرمود وَ ذَا لَوْ تَكْفُرُونَ فَتَكُونُونَ سَوَاءً

نی فرمود خداوند یثانی حق را که قرار دهند از اعداء خدا و لیتی و نصیری پس بخوف
 نایب و شمار از یثانی حق برگردانند از جهت حیل و مکر خود ترجمه رساله آن بزرگوار
 تمام شد و این ضعیف بعض فقرات را ترجمه نکرد که در بعض اظفار مکرر می نمود و بعض
 دیگر محل حاجت ^{چندان} بود برای برادران ایمانی و سخنها هم مختلف بود بتقدیم و تاخیر
 بترتیب بعض سخنها ترجمه نمود از برادران ایمانی و اخلاء روحانی مشلت می نمایم که
 این رساله را چنانکه خود آنحضرت وصیت نمود پیوسته متذکر باشند و بفقرات
 این رساله عمل نمایند که انشاء الله راحت و وسعت دنیا و کثایش و رفعت عقبه
 یابند و چون منظور این ضعیف از تالیف این مختصر اینست که اخبار بشارت آمیز را
 برای ارباب وفا و اصحاب صفا ترجمه نماید تا قدر و مرتبه پیروان حضرت امیر
 المؤمنین معلوم شود و قدر خود را بدانند و دامن را که بآب لایت آنحضرت
 از او شمع معاشی است و شوی داده اند ثانیاً آلوده ندارند بلوث معاصی و
 چرکینی غفلت اگر چه این اخبار گرفتاران چنگال نفس را غرور بخشد و پیروان
 هو را فریب دهد چنانکه بعضی از آنها اخباری که وارد شده است ویران که
 اسلام را خداوند بر پنج پایه بنانده و در چهار پایه از آن ترخیص نموده که خواهی
 بکن و خواهی ملن و در یک پایه ترخیص نفرموده است که آن یک پایه ولایت
 در دست گرفته اند و در طرح شریعت مطهره مبالغه نموده و در پیروی هواها
 نفسانی زیاده روی میکنند غافل از اینکه اینها نه برای اینست که بعد از آنکه دست

در کتب غفلات



بدست صاحب ولایت برسد طرح شریعت نمایند و در عقب خواهشهای نفسانی
خود براینکه بلکه این اخبار از باب مبالغه در حفظ ولایت و قبول ولایت نبوی
جری کردن در طرح شریعت و عمده مقصود از این اخبار طعن زدن بر عامه است
که ترک ولایت کرده در صورت اعمال شرعی مجاهده بسیار و مبالغه زیاد مینمودند
و حال اینکه قبل از قبول ولایت هیچیک از اعمال شرعی مقبول نیست بلکه خداوند این
شخص را با اینکه شب در نماز و روز در روزه ^{باشد} برود و در آتش اندازد پس مقصود این است
که بدون ولایت چه عبادت کنی و چه کنی کیاست زیرا که باید تمام اعمال بتقلید عالم
مجاز باشد که اگر اذن عالم مجاز نباشد مطابق هم باشد صحیح نیست چنانکه در اخبار بسیار
تقریح شده و بتلویح فرمودند که والی دلیست بر اعمال شرعی که اگر بدون ولایت
والی باشد مقبول نیست و همچنین بهانه کرده اند اخبار را که فرمودند خداوند
چنانکه از اینکه عذاب کند امتی را که راه بخدایجویند با مامت امام عادل اگر چه آن
امت در اعمال خود فحشه باشند و همچنین اخباری که دلالت دارد بر اینکه حب علی
بیچ سینه با او ضرر نمیرساند و همچنین اخباری که سینه با ولایت بهتر است از سینه با
غیر ولایت که سینه با ولایت مغفور است و حسن بدون ولایت غیر مقبول است
و مثل وَلِیِّ عَلِیٍّ لَا بَاطِلَ إِلَّا الْفِتْنَةُ و غیر ذلک از اخباری که تمام برای تاکید
ولایت است نه ترخیص در معصیت و ترک شریعت بلی اگر شخص پیوند ولایت که شانه
شجره نوری است ^{طولی} تخشکاند و بدین مکر رسانند البته اگر گناه جن و انس را با خود ببرد



همه را پاشاند یا پویشاند یا مبتدل کند بحسنات لکن باز ترک شریعت و ارتکاب
معصیت میشود که آن شاخه طوبی قطع شود که انسان مرتد فطری شود که در دنیا مینهد
الدم و در آخرت محله در نار باشد و بیشتری از قلندریه که ترک شرایع کرده و از ارتکاب
منای هیچ پروا ندارند امثال این اخبار را در دست گرفته بهانه آسودگی نفس و بر
هوائی خود قرار داده اند که خلیع العذار در مرتع خواهشهای حیوانی میچریده باشند از بعضی
شیده شده که میگویند نمازی هستی یا نیازی و بعضی دیگر گویند مناجاتی هستی یا خرابی
و غافلند از اینکه شریعت بمنزله پوست و طریقت و حقیقت بمنزله مغز که اگر پوست
محفوظ نماند البته مغز هم فاسد شود و در پاد مغز استحقاق آتش است چنانکه فرمود
که چون معصیتی هستی آن معصیت را مکن که میشود خداوند متعال را بر آن معصیت تنبیه
و بگوید که بعد از این هر چه خواهی بکن که ترا نخواهم آمرزید که اشاره باینست که مرتد
خواهی شد که دیگر آمرزشش برای تو نباشد **دَفْعُ الْقَلَمِ عَنْ شَيْعَتِي** فرمود لکن
مراد شیعه از شعاع است که آن پیوند نوری طوبی در وجود انجایان باشد و چون
آن شاخه طوبی نمایان شود آن سالکت یا مجذوب و دیوانه شود که بر او حکمی نباشد
یا باهوش باشد لکن حکم بر او دهبوش نباشد بلکه کارکن در وجود او همان پیوند
باشد و آن پیوند خود آمو و نامور و عابد و معبود باشد خود عابد و معبودی خود ساجد و مسجود
در باره او است و در این وقت مقام احسان از برای او حاصل شود که غیر احسان
از او کاری نیاید و این فرقه غافلند از اینکه دست بدست صاحبک پاشانند با



بآن عهدی که بستند عمل کنند و شروطی که در عهد آنها با آنها شده بجا آورند اگر نه دال
 شوند در زمره کسانی که **بِنَقْضُونِ عَهْدَ اللَّهِ** چون نقض شرط عهد مثل نقض خود عهد است
 بی اگر نقض شرط بسوء نسیان و لمه و خطا باشد که زود بتوبه تدارک کند مغفور و مثل
 نقض عهد نخواهد بود و غافلند از اینکه خداوند تعالی جناح نمود از کسانی که اسفار اربعه
 سداک را طی کرده و سفر خود را با خیر رسانیده جمع بین حق و خلق نموده صورت و معنی را
 بر یک در جای خود ملاحظه نمایند و از این کس غیر از نیکوکاری هیچ نه آید که هر چه کند
 نیک باشد اگر چه در انظار بد نماید و در باره این کسست کفر گیر و علقی ملت شود
 چنانکه در باره ناقص است این مصراع دیگر هر چه گیر و علقی ملت شود
**چنانکه آیه مبارکه اشاره دارد باینها که فرمود لَبَسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِبُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا كَمَا آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ وَفَسَّرَهُ ادلی اشاره دارد بقرآول که سفر کردن از خلق بسوی
 حق باشد زیرا که اسلام حقیقی که قبول دعوت عامه اسلامیه باشد که آمَنُوا و
 اول اشاره بان است راه جستن بسوی طریق و حق است که ایمان باشد چنانکه
 فرمود بَلِ اللَّهُ يَهْتَدِيكُمْ إِلَى سُبُلِ الْإِسْلَامِ إِلَى الْإِيمَانِ و
 راه جستن بسوی حق پشت از خلق کردن و رجوع آوردنست و **عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
 اشاره دارد بعمل کردن موافق شروطی که در عهد او شرط شده است که تقیّه باعمال**



در بیان معنی شیعہ

شرعیّه قابلیه باشد که در عهد او بر او اخذ شده است و در این فقره ذکر تقوی نشده
 است که پیش از اسلام تقوی ممکن و مقصور نیست و تقوی در فقره ثانیه اشاره دارد
 بر پیروکاری از منافیات شریعت مطهره و ایمان در این فقره اشاره دارد و ایمان
 و بیعت خاصه و اویه زیرا که چون بیعت با امام نمود در سر حد غیب واقع شود و بهر
 حق رسد و از این جهت سفر اول را سفر از خلق بسوی حق نامند و این سفر را سفر از حق
 بسوی حق نامند چونکه بعد از دست دادن بدست امام یا مجاز از امام آن پیوند شجره
 ملکوتیه حقه بدل او صل میشود و آن چون شاخه شجره الهیه است چه نمایان باشد
 بر بایع که ظهور قائم در عالم او شده باشد و چه مخفی باشد و هنوز در انتظار ظهور قائم
 باشد بوجهی بحق رسیده است چنانکه فرمود مغیر فنی بِالنُّورِ اَنْتَ مَعْرِفَةُ
 اللَّهِ وَحُضْرَتِ رَسُولِ مَنْ رَأَى فَعَدَّ رَأَى الْحَقِّ وَچون فرمود اَنَا
 الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ براه رسیده است و چون فرمود اَنَا الصَّلَوةُ بِنِازِ
 رسیده است و مصلى بصلوة وسطی شده است و بر او صادق آید الَّذِينَ
 هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ و این سفر را منازل پسله و عقبات و مراحل در جانا
 بسیار است و تقوی و ایمان در فقره ثالثه اشاره بفر ثالث است که مراد تقوی
 از نسبت فعل و صفت است بخود و مراد از ایمان ایمان شهودی و تحقیقی است چه
 شاعر باشد یا اندازه نسبت وجود بخود نسبت ایمان بخود یا شاعر نباشد و در این سفر
 هم مسافت بی مسافتی میباشد ایمان است که حد و انتها ندارد و تقوی در فقره



رابعه اشاره دارد به سفر رابع که پیریز کردن از نسبت وجود است بخود که قنای ذاتی
 باشد و قنای از قنای و در این سفر اسم و رسمی برای سالک باقی نماند و ذات
 و صفت فعلی برای او نیست و از این سفر اگر او را رجوع بکثرات وجود خود و کثرت
 خارج وجود او نداند که آسوده غنوده و اگر رجوع دادند او را بسوی کثرات
 رجوع او بشود حق خواهد بود در کثرات اگر قنای نشود بر او هوای نفسانی چون
 بلغم با عورا و چون رجوع او باشد حق باشد در کثرات فعلیت اخیره او در این
 شود بعد از رجوع لطیفه نوری حق خواهد بود و تمام اعضا و جوارح ادالت آن
 لطیفه خواهد بود و هر چه از او صادر شود نسبت آن بآن لطیفه خواهد بود و چون
 آن لطیفه لطیفه الهیه است از آن غیر از نیکی هیچ صادر نخواهد شد زیرا که از
 خیر محض خبر نمائی ناید و این فرقه اباحیه در جناس نفس مانده گرفتار چنگال طبع شده
 هوای نفسانی را مبدء خود قرار داده اند و بعضی امثال این اخبار را بهانه
 راحت خود قرار داده و میگویند که چون دست به دست می امر رسید هر چه
 خواهی بکن که بر تو گرفت نیست و بعضی دیگر دعت و جور ممنوعه را سبب است
 نفس نموده و گویند چون وجود واحد است هر چه خواهی بکن که چون مردی مثل
 قطره آب که بدریا ملحق شود تو هم بوجود حق ملحق شوی و بکلی ترک شرایع الهی نموده
 و گویند شرایع انبیاء برای نظام دنیا قرار داده اند و الا آخرت را حاجت
 بعمل نیست فرقه اولی غافلند از اینکه دست به دست می امر که رسید اگر بشود



در بیان معنی شپعه

۳۵

که در عهد او با او شده است عمل نکند نقض عهد آن دلی امر کرده است که نقض
عهد خدا است و در نقض عهد خدا و بال الذین یبفوضون عهد الله برا
آنها است و فرقه ثانیة غافلند از اینکه آن وحدت که مشهور بعضی از سداک شیو
آن منزلیست از منازل و مقامی است از مقامات که حضرت حق در عین مجاهدات
سداک گاهی بر بعضی با اسم واحد تجلی کند و آنو وحدت بدون اعتبارات با سقوط
کثرات وحدت و ظاهر شود لکن چون پسا لک از آن مقام بازگشت و رجوع
بکثرات نمود و زید و عمر و غیر هم و خود را غیر همه دید تفوه بآن وحدت حرام
و از برای گرفتاران کثرات اظهار نمودن ممنوع و اگر تفوه کند خوش ریختی است
و عرفا قائلند بوحده وجود نه آن وحدت ممنوعه که اباحه آورد و عابد و معبود را
از هم فرق نکند بلکه بوحده حق قائلند که کثرات را در مقام خود نگه داری کنند و
شرایع را خوب بیند و عبادات و معاملات و سیاسات و عقود و ایقاعات
درست داند و دقیقه از وقایع شرع انور را اگر بسو و سیان یا بخطا و لغزش
و اگر ارد خود را مقصر بیند و بتضرع و زاری آید و توبه و انابه آورد و چون انسان را
آئینه سرابانایای خود قرار داده است و مثل اعلاای خود گردانیده باید نظر کند اینها
که بوحده ممنوعه قائلند که انسان یک حقیقت است و در عین وحدت چندین
هزار در وجود او هست که هر یک حکمی و حق دارند دست و پا و گوش و چشم و دل
و زبان و جگر و دشت و مزاره و طحال هر یک حقی دارند و حکمی دارند که هیچ دخل



بحق دیگری و کلم دیگری ندارد و تمام اعضا و جوارح و قوی و مدارک در اطاعت
 جان و اطاعت انسانند که اگر از طریق اطاعت منحرف شوند که باید طیب
 آنها را از انحراف بیرون آورد و اگر قابل بیرون آوردن از انحراف نباشد
 ناچار بتسبیغ او را قطع کند همچنین وجود بحقیقت است و آن بحقیقت حقیقت
 حق است تعالی شانه ولی چندین هزار هزار از کلمات در آن موجود که هر یک
 حکمی و حقی و رزقی دارند و از اطاعت حق بیرون نیستند که اگر از اطاعت بیرون
 شوند خشکیده و قطع گردنی شوند در غیر انسان و جن و در اینها که اطاعت با شعور
 هم باید داشته باشند اگر از اطاعت بیرون شوند بحسب شعور و تکلیف بعضی
 باشند و طیب طاق میخوانند که آنها را از انحراف بیرون آورد و در جاده مستقیمه
 مزاج انسانی آورد و اگر قابل استقامت مزاج انسانی نباشند آنها را قطع کند که
 سایر اعضا و انسان کسیرا فاسد سازند و آن اطباء انبیانند و اولیا که خداوند
 بحکمت بالغه خود آنها را مبعوث ساخته که ملاحظه مزاج انسانی بحسب روح نمایند
 و از آنکه قابل استقامت مزاج انسانی روحانی یابند از انحراف بگردانند و از آنکه قابل
 نیابند از اعضا و انسان کسیر قطع نمایند چنانکه شغل حضرت رسول و جناب امیر
 المؤمنین این بود که آنرا که مطبف و مرحمت توانستند براه آورند آوردند و آنکس که
 اینها را سود نمی بخشید بقیع قطع میکردند لکن اینها را غرور نفس از دیدن آیات
 کور میکرد که آیات نمایان مشهور آنها میشود و هیچ ملتفت نمیشوند

در بیان معنی شیعیه

تو یکمیزی ولی چندین هزاری دلیل از خویش روشنترنداری و کلام
 مِنْ آيَةِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَتَرَفَعْنَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ
 را خلاصه روحانی و برادران ایمانی عرضه میدارم که زینهار بترنات قلندریه و
 مستوفیه فریب نخورند و بعد از آنکه شاخه طاهره مطهره نوریه طوبی بدل آنها وصل
 شد مغرور نشوند و آنچه را سبب طهارت وجود آنهاست سبب تلوث بگوشت
 هوای تقصاتی قرار ندهند بلکه تاوانند از لذایذ مباحه دوری گیرند که به
 شبهات نیفتند که اگر ترخیص نفس کنند آخر شبهات گرفتار و بتدریج بحر گم
 شوند و در گرفتاری نفس محسوم آخر الامر نفس خود را آسوده کند و حرام بر خود
 حلال کند با مثال این ترنات که نفوس هواپرست تسلی از تکاب هواها نمایند
 و آخر الامر چون طایفه جدیده انکار آیات عظمی و نبوت انبیاء کند و انبیاء را چون
 خود قرار دهد چنانکه فرمود شَمَّ كَانْ غَافِبَةُ الذِّهْنِ اسَاؤُا السُّوْنِ
 اِنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَكْبِرُونَ فَاحْذَرُوا الْحَذَرَ
 اللَّهُ تَعَالَى از فریب نفس و ترخیص در محرمات شرعی و شبهات بلکه
 از ترخیص در مباهات زیاده از قدر ضرورت بقاء **بَابِ اَوَّلِ**
 در مناقب مؤمن و شیعه مؤمن چنانکه گذشت در لغت بمعنی مصدق و باوثوق و
 اظهار کننده خشوع و قبول کننده شریعت است و بمعنی ایمن گرداننده و ایمن قرار
 دهنده است و در عرف عام کیست که قبول شریعت کند و از این جهت اعراب

می گفته



باب اول

میکنند امّا که حضرت حق تعالی شانه نفعی فرمود و ایمان را از آنها دور عرف متشرعین
مؤمن کسیست که شافه طوبی بدل او وصل شده باشد بواسطه بیعت خاصه و توبه که ایمان
داخل دل او شده باشد که در کلام مجید اشاره شده است همانست و بواسطه
همان وصل شافه طوبی است که دل انسان مغز میگیرد که فرمودند شیعیان تا
صاحبان لبست و بواسطه این پیوند تقوی ممکن میشود چنانکه فرمودند شیعیان تا
مستقین و بدون این پیوند علم ممکن نیست چنانکه فرمود أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ
عَلَى بَابِهَا و فرمودند که شیعیان ما عالمند و شیعیان ما متعلمند و باین پیوند
توحید و معرفت و عبادت میسر است که فرمودند بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَدَّ
اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ و غیر اینها از صفات عبودیت و ربوبیت بدون این پیوند
حاصل نگردد و شیعه در لغت بمعنی پیرو و یاری گفته است و در عرف
بحرث استعمال نقل شد بسوی کسانی که اعتقاد بخلاف حضرت امیر المؤمنین ^ع
داشتند بلا فصل و اعتقاد بولایت آن بزرگوار نموده بودند چه برحق بودند و
چه بباطل مثل کیانیّه پیش از بطلان سلسله آنها و بعد از بطلان سلسله آنها
و غیر آنها چنانکه این زمانها هر کس اعتقاد بولایت بلا فصل آنحضرت داشت
شیعه میگویند مثل سایر فرق غیر اثنی عشریه و مثل بعض فرقهای اثنی عشریه که
بولایت ائمه اثنی عشر قائلند و برحق نیستند و در عرف خاص متشرعین در
صدر اول اسم بود از برای کسانی که این شافه طوبای توبه بدل آنها

در منافقین و شیعه

متصل میشد و بواسطه این شافه که فعلیت اخره شیعه میشد انرا شعاع امام زمان
 شیعه را از شعاع مشتق گفته مخزن من الله كالشعاع من الشمس و شعاعنا
 كالضياء من الشعاع بجهت اتصال همین شافه نوریه است و اگر چنین نبود
 که این شافه طوبی که صورت ملکوتی امام یا مجاز از امام باشد بدل بایع وصل شود
 انا و علی ابوا هذه الامة جراف بودی و هیچ حقیقت و مابه الامتياز
 از سایر خلق نداشتی و همچنین ائمتنا المؤمنون اخوة حقیقی نداشت
 و حال اینکه نه چنین بود زیرا که مؤمنین که بیعت کرده بودند مابه الاخوة میانه
 آنها و مابه الابوة و البوة میانه آنها و امام بود که بآن ممتاز بودند از سایر خلق که نه با
 سایر خلق اخوت بود آنها را و نه سایر خلق را با امام نبوت و ابوت بود و چون
 معلوم شد که مؤمن و شیعه کیست که این شافه طوبی که صورت امام است و
 مظهر تام حق است تعالی شانه العزیز چنانکه فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
 بالانوار انبائه معرفة الله و این شافه طوبی فعلیت اخره مؤمن و شیعه است
 معلوم میشود که شرافتی بالاتر از این نیست که مؤمن مظهر تام امام و رسول بلکه خدا
 باشد و از جهت این شرافت نامیده است که گفتند ای بیباکس را که صورت راه زو
 قصد صورت کرد و برانته زد که مضمون حدیث قدس است که کسیکه ازیت
 کند مؤمنی را بخار بنه من کمین کرده است چون کسانی که ز صدر اول با انبیاء و
 اولیاء و مؤمنین بنای همسری گذاشتند و بر آنها حسد میبردند و حسد آنها را مضطر



میکرد

باب اول

میگرد که خاقان خدا را مثل خود بشناسند و دعوت آنها و پیرو آنها را بدست
شمارند و خون آنها را حلال دانند و بعد از این شرافت مؤمن این بس که فرمود
حضرت حق تعالی شأنه العزیز که اولیاء الله هیچ خوف بر آنها نیست و هیچ حزن
نخواهند داشت یعنی آنها که قبول ولایت کرده اند چه بمقام امامت جزیئه یا
کلیئه رسیده باشند و چه در مقام عبودیت مانده باشند بر هیچیک خوف نفس
و حزن نفس نیست از حیثیت ولایت بلکه از این حیثیت خشیت و حزن قلب
اورا است اگر چه بعد از تنزل بدار نفس خوف و حزن نفس برای او خواهد بود
و منقبت مؤمن را این بس است که بشارت خدائی برای او باشد که فرمود
لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ که بشارت دنیا برآ
مؤمن رؤیای نیک است که بیند خود او یا دیگری برای او و بشارت ملائکه است
برای او در دم مرگ که آنوقت که بشارت دهند او را خواهد گفت که بر امر نیک
بوده ام و بشارت آخرت باین است که آن صورت ملکوتی در پیش او باشد و
همه جا او را بشارت دهند نیکی که فرمودند در بیان آیه مبارکه تَوَدُّهُمْ نِسْجِي
يَبْنَ اَبْدِيَهُمْ وَيَا اَهْلِيهِمْ که امام آنها است که در پیش روی آنها میرود
و از برای امام جزء یا امام کل بشارت دنیا علاوه بر آنچه برای مؤمن است
بشارت ملائکه است در دنیا و در حالت احتضار و شرافت دیگر برای مؤمن
اینکه فرمود وَمَنْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

در منافق مؤمن و شیعه

لَا انْفِصَامَ لَهَا یعنی آنکس که دست بدست و لی امرداد دست بر میان
 محکم زده است که هیچ گسختگی ندارد که تشبیه کرده است آن شعاعی را که منقل
 بدل مؤمن میشود که همان صورت ملکوتی امام باشد بر میان محکم که گسختگی در
 آن راه نیابد شرافت دیگر آنکه فرمود من عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى
 وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ
 مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ یعنی مؤمن اگر اندک عمل صالحی بجا آورد که آن عمل صالح همان است
 که از جهت ولایت بجا آورده شود که معلوم شود که آن لطیفه ملکوتیه کارکن در
 وجود آورده است او را بواسطه آن لطیفه که الهی است و ملکوتی زنده گانی
 دریم بزندگانی خوشی و جزا دهیم او را در ازاء جمیع اعمال آنها به اجر آن علی که از
 جهت ولایت بجا آورده شود و وجه آن اینست که همانکه لطیفه ولایت در وجود
 او بواسطه تکمیل جزئی که از انسان حاصل در شور ثبات پذیرد و چون ثبات
 پذیرفت که تادم مرگ از دست نرود در دم مرگ آن لطیفه نمایان شود و فعلیت
 اخیره انسان شود که جمیع فعلیات در تصرف آن لطیفه آیند خوب و زشت آنها
 در ازاء آن فعلیتی که بواسطه آن لطیفه حاصل شود جرد به ثبوتنا الله و جمیع
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ شَرَفَتْ دیکر اینکه فرمود اِلَّا مَنْ تَابَ وَ
 اٰمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَاُولٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
 وَكَانَ اللهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاِنَّهُ يُرْوَدُ اِلَى

در منافق مؤمن و شیعه



باب اول

۴۲

الله متابا که من تاب اشاره است بان کس که رجوع کند بامام و امام
برای او آنست فشار کند و آمن اشاره است باینکه بعد از رجوع بسوی امام دست
بدست امام بدهد و قبول ولایت او کرده شروط و عهود او را بپذیرد و عمل
صالحات اشاره باینست که بعد از قبول ولایت اندک عملی از جهت همان
ولایت بجا آورد که آن لطیفه را در وجود خود بواسطه ظهور اثر آن لطیفه ثبات
دهد که این فرقه فعلیت اخیره در وجود آنها همان لطیفه خواهد بود و چنانکه
لذت فغیبات نیک و بد همه در تصرف آن لطیفه آید و چون آن لطیفه
الهی است همه الهی شود و من تاب و عمل صالحا فانه بتوب الی
الله متابا اشاره باینست که آنکس که توبه او و بازگشت او بسوی امام
باشد از روی واقع توبت ^{قلبی} دهد آن لطیفه را رجوع او بجا است چون منظره است
یا رجوع او بجا است بدون منظره که آن منظر طریق است بسوی خدا شرافت
دیگر اینکه فرمود و عدا الله الذین استنوا و عملوا الصالحات لیستخلفهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیس فیهم من ینقض الیمین
و لیس فیهم من یبدل لیمانه من بعد حیث هم امینا
بعبد و بنی لا یشرکون یعنی فرمود حضرت حق تعالی شانه
که کسایز که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند انصارا خلیفه خود
قرار دهد در روی زمین عالم صغیر یا عالم کبیر بخوبی که تمام اهل روی زمین اطاعت

در مضافات مؤلف شیخ

کنند او را یا خلیفه کند او را در زمین بهشت که تمام اهل زمین بهشت اطاعت کنند
 چنانکه اطاعت خدا را دارند مثل کسانی که نه او نه آنها را بجلافت خود برگزیده است
 مثل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مثل کسانی که حضرت قائم در عالم آنها ظهور
 کرده و در دنیا در عالم آنها کرک و میش با هم آب میخورند و آنها دیگران که بجلافت
 سرافراز شده اند و بدولت ظهور قائم نرسیده اند در بهشت باین دولت
 سرافراز شوند چنانکه از حضرت سید بن طاووس روایت کرده در حین احتضار چشم کشوند و این
 آیه مبارکه را تلاوت فرمودند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْثَقَنَا الْأَرْضَ
 نَقَبُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ و از برای آنها است تمکین در دین و تبدیل
 خوف بامتن که هیچ شرکت برای هیچ چیز در آنها نماند در عبادت پروردگار چه
 دنیا و چه در آخرت شرافت دیگرانکه فرمود و سَبِّحُوا الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
 إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا رَفِئَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
 طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ
 وَأَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَقَبُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
 یعنی پر همیشه زکارانرا که بشیعیان خود تفسیر فرموده اند ملائکه آنها را ببرند بهشت
 تا آنکه بر منند بدر بهشت و درها کشوده باشد و خزنه بر آنها سلام کنند و بگویند خوش
 باشید و داخل بهشت شوید که همیشه در بهشت باشید بر آنها آنوقت حمد خدا
 بجا آورند که وعده که فرموده بود راست نموده و زمین بهشت را بارش ببارد

که هر جا



باب اول

که هر جا بخوانیم کردش کنیم شرافت دیگر اینکه فرمود حضرت معبود الذین
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا
فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَفِيهِمْ عَذَابُ الْجَحِيمِ
رَبَّنَا وَأَذْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَذْيَتٍ وَعَدَّتْهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الْحَكِيمُ وَفِيهِ
السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَوَلَّى السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْنَاهُ وَذَلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی ملائکه که حمله عرشند و آنها که در اطراف حمله عرشند
از آنرو که بخدا دارند تتریه حق تعالی شانه میکند نه تتریه که سعه و احاطه حقرا بکثرات
در نظر نیاورند بلکه تنزیه بی که حقرا در همه چیز مشاهده کنند و حسن همه چیز را از آن حضرت
بینند و از آنرو که بخلق دارند و خدا را در همه چیز مشاهده میکنند از برای نمونین
دعا و استغفار میکنند و دعای آنها چون پاکند از دعا و نسیانی اجابت میشود
چونکه آنها بیکل توحیدند و مظهر خدا و زبان آنها زبان خدا است و چون خدا از خود
سؤال و که کند پس سؤال خویش را کی رد کند و چون مؤمنین بواسطه گرفتاری
تن و نفس از آلائش تن که موجب دخول جحیم است خالی نمیشاوند اولاً سؤال
میکند که آن آلائش را که سبب دخول جحیم است بپوشانند که آنها را از دخول
نار محفوظ دارد و بعد مسئلت میکند که آنها را داخل بهشت کند و هر کس را انظر



در مَنَافِیهِ مَوْزِقِ شَبِیْحَه

ولایت را باطل نکرده از آباء و ازواج و ذریات آنها بواسطه انهادن
 بهشت کند و از بهر پیاد در دنیا و آخرت نگاهداری کند آنها را که نور عظیم در روز
 قیامت حفظ از بدیها است و مراد به الذین تابوا و اتبعوا سبیلک
 الذین آمنوا است و تفصیل ایمان آنها است که ایمان همان است که
 بر دست صاحب وقت توبه جاری کند و پیروی کند صاحب قرا که سبیل الله
 است و چون اگر آنکه متاع خود را که آن شایسته نوزینه الهیه باشد در نزد مؤمن
 بیابند در کارند که آن مؤمن را از مقام پست که زندان و مهنست بمقام عالم
 که مقام خود آنها است برسانند که آنها عاشقند مؤمن را بواسطه همان شایسته
 نوزینه که همزنگ و جنس آنها است پس خداوند برای ضعیف و جمله برادران
 و خواهران ایمانی تفضل فرماید و حالتی عطا کند که چنانکه حمله عرش عاشق و
 جذابند ما را ما هم تعشق و رزیم با آنها و جذاب شویم آنها را کما فیل
 عاشق آن عاشقان غیب باش عاشقان پنجسره و زه کم تراش
 حیف می آید که پشت بایستند بر تو میخندند و عاشق نیستند
 شرافت دیگر اینکه فرمود الله و ای الذین آمنوا و فرمود ائمنوا و لیکن
 الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
 الزکوة و هم را کعون که مراد به الذین امنوا صاحبان ولایتند
 نه مطلق مؤمنین چنانکه از قید استنباط میشود و صاحبان قرآن تفسیر کرده اند

و شریف



باب اول

۴۴

و شرافت بالاتر از این نیست که خدا و رسول و صاحب ولایت در وجود انسانی تصرف داشته باشند و کارکن در وجود او باشند و همچنین آیاتی که دلالت دارد بر ولایت و تصرف خدا و رسول مثل **مَنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ وَرَسُولَهُ** که عبارت از قبول ولایت آنهاست شرافت دیگر اینکه فرمود **وَمَنْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يَدْخُلْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** در اینها آید **أَفَذَا خَسَرَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا** و امثال این آیه بسیار که اشاره دارد باینکه کسیکه آن صورت ولی امر بدل او متصل شد بمینکه اندک عمل صالحی بجا آورد که مورث ثبات آن پیوند شود که از دل او زایل شود لا محاله خداوند متعال او را داخل بهشت کند و رزق نیک برای آنها مهیا دارد شرافت دیگر آنکه فرمود **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ** و فرمود **وَالْعَصِيرَانِ** الا انسان لَفِي خُسْرٍ **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** یعنی هر کس هر چه کند قید پای او باشد چه نیک کند و چه بد بکراصحاب یمن که بشیعه تفسیر شده است و همچنین هر کس هر چه کند زیان او خواهد بود مگر مؤمنین چه قید حیثیت را اعتبار کنیم که معنی آیه این باشد که هر کس هر چه کند قید و زیان او باشد مگر مؤمن که آنچه کند از حیثیت ایمان قید و زیان او نباشد و چه خوابی قید حیثیت را اعتبار نکنی که معنی این باشد که هر کس هر چه کند قید و زیان او باشد سوای مؤمن که هر چه کند برای او نافع باشد و سبب رهایی او باشد نه سبب گرفتاری او اگر چه کرده او از حیثیت ایمان نباشد باینکه چه می کند و چه نمی

در منافقین و منافقان

مؤمن اگر کرده اواز حیثیت ایمان نباشد قید و خسران او باشد چنانکه آیه مبسوطه
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا لِلْكُفَرَاءِ أَزْوَاجًا لَا يَكُونُ لَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ حِجَابٌ
 يُفَعِّلَ ذَلِكَ فَالْوَلِيَّاتُ هُنَّ الْخَاسِرُونَ که اشاره دارد که هر چه مؤمن با غفلت
 و اشتغال از ذکر خدا و لطیفه ولایت کند خسرانست برای مؤمن. لکن مؤمن همان
 لطیفه ایمان قیده او را بر مانی و خسران او را بود مبدل گرداند بحکم اُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ
 سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ شَرَّافَتٍ دیگر اینکه فرمود و هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ
 وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و فرمود اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ اَنْ
 نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْبَاهُكُمْ وَمَا هُمْ
 بِسَاءٍ مَا يَحْكُمُونَ و فرمود اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِجُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَاَمَّا
 الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَبُدِّخِلْنَاهُمْ رَحْمَتِي
 وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و امثال اینها که نفی مساوات میانه مؤمن و
 غیر مؤمن فرمود تبصیر یا بکنایه و تعریض مثل آن آیاتی که نفی تسویه میانه طفل و
 حرور و میانه کور و بینا و میانه مرده و زنده نموده است بسیار است بلکه
 بسیاری از آیات قرآنی در مدح مؤمنین و مذمت غیر مؤمنین است با تصریح
 یا بتعریض و کنایه و بهین قدر که نقل کردیم اکتفا نمودیم از باقی لکن همه اینها
 برای کیست که آن شانه طوبی را در وجود خود باقی گذارد تا حال احتضار که
 اگر العباد بالله بنا فرمائی و نقض عهده می که با او شده است در بیعت او آن

باب اول

۴۸

شاخه را خشکاند مرتد فطری شود که اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند و خواهند
او را اصلاح کنند نتوانند تا مل کن در حال خوارج که دوازده هزار بودند و از
استدالات آنها بر رد کردن جناب امیر المؤمنین معلوم میشود که اغلب آنها
بیعت خافیه کرده بودند و علی را علیه السلام با مامت ائمه قبول کرده بودند
نه با مامت اجماعیه چون خلیفه اول و بواسطه نافرمانی نقض بیعت کرده تیغ بر روی
آن حضرت کشیدند و چون در حین معصیت کردن مشهود میشود که آلت قتاله
در دست گرفته و بقصد قتل صاحب خود برآمده اگر معصیت بتدریج زیاد شود آن
قصد و همت در قتل صاحبش شدید گردد تا بجائی برسد که آخر کار صاحب خود را
که در وجود او بوده بقتل رساند که خشکاندن آن شاخه طوبی است که بدل
او متصل شده است آخرت بنیه بود نقد بود مال یزید نقد حال کیست از
سزا که در صد معصیت بخیراید چون در صد معصیت بر آمدن خطوط عاجله را
بر قتل صاحب خود اختیار میکند و خطوط عاجله ملک بنی امیه و مال یزید است
پس این اگر لعن یزید و بنی امیه کند چون خود در ملک بنی امیه و وطن گرینده و نسبت
خود را بیزید و بنی امیه مستحکم ساخته فی الحقیقه خود را لعن میکند و اگر استبعاد از
یزید و شمر و ابن زیاد میکند باید استبعاد از خود کند که بطیفه یزیدی در صد و
قتل لطیفه حسینی برآمده است و از این جهت است که فرمودند **فلنت بمعصیتی**
که بستی آنرا نکن که شاید تو را خداوند بر آن معصیت ببیند و بگوید بعد از این چه

بکن که ترا نخواهم آمرزید یعنی میشود باند ک معصیتی که آلت قتاله است که در دست
 گرفته تیغ خود را فردا آوری و لطیفه علوی و حسینی را بکشی که بعد ترا آفرین
 نباشد و مناقب مؤمن و شیعه در اخبار بسیار و بسیار است از انجمله است اخبار
 بسیاری که دلالت دارد بر اینکه قدر خدا یا معرفت خدا یا صفت خدا را هیچ کس
 نتواند و نداند و همچنین قدر رسول و ائمه بدی را احدی نتواند و نداند و همچنین
 قدر مؤمن و شیعه و صفت او و معرفت او را هیچ کس نداند و نتواند که مؤمن را
 در مرتبه مرتبه و ناشناسانی در مرتبه خدا و رسول و ائمه بدی قرار داده اند و
 سبب آن مرتبه و جلالت قدر همانست که در مقدمه ذکر شد که این شاخه که متصل
 بدل بایع میشود از شجره طوبی است که حقیقت او مثبت است که اسم اعظم
 حق است تعالی شأنه العزیز و اصل او در خانه محمد است و شانهای او ائمه
 بدی میباشند و او را ق او شیعیان آنمایند که بعد از آنکه این شاخه که
 صورت ملکوتی امام است بدل سالک متصل شد آن فعلیت اخیر سالک
 میشود و وجود سالک مثل برک که از شاخه و شاخه از اصل و اصل از ریشه
 آب میگردد سایر فعلیات سالک از آن شاخه آب بقا میکنند و چنانکه اسم اعظم
 الهی را کسی نتواند بشناسد و وصف کند و قدرش نداند این شاخه را هم کسی نتواند
 بشناسد و وصف کند و قدرش را بداند منقبت دیگر اینکه اخبار کثیره و آثار و فیه در مدح
 و احوال و صفات مؤمنین و معانقه و تفسیل از نایم که برار رسیده است مثل اینکه در مؤمن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۰

که با هم مصافحه میکنند دست خدا در میان دست آنها است یا دست خدا در رو
دست آنست که دوستی او بیشتر باشد بصاحبش یا خدا نظر رحمت بر آنها میکند یا
بوجه خود رو میاورد بر آنکه دوستی او بیشتر باشد از صاحبش یا فرو میگیرد و آنها را
رحمت الهی و نود و نه جزو از آن رحمت برای آنست که دوستی او بیشتر باشد
از صاحبش یا ذنوب از آنها میپاشد چنانکه برگ از درخت در رستان میپاشد
و از هم جدا نشوند مگر با ذنوب پاشیده و جهت اینها اینست که در ملاقات
مؤمنین یکدیگر را آن شانه طوبی که صورت ملکوتی ولی امر است با هم تراز آید و اندک
از حجاب هوا با بیرون آید و در اهتر از و نمایان شدن آن لطیفه و باندازه نمایان
شدن آن لطیفه نفس و مساوی نفس مضحک میشود و معنی پاشیدن گناه همین است
که نفس و مساوی نفس مضحک شده از پوشش آن لطیفه بازماند و چون آن لطیفه
منظر خدا است بحکم معرفتی **بِالتَّوَرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ** پس در اهتر از آن لطیفه
و توجه آن لطیفه توجه خدا است و چون همان لطیفه رحمت خدا است بوجهی
اهتر از آن ریش رحمت خدا است بر آنها و چون منظر خدا است و فعلیت
اخیره مؤمن است پس اعضا و جوارح مؤمن در آن وقت اعضا و جوارح هستند
بوجهی و آلت اعضا و جوارح بوجهی پس درست است که دست خدا در میان دست
آنها است چون دست آنها آستین دست آن لطیفه است منقبت دیگر
اینکه اخبار کثیره در منقبت زیارت مؤمن وارد شده است مثل اخبار بسیار

باز همی و در جوارح است

که در کتب

که در کتب معتبره مثل کافی و دوانی و بحار ذکر شده است که چون مؤمن قصد زیارت برادر ایمانی نماید بدون غرض نفسانی بلکه بمحض محبت ایمانی که حبس فی الله یا حبس لله داعی شود بر زیارت از وقتی که از خانه خود بیرون میاید بنقش هزار ملک و در امتیعت میکنند و در همه راه او را تسبیح میکنند که خوشحال تو خوش باشی بهشت برای تو و با او باشند تا بخانه خود مراجعت کنند و در خبری است که کسی سؤال کرد که اگر مسافت دور باشد فرمودند اگر چه کیسالم راه باشد جهت این همانست که ذکر شد که در صورتیکه داعی بر زیارت محبت ایمانی باشد آن لطیفه ایمان که صورت ملکوتی امام باشد بهیچان آید و از تحت هوای نفسانی و زندان نفس بیرون آید و چون آن لطیفه ملکوتیت در بهیچان خود ملکوتیت را بهیچان آورد و بجانب خود جذب کند کما قبل ذره ذره کاندیرین ارض و سما است جنس خود را همچو گاه و گهر با است و از همین جهت است که در قرآن هر جا ذکر سکینه شده است که همین صورت ملکوتی باشد قرین نصر و ظفر یا نزول ملائکه یا قرین چیزی ذکر شده است که این معنی را میفهماند و منقبت دیگر اینکه اخبار زیاد در کتب معتبره نقل شده است که چون مؤمن زیارت برادر ایمانی خود میرود چون وارد شود خداوند ندا میکند که تو زیارت من کرده یا تو وفد منی و صهمانی تو بر من است یا کسی که زیارت برادر ایمانی کند مثل اینست که خدا را در بالای عرش زیارت کرده است و جهت همان است که ذکر شد که لطیفه طوبای الهیه فعلیت اخیره مؤمن است و



باب اول

صحیح است که

زیارت مؤمن زیارت آن لطیفه است و آن لطیفه منظر حق است و زیارت
منظر زیارت ظاهر است پس زیارت مؤمن زیارت خدا است یا مثل زیارت
خدا است در فوق عرش یا زیر مؤمن و خدا است منقبت دیگر اینکه
اخبار کثیره وارد شده است در اینکه اکرام مؤمن اکرام خدا است یا اکرام
رسول و امام است یا اکرام همه است و همچنین ادخال سرور بر مؤمن
ادخال سرور بر امام است یا هر کسی پروردگر داند مؤمنی را امام و رسول و
خدا را سرور گردانیده است و اخبار زیاد در اکرام مؤمن رسیده است که
اکرام مؤمن اکرام خدا و رسول و امام است و انقدر اجر در ادخال سرور
بر مؤمن و اکرام مؤمن ذکر شده است در اخبار که تحدید نتوان نمود منقبت
و دیگر اینکه روایات عدیده از نصایب عظمت نقل شده است در اجراء طعام مؤمن
بحیثی که لا یعلم احد من خلق الله ما له من الاجر فی الآخرة لا طاک
مقرب ولا نبي مرسل الا الله رب العالمین و از جناب باقر نقل
شده است که فرمود اطعام یک نفر از شیعیانم دست تراست بسوی من
از اینکه طعام دهم افقی از مردم را رادی عرض کرد که افق چقدر است فرمود
صد هزار و در خبر دیگر صد هزار یا زیاده و در خبر دیگر از امین بزرگوار نقل شده است
طعام دهم یک نفر مسلم را دست تراست بسوی من از اینکه آزاد کنم افقی از مردم
دیگر را رادی در این خبر عرض کرد که افق چقدر است فرمود ده هزار و در خبری



در مناقب مؤمن و شیعه

۵۳

برادر ایمانی را سیر کنی بهتر است از آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل و در بعضی
 مِنْ مَوْجِبَاتِ دُخُولِ الْجَنَّةِ اطْعَامُ الْمُسْلِمِ و اخبار در خصوص اجر اطعام
 باختلاف دارد شده است و در بعضی اجر زیاد ذکر شده است و در بعضی معادل است
 با آزاد کردن یک بنده و در بعضی معادل است با آزاد کردن هزار بنده و در بعضی معادل
 ده هزار و در بعضی معادل صد هزار یا زیاد تر و غیر از اینها هم اخبار بسیار به اختلاف
 رسیده و جمله اینها دلالت دارد بر زیادتی شان و مرتبه مؤمن در نزد خدا و سبب
 این همه اجر همانست که ذکر شد که فعلیت اخیره مؤمن همان شاخه طوبی است
 که بدل مؤمن وصل شد و آن شاخه چنانکه فعلیت اخیره مؤمن است از جهت نشستن
 بحقیقتی شان منظر حقست و منظر رسول و امام است بلکه منتهی با آنها است
 و سبب اختلاف اخبار در اجر بتفاوت احوال اطعام کننده است بتفاوت شدت
 وضعف اطعام در محبة الله و محبة الله و بتفاوت مداخله نفس و
 انقراض نفس و بتفاوت قلت نانی ایله و کثرت او و بتفاوت بهترین طعام
 و محبوبترین آن نزد دهنده یا نوزنده و بتفاوت حال خورنده است در استحقاق
 و عدمه و در قرب نزد خدا و عدمه و در توجده در آن وقت بخدا و عدمه و در توجه بجا
 دهنده و دعا کردن برای او و عدمه منقبست دیگر اینکه اجر بسیار در اخبار رسیده است
 برای آب دادن مؤمن و برای پوشانیدن مؤمن و برای خدمت کردن
 مؤمن با اختلاف زیاد در تفاوت اجر و سبب اجر همانست که ذکر شد و سبب

خلاف



اختلاف اجر اختلاف حال طرفین است چنانکه گذشت و انواع مناقب
مؤمن از امثال اینها در اخبار بسیار که ذکر جمله آنها موجب تطویل و فی القلیل
غنیة عن الکثیر **باب** دهم در بیان بشارات مؤمن و شیعه
اگرچه جمله مناقب مؤمن که ذکر شد بشارت را لازم دارد چنانکه تمام بشارات
منقبت را نیز لازم دارد بدانکه آیات بشارات که تبصریح و تلویح بشارات مؤمنین را
دارد بسیار و اخبار بشارات آمیز و آثار غرور انگیز از حد و حصر بیرون است
قلی از آنها نقل میکنیم که باعث روشنی دل و دیده برادران ایمانی شود و
قدر خود را بدانند و بشکرانه این نعمت دامن خود را آلوده بلموث معصیت نکنند
و قدر پیشوایان خود را بدانند و از آنها شرم کنند و در حضور آنها خود را گرفتار
هوامی نفسانی نکنند و آنها را در پیش خدا و رسول شرمند و سزا فکنده نخواهند
و بمعصیت خود تیغ بر روی صاحب خود نکنند و خود را مشرف بر هلاکت نکنند
اعاذنا الله و جمیع المؤمنین عن غوائل الشیطان در کتاب کریم در چندین
جا بشارت داده است حضرت حق تعالی شأنه مؤمنین را از آن جمله در سوره بقره فرمود
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَفِي سُورَةِ التَّوْبَةِ فرمود الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْتِيهِمُ الْغَنَاءُ وَانْفُسُهُمْ أَغْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ
اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ



در بشارت مؤمن و شیعه

وَجَنَابُ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ وَدُرُودُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ
 بِهَدْيِ اللَّهِ هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
 أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وَفِي سُورَةِ الْكَهْفِ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
 الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَا كَثُرَ فِيهِ
 أَبَدًا وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الدَّلِيلِ عَلَى بَشَارَةِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْغَنَى
 وَبِالْإِسْمَارَةِ وَتَقْسِيمِ مُؤْمِنِينَ وَرَأْيِ بَشَارَاتِ بِعَمَلِ كَرْدَنِ صَالِحَاتِ بِإِهْجَرَتِ
 وَبِالْمَجَاهِدَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِهَجَرَتِ أَشَارَةِ بَايَنْتِ كِهْ أَنْ پَوْنِدِ اِيْمَانِ بَدُونِ ظُورِ اَوْ بَرِظَا
 بِوِاسِطَةِ اَعْمَالِ صَالِحَةٍ يَابِدُونِ هِجَرَتِ اَزْ دَارِ الشَّرْكِ نَفْسِ وَارِثِيَّاتِ وَبَدُونِ
 مَجَاهِدَةِ كَرْدَنِ بِنَفْسِ بَمَنْعِ اَوْ اَزْ خَوَاشِهَايِ اَوْ ثَبَاتِ نَبِذَرْدِ پَسِ اَنْكَسِ كِهْ خُودِ رَاقِبِ
 وَلَايَتِ بَسْتِ بَايْدِ نِيكَ مَرَاقِبِ بَاشَدِ كِهْ نَفْسِ جَلُو اَزْ اَوْتَكْمِيَرْدِ دَاوَرِ اَبْرَكِ وَجَا
 يَا اَزْ تَحَاكِ بْمَحْرَمَاتِ نَبِيْدِ اَزْدِ كِهْ دَاخِلِ مَعَارِيْنِ الْاِيْمَانِ شُودِ وَدَرْ زَمْرَةِ خَوَاجِ
 مُحْسِبِ كَرْدِ اَعَاذَنَا اللَّهُ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذَلِكَ دَرْ بَجَارِ بَاسَنَادِ
 اَزْ رَسُوْلِ خَدَائِمِ كِهْ فَرْمُودِ بَعْلِي عَ يَا عَلِي شَيْعِيَانِ تَوْفَائِرُنْدِ رُوزِ قِيَامَتِ پَسِ كِسِيَكِه
 اِيْمَانَتِ رَسَائِدِيكِي اَزْ اَنَهَا بَتَوَاقِيْمَتِ رَسَائِدِ وَاقِيْمَتِ تَوَاقِيْمَتِ مِنْ اَسْتِ وَ
 اِيْمَانَتِ مِنْ سَبَبِ دُخُولِ آتَشِ اَسْتِ وَدَرْ هِمْنِ خَبَرِ فَرْمُودِ كِهْ شَيْعِيَانِ تَوْخَلَقِ شُدْ
 اَزْ فَضْلِ طَبِئَتِ مَا پَسِ هِرْ كَسِ دُوسْتِ دَاوَرِ شَيْعَةِ تَوَرَا مَا رَا دُوسْتِ دَاشْتِهْ اَسْتِ
 وَكِسِيَكِهْ اَنَهَا رَا دُشْمَنِ دَاوَرِ مَا رَا دُشْمَنِ دَاشْتِهْ اَسْتِ يَا عَلِي تَحْقِيقِ كِهْ شَيْعَةُ تَوَاقِمُ

شده اند



باب دویسم

۵۹

شده اند هر چند که گناه آنها زیاد باشد و عیوب آنها زیاد باشد یا علی ششم شمع
 آنها روز قیامت پس بشارت ده آنها را با آنچه گفتم یا علی شیعه تو شیعه خداوند
 و یاری کنده ای تو انصار خداوند و حزب تو حزب خداوند سعید است هر کس
 قبول ولایت تو کند و شقی است هر کس ترادشمن دارد و بمضمون این فقرات
 هم اخبار بسیار از حضرت رسول و ائمه اطهار رسیده است و بعض فقرات
 حدیث را ترجمه کردیم که در ما نحن فیه محل حاجت نبود و فی خبر آخر عن الرسول
 که فرمود بشارت دهم ترا یا علی عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود این جبرئیل است
 خبر داد از جانب خدا که خداوند عطا فرمود بد پستداران و شیعیان تو هفت
 خصلت نرمی در نزد مرگ و انس در وقت وحشت و نور در نزد ظلمت و آینه
 در وقت قریع مردم و قطار در نزد میزان و گذشته بر صراط و دخول بهشت
 پیش از مردم بهشت و سال و باین مضمون اخبار دیا هم هست و فی خبری
 شیعه ولد فاطمه انزل الله هذه الایات الخ یا عباد الله الذین امنوا علی
 انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه
 هو الغفور الرحیم و در خبری از جناب صادق فرمود که فرمود رسول خدا
 عن عیین العرش قوم علی و جوههم نور و لباسهم نور و بر کرسیهای نور
 نشسته اند حضرت امیر عرض کرد که کیانند اینها فرمود شیعیان ما و تو امام آنها
 و باین مضمون هم اخبار بسیار است و در بحار از جناب باقر که فرمودند

و اولیاء تو اولیاء خداوند

در بیان ائمه و شیعه

۵۰

مؤمن به خصلت عطا کرده است عزت در دنیا و دستکاری در آخرت
و عبادت در پهنای عالمیان و در خبری در سینه‌های ظالمان و فی الجمله
عن ابراهیم بن محمد بن فرمود شیعیان با بتمیز زینب و عسلند که اگر مردم بدانند که چه
چیز در درون خود دارند میخورند آنها را که اشاره است بهمان شاخه طوبی که بد
آنها وصل شده است و فرموده برای مجین مافو بهائیت از رحمت خدا
برای دشمنان مافو بهائی است از غضب خدا و منازل شیعیان مادر بهشت مثل
ستارهای آسمانند و در خبری جمعی در خدمت حضرت صادق نشسته بودند شب
صافی بود که کواکب میندرخشیدند عرض کردند چه در صافست آسمان و چه در
تلاوت دارند ستارها حضرت فرمودند شما چنین میگویند و جبرائیل میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل بر زمین نظر میکنند پس چشم آنها بر شما میافتد در اطراف
زمین در حالتی که نور شما بسوی آسمان و بسوی آنها روشنائی میدهد بهتر از نور
این ستارها و باین مضمون اخبار بسیار است و در خبری از رسول خدا که
فرمود ای علی از جمله کرامت مؤمن است بر خدا که برای اجل او وقتی قرائت
نموده است تا وقتی که همت بیند و بیداری چون همت بست بیداری او را
خداوند بسوی خود میکشد جناب صادق فرمود و دوری گرفتن از بدیها
که عمر شما دراز شود و در اخبار عده است که فرمودند شیعیان ما از ما
میتند سائل سؤال کرد که من ال محمد فرمودند ای والله من انفسهم



سید

باب دوم

و سبب همان است که مکرر گذشت که فعلیت اخیره مؤمن و شیعه شاخه طوبای الیه است و آن شاخه از آن بزرگواران است پس اگر آن شاخه برکس برسد که فعلیت اخیره انکس شود چون آن شاخه از آل محمد است انکس از آل محمد خواهد بود و در بحار است که حضرت رسول فرمود که السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ جبریل گفته است که اینها علی و شیعه علی هستند که سابق الی الجنة میباشند و مقرب خدا هستند بگرامی داشتن خدا آنها را در چند خبر از حضرت رسول است که دست زده بر شانه علی بن ابیطالب و فرمود دوست با عربی است و دشمن با عجم است یعنی بی اصل است شیعه با صاحب اصل و نجابتند و کسانی که مولد آنها صحیح است و برکت ابریم نیست مگر ما و شیعیان ما و سایر خلق از آن بری هستند و خدا را ملائکه است که میریزند سیئات شیعه را چنانکه خراب میکنند مردم خانه را و در بحار از یعقوب بن میثم ثمار روایت کرده است که گفت عرض کردم بخد مت جناب باقر که در کتب پدرم میثم دیدم که حضرت امیر المؤمنین فرمود پدرم که دوست دارم حبیب آل محمد را اگر چه فاسق و زانی باشد و دشمن دارم بغض آل محمد را اگر چه روزه دار و نماز گذار باشد چرا که شنیدم از رسول خدا که قرائت کرد الذین آمنوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ ثُمَّ پس حضرت متفتن شد و فرمود اینها والله تو و شیعیان تو میباشند و حضرت باقر فرمود که

هو عبا نانی کتاب علی و در خبری از جناب صادق فرمود شیعیان خود که
 کسی شمارا دوست میدارد و میداند که شما چه میگوئید و بر چه مذہب هستید
 پس خداوند او را داخل بهشت میکند و دیگری دشمن میدارد و شمارا و میداند که
 شما چه میگوئید یا بر چه مذہب هستید پس او را داخل جهنم میکند و سبب ^{نسبت} بهما
 که مکر گذشت که فعلیت اخیره شیعه همان پیوند ولایت است و آنچه راجع بشیعه
 شود راجع بآن پیوند است بدانند یا ندانند پس از آنجا که خداوند دوست میدارد
 که تمام بندگانش داخل بهشت شوند و دوست دارد انحراف را که سبب شود که بندگان
 رو بخیرو بهشت بروند بر هر یک از مؤمنین لازم است که چنان رفتار کنند که مردم
 بسبب رفتار و گفتار او او را دوست دارند که مستحق بهشت شوند و چنین رفتار کنند که
 مردم غیبت او کنند یا دشمن دارند او را که مستحق جهنم گردند که رفتار نیک باعث
 هدایت و احیای نفس شود و رفتار بد موجب اضلال و اهلاك نفس گردد و فرمود
 مَنْ أَحْبَبَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْبَبَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَهْلَكَ نَفْسًا
 فَكَأَنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ جَمِيعًا در اخبار در معصومین است که رسول الله
 دست بدامن خدا زده است و ما داشت بدامن نبی و شیعیان ما دست
 بدامن بازده اند پس بجا دارد خواهیم شد غیر بهشت و از حضرت رسول است
 در وقت ناله کردن پستون خانه بخت مفارقت آن بزرگوار که فرمود دیدید
 شدت حین این ستون را قسم بخدا که حین خزان جان و عوالمین جان و سایر



باب دوم

۶۰

فصوحیان و منازل او برای کسیکه ولایت محمد و علی و آل آنها را داشته
باشد و تبری جوید از اعداء آنها شیعه تراست از ناله این پستون برای من و
آنچه آنها را از ناله ساکت میکند صلوات فرستادن شما معاشر شیعه است
بر محمد و آل محمد و نماز و روزه شما و صدقه دادن شما است و بهتر چیز که ناله آنها را
فرو نشاند آنچه با آنها میرسد از احسان کردن شما برادران ایمانی و اعانت
کردن آنها که آنوقت بعضی بعض دیگر میگویند که تعجیل نکنید در آمدن صاحب
خود که تاخیر آمدن آنها برای زیادتى در جاست بواسطه هدیه فرستادن معروف
برادران خود و بالاتر از این در یکس چنین آنها صبر کردن آنها است بر تقیّه و
بطریق توریه رفتار کردن که سالم بمانند از شتر کفره عباد و فقه آنها آنوقت
میگویند که ما صبر میکنیم با این همه شوق که داریم بوی شیعیان چنانکه آنها صبر
میکند بر شنیدن مکرده درباره سادات و ائمه خود تا آخر حدیث شریف که همین
مضمونها است و سبب این همانست که مرکز کدشت که آن شاخه طوبی فعلیت
اخیره مؤمن است و جذابت ملکوتین را و اینحال گاهی میشود برای ایشان که
تصدیق حدیث شریف از روی شهود کنند و از جناب صادق است که فرمود شما
قم بخدا آنها بیعتی که فرمود و نَزَّحْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلِيٍّ اخْوَانًا عَلٰى
سُرٍّ مُّتَقَاتِلِينَ شیعه ما صاحب چهار چمند چمنی در سپر و چمنی در دل و همه کس چنین اند
مگر اینکه دیدهای شما را باز کرده است خداوند و دیدهای آنها را کور کرده است و در



در بشارت مؤمن شیعه

۶۱

خبری از جناب سید سجاده که خوشحال و پستداران علی که چگونه ذکر میکنند خدا
 آنها را با شرف ال ذکر در فوق عرش و چگونه صلوات میفرستند بر آنها ملائکه عرش و کر
 و حجب و سموات و ارض و هوا و مابین زلک و ماتحتها الی الثری و چگونه صلوات
 میفرستند بر آنها ملائکه ابره و بارانها و صحرایا و دریایا و اقیان آب آسمان و قمراد و کواکب
 و سنگریزا و همه روئے کان پس بلند میکردند خداوند بواسطه صلوات آنها محل آنها را
 و عظیم میکردند جلال آنها را تا بقیامت برسند و مشهور بکرامات خدائی و انزفقا
 محمد و علی قرار داده شوند و از جمله عظیم ترین چیزها یک تقریب میجویند ملائکه حجب و سموات
 با آنها صلوات فرستادن بر دوستان ماولعن کردن بر دشمنین ما و مبغضین ما است
 تمام اینها که صلوات میفرستند بر دوستان ما آنها را لعن میکنند و اخبار عدیده دارد شده
 باین مضمون که حضرت رسول فرمود که همه امت من یا همه بنی آدم متمثل شدند برآ
 من در طین یا در زر و من استغفار کردم برای تو و برای شیعه تو تا روز قیامت
 و خجسته یا علی اعمال شیعه تو عرضه داشته میشود بر من در هر جمعه پس شاد میشوم
 بصالح اعمال آنها و استغفار میکنم از برای بدیهای آنها ای علی ذکر شیعه تو
 در آسمان بیشتر است از زمین پس بشارت ده آنها را باین و بگو بشیعیان و
 دوستان خود که خود را پاک دارند از اعمال دشمنهای خود سخت است غضب خدا
 بر دشمنهای تو و دشمنهای شیعه تو و در خبری یا علی در هر روز و شب رحمت خدا
 فرا میگیرد و شیعه ترا پس باید اقبال کنند از اینکه آلوده کنند خود را و رحمت

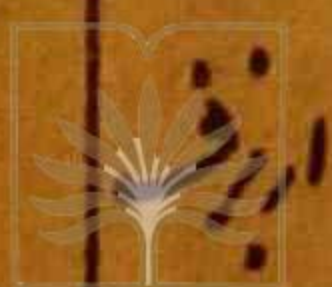
خدا را



باب دوم

خدا را با دنا س هوای نفسانی و در روضه کافی روایت شده است که دال
 شد ابو بصیر و نفس بر پسته او سوار شده بود حضرت صادق فرمود برای نفس
 بر پسته تو سوار شده است عرض کرد پس رسته ام و استخوانها ضعیف و اجلم
 نزدیک رسیده است و نمیدانم چگونه وارد می شوم بر آخرت فرمود تو هم چنین میگو
 عرض کرد که چگونه بگویم فرمود بیدانی که خدا گرامی میدارد جوانهای شما و حیا میکنند
 از پیرها عرض کرد چگونه است این فرمود گرامی دارد جوانها را از اینکه عذاب کند
 آنها را و شرم میکند از پیرها که با آنها محاسبه کند عرض کرد که این برای ما شیعیان
 خاصه یا برای اهل توحید فرمود لا والله نیست مگر برای شما خاصه دون العالم
 عرض کرد که بقی بر ما گذاشته اند که پشت ما را شکسته و دلهای ما مرده است
 و بواسطه همان حکام خون ما را حلال میدهند بواسطه حدیثی که فقهاء آنها نقل
 میکنند فرمود در افضه و فرمود آنها شمارا باین اسم بنامیده اند خداوند شمارا نامیده
 است باین اسم تا اینکه فرمود این اسم را بر آنها نمی گذاشتند که از اصحاب فرعون
 بودند و رفض فرعون و قوتش کردند و طوطی بحضرت موسی شدند و فرمود خداوند
 این اسم را برای شما ذخیره کرده است تا اینکه بر شما قرار داده است آنها رفض
 خیر کردند و شمار رفض شر کردند مردم متفرق شدند بفرقه های بسیار و متعصب شدند
 بر نوع شعبه و شما متعصب شدید با اهل بیت بنی خود و فتنه با نجا که آنها رفتند و آخر
 من اختار الله لکم پس بشارت باد پس بشارت باد شمارا که شمارا عیب

از محسن شما قبول میشود و از پیشانی تجاویز میکنند کسی که آنچه شما دارید نداشته باشد
از اد قبول نخواهد کرد خدا حسنه را و نخواهد گذاشت از نیت او مسرورت کردم
ابا محمد عرض کرد زیاد تر بگوی فرمود برای خدا ملائکه است که ذنوب را میپاشند
از پشت شیعیان با چنانکه برگ از درخت میریزد در وقت ریختن برگ و این است
قول خدا تعالی **ثَانِي الدِّينَ بِمَحَلِّونَ الْعَرْشِ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ**
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا استغفار آنها قسم بخدا برای شما
است یا ابا محمد هیچ آیه نازل نشده است که بیست بکشاند و ذکر نشده است
بخیر مگر اینکه آن آیه در باره ما و شیعیان ما است و هیچ آیه نازل نشده است
که ذکر شده باشد اهل آن بشوند و اینکه بکشاند بسوی آتش مگر اینکه آن آیه در باره عدو
ما و مخالفین ما است تا اینکه فرمود نیست بر ملت ابرهیم مگر ما و شیعیان ما
باقی مردم بری هستند از ملت ابرهیم **وَعَنِ الْبَاقِ** در حدیثی که فرمود باقی
نمانند در روز قیامت کسیکه دوستی ما و تولای ما را داشته باشد و برتری از
دشمن ما داشته باشد و دشمن دارد آنها را مگر اینکه خواهد بود در مقام ما و وارد خواهد
شد حوض ما را و از اصبع بن نباته است که رفتم خدمت مولایم امیر المؤمنین
چندان درنگ نکردم که آمد آنحضرت استقبال کردم پس دست بدست من
داد و اصابع خود را داخل اصابع من کرد پس فرمود ولی ما ولی الله است پس
هرگاه بمیرد خواهد بود در رفیق اعلی با ما و آب خواهد داد خدا او را از هنری که سرور



باب دوم

از برف و شیرین تر از شهد باشد عرض کردم فدایت شوم اگر چه کنایه کار
باشد فرمود بلی خوانده کتاب خدا را که فرمود **اَوَلَيْكَ يَدُّ اللّٰهِ سَبِيحًا**
حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَّحِيمًا لکن مکرر ذکر شد که نباید با مثال این اخبار
از باب نفوس و هوی مغرور شوند که باندک معصیتی میشود چون لمعم با عورتان
طوبی را از او بگیرند که مرتبه فطری شود که دوام خلود آتش برای او باشد و دیگر اینکه
این نعمت عظمای ولایت را بهر کس عطا کردند باید بشکرانه این نعمت غیر از ضایع
حضرت حق و طاعت او هیچ نخواهد و هیچ نکند بلکه آن آنی که خود را غافل بیند
از یاد پروردگار خود را معصیت کار داند و برای حیران غفلت توبه و استغفار نماید و
تضرع و زاری کند که فرمود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا**
أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
که آنکس که بواسطه اموال و اولاد از یاد خدا غافل شود زیانکار است و از
جناب صادق است که فرمود بسماعه که حال شما در پیش مردم چگونه است عرض
کرد که بد حال تر از مادر نزد مردم نیست به تر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین فرمود
نه قسم بخدا که در آتش دوزخ شاماده نخواهد شد قسم بخدا که یکی از شما دیده نخواهد شد شاماده
که این آیه در باره شما نازل شده است **مَا لَنَا لَا نَزِي رَجَالًا كَتَانَعَدُهُمْ**
مِنَ الْأَشْرَارِ اتَّخَذُوا هُمْ سُبْحَرَاءَ أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ و در
خبری از جناب امیر است که فرمود بدانند که خداوند دشمن میدارد از شدگان خود متلون



در کثرت اهل حق و شیعه

مردم خیال را پس شمار زایل نشود از حق و از ولایت اهل حق و برای دوستان ما
 افواجیت از رحمت خدا و برای دشمنان ما افواجیت از غضب خدا پس شما
 تخلف نور زید از ما بجهت طمع دنیا و حطام زائل او سراج مؤمن معرفت حق
 ما است و مختبرین کوریه کوری از فضل ما است و غضب عداوت ما بدو
 گناهی گمراهنی که ما بحق میخوانیم و غیر ما چه هوای نفس چه اشرار او را میخوانند بسوی
 فتنه پس برگزید هوای نفس را یا صاحب شر را بر ما و از جناب باقراشت که
 فرمود بزیاد که پادشاهیت چرا خشم شد است عرض کرد آدم بر شتر جوان لاغری
 گاهی پیاده راه میرفتم و آمد غم نبود مگر بجهت شوق بسوی شما و دوستی شما بعد
 عرض کرد فدایت شوم گاهی که در خلوت هستم شیطان بخاطر می اندازد معصیتها را
 پس گویا ما یو پس می شوم پس بخاطر میاورم دوستی و انقطاع را بسوی شما فرمود
 ای زیاد دین نیست مگر حب و بغض کسی بخدمت حضرت رسول عرض کرد که
 روزه داران را دوست میدارم و روزه نمیگیرم و نماز گذاران را دوست میدارم
 و نماز نمیکنم و صدقه دهندگان را دوست میدارم و صدقه نمیدهم حضرت رسول
 فرمود که تو با کسی هستی که دوست میداری و اگر کار نیک کنی نفقش بتو قائل
 میشود خوش نداری که اگر امر مخوفی از آسمان نازل شود هر قومی بآمن خود بگیرند
 و ما میرویم بسوی رسول خدا و شما میروید بسوی ما لکن مغرور نباید شد و چنانکه
 فرمود بقرآن مَا اتَّوَا قُلُوبُهُمْ وَجِلَّةٌ أَنْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ



باب دوم

که در اعمال نیک باید خائف بود که شاید مقبول درگاه احدیت نباشد که
چنانکه خواسته است از ما نمی توانیم عمل کنیم که علماء بحزبهم ترک الرغایه
که چنانکه باید در اعمال رعایت شایستگی درگاه احدیت نمیتوانیم کنیم پس نصیحت
از اینکه مخالف امر الهی عمل کنیم و بهوای نفسانی و چهار روز حطام دنیا رفتار
کنیم که البته آن محبت را زایل کند که مرتد فطری شود که محله در آتش بماند و در
خبر از جناب صادق است که قسم بخدا که مؤمن اعظم حق می باشد از کعبه و از جناب
صادق است که کسی عرض کرد چه چیز است معنی ما کنت بجانب الشوار
اذا نادینا فرمود کتابیست برای ما که نوشته است خداوند پیش از خلق کردن
خلق بدو هزار سال که با خود در عرش یا تحت عرش داشته است در آن کتاب
است ای شیعه آل محمد عطا کنم بشما پیش از سوال شما و آمرزش دهم
شمارا پیش از استغفار هر کس با ولایت آل محمد بیاید بسوی من در بهشت سکنه
دهم او را بر حمت خود و از جناب صادق ماثور که منصور و اینقی در حیره گفت
با آنحضرت که چه شده است شیعه ترا که آنچه در دل دارند در یک مجلس بروز
میدهند که همه کس مذهب آنها را میفهمند فرمود این بواسطه خلاوت ایمان است
در پیمهای آنها از جهت خلاوت ایمان نتوانند پنهان دارند و از جناب
صادق منقولست که فرمود باید رم مسجد رفتیم جمعی از اصحاب در بین قبر و
قبر بودند پدرم نزدیک شد و سلام کرد و فرمود والله که من دوست دارم

در بشارت مؤمن شیعه

۶۷

بوی شمارا و ارواح شمارا پس شما هم اعانت کنید ما را بوسع و کوشش در عبادت
و بدینکه ولایت ما را کسی نرسد مگر بوسع و کوشش در عبادت کسیکه ای تمام
بقومی و رزق باید عمل آنها را بجا آورد شما شیعه خدایتان شمایاری دهنده خدا شد
شما شایسته سابقون اذ لون شما شایسته سابقون آخرون پیشی گیرنده در دنیا بسوی محبت
و پیشرونده در آخرت بسوی بهشت ضمانت میکنم بهشت را برای شما بنهانت
خدا و ضمانت بنی شما طیبید و زندهای شما طیبند هر مؤمنه حورا و بهشت است و
هر مؤمنی صدیق است بسیار فرمود امیر المؤمنین بقبر که بشارت باد شما را و بشارت
دهید که قسم بخدا که رسول خدا مرد در حالتیکه غضبناک بود بر همه امت خود مگر بر شیعه
آگاه باشید که هر چیز را عروه است و عروه دین شیعه است و برای هر چیزی
شرفیت و شرف دین شیعه است و برای هر چیز سیدیت و سید مجالس مجالس شیعه
است و امام زمین زمین مپکن شیعه است و هر چیز را خواهشی است و خواهش
زمین سکنا ی شیعه است و الله اگر در روی زمین از شما کسی نباشد کامل نمیکرد
اهل خلاف شما خوشبایتر که در آخرت از آنها هیچ بهره نخواهند داشت هر نا
اگر زیاد عبادت کند و کوشش بسیار کند در عبادت اهل این آیه است خدا
عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً و کسیکه دعا کند در حالتیکه مخالف شما
باشد پس اجابت دعای او برای شما است و کسی که از خدا مطلبی نخواهد برای او
صد برابراست و کسیکه مسئله سوال کند برای او صد برابر است و کسی که دعا



باب دوم

کند بد عائی برای او صد برابر است و کسی که کاری سخی کند احصا نمیتوان کرد و عیب
شدن اجرا و او را و کسی که بد کند محمد حجت آورنده اوست بر تبعه آن بدی و الله که
روزه دار شما در باغهای بهشت گردش میکند ملائکه برای او دعا میکنند بفائزیه
تا وقت افطار و حاج و معتمر شما خاصه خدا میباشند و شما اهل دعوت خدا
و اهل ولایت او هیچ خوف و حزن بر شما نیست پس پیشی گیرید بر یکدیگر در
صالحات و الله احدی نزدیکتر نیست از عرش خدا بعد از ما از شیعه ما چقدر
نیکوست کردار خدا با آنها بیرون آیند اهل ولایت ما در قیامت مشرقه و جوهر هم
چشمهای آنها روشن امان میدهند آنها را از آنچه مردم میترسند و محزون میشوند
مردم و آنها محزون نمیشوند و الله ملقفت نمیشود هر یک که بنماز می ایستد و حال
آنکه فرا گرفته اند او را ملائکه که صلوات میفرستند بر او و دعا میکنند برای او تا آن
نماز فارغ شود اگر نه بود بخود بالیدن آنها ملائکه بر آنها سلام میکردند در مواجهه
آنها و روایت شده است که حضرت رسول آمد مسجد و در پهلوی علی نشیبت
و شروع کرد به زمین و شمال نگاه کردن پس فرمود از زمین عرش و از یسار عرش
مردمانی بر منبرهای نوزده که روی آنها میدرخشد ابو بکر عرض کرد من از آنها
فرمود بنشین پس عسر حرکت کرد که من از آنها ایم فرمود بنشین پس ابن مسعود
دید که حضرت با آنها چنین گفت برخاست و گفت کیانند اینها دست بر شانه علی
زد و فرمود اینست و شیعیان او اینها اند نوزیایندگان و از سه برخواست که

بخدمت حضرت صادق ارفتم بعد از نشستن رو بمن کرد و فرمود آگاه باش که
ولی مابندگی خدا میکند ایستاده و نشسته و خوابیده و زنده و مرده عرض کردم که
چگونه عبادت میکند خوابیده و مرده فرمود ولی ما سر خود را میگذارد چون وقت
نماز میرسد خداوند دو ملک بفرستد و میگارد که این زمین خلق شده اند و ملکوت
آسمان را ندیده اند پس نماز میکند دارند در نزد او تا بیدار شود پس خدا ثواب نماز
آنها را برای او مینویسد و حال آنکه یک رکعت از نماز آنها برابر است با هزار نماز
از نماز آدمین و دوست ما خداوند قبض روح او میکند پس دو ملک موکل
بر آن با آسمان میروند و عرض میکنند که این بنده تو مرد پس اذن بده ما را که عباد
کنیم ترا در اطراف آسمان و اطراف زمین و حی میشود که در آسمان عبادت
کنند بسیار دارم که حاجت ندارم بعبادت آنها و همچنین در زمین و آنها
حاجت ترند بعبادت خود از من پس شما فردا بید بسوی قبر ولی من عرض میکنند
که این کیست که نیک بخت شده است بواسطه دوست داشتن تو او را
میفرمایند که این از کسان نیست که گرفته شده است یشاق او بمحمد و وصی او و ذریه
آنها بولایت آنها شما در نزد قبر او نماز گذارید تا اینکه او را ببعثت گردانم پس
آنها در نزد قبر آن تا زمان حشر کردن او نماز میکند دارند و ثواب نماز او را برای
آن بنده مینویسد و هر رکعتی از نماز آنها معادلست با هزار نماز از نماز آدمین عرض کرد
سید بر براه چنین است ولی شما در خواب و مرده عبادت کنند تراست از حال

بر زمین و بخوابد
معاذ



باب دوم

۷۵

زندگی و بیداری فرمود چه سکوئی بهیات ولی ما امان میدهد برخداوند و امان
 او را خداوند قبول میکند و از جناب باقراست که فرمود در رسول خدا که روز قیامت
 قومی میایند با جامهای نورانی و زردی نورانی و با اثر سجود و از جمیع صفوف میگردد
 تا پیش روی رست العالمین که انبیاء و ملائکه و شهداء و صلحاء بر آنها رشک میرند و فرمود
 حضرت باقر علیه السلام که اینها شیعیان مایند و علی امام ایشانست و در خبر طویلی از جناب
 صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسول فرمود استخفاف بشیعه علی رسانید که هر یک
 از آنها برای شفاعت کنند برای عدد ربیع و مضروب خبیث از مهنها قال
 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا أَنْتَ أَخَصَبْتَ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شِيعَةِ
 عَلِيٍّ فَلَسْتَ تُلَاقِي الْأَمْنَ هُوَ حَبْلُ الْجَهَنَّمَ بَرَاهِلُ خِلَافِ مَا نَعَمْتُ وَادَّه
 میشود بواسطه بودن شما در میان آنها اگر نبود در روی زمین از شیعه علی
 احدی نمیدیدی بارانی ابدایی از شما از خانه بیرون میرد و هیچ حسنه در صحیفه
 عمل او نیست پس پر میکند خدا صحیفه او را از حسنات پیش از انصراف او بجهت
 اینکه مرد میکند بجلسی و اهل مجلس فحش میدهند ما را پس میگویند سکوت کنید که
 این از آنها است پس از گذشتن او فحش میدهند او را در باره ما و در حدیثی از
 حضرت رسول که فرمود در شب سوری بر پشته قصر داخل شدم و تقصیل قصر را در
 خبر بیان فرمود و فرمود که بر پرده یکی نوشته بود کیست مثل شیعه علی و بر پرده دیگری
 نوشته بود بشارت ده شیعه علی را بطیب مولد و بر پرده سومی نوشته بود شیعه

صداقت مرویست که اینطور آتشگیر است که این امر را وصف کند و از جناب

در تشریح مؤمن و شیعه

علی آنایند که در روز قیامت محشور شوند بجهت پادشاه و تن برهنه سوای شیعه علی
 و مرد مرا با هم مادر ما خواهند خواند سوای شیعه علی که آنها را با هم پادشاه ای ایشان
 میخوانند که بجهت دوستی علی طیب خواهد بود مولد آنها و در اخبار بسیار فرموده
 بر رفت ابرهیم نیت کرد و شیعیان ما و باقی مردم بری هستند از ملت ابرهیم و از
 جناب باقر است در بیان آیه مبارکه هُدُ وَاِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ
 هُدُ وَاِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ فرمود که این قسم بخدا همین امر است که شما
 اوستید و از جناب صادق است در بیان آیه مبارکه اِنَّ عِبَادِي لَئْسَ لَكَ
 عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فرمود نیست بر این عصابه از برای شیطان تسلطی کسی غرض کرد
 چگونه میشود این و حال اینکه در میان این فرقه همه چیز نیست فرمود نیست آنکه تو کلام
 کرده معنی اینست که تسلط ندارد که دوست گرداند بسوی آنها کفر را و مبنی فرمود
 بسوی آنها ایمان را و از جناب باقر است در بیان آیه مبارکه لَا تَقْعُدَنَّ لَهُمْ
 صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ لَا يَنْبَغُ لَهُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَ
 عَنْ اَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ فرمود
 پادشاه شیطان قصد شما دارد و کین برای شما دارد چرا که دیگران از آنها قار
 و از جناب باقر روایت شده که بابان بن تغلب فرمود که این حدیث را روایت کن
 مَنْ شَهِدَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ عرض کرد که همه میگویند
 پیش من برای همه روایت کنم فرمود بلی لکن روز قیامت که میشود که خداوند همه



کتاب

کس در یکجا جمع میکند لا اله الا الله را از همه سلب میکند مگر از کسیکه بر این امر
باشد و سبب اینست که آنها که پیوند ولایت بوجود آنها نرسیده لا اله الا الله
انها از مقام خیال تجاوز ندارند و بسته بشاخه طوبی نیست لهذا باقی نماند بعد از
مرک بخلاف آنکس که صاحب ولایت و حب علی است که لا اله الا الله در آن
شاخه طوبی ثبت میشود و چون آن شاخه طوبی ملکوتیست باقی لا اله الا الله
آنها هم باقی خواهد ماند چنانکه در آیه مبارکه کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ فرمودند در اخبار
بسیار که مراد از وجه باقی ما نیم یا ولایت ما است یا شیعیان ما میباشند و چون
ولایت شان آن بزرگواران است و شیعیان باعتبار وجه ولایت که شاخه
طوبی باشد منظر آن بزرگوارانند و متحد شده با ولایت چونکه فعلیت اخیره آنها آن
وجه ولایتست پس اختلاف اخبار در لفظ است و در معنی اتحاد است میانه
آنها از جناب صمدیست که فرمود در افقی نیکو نامی است که بشما داده خداوند
ما دامیکه بقول ما عمل کنید و دروغ برابندید که اشاره فرمود که مراد از افقی
اینست که شما باین اسم ملقب شده اید بهجت اینکه ترک فراعنه و اعمال آنها
کرده اید و اگر بقول ما عمل نکنید و دروغ برابندید این اسم و بال شما خواهد بود
و همچنین اسم شیعه و مؤمن که اگر پیروی نباشد و تسلیم و اذعان نباشد
و بال خواهد بود و از جناب رضاء که از آباء خود روایت کرده است که فرمود در روز
خدا که روز قیامت ما توجّه حساب شیعه خود خواهیم شد پس

در بیان احوال و مناقب شیعه

۷۳

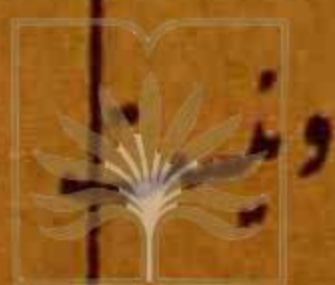
بین او و خدا باشد از خدا خواهیم خواست که بگذرد و اجابت فرماید و اگر کسی
که مظلمه از بین او و مردم باشد از آنها خواهیم خواست که ببایخشند و خوانند و بخشند
آنها را و اگر کسی که مظلمه از بین ما و او باشد ما خود را در ترییم بعبود کردن و گذشتن از
او و از حضرت رسول است که فرمود بعلی که بشاومت ره شیعیان خود را که من
شفیع آنها خواهم بود آنوقت که نفع نبخشد هیچ شفاعتی و در خبر طویل است که
روز قیامت حضرت رسول با حضرت امیر المؤمنین در سر حوض میایستند بعد از
آذن میدهند که بگذرند بعضی میآیند و بعضی را برگردانند پس هرگاه رسول خدا ^{را بخاند} ببیند
که یکی از شیعیان علی را برگردانند از حوض گریه کند علی را خداوند بفرستد بگوید
آنحضرت که چه چیز را میگردانند بگوید چگونه نگریم که جمعی از شیعیان برادر من علی بن ابی
طالب را از حوض برگردانند بفرماید خداوند که آنها را بتوبه بخشیدم و از ذنوب آنها برآورد
که شتم و ملحق کردم آنها را بتو و ذریه تو از امام مرویست که کسی سؤال کرد از آنحضرت
آیه مبارکه **فَاُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ**
غَفُورًا رَحِيمًا فرمود مؤمن کنا بکار را روز قیامت میآورند پس خداوند خود
بناظر حساب او میشود که احدی را بر حساب او مطلع نمیکند پس قرار بذنوب خود نمیکند
پس حضرت حق تعالی شانه بکشته میگوید بدل کند آنها را بحسنات و آن حسنات را
بر مردم ظاهر کنیید که مردم میگویند برای این شخص هیچ سینه نبوده است پس او را
آیه اینست و این درباره مذنبین از شیعیان ما است و از جناب رضائ و ایشیه



که فرمود

که فرمود رسول خدا که حجت با اهل البیت تکفیر ذنوب میکند و مضاعف میگرداند
 حسنات را و خداوند متعقل میشود و از دوستان مامطالم عباد را مکر آنچه از آنها برآید
 و ظلم مؤمنین باشد پس میفرماید بیثبات که شما حسنات شوید و از جناب صادر
 که هیچکس نمیرد بر محبت علی مگر اینکه خواهد بود علی او را در دوست ترین موطن بسو
 خود و وجه این همانست که مکرر ذکر شد که اگر محبت علی را که شاخه شجره طوبی است
 با خود ببرد اگر گناه جن و انس را با خود ببرد همه را بپاشاند و آن شاخه باصل خود پیوسته
 و از جناب امام علی النقی روایت شده است که فرمود رسول خدا یا علی خداوند
 عز و جل آمرزیده است ترا و شیعه ترا و محبت شیعه ترا و دوست دوست شیعه ترا
 پس بشارت باد ترا که تو از نزع بطینی منزوع از شرکی و بطین از علی و مراد شیعه در این
 خبر آنها هستند که شاخه طوبی بدل آنها وصل شده و مراد محبت شیعه آنها هستند
 که سخت با شیعه یافته بواسطه اینکه ولایت تکوینی در وجود آنها همچنان آمده و
 آنها را مستعد اتصال شاخه طوبی نموده و محبت محبت شیعه نیز همین استعداد
 در آن موجود و چون حالت احتضار برسد و صاحب ولایت حاضر گردد از باب
 اینکه مستعد بوده جذب کند نور ولایت را و آن شاخه طوبی بدل از متصل
 شود و مکرر گذشت که اگر با شاخه طوبی گناه جن و انس را با خود ببرد همه را بپاشاند
 و از جناب باقره ذخیره سابق مانور که فرمود پس باقی نماند این روز کسی که
 قبول ولایت ما کرده باشد و دوست دار ما باشد و تبری از عداوت ما بخورد مگر

اینکه در غرب ما خواهد بود و با ما خواهد بود در حوض علی و در خبری از حضرت رسول
که فرمود خداوند میگوید که هر کس ایمان آورد بمن و بنی من و بولی من و او را
بهشت خواهیم کرد هر عمل که داشته باشد از جناب صادق یا باقر روایت شده
که کسی عرض کرد که سؤال میکنم از خدا بهشت را حضرت فرمود که شما را در بهشت
پس سؤال کنید از خدا که شمار بیرون کند از بهشت عرض کردند همه که ما در دنیا هم
فرمود شما اقرار ندارید با ما میت ما عرض کرد چرا پس فرمود معنی بهشت این است
کیسه اقرار کند در بهشت خواهد بود پس سؤال کنید که از شما سلب کند و چه
حدیث عن الصادق قسم بخدا که هیچکس این امر را در صف نخواهد کرد که آتش او را
بخورد راوی گفت عرض کردم که چنین میکند و چنان میکند کنایه از بد رفتاری او
فرمود هرگاه چنین باشد مبتلا خواهد کرد خدا او را در جسد او پس اگر کفاره ذنوب او
شد و الا بر او تنگ خواهد گرفت در رزق او پس اگر این کفاره ذنوب او شد و الا
در دم مرگ سخت بر او خواهد گرفت تا او را داخل بهشت کند بدون گناه لکن باید
ملفت بود که اینها مادیست که پیوند ولایت باقی باشد و میشود که باندک معصیتی آن
پیوند قطع شود که دوام خلود در نار برای او باشد در کافی و غیره از ابن ابی یعفور روایت
شده که عرض کردم بخدمت جناب صادق که من مخالفه با مردم دارم و تعجب زیاد
میکنم از اقوامی که ولایت شماران دارند و ولایت فلان و فلان را دارند و با امانت
و صدق و وفا میباشند و اقوامی شمارا دوست دارند و ولایت شمارا دارند



باب دوم

و نیست برای آنها این امانت و نه صدق و نه وفا گشت حضرت یکم داشتند و
درست نشستند و در همین کردند مثل شخص غضبناک و فرمود نیست دین برای کسی که
دین آورد بولایت امام جایی که از جانب خدا نباشد و هیچ عیب نیست بر کسی که دین
بخدا آورد بواسطه امام عادل که از جانب خدا باشد گفتم از روی تعجب اینها دین
ندارند و آنها عیب ندارند فرمود بلی اینها دین ندارند و آنها عیب ندارند نشینده قول
خدا را که فرمود **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** یعنی
يُخْرِجُهُم مِّنْ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِحَسَبِ دِلَالَتِهَا
بر امام عادل را و **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** اُولَآئِهِمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ
النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ عرض کردم که اینها کفارند که گفت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** فرمود چه
نور است از برای کافر مقصود مسلمین اند که بر نور اسلام بودند چون قبول دلائل کردند
از هر امام جایی بیرون شدند از نور اسلام بظلمات کفر و از جناب صادق روایت
شده است که خداوند فرموده که هر این عذاب خواهیم کرد هر عیسی را که دین بیاورد
با ما می که از جانب خدا نباشد اگر چه از عیسی در اعمال خود نیکو کار باشند و پیران
و عفو خواهیم کرد از هر عیسی که دین بخدا آورند بواسطه هر امامی که از جانب خدا باشد
اگر چه در اعمال خود بد کردار باشند و مسینه عرض کردم از روی تعجب که عفو از اینها
میکند و آنها را عذاب میکند فرمود بلی و آیه مبارکه سابق را تلاوت فرمود و از
جناب صادق است که فرمود شیعیان خود چه چیز مانع شما است از اینکه شهادت

در شماران مؤمن شیعه

دیده بر کسی که از شما ببرد بر این امر که او از اهل بهشت است که خداوند میفرماید که
 حَقَّاعِلَيْنَا فِی الْمَوْمِنِينَ و از جناب صادق که فرمود خداوند جای نکند از آن
 عذاب کند امتی را که دین آورند بخدا بواسطه امامی که از جانب خدا نباشد اگر چه
 اعمال خود نیکو کار و پرہیزگار باشند و خداوند جای میکند از اینکه عذاب کند امتی را
 که دیندار شوند بواسطه امامی که از جانب خدا نباشد اگر چه در اعمال خود ظالم و بد کردار
 باشند و مکرر گذشت که امثال این اخبار صحیح است که اگر آن شاخه طوبی بدم
 مرک رسالت اگر تمام گناه جن و انس را بر روی شانه خود ببرد تمام را بپاشاند لکن باید
 نهایت خوف داشته باشد که میشود باندک گناهی آن شاخه بخشد که بعد مرتد فطری شود
 و محله در آتش باشد و در خبری از زید شحام که داخل شدم بر جناب صادق و فرمود
 جناب صادق ای زید تجدید توبه کن و عبادتی تازه کن گفت با خود گفتم که خبر مرک
 ما را میدهد پس فرمود که آنچه در نزد ما است بهتر است و تو از شیعیان مانی بوی
 ما است صراط و بسوی ما است میزان و بسوی ما است حساب شیعه ما قسم
 بخدا که من مهربانترم بشما از خود شما گویا که نظر میکنم بسوی تو در درجه تو در بهشت
 و رفیق تو است حارث بن المغیره و از ابو بکر حضری روایت شده است که در حال
 احتضار بود گفت ساعت دروغ نیست شهادت میدهم که جعفر بن محمد فرمود که دخل
 آتش نمیشود از شما احدی و امثال این خبر از حد و حدیث و سنت و سبب همان است
 گفتم که اگر پیوند ولایت را هر کس بدم مرک برد گناه جن و انس را بپاشاند لکن بر خدا



باب دوم

۷۸

باید بود که پیوند خشکد و از صفوان جمال روایت شده است که گفت داخل شدم
بر جناب صادق و عرض کردم فدایت شوم از تو شنیدم که شیعیان مازر بشت
خواهند بود و حال آنکه طائفه از آنها مذنبونند که مرکب فواحش میشوند و آل
مردم را میخورند و شرب خمر میکنند و در دنیا بتمتعات نفسانی مشغولند فرمود
آنها در بشتند بدانکه مؤمن بیرون نمیرود از دنیا مگر اینکه مبتلا شود بقرض یا برب
یا بفقر یا بسختی در حال نزع تا اینکه بیرون رود از دنیا و هیچ گناه نداشته باشد
عرض کردم فدایت شوم کیست که مظلوم مردم را رد کند فرمود حساب مردم
با محمد و علی است و مظلوم مردم را در آنچه از ما بر ذمه آنهاست حساب خواهیم
کرد و آنچه بین شیعه و خالق باشد خواهش خواهیم کرد که ببا بخشد و خواهیم بود
با او تا او را داخل بشت کنیم برحمت خدائی و شفاعت محمد و علی و در حدیثی
از جناب رسول است که فرمود جبرئیل آمد از جانب خدا و گفت بشارت داده است
علی را که من عذاب نخواهم کرد موالی او را و رحم نخواهم کرد اعداء او را و از جناب
صادق است که اگر کافری وصف کند آنچه را که شما وصف میکنید در وقت نزع
آتش در او طمع نخواهد کرد و از جناب صادق است که فرمود بای بصیر در خبری و الله
لَا يَجْتَمِعُ فِي النَّارِ مِنْكُمْ ثَلَاثَةٌ لَا وَاللَّهِ وَلَا إِثْنَانِ لَا وَاللَّهِ
وَلَا وَاحِدٌ و از جناب صادق روایت کرد راوی که عرض کردم که شیعه شما
باشما خواهند بود فرمود که اگر توبه از خدا و مراقبت مروی بفرمایند و خود را



در بشارت مؤمنین شیعه

از ذنوب حفظ کند یا ما خواهد بود و در درجه ناوار غیبی بن زراره است که بجهت متحاب
صادق رسیده و در نزد او بود بقیاق عرض کرد و سبندار بنی امیه با آنها خواهد بود
فرمود بلی عرض کردم و بسته ارشما با شما خواهد بود فرمود بلی عرض کردم اگر چه تراود
که نظر فرمود که بقیاق غافلست بر اشاره کرد که بلی لکن از باب نفوس مغرور
نشوند که الیاذ بالله مرتکب فواحش شوند که میشود باندک معصیتی آن شاخه طوبی
که مشامحت است قطع شود و آنوقت با آنها نباشد بلکه در بهشت نباشد و جا
در دوزخ کند و غلبد آتش باشد علاوه بر این که میشود قطع نمود رشته محبت محبوب
خود را بخل و شرمند نخواهد در پیش خدا و رسول و مکرر گذشت که معصیت سالک
چون تیغ کشیدن بر روی صاحب خود میباشد که بعضی اوقات مشهور میشود بهین
صورت و از این جهت است که چون معصیت زیاد شود آخر کار تیغ کشیدن
در ظاهر بر روی صاحب خود خواهد کشید چون خوارج که آخر تیغ بر روی حضرت
امیر کشیدند و چون ابن ملجم که آخر کار عبادت خود را قتل حضرت امیر قرار داد
و در خبری حب ما اهل بیت گناهر امپاشاند چنانکه با دپاییزی برکت را از درخت
پیاشاند و از حضرت رسول روایت شده که فرمود جبریل از جانب رب جلیل
من سلام آورد و گفت که میفرماید که بشارت ده برادرت علی را باینکه من عذاب
نخواهم کرد کسیرا که تو لای او را داشته باشد و جسم نخواهم کرد دشمن او را و جناب
صادق از حضرت رسول روایت کرد که فرمود جبریل از حضرت رب جلیل بمن خبر داد که

باب دوم

فرمود خداوند کسیکه بداند توحید من را در سالت محمد را و خلافت علی بن ابی طالب را و حجت ائمه اولاد او را داخل بهشت خواهیم کرد و او را بر حمت خود و از نارنجات خواهیم داد و بعفو خود و مباح خواهیم کرد و او را برای او و جواب خواهیم کرد برای او و کرامت خود را و تمام خواهیم کرد بر او و نعمت خود را و او را از خاصان خود قرار خواهیم داد اگر فریاد کند من را لیتک خواهیم گفت و اگر دعا کند اجابت خواهیم کرد و اگر خواهش کند عطا خواهیم کرد و اگر سکوت کند ابتدا بعطیه خواهیم کرد و اگر بد کند حجت خواهیم کرد و اگر از من بگریزد او را خواهیم خواند و اگر رجوع بمن کند قبولش خواهیم کرد اگر در خانه من را بزند خواهیم کشود و کسیکه توحید شهادت ندهد یا بر سالت شهادت ندهد یا بولایت علی بن ابی طالب شهادت ندهد یا بولایت ذریه او شهادت ندهد انکار نعمت من کرده و عظمت من را کوچک شمرده و کافر شده بآیات من و بکتاب من اگر من را قصد کند مجوبش کنم و اگر سؤال کند محرومش کنم و اگر نذر کند نشنوم و اگر بخواند اجابت نکنم و اگر امید دارد شود از من خائب کنم او را و در روایت است که کسی در خدمت حضرت باقر علیه عرض کرد که عکرمه مولی ابن عباس حضرت الوفا فرمود اگر او را در ایام کلامی تعلیمش کنم که آتش او را نخورد در همین بین کسی آمد که مرد عکرمه فرمود او را تعلیم دادیم بعد فرمود که قسم بخدا که او همین امریست که شما اوستید و از جناب باقر است که خدا مبعوث میکند شیعه ما را از قبور آنها در قیامت با هر قدر گناه که داشته باشند و هر قدر عیوب که داشته باشند و حال اینکه



در بشارت مؤمن و شیعه

روای آنها مثل بر میدرخشد بدون خوف و بدون ظهور عیسی از آنها بانها امن
و امان داده میشود بر شترهای بالدار محشور میشوند که آنها از طلا هستند و میدرخشند
و در خبریت که عمر گریبان یکی را گرفته بود و آورد بخدمت حضرت رسول و عرض کرد
که این شخص میگوید که حضرت رسول فرموده که کسیکه بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
داخل بهشت میشود و اگر مردم اینرا بشنوند در اعمال کوتاهی خواهند کرد آیا شما گفته
فرمود علی بشرط اینکه تنگ جوید بحجت این شخص که علی بن ابیطالب باشد که در پهلوی
حضرت بود و بولایت این و در خبری که حضرت رسول منادی فرستاد که ندا کند که
هر کس بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله داخل بهشت شود عمر منادی رسید و گفت
این عام است یا خاص است منادی برگشت بخدمت آنحضرت و عرض کرد که چنین
گفت پس حضرت دست بر شانه علی گذاشت که این برای این شخص و شیعه او
است و در حدیث طویل از حضرت رسول که فرمود لَنْ يَرِدَ عَلَيَّ الْخَوْضُ
لَكَ وَلَنْ يَغِيْبَ عَنْكَ مُحِبُّكَ و از آنحضرت مأثور که هر کس بر حُب آل
محمد بمیرد شهید مرده است آگاه باشید که هر کس بر حُب آل محمد بمیرد مغفور مرده است
و نائب مرده است مؤمن بشکل الایمان مرده است و بشارت خواهد داد ملک
الموت او را بهشت و کبر و منکر و در قبر او و در باب بهشت کشته خواهد شد و قبر
او قرارگاه رحمت خواهد بود و بر سنت و جماعت خواهد مرد آگاه باشید کسی که
بر بغض آل محمد بمیرد روز قیامت بیاید که بر پیشانی او نوشته باشد اَبْسُ مِنْ



و حَمْدُ اللَّهِ و کافر خواهد مرد و بوی بهشت با و نخواهد رسید و از این خبر معلوم
 میشود که هر کس این لطیفه ولایت بوقت مرگ برساند آنچه گفته اند از برای او
 خواهد بود و گناه جن و انس را که داشته باشد همه را بپاشاند و در خبری از سید سجاد
 که کسی آمد بخدمت آنحضرت و عرض کرد که خبر ده بحدیثی در باره شما خاصه فرمود بلی ما خبر
 علم الله و ورثه علم الله هستیم تا اینکه فرمود دوستی ما ایمان است و دشمنی ما نفاق
 و دوستهای ما در بهشتند و دشمنهای ما در جهنم ما از طینت عذاب خلق شده ایم و
 دوستهای ما از طین پست زر و زیقا مت پست بیالاطح میشود تا اینکه فرمود همه
 بسوی جان میرویم و از حضرت رسولت که از یمین خدا یا یمین عرش قومی هستند
 بر منبرهای نور و دای از نور و جامهای از نور فرو میگردد نور آنها ابصار ناظرین را که است
 تر از آنها باشند ابو بکر و زبیر و عبد الرحمن سوال کردند که اینها کیانند حضرت جواب دادند
 پس حضرت امیر عرض کرد که کیستند اینها فرمود اینها قومی هستند که دوستی با هم دارند و بر
 بدون نسبت میانه آنها و بدون اموال اینها شیعیان تو میباشند و تو امام آنها
 و جناب سید سجاد از حضرت امیر روایت کرد که فرمود بهتر حال که بمیرد و در هر ساعت که
 بمیرد شهید مرده است از رسول خدا شنیدم که فرمود مؤمن هرگاه از دنیا برود و بر او
 مثل ذنوب اهل الارض باشد خواهد بود مردن کفاره همه آنها و از منهای قصاب
 روایت شده که عرض کردم بخدمت حضرت صادق که دعا کن که خداوند شهادت را
 روزی من کند فرمود مؤمن شهید است پس این آیه را خواند و اَلَّذِينَ آمَنُوا



در بیان امور شیعیان

بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ
 لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَتُورُهُمْ وَاَزْهَارُ ثَبَرِ الْمَغِيْبَةِ نِزْوَانِمْ كَمَا يَتْلُو فِي الْكِتٰبِ
 حضرت باقر بودیم آنحضرت فرمود که عارف از شما این امر را که فقط این امر باشد
 و محسوب باشد مثل کسی است که مجاهده کند قسم بخدا با قائم آل محمد بشمار خود بلکه مثل کسی
 که مجاهده کند با رسول خدا بلکه مثل کسیست که بشید شود با رسول خدا در خیمه آنحضرت
 و آن آیه سابقا تلاوت فرمود و از ابی حمزه روایت شده که عرض کردم در خدمت جناب
 صادق که پیر شده ام و میترسم اجلم برسد فرمود ای ابی حمزه مگر بشید همانست که
 کشته شود عرض کرد چنین ندارم فرمود هر کس ایمان و تصدیق حدیث ما را کند
 و انتظار امر ما را داشته باشد مثل کسیست که کشته شود در تحت رایت قائم بلکه در تحت
 رایت رسول خدا و مثل این اخبار از حد و هر بیرونست که مؤمن در دنیا در تحت
 لوای قائم است یا در تحت لوای رسالت یا اگر بمیرد بشید مرده است یا مثل
 اینست که در پیشروی قائم جهاد میکند یا در پیشروی رسول جهاد میکند یا در شکر
 قائم است یا مثل اینست که در خون خود بغلطه در پیشروی قائم یا رسول خدا وجهه
 همانست که مکرر گفته که بواسطه بیعت با امام یا شیخ امام صورت ملکوتی
 متصل بدل باج میشود و آن صورت شاخه شجره طوبی است و چنانکه صورت
 ملکوتی امام است منظر حضرت قائم و منظر حضرت رسالت و بعد از بیعت
 بضمون اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنْ يَّكُنَّ



الجنة يقايلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون ثم يحيت

کرده متصل در مقابل است و قوای انسانیة او جنود فعلیت اخیر است که شایسته

طوبی و منظر قائم و حضرت رسولست پس این شخص در میان جنود حضرت

قائم است و جنود بیمنه و سبینه و شیطانیه جنود کفرند و این شخص در میان جنود

حضرت قائم یا حضرت رسول بمقابل استاده است با جنود شیطانیه و کفر و

گاهی از آنها بکشد و گاهی از جنود انسانی کشته شود و چون جنود انسانی متحد

باشند انسانی را که از دشمنان شخص میباشند و شان الی می باشد است با

آن شی پس کشته شدن دشمنان او کشته شدن خود او است و چون شهید را

گویند بجهت حاضر شدن ملائکه در وقت ترغ روح یا حاضر شدن او و مشاهده

کردن او ملائکه را و این شخص بنیت کرده چون در حال حضور آن شایسته طوبی بدو

حجب هوای نفسانی و قیود او نمایان میشود و بواسطه سختی با ملکوتین در

آن حین جذب ملائکه کند که ملائکه بر او حاضر شوند و او را مشاهده کنند و او هم

ملائکه را مشاهده کند پس شهید بمیرد اگر چه در روی فراش خود بمیرد و از جناب

باقی مرویست که خداوند فرمود که عذاب کنم هر عیسی را در اسلام که اطاعت

کند هر امامی را که از جانب خدا نباشد اگر چه در اعمال خود نیکو کار و پرستیز کار

باشند و عفو خواهیم کرد از هر عیسی که اطاعت کند هر امام عادلی را که از جانب

خدا باشد اگر چه آن رعیت در اعمال خود ظالم و بد کردار باشد و در عین

در شمار اهل حق و شیعه

۸۵

مضمون نه همین یکد و خبر است بلکه اخبار بسیار وارده شده است و از ثمالی رد است
 شده که شنیدم از جناب صادق که میفرمود شما اینده اهل تحیه الله و سلام او و شما اینده
 آثره الله بر حمت و اهل توفیق الله و عصمت و اهل دغوة الله بطاعة لاحباب علیکم ولا
 خوف ولا حزن و از ابو حمزه روایت شده که شنیدم از آنحضرت که میفرمود که قلم برداشته
 شده است از شیعه بواسطه عصمت و حفظ کردن خدا آنها را و بواسطه ولایت خدا
 و گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود میدانم قومی را که خداوند آمرزیده است
 آنها را و راضی است از آنها و رحم دارد بر آنها و حفظ کرده است آنها را از هر بدی
 و قوت داده است آنها را و راه نمائی کرده است آنها را بسوی هر رشدی و رستگاری
 است آنها را بنهایت امکان کسی عرض کرد که کیستند آنها فرمود اینها شیعه نیکوکار
 مایباشند شیعه علی میباشند و در خبری فرمودند عقبه مائیم و شیعه ما از عقبه گذشته اند
 و نجات یافته اند و فرمود ترا حریفی بگویم که بهتر از دنیا و مافیها باشد عرض کردم علی فدایت
 شوم فرمود فلک رقبه مردم همه بنده نازند غیر از تو و اصحاب تو که خدا متفک ساخته
 است رقاب شمارا از آتش بولایت ما اهل بیت و در اخبار بسیار حسنه را بحسب اهل
 البیت و بستینه را بفض اهل بیت تفسیر کرده اند و این حسنه مایه همه خیرات و این حسنه
 مایه همه شرور و از فرات بن احنف روایت شده که بودم در خدمت جناب صادق
 که داخل شد بر آنحضرت یکی از این ملعونها و گفت قسم بخدا که اذیت میکنم او را در بار
 شیعه او پس عرض کرد یا ابا عبد الله اقبل الیّ اعنا نکرد آنحضرت ثانیاً گفت اعتنا



نمود تا گفت قبل الی حضرت فرمود رویم از تو چه میگوئی گفت شیعه تو
 بنیز میخورند فرمود بنیز باک ندارد پدرم از جابر حکایت کرد که اصحاب رسول خدا
 بنیز می آشامیدند گفت قصدم بنیز نیست قصدم مسکرات است فرمود شیعه
 ما از کی و اطهرند از اینکه جارشود در امعاء آنها برای شیطان امری که بآن مقاد شوند
 یا امر قلیلی و اگر این کار کرد برایشان خواهند یافت رب رذنی را و غیره بران
 استغفار کردن برای آنها دلیلی که در نزد عوض الفت گیرنده باشد و تو و اصحاب
 تو در برهوت خواهید بود نرم شده و جایده شده باز گفت که قصدم مسکرات نبود
 مقصودم شراب بود فرمود زبانت قطع شود چه شده است ترا که اذیت میکنی مرا
 درباره شیعیان من پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا از جبرئیل از خدا
 روایت کرده است که فرمود یا محمد حرام کردم فردوس را بر پیغمبران تا تو و علی
 و شیعیان شما داخل نشوند مگر کسی که بجا آورده باشد کبیره را که او را پناه خواهم
 کرد در مالش یا خواهم ترسانید از سلطانی تا اینکه ملاقات کنند او را ملائکه بروح
 و ریحان و من بر او غضبناک نباشم پیش تو و اصحاب تو چنین چیزی هست
 ز راه میگوید که فرمود جناب صادق که آتش منجور دگیر که این امر را داشته باشد
 عرض کردم کسانی که وصف این امر میکنند کبایر بجا میاورند فرمود نمیدانی که
 پدرم چه چیز میگفت میگفت هرگاه برسد بمؤمن از این موجبات تا چیزی مبتدا
 خواهد کرد او را خداوند بلیه در جسدش یا بخونی تا بیرون رود از دنیا و بر او از نوب

بیچ نباشد و این خبر مکرر شده ترجمه اش مقصود از تکرار این که این مضمون انبیا است لکن باید ملقت بود که همه اینها تا وقتی است که پیوند ولایت باقی باشد که اگر خدای نخواسته معصیت انسان آن پیوند را بختکاند مرتبه فطری شود که محله آتش باشد و از جناب رضا روایت کرد راوی که قلم از شیعه علی برداشته است عرض کرد علت این چیست فرمود که افتاده اند در دولت باطل که میسر بر خود و امام خود احدی نیست از شیعه علی که صبح سینه را بجا آورد مگر اینکه خواهد رسید باو غمی که سینه او را بپاشاند و نکفت بجز علی علیه القلم لکن نباید مغرور شد که زود میشود که آن پیوند برود و مرتبه شود و دیگر اینکه معصیت صدقه پیشوایان است بلکه بمنزله تیغ زدن بر آنها است یا بمنزله فرزند غریزی که در پیش آنها بر جان کندن باشد که آنها بواسطه آن پیوند ولایت سمت بنوشت و فرزندی نسبت پیشوایان خود پیدا میکنند و قطع شدن آن پیوند جان فرزند را از خود قطع کردند و از این جهت فرمودند اعانت کنید ما را بوسع و کوشش در عبادت که عبادت شما آن پیوند را قوت میدهد و قوت آن پیوند قوت امام است کسی در خدمت حضرت موسی عرض کرد که کسی از موالیان شما شراب میخورد و ذنوب بگیرد بجا میآورد از او تبری جوئیم فرمود تبری جوئید از فعل او و از خود او تبری جوئید دوستدارید او را و دشمندارید عمل او را عرض کرد ما را روا است که او را فاسق فاجر گوئیم فرمود نگویید فاسق فاجر کافی است که جاهد باشد ما را و نصب عداوت او لیاء ما کند آبا فرمود خداوند از اینکه دلی تا



باب دوم

۸۸

فاسق فاجر باشد و هر چند عمل زشت کند میگوید با و فاسق العمل فاجر العمل
مؤمن النفس نبیث الفعل طیب الروح والبدن قسم بخدا که بیرون نشود ولی ما
از دنیا مگر اینکه خدا و رسول و ما از او راضی خواهیم بود محشور شود با هر چه از ذنوب
داشته باشد باروی سفید و عورات پوشیده و از خوف ایمن شده و خوف داشته
باشد و نه حزن بجهت اینکه بیرون نشود تا اینکه صاف شود از ذنوب یا بمصیبت
در مال یا نفس یا اولاد یا مرضی و پستتر صافی کننده او خواب خوفناکی است که بیدار
یا خوفی که با و رسد از اهل دولت باطل یا سخت شود بر او در دم مرگ و در پیشرو
رحمت و اسعه حقت که اوسع است از ذنوب جمیع اهل زمین جمیعاً و شفاعت
محمد و علی لکن میگویم که مغرور نمیتوان بود گیرم که پیوند ولایت را بدم مرگ
از بلیه الهی باید بر حذر باشد که در دنیا مبتلا نشود بلیه در مال یا اولاد یا بدن یا خو
از سلطان یا خوف از غیر سلطان و از آنجا که روایت شده از رسول خدا که از زمین
عرش قومی خواهند بود که روی آنها از نور بر مبرهای نور باشند که رشک بر نبر آنها
انبیاء انبیاء هم نباشند و شهداء هم نباشند عرض کردند که چقدر قرب آنها زیاده است
بوی فرمود اینها شیعه علی هستند و علی امام آنها است و اخبار و فضیلت متحابون
فی الله از حد و حصر بیرونست و متحابون فی الله نیستند مگر آنها که میانه آنها هیچ نسبت
صوری نباشد و شناسائی و دوستی آنها بواسطه این باشد که دست بدست
امام یا یکی از مشایخ آن بزرگواران داده باشند و اخوت روحانی داشته باشند



و آن نسبت روحانی و اتحاد در پیوند ولایت داشته باشند از جناب صادق
روایت شده که فرمود مَتَحَاتُّونَ فِي اللَّهِ در قیامت بر منبرهای نور خواهند بود که روشن
کرده باشد نور روی آنها و نور اجساد آنها و نور منبرهای آنها هر چیز را تا اینکه
شناخته خواهند شد بهین و گفته خواهد شد که اینها متحَاتُّونَ فی الله میباشند
و بهین مضمون با اختلاف سیر در لفظ اخبار کثیره وارد شده و در اخبار بسیار
اجر بسیار از برای کسی که اعانت کند مؤمنان را رسیده در خبری کسی که اعانت
کند مؤمنی را بر طرف خواهد کرد خداوند از او کرب آخر ترا د از قبر بیرون آید
و حال اینکه دلش خشک باشد و از آبی سیرده روایت شده که حضرت رسول فرمود
بعلی که بشارت باد ترا و بشارت بد که بر شیعه توحیرتی در نزد مرگ نخواهد بود و نه
و حشتی در قبر و نه حزنی در روز نشور بیرون آیند از قبر با که خاک از سر و ریش خود بپاشند
و می گفته باشند اللَّهُ الَّذِي أَذْهَبَ عَنْنا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ
شُكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا مِنْ
وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا الْغُوبُ و باین مضمون اخبار بسیار است و از جناب رسول
در حدیث طویل که ندای میکند منادی در روز قیامت که گجایند مجتبن علی بن ابیطالب
از صاحبین حرکت میکند گفته میشود که بگیرید از عرصات قیامت دست هر کس را که
میخواهید پس پستترین آنها نجات میابد بشفاعت او هزار هزار مرد پس ندای میکند
که گجایند باقیماذه مجتبن علی پس حرکت کنند قومیکه مقصد باشند پس گفتند

از خداوند بخواهید و آرزو کنید هر چه میخواهید پس هر چه تمنی میکند عطا میشود بعد از
آن مضاعف میگرداند خدا صد هزار برابر پس ندانم که باقی مانده مجتنب علی
کجایند پس حرکت میکند قومی که ظالمند بر خود پس گفته میشود که کجایند دشمنان علی
پس آنها را میاورند جماعت بسیاری پس گفته میشود که قرار میدهم هر هزار نفر از
اینهارا فدای یکی از مجتنبان تقصیر که داخل بهشت شوند پس نجات میدهد خداوند
دوستان را آن علی را و دشمنای آنها را فدای آنها قرار میدهد و از این خبر
استنباط میشود که آیه مبارکه شَمَّاءُ رُشْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ يَأْذِنُ اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جَنَّاتٌ عَدْنٌ
بِذَٰلِكَ خُلِقُوا فِيهَا مِنْ نَّارٍ وَرَمِيمٍ ذَهَبٌ لَّوْلُؤٌ وَلِبَاسٌ هُمْ
فِيهَا حَرِيرٌ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا
لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا
نُصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا الْغُوبُ درباره شیعیان مطلقا جاریست چه شب
صوری آنها بآن بزرگواران برسد و چه نرسد اگر چه اخبار بسیار وارد شده است
که این آیه مبارکه درباره فاطمین است و لکن منافاة ندارد که شیعه خود را امامی
و علوی و فاطمی و قرشی و عربی و بنوی و مهاجری و انصاری و منافات ندارد
جریان آیه مبارکه درباره مطلق شیعه با اینکه مطلق فاطمین را که نسب صورت



کتاب فی المومنین شیعہ

آنها بان حضرت رسد شامل شود چه شیعہ باشند و چه نباشند مثل اغلب اهل
 جناب امام حسن که بر دین خلفاء و طریقہ آنها میباشند لکن او رثنا الکتاب باید
 کتاب شریعت تفسیر شود نه کتاب ولایت تا آنها را هم شامل شود و هیچ اجتماع
 نباید کرد در اینکه همه فاطمیین را شامل شود چون آنها را نسبت هست و منسوب الیهم
 بزرگ و خداوند صاحب جود پس تمام آنها که منسوب باشند بحسب نسبت صوری
 بآن بزرگواران امرزیده بروند چنانکه در خبر دیگر هست که فاطمین از دنیا فروند و کشتن
 و این خبر رسم چنانکه میتواند جاری باشد در منسوبین بآن بزرگواران بمنسبت جسمانی
 جاریست در باره منسوبین بمنسبت روحانی چنانکه گذشته است که همه علوی و فاطمین
 ماضی میباشند و قال المولوی رحمه الله هست اشارات محمد المراد به
 کل کثاد اندر کثاد اندر کثاد صد سزاران آفرین برین او
 برسد دوم و دور فرزندان او آن خلیفه زادگان مقبلش
 زاده اند از غضب جان و دلش گرز بفساد و هری یا از رینه
 بی مزاج آب و گل نسل ویند شاخ گل هر جا که میروید گلست
 خم مل هر جا که میجوشد مل است و چون آن شاخه طوبی از درخت تنوین
 نوزیه الیه است گاهی تجمل بغیر کنند و گاهی بعروہ و شقی و گاهی بضیاء و گاهی
 بشعاع و گاهی به آب طور و گاهی بشراب و گاهی بشاید و بغیر اینها و شاخ گل کثا
 از همان شاخه طوبی است و همان شاخه تا با آدمی باشد هیچ گناه ضرر ز رسان

باب دِقْم

۹۲

که فرمود حب علی لا یضر معه سبینه و همان شاخه برساند صاحبش را
 باصل خود که محمد و علی و اولاد و پادشاه باشند و اگر الیاء باشد آن شاخه بخشکد مرده فطری
 و معذب در آتش شود و از جناب رضا ما ثور است که فرمود بهتر چیزی که عالم آمد و دنیا
 برای خود پیش بفرستد برای روز فقر و فاقه و مسکنت و خواری خود اینست که فراید
 رسی کنی یکی از فقراده و دستان مارا که در دست ناصبی باشد که دشمن خدا و رسول
 باشد این شخص از قبر برخیزد خواست و حال اینکه ملائکه صف زده خواهند بود تا من
 او در بهشت که او را بر بالهای خود ببرند و می گفته باشند مرجع خوش باش
 ای کسی که تعصب کشیدی برای ائمه اخیار و جابر از حضرت رسول روایت کرد
 که فرمود بشارت باد ترا ای علی که هیچ بنده تو را دوست ندارد و بر خود بندد
 ولایت ترا اگر اینکه مبعوث خواهد شد با ما بعد این آیه را تلاوت فرمود اِنَّ
 الْمُنَافِقِينَ فِي جَنَاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ
 و نه حدیث طویل عن النبی قد مضی بعضه آنگاه باشد که هر کس میرد
 محبت آل محمد پس ضامن او هستم بهشت که با انبیاء باشد و عن علی بن ابی
 طالب که فرمود هر کس از شیعیان دانا که عالم باشد بشریعت ما پس میرد
 آورد ضعیفا شیعه ما را از ظلمت جبل آنها بسوی نور علم که عطا شده است باو
 خواهد آمد در روز قیامت که بر سر او تاجی باشد از نور که روشنی دهد از برای همه
 اهل عرصات و حله باشد بر او که بایک نخ او برابری نکند دنیا با تمام آحاد


هست و منادی ندا کند که این عالمی است از تلامذه بعض آل محمد آگاه با
هر کس را که از حیرت جمل بیرون آورده است چنگت بنور او زند تا بیرون برود
از حیرانی ظلمت این عرصات بسوی بهشت پس بیرون میبرد هر کس را که
در دنیا تعلیم نموده یا جلی از او دور نموده یا شبهه را از او برطرف کرده است
و از صد یقه طاهره سلام الله علیها روایت شده است که از پدرم شنیده ام که علما
شیعه نامحشور میشوند و خلعت داده میشوند باندازه کثرت علم آنها از خلعتهای
کرامت و باندازه کوشش آنها در ارشاد عباد تا اینکه بر یکی از آنها هزار هزار
حله از نور خلعت داده میشود پس ندا میکند منادی پروردگار ما که ای کسانی که
کفیل ایام آل محمد شداید و بسیجان آوردندگان آنها بعد از انقطاع آنها از آبا
انها که ائمه میباشند اینها باندازه و ایامیکه متکفل آنها شده اید پس خلعت
پوشانند بر آنها چنانکه خلعت علوم بآنها داده اید در دنیا پس بر یک باندازه
علی که اخذ کرده اند خلعت میدهند حتی اینکه در میان آنها کسی هست که خلعت
نور باو داده میشود و همچنین باز این ایام خلعت میدهند بر یک که از آنها چیزی
آموخته است پس خداوند میفرماید که برگشت کنید بر کافلین ایام تا بحال رشت
خلعتهای آنها را و فرمود صد یقه طاهره که هر رشته از آن خلعتها بهتر است از
آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند هزار هزار مرتبه و از جناب رضاء روایت شده که
بعباد میگویند روز قیامت که نیکو کسی بودی همت تو جانت بود و بار خود را

و بعضی گفت که را باند خلعتهای آنها را



باب حقوق

۹۴

بر شانه غیر قراردادی داخل بهشت شود پس بعد از آن بفقیه گفته میشود که ای کسی که
 کفیل ایام آل محمد و راه نمائی ضعیفاء مجتبین و موالی آنها نمودی بمان در اینجا که شفاعت
 کنی هر کس را که از تو اخذ کرده است و تعلیم گرفته است پس توقف میکند و داخل
 میشود بهشت را با او جماعت بسیار و جماعت بسیار داده مرتبه فرمود و آنها کسانی
 هستند که از او اخذ کرده اند علوم او را و کسانی که اخذ کرده اند از آنها که از آن عالم است
 اخذ کرده اند چه در رفعت میانه عالم و عابد و از جناب حسن بن علی مانور است که
 میانند علماء شیعه ماکه کفایت ضعیفاء مجتبین ما و اهل ولایت ماکه کرده اند و در زیر
 در حالتیکه انوار ساطع است از تاج سر هر یک از آنها که بر سر هر یک تاج بهاء است
 که منتشر شده باشد این نور تاج آنها در همه عرصات قیامت و در آن عرصات سبده
 هزار سال راه است و شعاع تاجهای آنها همه آنرا گرفته است پس باقی نخواهد ماند
 قیمتی که کفالت امر دین او نموده باشد و از ظلمت جهل و حیرت تیره او را بیرون آورده
 باشد مگر اینکه چنگ زده خواهد بود بشعبه از انوار آنها پس بلند خواهد کرد آنها را تا محاذی
 شوند سور عرف جنان را پس نازل میکنند آنها را در منازلی که میناشده است بر آن
 آنها و جوار استادای آنها و در حضور ائمه آنها که بسوی آن ائمه میخوانند علماء و ایشان
 بمان شاخه طوبی است که بجان آن عالم متصل شده که چون معبر جان انسانی دماغ است
 و آن شاخه بجان متصل است از آن تعبیر تاج کرده اند چنانکه تعبیر بشعاع و ضیاء و جیل
 و عروه و شقی و نور شده است و آنکس که از آن عالم علم آموخته است که  که بخواهد ^{سطح}

وست بدست دادن آن عالم اگر از مشایخ طریقت باشد و یا بواسطه بتایغ کردن
احکام قالبی یا قلبی بسوی آنها از نور آن شاخه مستنیر و در قیامت همان نور که آنها
بآن مستنیر شده اند آنها را بکشانند بجانب اصل خود و خلعتهای نور اشاره باشند و آن
نور است و بصورت لباس نورانی در آمدن و باندازه اشتداد آن نور صورت لباس
افزوده شود و در همین خبر است که هیچ ناصبی از نواصب نخواهد بود که شعاع آن تا
با و برسد مگر اینکه کور شود و گشت گردد و خواهد گردید آن نور بر او سختتر از آتش
پس همان نور آنها را بردارد تا بدید بزیانته جهنم که بزند آنها را بوسط و نرخ و در خبری از
جناب صادق که فرمود روز قیامت که اولین و آخرین جمیع شوند در صید واحد و
کرده خواهد شد مداد علماء با خون شهداء مداد علماء رجحان خواهد داشت بر خون شهداء
و باین مضمون با اختلاف لفظ اخبار بسیار است و مداد میتواند از مد باشد که بمعنی کشیدن
باشد و میتواند بمعنی مرکب باشد و سبب رجحان مداد علماء بر خون شهداء اینست که شهید
خود در مقعده صدق غنایک مقتدر است و عالم خود در آن مقام مأوی دارد و علاو
موافق حدیث سابق چندین جماعت را با خود بکشاند بآن مقام و همان فرق که بین عالم
و عابد بود همان فرق میان عالم و شهید میباشد و از حضرت رسول مأثور است که
فرمود **عَلَّمَائُ أَهْلِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ بَنِي إِسْرَآئِيلَ** و سبب این است که
بنی یاسرسل است یا غیر مرسل غیر مرسل آنست که چشم و گوشش اخروی او باز شده باشد
که آواز ملک را بشنود و شخص ملکر در خواب بیند یا در بیداری داین شخص اعم از آنست



باب ی‌قم

۹۶

که حالت کثرت مبنی و حالت حقوق گذاری کثرات در آن باشد یا نباشد آنکس که
 حالت کثرت مبنی در آن باشد و حالت هکذاری کثرات داشته باشد آن
 الحقیقه رسول خواهد بود یا از امت محمد خواهد بود اما آنکس که چشم و گوش او
 باز شده و حالت ملاحظه کثرات در آن نباشد با آنکس که از مقام علم که مقام
 خفیت باشد تجاوز نکرده باشد لکن حالت مراقبت کثرات را داشته باشد و
 هکذاری کثرات تواند چه اذن و اجازه روایت یا طریقت داشته باشد و چه
 نداشته باشد این کس بچندین مرتبه برز بالا تر از آن نبی که غیر مرسل باشد خواهد
 بود زیرا که این عالم سعه نفس و کثرت جنود برای او حاصل شده بخلاف نبی غیر
 مرسل که نه سعه نفس دارد و نه کثرت جنود مثل عالم و عابد عباد و بر اینکه این عالم
 در غیبت خدمت و عبادت میکند و ثبات قدم او در خدمت بیشتر و متاعب
 بهاء او زیاده تر و اجر او بهین انداز بیشتر خواهد بود و این عالم اگر چشم و گوش او باز
 شده و آواز ملک میشود و شخص ملک را مشاهده میتواند بکند که در آن مرتبه با آن
 نبی یکسان خواهد بود و علاوه بر آن دارد که کثرت مبنی باشد و آیه کریمه لا یستوی
 مِنْكُمْ مَنْ اتَّقَى مِنَ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ
 اتَّقَوْا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنِي اشاره باین دو صنف از پیشین

دارد وَنَعْمَ مَا قَالَ الْمُؤَلُّوْی فِیْ هَذَا الْمَعْنٰی بندگی در غیب آید خوب و کش
 حفظ غیب آید در استبعاد خوش کو که مدح شاه کو پیش او

در کتب اربعه شیعه

۹۷

تا که در غیبت بود از شرم رو قلعه داری که از کنار ملکوت دور از سلطان و سایر سلطنت
پاس دارد قلعه را از دشمنان قلعه نفروشد ببال بکران غائب از شد در کنار شرف
همچو حاضر او نگه دارد وفا تزد شه بهتر بود از دیگران که بخدمت حاضرند و جان
پس بخت نیم نذر خط کار به که اندر حاضری زان صندل و مثل انبیاء غیر مرسل از
بنی اسرائیل و مثل علماء امت محمد حکایت حضرت خضر و حضرت موسی است که
حضرت آپنجم آخرت مینی را باز کرده بود مثل حضرت خضر و از اینجست برای امور غیبیه محتاج
بحضرت خضر و حضرت موسی آن حالت کثرت مینی را بکمال داشت و حقوق آنها را بکمال
چنانکه باید میتوانست رسیدگی کند و از این دو جهت بود که بعد از درخواست حضرت موسی
مصاحبت خضر را گفت حضرت خضر که ترا بکاری واداشته اند که من طاقت آنرا ندارم ورا
بکاری واداشته اند که تو طاقت آنرا نداری و حضرت موسی پیغمبر اولی العزم بود و حضرت
خضر پیغمبر نبود یا اگر بود اولو العزم نبود و حضرت موسی بچندین مرتبه برتر بود از حضرت خضر
مقام حضرت موسی آسمان ششم و مقام حضرت خضر آسمان دوم و در خبری از جناب
رسول منقولست که بحضرت امیر المومنین فرمود که روز قیامت میانی تو و شیعه تو بر
نقهای نور که برق آنها را طیران میدهد در اطراف هوا که فریاد میکنند شیعیان تو که ما نیم
علویون و از جانب خدا می رسد که شما ایند مقرنون لا خوف علیکم و الا یوم و لا
انتم محزونون و در اخبار بسیار از حضرت رسول و از ائمه اطهار روایت شده است که روز
قیامت تمام مردم را با سماء اقیات آنها میخوانند بحجت پرده پوشی بر آنها که شاید از پرده



باب در قمر

۹۵

ظاهری آنها باشند سوای شیعه که آنها را با سواد پرهای آنها میخوانند بجهت اینکه مولد
 آنها طیب است و مخلوط بر تافیت و از غامه و خافیه ردایت شده اخبار بسیار که همه از
 المضمون میباشد که حضرت رسول فرمود که در قیامت من و علی بر صراط خواهیم بود
 هر کس چیزی از ولایت علی داشته باشد یا از محبت علی داشته باشد خواهد گذشت
 یا براتی از علی داشته باشد و الا در آتش خواهد افتاد و در بعض اخبار کردن او را
 خواهیم زد و او را سرنگون در جهنم خواهیم انداخت و در بعض اخبار میگذرند از امت
 بنور علی و من لم یجعل الله له نورا فوالله من نور و در اخبار بسیار در
 تفسیر آیه مبارکه بوم نذ غوکل اناس بامامینهم ردایت شده است که هر طایفه
 لعن میخوانند که او امام خود را سوای شما و کسی که بر مثل حال شما باشد و در اخبار بسیار
 وارد شده است که شیعیان با شفاعت میکنند و در بعض اخبار شفاعت میکنند از
 برای اهل و عیال و حیران و خدام و در بعض اخبار شفاعت میکنند مثل ربیع و مضر
 و در بعض اخبار شفاعت میکند بر یک هفتاد هزار را و در بعض اخبار شیعه از نور خدا
 خلق شده اند و بسوی خدا عود میکنند و شما ملحق شوید با و ما شفاعت داده میشود پس
 شفاعت میکنم و قسم بخدا که شما شفاعت داده شوید پس شفاعت میکنم و هیچ
 یک از شما نیست مگر اینکه بلبه میشود ناری از شمال او و بهشتی از زمین او پس داخل میکند
 دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در جهنم و جهت بودن شیعه از نور
 خدا و عود کردن نور خدا همانست که مکرر ذکر شده که آن شافعه طوبی از شماست که نور

در بشارات مومنان شیعه

است همان شاخه طوبی فعلیت اخیره شیعه است و چون نسبت شی فعلیت
اخیره اوست پس شخصیت شخص شیعه همان نور الهی است که آن شاخه طوبی با
و بعد از مرگ خواهد کشانید شخص را بموی اصل خود و در شفاعت خود داخل میکند
هر یک از شیعیان من و کسانی که مراد دست داشته اند و یاری کرده اند ^{بفعل} مراد
قول در هفتاد هزار از همسایه ما و خویشاوند خود و در خبری پنجاه هزار هشتاد و نه
می شوند از آنها شیعیان و دوستداران ما و در خبری معصیتکار بر میزند بد و زخ میزند
آن معصیتکار بر مومن میگوید مومن که من در دنیا برای تو فلان کار کردم یا در قضا
حاجت تو قدم برداشتم میتوانی مکافات کنی امروز آنوقت مومن میگوید بملکت
موتل بر آن معصیتکار که ایضا و اگذار و خداوند میشود آواز مومن را نه میکند که آ
ملک اجازه دار قول مومن را پس او را ملک و امیکندارد و در خبری مومن را مومن میدهد
بجست اینکه امان میدهد و خداوند اجازه امان او را میکند و در خبری سه مرتبه قسم خورد جنا
صادق و فرمود که شفاعت خواهیم کرد شیعه خود را باین لفظ که **وَاللّٰهُ لَنَشْفَعَنَّ**
لِشِيعَتِنَا وَاللّٰهُ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا وَاللّٰهُ لَنَشْفَعَنَّ لِشِيعَتِنَا و در خبری
خدا را صد جزو رحمت و یکجزو آزار بر همه خلایق قسمت کرده است و روز قیامت آن یکجزو را
جمع میکند با آن نود و نه جزو پس رحم میکند بآن صد جزو امت محمد را پس شفاعت میدهد آنها را
در باره هر کس که او را دوست دارند چرا که مومن گرامیتر است در نزد خدا از آنچه شما گمان بر
و در خبری بعد از آنکه فرمود جناب صادق که مادر عرصات میایستیم و میفرستیم خیار شیعیان



خود را که از عرصات ضغفاء شیعیان ما را بر چینند و داخل بهشت میکنند و میاورند از
مقصرین شیعیان ما در اعمال بعد از آنکه ولایت را حفظ کرده یعنی شاخه طوبی را بخشکانند
و در مقابل او و امید دارند از صد نفر تا هزار نفر از نصاب پس گفته میشود باو که اینها عوض تو
برای آتش میباشند و در خبری از جناب صادق علیه السلام که خداوند عظیمتر دارد شیعیان
ما را از اینکه مناقشه کند با آنها در حساب و ما میگوئیم خدای ما اینها شیعیان ما میباشد خدا
امر آنها را بجا و امیکندارد و میگوید از منی آنها که شتم آنها را داخل بهشت کنید بفرجاست
و از جناب رسول مریدست که فرموده استحقاف شیعه علی زبانی که هر یک از آنها شفا
داده میشوند در باره حدی که مثل ربیع و مضر باشند که دو قبیله معظم میباشند از عرب و
در خبری از جناب باقر است که هیچ بنده نیست که ذکر شود در نزد او اهل البیت که
دل او نرم شود بجهت ذکر ما که اینک ملائکه دست بهشت آنها خواهد کشید و همه گناهان آنها
آمرزیده خواهد شد مگر گناهی کرده باشد که او را از ایمان بیرون برده باشد و امثال این
اخبار همه اشعار دارند که این فضیلتها و ثوابها ما را نیست که شاخه طوبی را در وجود خود
تخشکانند باشد و میشود که معصیتی بجا آورد انسانی که آن شاخه طوبی را بخشکاند که او
هیچ شفاعت برای او نخواهد بود و مخلد در آتش خواهد بود و در خبری از جناب ضاء که قلم
بر داشته شده است از شیعه ما در هیچیک نیست که مرتکب شود گناهی را که اینک بر سه
باو غمی که خالص شود از گناه و اگر اینک بیاورد گناه بعد قطره ای آب و قطره ای باران
و بعد دهنگر بر او بعد خاکها و بعد خارها و بعد درختها پس اگر در آن خود او بلیه



در بیان امور شیعیه

۱۰۱

باو نرسد در اهل و مالش خواهد رسید و اگر نرسد در اهل و مال و در دنیای او چیزی
که باو مغموم شود خواب آشفته خواهد دید که مغموم شود که از گناه پاک شود و در ^{خواب}
بسیار از معصومین است که از شیعه علی میچند می نماند مگر اینکه یکقدم دیگر از او ثابت
ماند که تشبیه کردند معصیت کردن را بفرش قدم و نگا بهاری ولایت او را که بکلی
بر زمین نیفتد ثبات قدم دیگر که یکقدم که از جابرون رود و یکقدم ثابت بماند شخص
زمین نخواهد افتاد و اینها همه مادی است که رشته ولایت قطع نشود که اگر قطع شود
فطری شود و محله در نار و عذاب بماند و اخبار بسیار از ائمه اطهار وارد شده است
این مضمون که ولی علی اگر مرتکب ذنوب بشود خداوند او را مبتلا سازد و در جان
مال و اولاد و عیال یا بسختی مردن یا بنحواهای پریشان تا بیرون رود از دنیا و
بر او هیچ گناه نباشد و در بعض اخبار طعن مزین بر او لیاء الله و در بعض اخبار اگر
از او بدی دیدی عذری برای او بگو غرض اینست که آنکس که شیعه علی باشد ^{نمی تواند}
بر او تشنیع کرد بلکه باید پوشید بر او بلکه از نظر خود هم پوشید که در نظر خود هم نیاید
که شاید عذر موجبی داشته باشد و در اخبار بسیار است که خداوند عطا میکند
دنیا را بدوست و دشمن و عطا نمیکند این امر را که ولایت باشد یا این دین را که قبول
ولایت باشد یعنی اتصال شافعه طوبی را بدل انسان مگر بخا صان خود از خلق و
مرحوم فردوس ایشان آقا ملا آقای در بندی از صدوق ره روایت کرده از حضرت رسول
که فرمود پس دانید که غم من از چه چیز است و در چه چیز است تفکر من و بسوی چه چیز است



شوق من اصحاب عرض کردند که بنده اینم خبر ده ما را فرمود خبر میدهم شما را ان شاء الله
پس آبی کشیدند و فرمود آه مشتاقم بسوی برادران خود که بعد میایند ابوذر عرض کرد ما
برادران تو هستیم فرمود نه شما اصحاب منید و برادرانم میایند بعد از من شان آنها
شان انبیا است قومی هستند که فرار میکنند از پدر و مادر و از برادر و خواهر و از
خویشاوند همه بجهت طلب مرضات الله ترك مال میکنند بجهت خدا و خاریگر دارند
خود را بتواضع کردن بجهت خدا و در شهوات رغبت نمیکند و نه در فضول دنیا جمع میکنند
در یک خانه از خانهای خدا که گویا غریبا هستند یعنی در دنیا خواهی دید آنها را محزون
بجهت خوف آتش و میل بهشت پس که میداند قدر آنها را در نزد خدا میانه آنها خواهی
نخواهد بود و نه مالی که بیکدیگر بدهند بعضی بر بعضی میراث دارند از پسر بر پدر و از پدر بر پسر
و از برادر بر برادر اه شوقاً الیهیم و فارغ دارند خود را از تعب دنیا و از نعیم دنیا بواسطه
نجات دادن خود را از عذاب ابد و دخول الجنة بجهت خوشنودی خدا و بدانکه از برای
برکات از آنها اجر هفتاد ببری خواهد بود ای اباذر هر یک از آنها گرامیتر است بر خدا
از هر چیزی که خلق کرده است خدا بر روی زمین ای اباذر دلهای آنها و عمل آنها برای خدا است
اگر یکی از آنها ناخوش شود زیادتى خواهد داشت اجر او بر عبادت هزار سال بر روز
روزای آن و نمازای شبهای آن هزار سال و اگر میخواهی زیاد تر بگویم عرض کرد بفرما
فرمود یا اباذر اگر یکی از آنها بمیرد گویا مرده است جمیع کسانی که در دنیا هستند از فضیلت
آن بر خدا اگر میخواهی زیاد تر بگویم عرض کرد زیاد تر بگویم فرمود که اگر یکی از آنها از آتش

در بیان اشارات و شریعت

۱۰۳

کنه پستی در جامه او برای او اجر چهل عمره و چهل حجه و چهل غزوه خواهد بود و اجر چهل بنده
که از اولاد اسمعیل آزاد کند و داخل میکند هر یک از آنها در شفاعت خود و از ده هزار
نفر را عرض کردم سبحان الله چه در مهر بانست بخلق خود و چه در بالطف و کرم است
بر خلق فرمود تعجب میکنند از قول من میخواهید زیاد تر بگویم عرض کردم بیایا رسول الله
زیاد تر بگو فرمود اگر یکی از ایشان چیزی بخوابد از خواهشهای دنیا پس صبر کند و در طلب آن
بر نیاید برای او از اجر خواهد بود باندازه یاد کردن اهل او آن شہوت را بعد از آنکه مفہوم میشود
و نفس میکشد خواهد نوشت خداوند بهر نفسی هزار هزار حسنه و در بعضی نسخها دو هزار هزار
حسنه و محو خواهد کرد هزار هزار حسنه و بلند خواهد کرد برای او هزار حسنه از درجه و اگر
میخواهی تا زیاد تر بگویم عرض کردم زیاد تر بگویند فرمود اگر یکی از آنها صبر کند با اوصیای خود
و از آنها قطع نکند و صبر کند در مثل جوع و غم آنها برای او از اجر خواهد بود مثل اجر
بقا و نفر از کسانی که با من بغزوه بتوک آمده بودند که صعبترین غزوات بود و همین
مسئله میفرمود تا اینکه فرمود مقتدر از آنها افضلست و پیش خدا از هزار محبت از غیر
ایشان ای اباذر خنده آنها عبادتست و شادی آنها تسبیح است و خواب آنها
صدقه است و نفس کشیدن آنها جهاد است و نظر میکند خدا بآنها در هر روز سه مرتبه آ
اباذر من بسوی آنها مشتاقم بعد چشمها را بر هم گذاشتند و گریستند بعد فرمود اللهم
احفظهم و انصرهم علی من خالف علیهم و لا تخذلهم و روشن
کردن چشمهای مرا بواسطه ایشان در روز قیامت الا ان اولیاء الله لا یخونون



عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ تا آخر حدیث شریف باب سقم در بیان
 اقسام مؤمن و شیعه بدانکه مؤمن شیعه که کسانی هستند که شاخه طوبای و لایق
 بدل آنها وصل شده و ایمان داخل آنها شده و شعاع امام گردیده اند بهجت
 اولی سه قسم میشوند یک قسم آنها میباشند که از دارالشک نفس بجزرت نکرده و بهمان دست
 بدست دادن اکتفا نموده و در عقب خطوط حیوانی و هوای نفسانی برآمده لکن لطیفه
 محبت امام از آنها زرقه و اینها ظالم بر نفس خود هستند که نگذاشتند که لطیفه انسانی از
 زندان نفس قدم بیرون گذارد و بدار الاسلام قلب رو آورد و قسم ثانی کسانی
 هستند که پشت از زندان نفس نموده و قدم بجه و دلب گداشته اند و بذوق و وجد
 ادراک مدرکات غیبیه نموده اند و لذت مدرکات غیبیه را نموده یا لذت مدرکات
 غیبیه را غالب بر لذایذ نفسانی کرده اند یا غالب نکرده گاهی بلذایذ غیبیه مشغول
 و گاهی بلذایذ نفسانی و گاهی این غالب و گاهی آن غالب شود و اینها بیشتر از فرقه
 اول و فرقه ثالث بلکه اینها معظم مؤمنین و شیعه میباشند بقاوت مراتب درجا
 آنها که از حد و حصر بیرونست و اینها مقتصد و میانه رو هستند که نه طرف نفس را باز دارند و
 نه طرف آخرت را بلکه هر دو طرف را دارند لکن در طرف نفس از امر الهی غافل نیستند که
 طرف نفس را نیز از روی امر دارند که اگر غذا خورند یا مر غذا خورند لکن در حین غذا خوردن
 گاهی نفس خط خود را پیش اندازد از امر الهی که غافل از این و محفوظ بآن شوند و گاهی عقل
 امر الهی را پیش اندازد و محفوظ بامر و امتثال امر شوند و امر نفس و خط نفس را غافل شوند

در بیان اقسام و مراتب

۱۰۵

و فرقه ثالثه طایفه هستند که گوی سبقت از همه ربوده اند و در همه خیرات
جن و انس پیشی گرفته و امر الهی را بر امر نفس مقدم داشته و خطوطات نفسانی را
با امر الهی برداشته و تمام اعمال معاشیه و معادیه خود را خیرات قرار داده و اینها
رسل و انبیاء و خلفای آنها میباشند نه انبیاء جزو که علماء امت محمدی افضل از آنها
میباشند و نه خلفاء جزو زیرا که گاهی نفس اینها در مباحات جلو میگیرد و خط خود را
منظور نظر و مقدم بر امر الهی قرار میدهد و اینها را بمضمون کریمه **تِلْكَ الرُّسُلُ
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ** مراتب و مقامات بسیار و درجات بیشمار است
و درباره این سه فرقه از مؤمنین است آیه مبارکه **وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
مِنَ الْكِتَابِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** از الله بعباده **لِخَيْرٍ بَصِيرٌ** ثم
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الذین اصطفینا من عباده **فَانْتَهُمُ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ**
وَمِنْهُمْ مَّقْصِدٌ و منهم سابق بالخیرات یا ذین الله ذلك هو
الْفَضْلُ الْكَبِيرُ جنات عدن بدخولها یحلقون فیها من اساور
من ذهب و لؤلؤ و لیا سهم فیها حریر و قالوا الحمد لله الذی هدانا
لِهذا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی اهلنا دار المقامه من
فضله لا یستأنفها نصب و لا یمتنها الغوب که مراد از کتاب احکام
نبوت و رسالت و آثار و لایقت و بارت دادن میشود مگر اینکه نسبت بآن
بزرگوار پیدا کرده باشند و نسبتی که باعث شود بارت بردن احکام نبوت و لایق



نیت مکر نسبت روحانی زیرا که در نسبت جسمانی متوبات جسم را بارت میبرد مگر آن
 بزرگوار بحکم ازواجهم اقصاهم چنان حکم روح و ملکوت را غالب گردانیده
 برتن که گویا حکم تن و جسم از آن بزرگوار برداشته شده و برتن آنحضرت حکم روح جبار
 شده که ازواج جسمانی آنحضرت را بر اولاد روحانی آنحضرت حرام کردند پس اولاد
 جسمانی آنحضرت را میتوان گفت حکم اولاد روحانی دارند و چنانکه ارث جسمانی را
 میرند ارث روحانی را هم میتوانند ببرند پس صحیح است که تفسیر شود وارث کتاب
 با اولاد جسمانی آنحضرت با اینکه نسبت روحانی نداشته باشند پس الذین اصطفینا
 با اولاد جسمانی فاطمه زهرا سلام الله علیها و با اولاد روحانی آن بزرگوار صحیح است
 تفسیر کردن و اختصاص بر روحانی نخواهد داد چنانکه نباید اختصاص داد با اولاد
 جسمانی آنحضرت پس فرمود که بارت دادیم این کتاب نبوت و ولایت را بآن کسانی که
 آنها را از میان بندگان خود برگزیدیم و این معلوم است که تمام آنها که شریعت
 مطهره آنحضرت را دارند برگزیده خدا خواهند بود چونکه در میان آنها سنی و شیعه و
 در شیعه خوارج و کیسانی و زیدی و اسماعیلی و فطی و واقفی هستند و ما همه آنها را از دین
 الهی خارج میدانیم و اثنی عشریه را بر مذاهب حق میدانیم پس معلومست که بعض
 نخله محمدی نه برگزیده خدا میشوند و نه از امت آنحضرت محسوب و نه فرزند آنحضرت
 میشوند بلکه چنانکه مکرر گذشت تا منشا انتراع ابوت و نبوت میانه آنحضرت و امت
 حاصل نشود نه فرزند روحانی خواهند بود و نه کتاب را بارت خواهند داد و نه منشا

در افتادنی منقش شیعہ

۱۰۷

اتراغ صورت ملکوتی آنحضرت است که بواسطه بیعت خاصه ولویه متصل بدل باج
 میشد و بواسطه همان شاخه طوبی است که برگزیده حق تعالی میشوند و بعد از اتصال
 آن شاخه طوبی وارث آنحضرت میگردند و بواسطه برگزیده بودن برای حق تعالی
 شانه و بنوت حضرت رسول خداوند حیا میکند که آنها را عذاب کند اگر چه اعمال
 خود بد کردار باشند و بحکم غلبه روحانیت بر جسم آنحضرت اولاد حقیقی آنحضرت را
 با اینکه آن شاخه طوبی بدل آنها متصل نشده باشد فرزند آن بزرگوار بحسب جسم
 روح هر دو میتوان گفت آنها را و میتوان گفت که آنها هم مصداق اولاد شانه
 الکتاب هستند و آنها هم برگزیده حق تعالی شانه میباشند و اینها که برگزیده
 حق میباشند بحکم آیه کریمه سابقه بقیامت اولی سه قسمت میشوند یکقسم آنها که قدم
 از زندان تن بیرون نگذاشته اند و همان زندان نفس و وطن گزیده و دوزخ و الجحیم
 الدنیا گشته اگر چه بهینا هم بواسطه آن شاخه طوبی که فعلیت اخیره آنها شده میشود
 باصل خود را غیب نشوند و گاهی فرار از زندان را نخواهند اگر چه بواسطه ابتداءات الهی
 باشد که ولتنگ شدن آنها از حیوة دنیا و توجبه باصل خود کردن احیاء لطیفه ولایت
 و شاخه طوبی است و همین محبت علی است که ظاهر میشود که فرمودند لا یفترق
 سنیة و بحبت همین است که فرمودند شیعة ما لا محاله بهشت خواهند رفت
 هر چند که بسیار بد کردار باشند یعنی آخر کار آن لطیفه ولایت و شاخه طوبی را
 بازنده کنیم که اگر گناه جن و انس را با خود ببرد همه را بسیار شاند و از همین جهت فرمودند



باب سقوم

۱۰۸

که شیعه علی اگر یک قدمی از آنها بلغزد قدم دیگر ثابت میماند و از جناب صادق در
تفسیر آیه مبارکه ما نوره فرمود الظالم لنفسه یجوم حول نفسه و قسم است
آنها نباشند که قدمی از حد و نفس بیرون گذاشته اند و بعد و در قلب گاهی قدم گذاشته
و اینها کسانی هستند که اندک از تقلید تجاوز کرده و بوی تحقیق بمشام آنها رسیده
و بدو و وجدان معلوم خود را ادراک کرده اند که اتفاقاً سمع را با تحقیق که مقام قلب
باشد منظم ساخته بعضی از معلومات خود را بهمان تقلید که مقام ظن است پذیرفته و بعضی را
تحقیق که مقام علم است ادراک نموده و اینها چون طرف نفس و دنیا و طرف قلب و بعضی را
دارا شده اند و ملاحظه هر دو طرف را میکنند مقصد نامیده اند و از جناب صادق در تفسیر مقصد
ما نوره فرموده المقتصد من یجوم حول قلبه و قسم است آنها میباشند که حضرت
حق تفضل فرموده و آنها را بحضور حضرت خود خوانده که آنها آنچه گفته بدست حق کنند و دنیا
برای او داشته باشند و پیوسته مراقب حق باشند که فرمود جناب صادق و التیقا
بالخیرات یجوم حول ربه که معنی سابق با خیرات اینست که سبقت گیرنده است
همه کس در همه خیرات یا سبقت گیرنده است همه کس را بسبب خیرات یا سبقت گیرنده است
نفس را در همه خیرات یعنی در هیچ یک از خیرات نفس نمیتواند خواہش خود را پیش از
و شراکت با آنها کند و مراد بذلک هو الفضل الکبیر می تواند اشاره باشد بایراش کتاب
بهر کس کتاب ولایت داده شد فضل بزرگ است که با و داده شده است و این معلوم است
که کسیکه چنین گویری بدست آورد اگر گناه جن و انس را با خود برد تمام را با او باشد فضل

در اقسام مؤمن و شیعه

از ان بالاتر نخواهد بود و میشود که اشاره باشد بسبقت در خیرات و همه اینها داخل
جَنّات عدن خواهند شد که بلندترین همه جَنّتها باشد و همین جهت بعد از دخول
جَنّت عدن بگویند حمد می کنیم خدای را که از ما عزرا برداشت یعنی بکلی نقص را از ما برداشت
که بجَنّات عدن رسیدیم و غضب و لغوب که لازمه نقص است نخواهیم یافت
و این سه قسمت برای مؤمن و شیعه بحسب قسمت اولی و بحسب اقسام است
و الا هر یک از اینها قسمت میشوند بر اقسام عدیده کثیره چنانکه اشاره شد و سابقین بمنزله
همین هستند و دو قسم دیگر اصحاب میینند چنانکه آیه کریمه کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ
الا اصحاب الیمین را بطلق شیعیان تفسیر کرده اند که معنی اینست که هر کس هر چه کند
عمل کردن و پابند او خواهد شد چه بصورت عبادت باشد و چه بصورت معصیت
چنانکه اخبار بسیار دارد که هر کس که برای او امامی نباشد مردن او مردن جاهلیت
بلکه مردن بر کفر و ضلالت خواهد بود و چنانکه اخبار دیگر وارد شده که اگر کسی بین
رکن و مقام یا در تحت میزاب عبادت کند و ولایت علی بن ابیطالب یا ولایت
ولی امر را نداشته باشد او را بر رو خداوند در آتش جهنم اندازد که معلوم میشود
بدون ولایت نیک و بد همه بند پای انسانست و آنکه ولایت داشته
باشد که از اصحاب یمین شده باشد هر چه کند از آن جهت که اصحاب یمین است
بند پای او نباشد بلکه اسباب رهایی او شود بلکه بمضمون وَالَّذِينَ جَاءُوا
بِالصِّدْقِ وَصَدَقَ بِهِمْ اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ

۲ بنص رسال با آنکه در مثل شک نیست



باب سوم

يَسْتَدْرِيهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ
الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ
نیک و بد او را از ادب خوبی بپذیرند و اگر قید حیثیت را اعتبار کنیم که آنچه از
غیر حبت ولایت بجا آورده شود سبب خسران او باشد بلکه قید او باشد و
بحکم تکفیر و غفران حق و حکم او لَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
باز تمام آنها را اسباب ربانی قرار دهند غرض اینست که آنکس که شایسته طوبی را
از دست ندهد و جبل ولایت را با خود بدم مرگ رساند البته پاشایندنی را پاشا
و پوشید نیز بپوشد و مبدل شد نیز مبدل سازد بحسنات که برود با خیرت
بدون گناه و آنکس که فی الجمله اثری از ظلمات ظلمهای او برای او باقی باشد فی
الجمله در بر ازخ بماند تا پاک شود و برود بیشت بدون اثری از که و رتبه های گناه او
و این کس بسیار نادر است در مؤمنین بلکه برزخ از برای مَرَجُونَ کَامِرِ اللَّهِ است
که مورد بازگشت حق شوند که اغلبی از آنها در بر ازخ از آلائش پاک شوند و این مَرَجُونَ
لَا مِرَّةٍ کسانی میباشند که پیوند ولایت با آنها زبیده باشد و فطرت ولایت را بکلی
باطل نکرده باشند که این دو فرقه محکوم علیه بحبت و نازند و سایرین اگر فطر ترا
چنان پنهان نکرده باشند که در حین مرگ نتواند ظاهر شود خداوند بر او بازگشت کند
و او را بیا مرزد و اگر چنان پنهان کرده باشد که در حین مرگ نمایان نشود بلکه باطل
کرد و در عذاب بماند که اِقْتَابُ يَوْمٍ عَلَيْهِمْ وَاِقْتَابُ عَذَابِهِمْ است

در افتاء مؤمن و شیعه

۱۱۱

و بقسمت دیگر مؤمن را در اخبار دو قسم کرده اند یک قسم رجال صدقوا ما
 عاهدوا الله علیہ پس این مؤمن را نه احوال دنیا میرسد و نه احوال آخرت
 و این مؤمن شفاعت میکند دیگران را و حاجت بشفاعت ندارد و مؤمنی است که
 مثل برگ زرع است و این مؤمن راست میماند گاهی و کج میشود گاهی یعنی گاهی
 دینی از او میگذرد و لکن یک قدم دیگر ثابت میماند و بواسطه ثبات آن قدم ثابت باز
 راست می ایستد که اشاره باینست که گاهی معصیت از او صادر میشود و گاهی شیطان
 بریب و شک میاندازد و از این خبر و بیانی که بشده معلوم میشود که آیه مبارکه فَنَجِّنْهُمْ
 مِنْ قُضِيِّ نَجْوةٍ تخصیص بعموم و شهادت ندارد بلکه من قضی نخبه آنها را شامل میشود
 که کار خود را باینهار رسانیده اند و حالت منتظر در آنها بحسب مقام خود نمانده و منجّهم
 مَنْ يَنْظُرُ كَسَائِرَ شَائِلٍ میشود که هر سوز در راه میباشند و کار خود را باینهار رسانیده اند
 و گاهی بوسوسه شیطان گرفتار میشوند و در خبر دیگر از جناب امیر ماثور که فرمود
 برادران دو صنفند اخوان الثقة و اخوان المكاشرة پس اخوان ثقة که
 از آنها با وثوق باشی که با تو از مال و جان مضایقه ندارند پس آنها دست تو و
 مال تو و اهل و مال تو میباشند پس اخوان ثقة را مال و بدنت را برای آنها بذل
 کن و با صفا باش با کسانی که با آنها با صفا باشند و دشمنی کن با کسانی که با آنها
 دشمنی کنند و بپوشان عیب آنها و ستر آنها را و اظهار کن نیکی توئی آنها را
 و بدانکه اینها کمترند از کبریت احمر و اما اخوان المكاشرة یعنی اخوان موالست



باب سق م

۱۱۲

پس تو میایی لذت خود را از آنها پس قطع کن لذت خود را از ایشان و محو
 سوای این انغمیز آنها و بذل کن برای ایشان آنچه آنها بذل میکنند برای تو از گشاده
 رونی و شیرین زبانی و بخت و دیگر منقسم میشوند مؤمنین بهفت قسم و در قسم
 صد قسم و چهار صد و نود قسم و زیاده تر بحسب درجات ایمان چنانکه در خبری فرمود
 جناب صادق که ایمان را ده درجه است بمنزله نردبان که پایه پایه باید بالا رفت
 پس نباید بگوید صاحب دو درجه بصاحب یک درجه که تو هیچ نیستی تا بدیم دو درجه برسد
 که هیچ یک از صاحبان درجه اعلی نباید بگویند بصاحبان درجه پستتر که تو هیچ
 چیز از ایمان نیستی پس از نظر من از پستتر از خود را که بالاتر از تو تو را از نظر من از
 هرگاه از خود پستتر دیدی او را بجانب خود بکش بر وفق دز می و بار کن بر او چیز را که طاقت
 نیاورد که او را در هم شکنی که کسیکه مؤمن را بشکند بر او ست حیران او و در خبری
 ایمان را بهفت ششم کرده اند و در خبری از جناب صادق است که ملامت نباید بکند احدی
 احدی را چرا که اگر بداند مردم که چگونه خلق کرده است خداوند این مردم را ملامت
 نمیکرد احدی احدی را سائل عرض کرد که چگونه است این فرمود که خداوند خلق کرده
 اجزای را که رسانیده است آنها را بچهل و نه جزء پس این اجزا را هر یک ده جزء قرار
 داد بعد فتمت کرد اینها را میانه خلق پس در یکصد و یک یکجز و قرار داد و در دیگری
 دو عشر جزء قرار داده است تا برسد بیک جزء و همچنین تا چهار صد و ده جزء پس
 کسیکه در او عشر جزئی قرار داده قدرت ندارد که مثل صاحب عشر جزء باشد



در اقسام مؤمنین و شیعیان

۱۱۳

و همچنین تا چهار صد و نود عشر و در خبری از جناب صادق است که فرمود شمارا چه
 میشود که تبرا میجوئید بعضی از بعضی مؤمنین بعضی افضلند از بعضی و بعضی نماز بیشتر میکنند
 و بعضی بصیرت آنها بیشتر است و اینها است درجات ایمان کسی عرض کرد در حدیث
 حضرت صادق که در نزد ما اقوامی هستند که قائلند بامیر المؤمنین و یفضلونه علی
 الثانی کلهم و لکن یصفون ما نصف من فضلكم انقولاهم
 فرمود بلی آنها را دو بسته دارید نه دوستی که با مؤمنین دارید آیا نیست که در نزد خدا هست
 چیزی که در نزد رسول نیست و در نزد رسول چیزیست که در نزد ما نیست و در نزد ما چیزیست
 که در نزد شما نیست و در نزد شما هست چیزی که در نزد غیر شما نیست خداوند اسلام را بر هفت
 سهم قرار داده است و یک که این هفت سهم در او باشد کامل الایمانست و بعضی یک سهم دارند
 و بعضی دو سهم و همچنین تا هفت سهم پس حمل کنید بر صاحب یک سهم تکلیف صاحب
 سهم را و همچنین تا هفت سهم که اگر چنین کردید آنها را سنگین بار کنید و نفرت دهید
 از دین لکن زمی کنید با آنها و آسان گردانید دخول آنها را در دین و در خبری از جناب
 صادق علیه السلام روایت شده که هم درجات للمؤمنین و هم الایمانهم و یغفر لهم
 انما نأمن عفا الله للمؤمنین حسنایهم و یرفع لهم الدرجات
 العلی و از جناب رضی الله عنه است که الدرجات ما بین السماء و الارض
 و بقیمت دیگر منقسم میشوند بنوع انسان بقیمت اولی به قسم یک قسم آنها میباشند
 که فطرت ایمان را باطل کرده اند چه ولایت تکلیفی را قبول کرده باشند و چه



باطل کرده باشند و چه قبل از قبول ولایت تکلیفی فطرت قبول ولایت را باطل کرده باشند و این هر دو فرقه مرتد فطری میباشند که توبه آنها در ظاهر و باطن هیچ یک مقبول نیست و محله درد و زخ میباشند و محکوم علیهم بالتاری میباشند و قسم دوم آنها میباشند که قبول ولایت تکلیفی نموده ایمان داخل دل آنها شده باشد طوبی بدل آنها مقتل شده و این فرقه اگر آن ایمان را باخر رسانند و باطل نکنند محکوم علیهم بیست میباشند بلکه اینها در حال حصن اربابک بروند که هیچ اثر گناهی بر آنها نباشد مگر اقل قلیله که از هزار یکی شاید شوب گناه بماند بر آنها که در برزخ پاک شوند لکن باید آنها که پیوند ولایت بوجود آنها رسیده زیاد بر حذر باشند که از دست آنها زود و خشک که اگر الیاء بالله آن پیوند بخشد مردود و مرتد فطری باشند که اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند اصلاح نتوانند نمایند معارین الایمان بسیار بودند که اول در ایمان ثابت قدم بودند و بعد از دست آنها بیرون شد مثل بلعم با عور که مقام بلند در ایمان داشت و مثل ابوالخطاب که از مشایخ کبار حضرت صادق بود و بعد عالی شد و مثل بسیاری از مشایخ جناب امام موسی کاظم که بعد از مدتها که از جانب آنحضرت مجاز بودند در روایت و دستگیری و بعد مذهب توقف اختیار کرده واقفی شدند و انکار امامت جناب رضا را نمودند و مثل اسمعیله که در اول بحق دست حضرت اسمعیل دادند و بیعت صحیح با آنحضرت نمودند و بعد انکار جناب صادق و رد فرمایش آنحضرت نمودند و همچنین خواهد بود

تا انقضای عالم و خوارج سهم از ایرادات آنها بر حضرت امیر معلوم میشود که
بیعت خاصه کرده بودند و آنحضرت را بابا مایه من الله پذیرفته قبول ولایت آنحضرت را
نموده بودند و بعد برگشته تیغ بر روی آنحضرت کشیدند و آنحضرت را کافر و واجب
اقتل دانستند و قسم سوم فرقه هستند که ولایت ولی امر را قبول نکرده بامامت
امام حق ظاهری قائل نیستند اعم از اینکه نخله ملت الهی داشته باشند چون نصاری
و یهود و مجوس و زرتشتیان و متحلیین اسلام که عبارت از مفسد و دو فرقه مالک باشند
یا نخله ملت الهی نداشته باشند چون بت پرست و کوساله پرست و آفتاب پرست
و کواکب پرست و طبعی مذهب و دهری مذهب که تمام تا ولایت فطری را فاسد
نکرده باشند مرجح لا میر الله خواهند بود که اقامت یوب علیه هم اگر چنان پنهان
نکرده باشند ولایت فطری را که در دم مرگ نتواند نمایان شود و اقامت یوب علیه هم اگر
چنان پنهان کرده باشد که در دم مرگ نمایان نشود و از برای هر دو قسم از این طایفه
برزخ خواهد بود مگر قلیله که بی برزخ بهشت روند یا بدوزخ و اینها معظم بنی نوع
انسانند در هر مذهب و ملت که بوده چرا که در هر ملت آن پیغمبر که داعی بسوئی
الهی میبود اول چاره نبود که عموم خلق را بدعوت ظاهر دعوت نماید و با حکام قاجار
بخواند تا خلق در روش دینی بر یکت سیره روند که بتدریج ملت آن بنی خاطر نشین اهل
زمان آن پیغمبر شود و در اقول بهمان بیعت عامه اکتفا می نمودند و احکام قاجاری را تعلیم
میدادند تا اینکه در میانه اهل ملت اگر پیدا میشد کسیکه طالب دین و طریق نبوی خدا



میشد او را بدعوت باطنی دعوت می نمودند و بیعت خاصه از او می گرفتند و احکام قلبی تعلیم او می کردند و پیوند ولایت را بدل او متصل می نمودند و تا حیوة آن پیغمبر هر کس گرویده بود یعنی وقت چه بیعت عامه و چه بیعت خاصه اگر میرداماد مرده بود که فرمود **وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا** یعنی با بیعت عامه و قبول احکام شریعت را طریق قرار دادیم از برای ایمان و قبول ولایت اگر قبول شریعت از روی واقع کرده باشید و بمقصد اسلام که قبول ولایت رسیدید و بمیرد شمارایی اجر نخواهد گشت خداوند و بعد از حلت آن نبی وصی او هر کس بود اهل ملت میخواستند که صورت ملت را زینت و بر صورت ملت چسبیده اقامه حروف کتاب و ملت نمایند و حد و آن ملت را که حرکت بسوی صاحب دین و ولایت باشد معطل گذارند اینست که در هر ملت در زخرفه معابد خود و کتاب خود کوشیدند و دین را معطل گذاشتند چنانکه در دین محمدی ملت را بالا بردند و اعراض از صاحب ملت که علی عالی اعلا باشد نمودند که قصر شیشه را بصورت ملت تفسیر کرده اند که در هر ملت که بوده صورت ملت را بلند نمودند و بکلی از حقیقت ملت که دین باشد اعراض کردند که بر معطله همان حقیقت دینست که واگذار کرده بر صورت ملت اقتصار نمودند چنانکه عامه همان خلعت ملت محمدی اکتفا نمودند کتاب خدا را در پشت سر انداخته از حقیقت آن که ولایت حضرت ولی امر بود اعراض کردند و صورت ملت را چنان زینت دادند که در نظر ملت انداخته بلکه

در افسان و شیعه

۱۱۷

منع بعض احکام ملت نمودند که صورت قلمرا توانست بلند نمایند مثل منع حی علی
 خیر العمل و منع متعین بخیاالینکه مردم بواسطه شنیدن حی علی خیر العمل بکل
 از کار جهاد و کار دنیا باز میمانند و دولت و ملت مهمل میماند و همچنین متعین از کار
 دنیا که آرایش ملت و سلطنت بآنت باز میدارد و بکلی چون زمانهای بعد از امام زمان
 منع نمودند و کسانی که میخواهند رو بامام بروند زجر و منع دادند و قتل می نمودند و این
 فرقه رؤسا که صاحبان هوش بودند اغلب مورد عذبه میخواستند بود و اتباع آنها اغلب
 مصداق یثوب علیهم خواهند شد و آنها که شاخه طوبای و ولایت بدل آنها متصل شده
 است چنانکه گذشت بقیمت اولی سه قسم میشوند و بقیمت دیگر چهار قسم میشوند یک قسم
 آنها که در زندان طبع پابند هواهای نفسانی شده و ظالم نفس خود گردیده بعضی بشهوت
 فرج گرفتار و بعضی بخوردن و آشامیدن مبتلا گشته برخی بزودن و بستن و تسلط یافتن
 و فرقه برزنت تن و جامه و زخرف اسباب و خانه مقیمه و غیر اینها از آلائش طبع و خواهشها
 نفس و این طایفه بسیار برهذر باشند که زود میشود که لطیفه ولایت از وجود آنها برود
 و از دنیا و آخرت هر دو بی بهره مانند پس پیوسته مراقبت حال خود را داشته و
 تفرغ و نیازمندی خود را میکرده باشند و هر آن توبه و انابه آورند بسوی درگاه الهی که
 هر یک را چندین دیو میکشاند بسوی خواهشهای نفسانی که گراز و واقف بدی افغان زدی
 پیش آن سلطان سلطانان شد بین بکر و پی پیش شاه خاک تا امان دیدی ز دیو سهمناک
 و پیوسته بزبان حال و قال متمثل و مترخم باین شعر باشند روزها فکر این نیست و همه شب بچشم



باب سوم

۱۱۸

که چرا فارغ از احوال دل خویشتم و تا بتوانند از خواهشهای نفسانی بکامند که لذت
فانیه چه لذت فرج و گلو و چه لذت زدن و بستن و چه لذت زینت و مال دنیا
چهار روز است بلکه همان آنست که بآن مشغولند باندک المی هیچ از آن لذت نمانی تا
بلکه بر حذر از این باشند که چون خدا میخواهد که آن پیوند ولایت را آلوده بخوابشهای
نفسانی داشته باشند باندک پیروی خواهشهای نفس میشود که خداوند بلیه در
پیش پاگذارد که هزار مرتبه از آن لذت و خواهش سزای جوئیم که فرمودند رَبِّ
شَهْوَةِ سَاعَةٍ أَغْثَبَتْ حُرْنَ طَوِيلًا که این برای بندگانیست که بحام
ولایت بر سر خود زده اند نه برای آنها که بی افسار میگردند علاوه بر اینها این
اعمال بر خدا و پیغمبر پوشیده نیست و بر اولیای خدا نیز ظاهر میشود نباید بنده خدا
که خود را بر فقرات ولایت بست خجالت خود را در پیش خدا و پیغمبر و صاحب
بخواهد بلکه نباید خجالت صاحب خود را در پیش خدا و پیغمبر و ائمه بدی بخواهد الخ
المحذر اخوانی من التلذذات النفسانية حين الغفلة عن الله
وَعَزَّ ذِكْرُهِ وَعَنْ أَمْرِ بَلِي تِلْكَ ذَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ مَبَاحِةٍ هِرْكَاهِ قَرِينِ يَادُ خُدا
وَبِالتَّفَاتِ بَامْرَ الْهِي بِأَشْدَّ مِنْ جَمْلَةِ عِبَادَاتِ مُحْسِبٍ وَاجْرِيَادِ بَرَأْنَاهَا وَعَدَدُهُ
شده زیرا که لذایذ مباحه امر الهی رسم راه دارد مثل اکل و شرب و نکاح و زینت
تن و جامه و خانه و تخیلف تن و جامه و خانه و مدح مال و امر نگاه داری مال و
استنمای مال رسیده و امر بکسب مال شده که در خبر عبادت ده جزو است که بخود

آن عبادت بین خود و خدا است و نه جزو دیگر کسب معاش از وجه مدال و در
مقام مدح و لکم فیها جمال چنین تریحون و چنین تریحون فرمود
فرمود آن ترک خبر که بالکشیه تفسیر شده است و در خبر الا تخضبوا و
لا تشبهوا بالیهود و همچنین در سایر موارد دنیا و مشتیات آن و
موافق مضمون خبریکه از جناب صادق ع ماثور است که معیار طاعت و معصیت
ذکر و غفلتست که مادام که سالک راه بایاد خدا است در طاعتت بهر کار که
مشغول باشد و چون غافل از یاد خدا باشد در معصیت است بهر کار که باشد پس
تمام مباحات بلکه مستحبات بلکه فرائض را اگر با غفلت از ذکر حق بجا آوری معصیت
خواهی بود چنانکه حق تعالی شانه فرمود که دلیل است از برای نماز گذاری که از نماز خود
سهو داشته باشد که مقصود نه همان نماز گذار است که از نماز قالبی فراموش داشته
باشد و بجا نیارد بلکه شامل میشود نماز گذار را که از نماز قلبی خود در حین نماز قالبی سهو
داشته باشد یا نماز گذاری که در حین نماز قالبی از افکار و افعال نماز و اشارات آنها
غافل باشد که فرمود لا تقرؤوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا
ما تقولون یعنی هرگاه سکر دنیا شمار مشغول نماید از معانی اقوال و اشارات
افعال نماز چنین نماز را مشغول نشوید مگر وقتی که ملقنت باشید بمعانی اقوال و
اشارات افعال نماز پس آنکس که خود را بر فقر اک و ولایت بست نباید خود را
و صاحب خود را منفعل بخوابد در پیش خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بلکه پیوسته مراقب



خود باشد که آنچه کند از روی امر الهی و بیاورد خدا و باز ذکر قلبی بجا آورد که اگر چنین کند
تمام اوقات خود را در طاعت بلکه در نماز خواهد بود و از مقصودین رسیده که
چون بنده خدا و ضو بگیرد و بخوابد بیاورد خدا مثل این خواهد بود که تا صبح در نماز باشد
بخصوص که چنان بیاورد خدا و ذکر قلبی بخوابد که در خواب هم مشغول ذکر باشد و قوله
تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ
مِنْ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ
الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ در باره این فرقه است
که باید بر هذر باشند از اینکه مدت کم است آنها در مرض نفس بطول کشد و قس قلب
گشته عاقبت کار بانکار آیات عظمای الهی کشد که فرمود ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ
و قسم ثانی آنها هستند که قدم از تنگنای نفس بیرون گذاشته و بجد و دقت قدم گذاشته
که مقصد چنانکه گذشت این فرقه میباشد و اینها از مرتبه اولی تا آخر مرتبه که مرتبه سابعین
چندین هزار مرحله و مقام دارند چنانکه گذشت و حکایت حال اصحاب کهف که در
کتاب کریم ذکر شده است نقد حال اینها و برای این طائفه است فرمایش حضرت
حق جلّت عظمت که فرمود وَإِذَا عَزَلْتَهُمْ هُمْ وَمَا يَعْجُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْفُوا
إِلَى الْكَهْفِ بِنُشْرِكُمْ بِكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَبِهِتِي لَكُمْ مِنْ
أَمْرِكُمْ مَرَفَقًا یعنی چون از اهل دنیا جاد در کهف ولایت گیرید و از کهف

خارج گردید

در افتاء مؤمن شیعه

۱۲۱

سر بیرون نیاورید که خداوند کفیل مورثهاست و از آن رو که بجانب دولت
دارید آغشته رحمت ماکرید و از آن رو که بخلق دارید برای شما حالت نرمی و خوشی
ببندگان ماعطا کنیم که از هر دور و بفضل مالدخوشش ملتذ باشد و باید زبان حال
این فرقه همان سؤالی باشد که اصحاب کشف از خدای خود نمودند و میبایست بر زبان
آورند این کلمه شریفه را **اِنَّا مِنْ لَدُنْكَ وَحَمْدٌ لِّمَا هُنَّ**
اَمْرٌ نَارِشَدَا تا از خداوند منان اجابت شود این سؤال آنها زیادتى بر سؤال که
آنها آئینا گفتند که اعظم است از دادن مطلق بخوالت یا بخواهرت و رحمت که
نکره در سیاق اینجا است که مفید فردا است گفتند از رحمت و هبتی لنا من امرنا
رشد آگفتند که راه یابی است بطرق معاش و معاد چه باشد با نرمی و
مهربانی با معاشرین ضرورت معاش و معاد یا بغیر مهربانی و در اجابت سؤال
آنها عوض اتیان بلفظ نشر آورد که دلالت دارد بر کثرت و وفور رحمت بختیسته
که پهن و پاش در اطراف باشد و رحمت را اگر چه با من تمیض آورد که دلالت
دارد بر بعض از رحمت لکن حجت را بناف فرمود مجود که رحمت مضاف
بسوی حق تعالی شانه قلیل آن کثیر است و در عوض رشد در اجابت مرفق
فرمود که دلالت دارد بر راه یابی بطرق معاش و معاد با مهربانی با معاشرین ضرورت
معاش و معاد و درباره آنهاست **نَفْلُ بَعْضِ ذَاتِ الْهَمِيمِ وَ ذَاتِ**
الْإِسْمَالِ که گاهی بایوان بلند علم آنها را برند و از لذت آن مقام ملتذ



باب سوم

۱۲۲

سازند و گاهی در زندان نفس و جمل اندازند تا مرارت آنرا بچشد و قدر ایوان علم را
بدانند که قدر لذت علم بدون مرارت الم جمل دانسته نشود و باین تقلیب در وجود
آنها رشته تبری و توتی مستحکم گردد تا خواستهای نفسانی که از جنود جمل و شیطان
نخواهند آنها را از لذت علم یعنی ذوق و وجدان یا شهود و عیبان بازدارد و مقام
خیث آنها بغرور مبتدل نکرد و این فرقه را درجات و مقامات سپایان
و هر یک که بمقامی و درجه رسیده انتظار مقام بالاتر و درجه بلندتر بحسب حال دارند
چه مستشعر باشند باین انتظار یا نباشند و آنها که هنوز صورت ملکوتی امام در وجود
آنها نمایان نشده و نزول سکنه الهیه که همان ظهور صورت ملکوتی امام باشد در دل آنها
نشده انتظار ظهور امام عصر عجل الله فرجه در عالم صغیر دارند زیرا که ظهور حضرت قائم
در عالم صغیر همان نزول سکنه در دل سالک^{الشیخ} است که ظهور صورت امام^ع باشد و بیان
حال این فرقه است این شعر فطر چشمی بهم بچشم باز که از که این سورده صید نیاز
یعنی چشم سر را بر هم گذاشته اند و چشم دل را باز کرده منتظران صید نیاز که صورت ملکوتی
امام باشد هستند که از که این طرف ظاهر شود و باین دولت فائز گردند و آنکس که
ظهور قائم حاصل شده اگر چه بوجهی از انتظار بیرون آمده لکن بوجهی هنوز در
انتظار است بجهت اینکه برای آنکس که بطور مباین بر مباین ظاهر شده انتظار
حلول دارد و آنکس که بطور حلول بر او ظاهر شده است انتظار اتحاد
دارد و آنکس که بطور اتحاد ظاهر شده است بر او انتظار وحدت دارد

دولت

در اقسام مؤمن و شیعه

۱۲۳

صرف دارد و آنکس که قنای صرف او را حاصل از انتظار بیرون آمده است
موضوع باقی نمانده که وصف انتظار باشد و لکن همین کس هم حالت باقیه
دارد که آن بقای بعد الفنا باشد که وصف سابقین است لکن خود آنها شعور
باین انتظار ندارند و اخباریکه در آنها اجر بسیار برای انتظار ظهور امام رسیده
است تمام آنها در باره این فرقه جاریست و حدیث قدسی که در بعض کتب
نقل شده است که فرمود کسی که عشق و محبت من داشته باشد من هم عشق و
محبت او را خواهم داشت و کسیرا که من عشق داشته باشم خواهم کشت او را
و کسی را که من بکشم خود دیده او خواهم بود یعنی او از میانه خواهد رفت و من
خواهم بود و پس و همچنین حدیث ناظر که در بعض کتب نقل شده است در باره
آنهاست و آن اینست که خدا را شراست از برای اولیای خود که هرگاه
بیا شامند مست و بخود شوند و چون بخود شوند بطرب آیند و پاک و پاکیزه
شوند و بیابند و بوجد آیند و واصل شوند و متصل شوند و چون متصل شوند فرقی
بین آنها و حبیب آنها نماند و این فرقه چند صنف میشوند صنفی که در لذت ذوق
و وجدان مانده و باین انتظار شود و عیانند و این صنف بعضی از مشایخ امر میگردند
بنظر گرفتن صورت شیخ چون آن صورت شیخ انصبال عین خود قرار دادن انتظار را
شدید تر و شوق را قوی تر و ذکر شیخ را که از جمله ذکر خداست اقوی میگردانند که زودتر
بشود کشاند و این صنف باید پیوسته انتظار شود داشته باشند که تابشود

باب سوم

۱۳۴

نکشانده و در همین مقام ذوق و وجدان باشند اگر چه بعلم الیقین رسیده اند
 لکن در حکم شک و مترابند که حضرت امیر المؤمنین در حدیث معرفت بنور آیت
 فرمود من لا یعرف فی بالتورائیه فهو شاک متراب زیرا که صاحب
 این علم اگر چه از تقلید رسیده و بسر حد تحقیق رسیده لکن چون علم او منفک
 از معلوم و جائز الزوال است حکم شک دارد و با اینکه از مظنه گذشته و
 بعلم الیقین کشیده بجهت جواز زوال و انقضائک علم از معلوم اسم علم از او
 بردارند و در آیات و اخبار او را بمنظنه نامیده اند و آن علیکه بذوق و وجدان
 نکند اگر چه یقین او را دانند و علمش خوانند لکن این علم از تقلید گذشته و از
 مظنه باشد و علاوه تی نخسته و سبکی نیارند و حامل شخص نشود بلکه مجهول شخص باشد
 و پیوسته طالب خریدار باشد و چون خریدار نیاید افسرده گردد کما قبل
 علم تقلیدی بود بهر فروخت چون بیاید مشتری خوش بخرود مشتری علم تحقیقی حق است
 و ایما بازار او بار و نفع است همیشه مست به بیع و شر مشتری بحد که اند مشتری
 انجان کبر که کوبه بین بود در تون غرق و بی نگین بود علم تقاید بی بلای جان مال است
 عاری است از نشانه کان است که چه عقلت سوی بالامی پد مرغ تقلیدت پیستی میچرد
 زین خرد جاہل بهمی بلیدن دست در دیوانگی باید زدن علم تقلیدی و تعلیمی است آن
 که نفور مستمع دارد فغان چون پی دانش بهر روشنی است بهجو طالب علم دنیای دنی است
 طالب علم است بهر عام و فی که تا یابد ازین عالم خلاص علم و گفتار که از انجان بود

در انساب مومنان و مشهور

۱۲۵

عاشق روی خریداران بود گرچه باشد وقت محاسب علم ز چون خریدارشن باشد مردود
و صاحبان علم تحقیقی اگرچه بشود نگشیده باشد زبان حال و قال آنها اینست
مشری من خداست مرا میکشد بالا که الله اشتری این خریداران بفلسف براسل
چه خریداری کنی گشت کل و هم حسن فکر و ادراکات با همچونی دان مرکب کو در کمال
علمهای اهل دل جمالشان علمهای اهل تن جمالشان علم چون بر دل زندیاری شود
علم کان بر تن زندیاری شود کَشَلِ الْحَجَارِ بِحِلِّ اسْفَارِ ابْنِ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِ
كَذَبُوا يَا بَابِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

گفت یزدان بحیل اسفاره بار باشد علم کان نبود ز بهو بین کش بهر خدا این بار علم
تأسیسی اندرون انبار علم از بهو اما کی ره بی جام هو ای ز بهو قانع شده با نام هو
و باید دانسته شود که چون علم تقلیدی که بمنظنه نامند روی او بجانب آخرت باشد
در طلب این باشد که خود را بتحقیق کشاند که علم الیقین و مقام علم و خشیت باشد
و علم الیقین روی او بجانب قلبست و در طلب این باشد که خود را بشهود
کشاند و صاحبش را آسوده نگذارد تا بشود ز پس و چون بشود رسد طالب
عیان شود و چون بعیان رسد طالب اتحاد شود و در اتحاد زود خود از میان
برود و معلوم بماند بی عالم و قال لَوْ لَوْ قَدْ سَمِعَهُ وین عجب ظنی است همین
که نمی پرد بستان یقین هر گاه تشنه یقین است ی سپر میزند اندر ترزاید بال و پر
چون رسد در علم پس بر پا شود مریقین را علم او پویا شود علم جوای یقین باشد بدین



وان یقین جویای دیدست عیان و این فرقه که بوی تحقیق بشام آنها رسیده است
موافق تکوین بحسب تکلیف باید از فکر ترقی کردن بمقام معرفت بنورانیست که
مقام شهود است بیرون نزود و بمقام سبت ذوق و وجدان قانع نشوند که
هر چه درین راه نشانت دهند گریستمانی به از آنست دهند
و در همه حال از فکر معرفت بنورانیست بیرون نزود و آنچه لازمه این سیر و
وصول بمقام معرفت بنورانیست است فرو گذاشت نکنند که از جمله آنها حفظ
مراتب شریعت مطهره است که سنت حضرت رسولست که فرمود حضرت
حق تعالی شانه که بگو بامت خود که اگر برای شما محبت خدا حاصل شده است
محض آن محبت کافی در محبوبیت خدا نیست بلکه باید پیسر و مانا نماید که
محبوب خدا شوید زیرا که خداوند از بندگان خود حفظ مملکت وجود و حفظ مراتب
جنود آنها را خواسته است و شخص پاک اگر حالت جذبه بر او غالب شود
که نتواند حفظ جنود خود نماید اگر چه خود او آسوده است لکن مملکت و بسند
خود را مهمل گذاشته است و قلعہ خدا را که سپرده او بود خراب گذاشته است
و این شخص محبوب خدا نخواهد بود اما آنکس که بغرور نفس گرفتار و محض اینکه
دست بدست صاحب وقت داد نفس فریش داد که تو آزاد شدی موافق
آن اخباریکه گذشت آن نه محبت خدا است و نه محبوب خدا گیرم که بواسطه
این دست دادن در آخر آمرزیده شود چه خواهد کرد بشیر مندی و سبب نیکوگی

در اقسام مؤمنین شیعہ

۱۲۷

در پیش خدا و رسول و ائمه هدی و چه خواهد کرد بشر مندی صاحبش در پیش خدا
و رسول و ائمه هدی از همه اینها گذشته باید از ابتداءات الهی در همین دنیا
بر حذر باشد و بشروط و عهودی که با او بسته اند عمل کند و اگر غفلت
ورزد پیوسته در مقام توبه و انابه در آید که خداوند در دنیا امری پیش او
نگذارد که طاقت تحمل او نتواند پس تا بتواند در مستحبات توانی نوزد و
واجبات را که معلوم است و باید موقوفات در وقت آنها بجا آورد بلکه تا
ممکن شود وقت فضیلت آنها را از دست ندهد و تا ممکن شود از شهرت
احقر از لازم شمارد و مکروهات را بقدر الوسع مرتکب نشود از محرمات البته
پرهیز نماید و چون پیوسته باید در نماز قلبی باشد بقدر الوسع از طهارت
فرو گذاشت نکند و وقت خود را با طهارت بگذراند و از حقوق مالیه
چیزی فرو گذاشت نکند که دادن حقوقات دلیل کسر سورت انانیت است
و مورد محبت است که نتایج عدیده بر این محبت مترقبست و باعث برکت
در بقیه مال است و موجب حلیت تصرف در بقیه مال است بلکه زیاده
اشکال دارد و تصرف در مالیکه حق خدا و رسول و اقرباء رسول در آن باقی
باشد که اگر قصد دادن نداشته باشد تصرف حرام خواهد بود که مال خود را تصرف
کند و بخورد و بپوشد حرام کرده و خورده و پوشیده و سایر ننگ و عبادات
را نیز مراقب باشد که کوتاهی نکند و در اعمال شرعیه زیاده کوشش کند که نیت را



از اغراض نفسانی پاک دارد که اگر نفس خود را حسیل کند آن عمل فاسد شود
یعنی اگر مسقط مافی الذمه باشد مستحب اثر نخواهد بود پس اگر خواهد نماز بجا آورد
اگر اهل محبت است محبت محبوب او را بخدمت وادارد و اگر اهل مناجات
که در نماز موافق آنچه رسیده است که مصطلی مناجات میکند با خدا لذت
مناجات او را وادارد و نماز و اگر از این دو محرومست اقتضای امر الهی او را
و او را در نماز و اگر اهل قصد زاید و انتفاع نفس است که نمیتواند خود را از این قصد
زاید و انتفاع نفس بگذراند اقلأ قصد زاید این باشد که این خدمت را میکنم که از
غرض نفس پاک شوم و خواهم نفس که متاع ردی فاسد زایل است من
از گوهر گرانهای محبت و لذت مناجات و خدمت باز ندارد و الا باید
اشتیاق خدمت و لذت آن نگذارد که نفس غرض خود را پیش آورد اگر چه
غرض صحیح باشد و اما اغراض دیگر مثل بهشت و نعیم آن یا نجات از دوزخ و الهی
آن یا مقرب شدن در پیش خدا یا مرضی بودن در نزد خدا یا صحت تن و حفظ مال
یا حفظ فرزند و زن و آبرو و منصب یا رسیدن بمال و زن و فرزند یا بمنصب دریا
و غیر اینها در صحت اول که فرار از محیم یا وصول بمنعم بهشت باشد فقها در عنوان
الله علیهم اشکال کرده اند و در باقی و نبودن آنها مسقط مافی الذمه هیچ اشکال
نیست پس باید ملتفت بود و نگذاشت که نفس دخیل شود که فرمود قنن کان
برجولقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرك بعبد الله

یعنی هر کس طالب ملاقات پروردگار است باید در عمل صالح بکوشد و صالح هم همان
که از جهت ولایت آورده شود و شریک قرار ندهد در عبادت پروردگار احدی را
و چون غرض خود را پیش آورد و شریک شود در عبادت پروردگار و بمضمون حدیث
شریفی که وارد شده است که فرموده من بین نیازترین شرکیا میباشم پس یکس
برای من کاری کند که غیر از شریک قرار ندهد در آن کار من او را بشریک میگذارم
و خود دخل نمیکنم عملی که نفس شراکت کند با خدا در آن عمل آن مرد و بسوی
نفس است و رجوع بخدا نخواهد داشت پس باید در نیت زیاد دقت کند که عمل را
از شرکت غیر پاک کند اگر چه آن شرکت بقرب نفس باشد بخدا قسم ثالث
انتهائی هستند که بوصول رسیده و لذت وصال آنها را حاصل شده باین شعر مترنم
شده اند و عده و صل تو هر کس که بفردا انداخت دارم امید که زامروز بفردا رسد
و از لذت وصال بغیم و حجم طفت نیستند بلکه پیوسته گویند کنم مصاحبه
یکسر بزاهدان می کوثر بشرط آنکه نگیرند این پیاله زد بستم و چون طفت شوند
باینها که در پی جور و قصورند در نظر آنها بسیارست بخت نمایند و گویند الی زاهد
از تو جور میخواهد قصورش بین بخت میگریزد از دیرت یارب شعورش بین
و چون طفت لذت وصال و راحت یافتن از تعب فراق شود گوید نیست
بر لوح دلم جز الف قامت دوست چکنم حرف دگر یادند ادا ستادم و چون
خود را مسرور و شعوف بوصول بیند از روی پشور و شغف گوید کرد



شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قدر میان بر فراشت رایتان نور و چون
 خود را گرفتار صورت بیند پلینه خود دهد باینکه گوید چون غلیل آمد خیال یار من
 صورتش بت معنی او بت شکن شکر زردان را که او چون شد پدید
 در خیالش جان خیال او ندید و چون بمضمون فرموده حضرت مولی
 الموالی معریفی بالنور انبیه معرفه الله چنان آن صورت در نور حق گم است
 که بینده هیچ ملقت صورت نیست مترنم این شعر شود ارضفای می و لطافت
 جام در هم آمیخت رنگ جام و دمام همه جام است و نیست گوئی می
 یا دمام است و نیست گوئی جام و چون ملقت شود که گرفتار صورت است
 و گرفتاری صورت عبادت اسم است و این موافق حدیث شریف چند که
 باین مضمونست که کسی که عبادت کند اسم را دون المستی کافر است با خود بگوید
 که این اگر کفر است همه ایمانهای عالم فدای آن باد بلکه این کفر نیست فوق
 الکفر و الایمان کفر اگر نیست با الله کافریم اینچنین کفری بایمان کی دسم
 و در حال شدت محبت و عشق از خیال و خطرات غیر دوست فراری باشد
 و بزبان حال بگوید و رنگنای عکس نفیض خیال دوست ترسم که صورتم ز بهیو
 جدا شود و آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصابرین
 این کس اقبال کرده چونکه باشی تو دور از رشتنی روز و شب بیاری و در کشتی
 در باره او است هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کشته است

در افسام مؤمن و شیعه

۱۳۱

برای او است چون ظل پیر همان صورت ملکوتی است که در وجود او ظاهر
 شده است و ظهور این صورت را فکر نامند چونکه فکر حقیقی آنست و ذکر حقیقی همین
 صورت است و سکنه که در قرآن در اغلب جاها که قرین نصر و ظفر و نزول ملائکه
 ذکر شده همین است و بر همان رب که در حکایت حضرت یوسف ذکر شده
 همین است هر کجا تو با منی من خوشدم گر بود در قعر گوری منزلم و صف
 حال و زبان حال این کس است که این صورت را و ظاهر شده است است
 الْأَرْضُ يَنْوِرُ رِيشَهَا بِرَأْسِهَا وَ هِيَ الْأَرْضُ غَيْرُ الْأَرْضِ
 زمین وجود او است گرگ و میش با هم آب خورند در عالم او است پست و
 بلندی مانند بر او صافست و این ظهور گاهی بنحو ظهور بسیار بر میان است
 گفتش که بمنیت ای خوش خرام گفت يَصِفُ الْقِيلَ لَكُنْ فِي الْمَنَامِ
 برای این ظهور است و گاهی بنحو حلول أَنَا مِنْ أَهْوَى وَمَنْ أَهْوَى أَنَا
 نَحْنُ رُوحَانِ حَلَلْنَا بَدَنًا وَ گاهی بنحو اتحاد مَنْ كَيْمِ سِلَى وَ سِلَى كَيْمِ مَنْ
 یا یکی روحیم اندر و بدن در وقت این ظهور است و گاهی بنحو وحدت بمانند
 که از سالک بکلی اسم و رسم و حکم و فعل و صفت و ذات می رود بلکه پیش
 تقدیر و صورت هم می رود و همان محبوب می ماند و پس که آنوقت بزبان بی
 زبانی میگوید حلول و اتحاد اینجا محالست که در وجه دونی عین ضلالت
 و سجنین بدون ذات و صفت و قول بگوید اینجا که توئی چه من نباشد



باب سوم

۱۳۲

کس محرم این سخن نباشد و بزبان حال در عین بزیبانی مترجم این مقال شود
 زبس بستم خیال تو تو گشتم پای تاسمین تو آمد خورده خورده رفت من بسته هسته
 یعنی از وجود خود چونی گشتم تنی نیست از غیر خدایم آگهی و این کس که
 این مقام وحدت برای او حاصل شد تا مادامیکه در این دریای وحدت غرق
 قلم از او برداشته است یعنی حکم مجنون دارد لکن بعد از افاقه نباید باین حد
 تفوه کند مگر در پیش اهلش که آنهم بگوید چنین مقامی برای سالک هست یا برای
 من حاصل شد و حکم این وحدت را هم نباید جاری کند چون بعض قلندریه که
 بتقلید دیگران تفوه باین میکنند و میگویند وجود یکی است هر چه خواهی بکن
 که جنبشی کرد بحر قلم عشق صد هزاران جاب پیداشد جنبش دیگری
 نبود وجود بشکست آن جاب و دریاشد اینست که بکلی قید احکام
 شریعت را ندارند و باعث بدنامی نیکوکاران هم هستند و بعضی از فقهاء
 کرام رضوان الله علیهم که بدگفته اند از صوفیه و در اویش محققند که اعمال
 و اطوار این طایفه را ملاحظه میکنند و همه را بیک مذهب و یک اعتقاد نگاه
 میکنند و درباره عموم بندگان خدا که طریق بندگی پیش گرفته اند و از اهل زمان
 و کردار و رفتار آنها غفلت گزیده اند همین بد را میگویند و طعن و دق را دارند
 و حال آنکه اینها که برحق بوده اند نهایت اهتمام در آداب شریعت مملو شده
 و دارند که تا بتوانند بیحک از آداب رافرو گذاشت نکنند یا بدقت نظر کنند که در

میان علماء شریعت چقدر بد رفتار و بد کردار هستند که آنها هم بد نام کننده اند کونا مهارا
 بواسطه این بد کردار ما نمیتوان بد گفت بعامة علماء که اگر کسی بد بگوید بنوع علماء
 کافر است و مستحق عذاب و مستحق قتلست ابو هریره و ابو حنیفه از علماء شمرده
 میشوند عرض اینست که صاحبان عقاید فاسده در همه فرقها هستند نباید به بیاد
 یک نفر از جمعی همه را بیدانش خواند یا همه را کافر گفت اگر چه این شعر معروفست
 چه از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را قدر میماند نه میرا در میانه شیعه فرقه
 مختلفه بسیار که بسیاری از آنها از ادب شیعیان خیر چون زیدیه و اسمعیلیه و
 کیسانیه و فطویه و واقفیه و غیر اینها با اینکه نمیتوان تمام شیعه را بد گفت و همچنین
 در میان امت محمدیه اعلیٰ بودند که ما آنها را اهل دوزخ یا کافر خوانیم و نمیتوان تمام
 امترا بد گفت و همچنین تمام آنها که اسم درویش و صوفی و عارف بر خود
 گذاشته اند نمیتوان بد گفت که شاید در میان آنها خوبی باشد بلکه اگر خوبی در
 عالم هست در میان آنها است با اینکه اعلیٰ از آنها خلیع العذار در بعضی مرتبه
 نفس میگردند و هیچ تقیده بشریعت مطهره ندارند و باید این هم معلوم شود که
 آنها که تقیده ندارند بشریعت مطهره اسم درویش و صوفی و عارف بر خود بسته اند
 و از حقیقت درویشی و تصوف بکلی بی بهره اند حرف درویشان بدزدیده است
 نامکان آید که هست او خود کسی چنانکه علماء عاتقه هر یک در عصر خود و عصر
 و امام اعظم سینودند و مردم کمال احترام از آنها پیدا میکنند حتی آنکه امام اعظم



برابر حضرت صادق علیه السلام امام اعظم بود و آنحضرت را مبتدع و اصحاب آنحضرت را
جعفری خبیث میگفتند و حال اینکه از علم و دانش هیچ بهره نداشتند و بحمل
آغشته و یاد گرفتنیهای آنها اسباب غرور نفس و جلالات مرگبه آنها بود که
علاج پذیر نبود و از این فرقه آنها که بمقام قنای نام نرسیده اند داخل مقصدین
میباشند و آنها که بمقام قنار رسیده جزو سابقین محسوب شوند قسم رابع
آنها هستند که بعد از قنای فضل حق تعالی شانه شامل حال آنها شده و آنها را از محو
بصحو و از قنای بقا کاشانیده و ثانیاً بخلق برگردانیده و اینها بیک قسمت صنف
میشوند یکصنف کسانی هستند که بعد از برگشت بسوی خلق نه از خارج مأمور
باصلاح خلق شده و نه از داخل درباره خود آنها امری شده و اینها در این وقت
داخل مقصدین میشوند و اینها باید متصل در فکر این باشند که باز خود را بآن مقام
اول بکشانند و از زندان نفس خلاص شوند و صنف دیگر آنها هستند که از باطن
درباره اصلاح نفوس خود امر دینی شوند چه ملک را در خواب یا بیداری بینند
یا بدون دیدن ملک امر دینی او را بشنوند و اینها انبیاء غیر مرسل نباشند
و مکملین و محدثین از سلاک هستند و اینها اگر جمله مقصدین محسوب شوند
و صنف سوم آنها هستند که از داخل امر دینی ملک بشنوند درباره خود و درباره
غیر خود و از جانب خلفاء الله نیز ماذون و مجاز باشند در دعوت کردن بسوی
حق تعالی شانه بدعوت عامه یا بدعوت خاصه یا بهر دو و اینها در این وقت

در امتثال مؤمن و شیعه

۱۳۵

میباشند و خلفاء آنها که اوصیاء انبیاء و شاخ آنها باشند و اینها سابقا
که پیشی گرفته اند بر همه خلق و بر نفس خود در اعمال با بمعنی که اعمال اینها تمام
با امر الهی واقع میشود و امر نفس و لذایذ آن از عقب امر الهی میباشد که لذایذ
نفس را دارند لکن با امر الهی نه غافل از امر الهی که معنی کُلُوا و اشربُوا اینست که
شما در خوردن و آشامیدن ملقت امر باشید و لا تُسرفُوا یعنی نفس خود را مقدم
بر امر ماندارد که حقیقت اسراف همین است که پشت از امر کرده و غافل از امر
شده بخوری و بیاشامی و وجه دیگر اسراف نیز منظور است چون کتاب
خدا را و وجه عدیده است و تمام وجه نسبت با اشخاص احوال و اوقات
منظور است زیرا که زیاد از قدر میل خوردن و زیاد از قدر قوام ظمیر برای عباد
و زیاد در الوان غذا کوشیدن و زیاد در تجوید غذا وقت خود را صرف کردن
همه اسراف است و همچنین کسب کردن غذا و شراب و وجه آنرا از وجه حرام یا
با عقلت از امر خدا اسرافست و ترتیب دادن غذا با عقلت از یاد خدا بود
اسرافست لکن در همه اینها خصوص در وقت خوردن هرگاه غالب شود
میل نفسانی بر امر الهی که زیاد روی کند در خواست نفسانی آنوقت اسراف
خواهد بود و همچنین است معنی یا ایتها الذین امنوا کُلُوا مِنْ طیبِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ و اشکروا لله که امر با کُل دارد و بجهت تشریف
مؤمنین مِنْ طیبات فرمود و ما رزقناکم گفت و در عوض لا تُسرفُوا و اشکروا

خواهش



که آورده و بطیوبت اشاره فرمود بوجه کسب و حلیت آن و عدم غفلت از این امر
 الهی در کسب کردن و آشکودا اشاره باینست که در حال خوردن چنانکه از یاد
 ما نباید غافل باشید باید انعام ما را منظور نظر خود دارید که بایاد ما از عظمت ما و
 انعام ما غافل نباشید یعنی اگر از یاد ما و تعظیم ما غافل باشید مشرف خواهید بود
 و همچنین است معنی آیه مبارکه دیگر که فرمود **يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِن ثَمَرِ
 فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** یعنی
 شما که طفیلی مؤمنین که همانهای ما هستند شده اید طفیلی آنها آنچه از خوان
 معافی ما برای آنها میریزد شما هم بخورید که حلال و طیب است لکن خواهشها
 نفسانرا که خطوات شیطانست پیش نیندازید که این اسراف و حرام است
 و همچنین است معنی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ**
 که امر باینست که از خطوات شیطان که باید از حیثیت اولاد باشد و
 آتی شئتم در هر وقت که خواهید یا در هر مکان که خواهید یا بهر وضع که خواهید و
 نیست معنی آن که از هر نقیب که خواهید که بعضی چنین معنی کرده اند زیرا که این
 معنی منافات دارد با تعلیق بر هر کلمه و همچنین منافات دارد با ذیل آیه مبارکه
 که فرمود **وَقُلْ لِّمَن لَّا نَفْسُكُمْ** که معنی اینست که مقدم بدارید امر خدا را بر
 خواهش نفس بجبست انتفاع خود یا انتفاع نفس خود یا پیش بروید از شیطان و
 از نفس خود بجهت انتفاع خود تا مقدم بدارید ذوات خود را بر خواهشهای



خود بر معنی که باشد معنی اینست که فاضل نباشد از امر الهی در لذت ذات نفسانی
 که فرمود الطائِعُ الشَّاكِرُ كَالصَّائِمِ الْقَائِمِ یعنی چون کسی ملتفت
 الهی باشد و لذت ذات نفسانی را بایاد خدا و بامر او بجا آورد همه آنها عبادت و
 بر آنها اجر مقرر است چنانکه اجر بسیار بر وقایع و غسل آن دارد و همچنین بر سایر
 لذات نفسانی اجر مقرر شده است و این نیست مگر وقتی که امر الهی منظور
 نظر شخص باشد که لذت نفسانی بعد از امر الهی باشد و مراتب انبیاء و رسل را
 بحسب مقامات از باب اشاره بکثرت گاهی بصد هزار ادا فرموده اند و گاهی
 بصد و بیست هزار و گاهی بصد و بیست و چهار هزار و چون مراتب خلافت
 و وصایت اوصیاء باندازه مراتب رسالت و نبوت است در بعض اخبار صد و
 بیست هزار نبی و صد و بیست هزار ولی ذکر شده است یا صد و بیست و چهار هزار نبی
 و صد و بیست و چهار هزار ولی و مقصود از این عدد و اعداد اشخاص انبیاء
 و اوصیاء نیست و الا بسیاری از انبیاء بودند که خلفاء و اوصیاء آنها از این
 بودند بلکه مراد لطائف نبوت و ولایت است که هر یک را گاه میشد که عدد
 شخص بسیار میبود **باب چهارم** در بیان اوصاف شیعه که ناخون
 از شعاع باشد و شیعه که ناخون از متابعت است بدانکه شیعه بقیعت دیگر
 منقسم میشوند بدو قسم یک قسم آنها میباشند که دست بدست امام یا مجاز از امام
 داده اند و بهمان دست دادن اکتفا کرده گرفتار هواهای نفسانی گشته یا گرفتار

صورت اعمال شرعی شده و در وجود آنها آن پیوند ولایت یحجانی ندارد و قانع شده اند بهمان که اسم تقلید امام یا عالم بر خود گذاشته یا پیروی نمیکند پیروی درستی که قدیم بر قدم امام بردارد یا اگر پیروی میکند محض بهمان پیروی در صورت اعمالست و از معانی و اشارات اعمال بوئی بمشام آنها نرسیده است و اینها ظالم نفس خود هستند و محتاج بشفاعت شفاعت کنندگان و درباره اینها است آنچه روایت شده که فیهم التَّحْبِیْزُ وَالتَّجْبِیْصُ و درباره اینها است غَزَّیْلُوا غَزَّیْلًا لَا حَتَّىٰ بَصِيرًا سَفَلَهُمْ أَغْلَاهُمْ وَاعْلَاهُمْ اسْفَلَهُمْ و اسم شیعه در بعض اخبار از اینها برداشته اند و اینها را موالی خوانده اند بجهت اینکه شیعه از شعاع بر اینها صادق نیست چونکه شعاع بودن شیعه وقتی صحیح است که آن پیوند ولایت که ظل نوری امام است نمایان باشد یا مثل نمایان و در اینها آن پیوند ولایت نمایان نیست و چنان یحجانی هم ندارد که مثل نمایان باشد و از جهت اینکه آن پیوند نورانی بوجود آنها نرسیده اگر چه پنهانست آنها را شیعه میگویند و چون چنان دارند آن پیوند را که گویانند از اسم شیعه از آنها بردارند قسم دیگر آنها هستند که پیوند ولایت در وجود آنها نمایان شده یا نمایان نشده لکن چنان یحجان دارد که گویانمایانست که معرفت بنورانیت آنها را حاصل شده و سکنه الهیه در دل آنها نازل و حضرت قائم عجل الله فرجه در عالم صغیر آنها ظاهر گردیده و بر اینها شیعه صادق میاید بهر دو معنی که پیرو هستند و شعاع امام میباشند

در اوصاف شیعه

۱۳۹

و اگر ظاهر نشده باشد آن پیوند لکن هیچان دارد بواسطه همان هیچان مثل این است
که ظاهر شده و بر آنها هم برود و معنی شیعه صادق آید و اما بر آنها که منفر است آن
شاخه طوبای الیه در تحت هوای نفسانی شیعه بمعنی شعاع صادق نیاید مگر بنا بر
بعیدی و شیعه بمعنی پیرو صادق آید و شیعه بمعنی شعاع چون اشتغال آنها بان
پیوند مانع است آنها را از لذت نفسانی و از راحت خواب و لذت اکل و شرب
زرد و رو خشک لب و باریک میان میباشند و همچنین آنها که پیوند در آنها
هیچان آمده اشتیاق آنها و جوش محبت آنها مانع دارد آنها را از لذت نفسانی
و اشتغال با آنها و بواسطه اینکه شیعه یعنی کسانی که دست بدست امام داده اند و قسم
میخورند در اخبار بسیار نفی تشیع نموده اند از بسیاری و فرموده اند که اینها شیعه
نیستند بلکه موالی و محبت میباشند چنانکه در خبری از جناب صادق است که شیعه
علی متغیر اللون و لا غریب و میان باریک و خشک لب و شکم پیشت چسبیده
میباشند و زرد و چون شب شود فرش آنها زمین باشد و جهت خود را بر زمین
گذارند سجود آنها و اشک چشم آنها بسیار باشد مردم شادان باشند و آنها محزون
و اینها صفات کسانیست که اشتداد شوق و هیچان پیوند ولایت یا مشایده
پیوند ولایت آنها را بعبادت و ادارد نه آنها که پیوند ولایت در تحت هوای
نفسانی محقق مانده باشد و مقصود اینست که آنها که شعاع علی شده باشند غیر این
حال حال آنها نخواهد بود و حضرت کاظم از جناب امیر المؤمنین روایت کرد که آنحضرت



باب چهارم

۱۴۰

فرمود که فرمود رسول خدام ما علی طوبی لمن احبک وصدق بک
وویل برای کسی که دشمن دارد و تکذیب کند ترا و در آسمان و زمین
بهتیم معروفند و در باین اینها اینها اهل دین و در ع و هیئت نیک و تواضع
میباشند چشمهای آنها خاشع است و لهای آنها خائف است بجهت یاد
خدا و شناسا شده اند حق ولایت ترا و زبانهای آنها گویا است بفضیل تو و
دیدهای آنها گریاست بجهت مهربانی بر تو و اولاد تو و دین بخدا میآورند با آنچه
آنها را امر کرده است در کتاب خود یعنی دین بخدا می آورند با آنچه آنها را امر کرده
است در کتاب خود یعنی دین بخدا می آورند بواسطه ولایت تو که خدا امر کرده است
آنها را در کتاب خود بآن و از سنت پیغمبر خود بر آن دارند بر آن و عمل میکنند
با آنچه نامور شده اند از جانب اولی الامر خود با یکدیگر رفت و آمد دارند از یکدیگر
قطع نمیکند و دستدار یکدیگر هستند دشمنی با هم ندارند ملائکه صلوات میفرستند
بر آنها و آمین میکنند در وقت دعای آنها و استغفار میکنند برای گناهکار آنها
در حضور گناهکار حاضر میشود و از نایابی آن گناه کار مستوحش خواهد بود تا قیامت
و در خبری حضرت امیر شب مایهتالی بیرون رفتند از مسجد دیدند که جماعتی از عقب
آنحضرت می آیند آنحضرت ایستادند و فرمودند شما کیانید عرض کردند شیعه تو
میباشیم نظر در روی آنها کرد و فرمود در شما سیمای شیعه نمی بینم عرض کردند
سیمای شیعه چه چیز است فرمود زرد روی از بیدار خوابی چشمهای آنها را

در اوصاف شیعه

۱۴۱

اشک آلود از گریه شکمها پشت چسبیده از روزه لبها باریک شده از دعا بر خا
 باشد کرد آلودگی خاشعین و باین مضمون اخبار بسیار از هر یک از معصومین روا
 شده و اینها نظر بهمان شیعه است که از شعاع باشد و عامل آن با آنچه اقتضای
 ظهور این پیوند است یا اقتضای اشتداد آن پیوند است و در خبری از جناب
 صادق است که فرمود اگر چه شیعه شما برای ما زینت باشید و شین ما نباشید
 با مردم نیک رفتاری کنید و زبانهای خود را از فضول کلام و قول قبیح نگاه
 دارید که مقصود حضرت اینست که در ع شما آن پیوند ولایت را که صورت ماست
 زینت میدهد و نمایان میکند و زینت آن پیوند زینت ماست علاوه سبب
 میشود که آن پیوند ظاهر شود و ظهور آن پیوند زینت دل ماست و بدرق
 شما و بد گفتاری شما آن پیوند را آلوده بباطل و مخفی در تحت هوا می کند و آلودگی
 آن پیوند شین ماست و هوای نفسانی شما شین دل ماست علاوه در ظاهر
 شما را نسبت باینکه بد رفتاری شما در نظر مورت قبیح نمودن ماست
 در نظر ما و در حین بد رفتاری بصورت کسیکه تیغ کشیده باشد بر روی ما دیده
 میشود و در خبری از جناب صادق روایت شده که فرمود شیعه سه قسمند و اول
 بامو دت است پس او از ما است و کیست که خود را زینت میدهد بواسطه
 ما و اینکس لامحاله فقیر شود و از جناب صادق است که فرمود بسیر که ای
 سید شیعه ما پوسته در خوف خواهند بود و محفوظ خواهند بود و پوشیده

و عبادت شما
 و در هر امری که مال مردم را میخورد و بخواهد
 و ما زینتیم از برای کسی که زینت دهد خود را با کسی است که مال مردم را میخورد و بخواهد



باب چهارم

۱۴۲

خواهد بود و عیوب آنها و معصوم خواهند بود اما میگوید نیک نظر داشته باشند
در باره خود و در بین خود و خالق و نیت آنها صحیح باشد در باره ائمه خود و نیک
کنند با برادران خود پس مهربانی کنند با ضعیفاء و چیز بد بندگان از خود ما
امر بظلم نمیکنیم لکن امر میکنیم بوجع الورع الورع و الموائسات الموائسات
در باره برادران که اولیاء خدا همیشه ضعیف شمرده میشوند از زمان خلقت آدم
و از جناب رسول خدا است برپسندیدای گروه شیعه چرا که بهشت از دست شما
بیرون نخواهد شد اگر چه دیر داخل شوید بواسطه قبایح اعمال خود لکن سبقت گیرید
در درجات بهشت کسی عرض کرد که داخل جهنم خواهد شد کسی از دوستان شما
و علی فرمود کسی که آلوده نفس خود را بخالفت محمد و علی و مرکب محرمات شود
و ظلم کند بر مؤمنین و مؤمنات و خلاف کند آنچه را که برای او رسم کرده شد
از آداب شریعت روز قیامت خواهد آمد آلوده بکثافات و خواهند فرمود آن
دو بزرگوار بآن کس که تو آلوده بکثافاتی برای مرافقت آقایان ابرار خود خوب
نیستی و نه برای معانقه حور حسان و نه برای موافقت ملائکه مقربین باین مقام
نسبی مگر اینکه پاک گردانی خود را از آن آلائش که در دنیا داشته پس داخل
طبقه اعلای از جهنم میشود بعضی ذنوب خود و بعضی را شداند محشر میرسد
پس یکت بکرا بر میپایند خیار شیعیان که آقای آنها را میفرستند بعضی
ذنوب آنها کمتر و سبکتر است پس پاک میشوند بشاید و نوابی را

پس عذاب میشود

در اوصاف شیعه

۱۴۳

و غیر رسم و بواسطه آفات بدنی در دنیا و بعضی مرک آنها نزدیک میشود و بر آنها
از ذنوب چیزی باقیست پس نزع روح آنها شد بد میشود که پاک شوند پس
اگر ذنوب آنها بیشتر باشد پاک خواهند شد بواسطه شداید عرصات قیامت
پس اگر بیشتر باشد پاک خواهند شد در طبقه اعدای جهنم و این فرقه نخستین
دوستان ما خواهند بود از حیث عذاب روز قیامت و اینها بشیعه مانده
نیشوند لکن نایده میشوند بحجت و موالی ما و موالی اولیاء ما و معادی اعدا
ما شیعه کیست که پیروی کند ما را و پیروی کند آثار ما را و اقامه کند باعمال
ما و در خبر است که کسی بحضرت رسول عرض کرد که فلان کس نظر مجرم همسایه
میکند اگر ممکنش شود مواقعه حرام بنیترسد از آن آنحضرت بغضب آمدند
و فرمودند او را بیاورند کسی عرض کرد که او از شیعه شما و اعتقاد دارد موالات
تو و موالات علی را و تبری دارد از دشمنهای شما فرمود که مگو از شیعه شما که
دروغست شیعه ما کیست که پیروی کند ما را در اعمال و آنچه درباره این مرد
ذکر کردی از اعمال ما نیست و کسی در خدمت حضرت امیر عرض کرد که فلان کس
زیاد روی میکند در ذنوب مملکه و با وجود این از شیعیان شما است فرمود
اگر دوستدار ما و دشمندار دشمنان ما است و زیاد روی در ذنوب میکند یک
دروغ گفتی که او دوستدار ما است نه شیعه ما و اگر دوست دوستان
و دشمن دشمنان ما است و مسرف نیست در ذنوب پس آنهم یک دروغ است



باب چهارم

۱۴۴

که گفتی مسرفت در ذنوب یعنی اینکس شیعه است آن دروغ نبود و اگر
اسراف در ذنوب ندارد و دوست ما و دشمن دشمنهای ما نیست این از
تو و دروغ خواهد بود کسی زوجه خود را فرستاد بخدمت سیده نسائه که
عرض کند که شوهرم از شیعیان شما است یا نیست آمد بخدمت آنغیا فخره
و عرض کرد که شوهرم میگوید که من از شیعیان شما میباشم باینه فرمود بگو که اگر آنچه
امر کرده ایم عمل میکنی و از آنچه نهی کرده ایم باز می ایستی شیعه مانی و آقا
برگشت و خبر آورد گفت وای بر من کیست که از ذنوب جدا باشد پس
مخلد در آتشم که غیر شیعه مخلد در آتش است آزن برگشت و عرض کرد شوهر
شوهر خود را فرمود چنین نیست شیعیان ما از بهترین اهل هستند و چنین نیست که
هر کس دوست ما و دوستدار و دوستان ما و دشمن دشمنهای ما باشد و بدل
زبان تسلیم ما باشد شیعه ما باشد هرگاه مخالفت او امر و نوایی نماید و با وجود
همین در بهشت خواهد بود لکن بعد از آنکه او را پاک سازند از ذنوب بپلایا و
رزا یا یا در عرصات قیامت با نواع شداید آن یا در طبقه اعلاای جهنم کسی در
خدمت حضرت حسن بن علی عرض کرد که من شیعه شمایم فرمود اگر مطیع ما
باشی در او امر و زواجر راست گفته و الا ذنوب خود را زیاد کن با دعاء مرتبه
شریفه که از اهل آن نیستی مگو شیعه شمایم بگوید و پستدار شمایم و دشمن دشمن
شما میباشم و تو در خیری و بسوی خیر میروی و همچنین کسی در خدمت حضرت حسین

در اوصاف شیعه

۱۴۵

عرض کرد که من شیعه شایم فرمود پیر نیز از خدا و اعدا کن مرتبه را که خداوند ترا نکند
 کند و فاجر باشی در دعوی خود شیعه ماکسی است که سالم باشد دل و از هر غش
 و غل و دغلی لکن بگو که من از جمله موالیان و دوستداران شما میباشم در خدمت
 حضرت صادق عرض کرد کسی که عمار دهنی شهادت داد در پیش ابی لیلی قاضی
 کوفه قاضی گفت برو که تو را قضی میباشی و شهادت تو در نزد ما مقبول نیست
 عمار حرکت کرد و بنگان آمد فرامیص او و گریه او را گرفت گفت این ابی لیلی که تو
 اهل علم و حدیثی اگر بدت میاید از اینکه تو بگویند را قضی تیرا جوی از رفض که با ما
 برادر باشی عمار گفت که قسم بخدا نه چنین است که تو گمان کردی لکن گوید من بر تو
 و بر خودم میباشم اما گریه بر خودم از اینست که نسبت دادی مرا برتبه شریفه که پیش
 نیستم گمان بردی که من را قضی میباشم و ای بر تو از جناب صادق شنیدم که اول
 که بر افضی نامیده شد سحره حضرت موسی بودند که بعد از مشایده بران صدق موسی
 بر رفض کردند امر فرعون را و تسلیم شدند تمام بلائی که بر آنها نازل شد پس فرعون
 آنها را را افضی خواند پس را قضی کل من و رفض جمیع ما کرهه الله و بجا آورد
 جمیع ما امره الله پس در این زمان چنین کسی کجا است پس گریستم بر خود که شنیدم
 که مطلع شود خدا بر دل من که این اسم را بر خود بستم پس مرا عتاب کند که تو را افضی
 بودی ابا طیل را و عامل بودی بطاعات چنانکه بتو گفت و همین باعث قصور
 درجات من باشد اگر با من مسامحه کند و باعث عذاب شدید باشد اگر مناسقه

کند



باب چهارم

۱۴۶

کند با من مگر اینکه پیشوایان من حیران کنند این تقصیر مرا بشفاعت خود و گریه
من بر تو بجهت گناه بزرگ ست در نامیدن من بغير اسم من و شفقت سخت
بر تو از عذاب خدا از جهت اینکه اشرف اسماء را گردانیدی بجانب من چگونه
صبر خواهد کرد بدن تو بر عذاب این کلمه حضرت صادق فرمود که اگر بر عمار
از کناها چیزی باشد که عظیمتر از آسمانها و زمینها باشد از او محو خواهد شد
بواسطه همین کلمات و همین کلمات زیاد خواهد کرد حسنات او را حتی اینکه
هر فردی را از حسنات قرار خواهد کرد اعظم از دنیا هزار مرتبه و در حدیثی چون که
مامون ولایت عهد را در عهده جناب رضاء قرار داد اذن گیرنده داخل شد
و عرض کرد که قومی در در خانه میگویند ماشیعه علی بن ابیطالب ستم اذن بخوان
حضرت فرمود من مشغولم بروند روز دیگر بهمین طریق تا دو ماه اینها آمدند و حضرت
اذن ندادند تا مایو پس شدند از اذن حضرت گفتند بدان که بگو با قایای
ما که شیعه پدر تو علی بن ابیطالبیم و دشمنها شامت میکنند با ما این دفعه
بر میگردیم و از ولایت خود فرار میکنیم بجهت خجالت و عجز از تحمل آنچه بار رسیده
و خواهد رسید از شامت اعداء پس فرمود اذن ده آنها را که داخل شوند داخل
شدند و سلام کردند جواب سلام نداد و اذن جلو پس هم نداد تا باقی ماندند
ایستاده عرض کردند که این جفای عظیم و استحقاق بعد از این حجاب سخت
برای ما چه چیز باقی ماند بعد از اینها فرمود بخوانید که ما اصابت کردیم از مصیبت

در اوصاف شیعه

۱۳۷

فَمَا كَبَتْ أَبَدٌ بِكُمْ وَبَعَفُو عَنْ كَثِيرٍ اقْتَدَاكُمْ دَمٌ مَكْرِبُورٍ دُكَارِ خُودِ وَ
 بِرَسُولِ اللَّهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَعْدَ أَزَانِ حَضْرَتِ بَدْرِ مَائِ خُودِ كِهْ عِتَابِ كَرْدَنِ
 بِرِشْمَا پَسِ اقْتَدَا بَانِهَا كَرْدَمِ عَرْضِ كَرْدَنِ كِهْ بِجَهْتِ چِهْ چِرِ عِتَابِ كَرْدَنِ فَرَمُودِ بِجَهْتِ اَدْعَا
 شِيعِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَای بِرِشْمَا شِيعَةُ عَلِيِّ حُشْنِ اسْتِ وَحِشْنِ وَابُوزَرِ وَبِسَلْمَانِ وَمُقَدَّ
 وَغَمَارِ وَمُحَمَّدِ ابْنِ بَكْرِ كِهْ مَخَالَفَتِ بِیَجِ چِرِ از اَو اَمْرِ اَو نَكْرَدَنِ وَ مَرْتَبِ بِیَجِ كِ از زَوَاجِرِ اَو
 نَشَدَنِ وَ شَمَاهِرْ گَاهِ بَكُوشِدِ كِهْ شِيعَةُ عَلِیِّ مَسْتِمِ وَ دَرِ اكْثَرِ اَعْمَالِ مَخَالَفَتِ كِنْدِ وَ مَقْصُرِ بَاشِدِ
 دَرِ بَسَارِیِ از فَرَا یَضِ وَ تَهَادُونَ وَ رَزِیدِ بِحَقُوقِ بَرَادَرَانِ دِیْنِ وَ تَقِیَّةِ كِنْدِ دَرِ غَیْرِ
 جَا یِ تَقِیَّةِ وَ تَرْكِ تَقِیَّةِ كِنْدِ دَرِ مَوْرِ تَقِیَّةِ پَسِ اِگَرِ كَفْتِهْ بُوْدِیدِ كِهْ مَامُوَالِیِ وَ دُوسْتِ
 اَنْخَضَرْتِ مَبَاشِیمِ وَ دُوسْتِ اَوِلِیَا یِ اَوِ وَ دُشْمَنِ اَعْدَاءِ اَوِ مَبَاشِیمِ اِیْزَا از شَمَا
 اِنْكَارِ نَمِیْ كَرْدَمِ وَ لَكِنْ اِیْنِ مَرْتَبَةُ شَرِیْفَةُ بُوْدِ كِهْ اَوْ قَا كَرْدِیدِ اِگَرِ بَقْدِیقِیِ نَكِنْدِ قَوْلِ خُودِ رَا
 بِفَعْلِ خُودِ هَلَاكِ خَوَامِیدِ شَدِ مَكْرِ اِنِكِهْ تَدَارَكِ نَمَایَدِ شَمَا رَا پُرُورِ دُكَارِ عَرْضِ كَرْدَنِ پَسِ
 مَا اسْتَغْفَارِ مِیْ كِنِیمِ وَ تَوْبَةُ بَسُویِ اَوِ مِیْ كِنِیمِ از كَفْتِهْ خُودِ بَلَكِهْ خَوَامِیمِ كَفْتِ اَنْچِهْ رَا كِهْ بَا
 تَعْلِیمِ نَمُودِ آقَا یِ مَا مَحَبَّتِ شَمَا وَ مَحَبَّتِ اَوِلِیَا، وَ دُشْمَنِ اَعْدَاءِ شَمَا مَبَاشِیمِ فَرَمُودِ
 مَرْجَبًا بِكُمْ اِیْ بَرَادَرَانِ مِنْ دَوَاطِلِ دُوسْتِیِ مِنْ پِشِ بَیَاثِدِ پِشِ بَیَاثِدِ پِشِ
 بَیَاثِدِ اَنِهَارِ اِپِشِ مِیْخَوَانَدِ تَا بَخُودِ چَسْبَانِدِ اَنِهَارِ اِپِشِ فَرَمُودِ بِجَا جِبِ كِهْ چَنْدِ مَرْتَبَةُ
 اِنِهَارِ اَمَانَعِ شُدِهْ از آ مَدَنِ كَفْتِ شَصْتِ مَرْتَبَةُ فَرَمُودِ بَرُوبِ پِشِ اَنِهَا شَصْتِ
 مَرْتَبَةُ مُتَوَالِیَهْ وَ بَرِ اَنِهَا سَلَامِ كُنِ وَ سَلَامِ مِنْ رَا هِمِ بَرِ سَانِ بَانِهَا كِهْ مَحُوكَرْدَنِ دُشْمَنِ



باب چهارم

۱۴۸

خود را با استغفار خود و توبه خود و پشتمن گرامت شدند بجهت محبت آنها مارا و
احوال پرپی کن از امور آنها و از امور عیال آنها پس وسعت ده در نفقات
آنها و احسان کردن بر آنها و تعارف دادن و رفع بدی از آنها کردن و در خبر
کسی از اصحاب جناب جوادی بخدمت آنحضرت آمد در حالت سرور حضرت
فرمودند سرور می بینم عرض کرد بلی از پدرت شنیدم که بهترین اوقات
سرور بنده وقتی است که خداوند او را روزی کند دادن صدقات و احسان
کردن بر برادران مؤمن و امروزه نفر از برادران که صاحب عیال بودند از
فلان بله و فلان بله به پیش من آمدند بهر یک چیزی دادم از این جهت است
سرور من فرمود که جادارد که سرور باشی اگر حبط نکرده باشی یا بعد حبط نکنی عمل
خود را عرض کرد چگونه حبط کرده ام و حال اینکه من از شیعیان غلص شما میباشم
فرمود آه باطل کردی احسان خود را برادران خود عرض کرد چگونه باطل کردم
فرمود بخوان یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمین و
الاذنی گفت منت نگذاشتم بر آنها و اذیت نکردم فرمود که خداوند فرمود
لا تبطلوا بالمین و الاذنی مطلقا و نفرمود بالمین و الاذنی علی من تصدقون علیه
خبرده که اذیت تو قوم را بدتر است یا حفظه و ملائکه مقربین را یا مارا عرض کرد این بدتر
است فرمود من را و آنها را اذیت کردی و باطل کردی صدقه خود را عرض کرد چرا
فرمود برای اینکه گفتی که من از شیعیان غلص شما هستم میدانی که کبسته شیعه غلص

در اوصاف شیعه

۱۲۹

ما خیریل مؤمن آل فرعون و صاحب یس است و سلمان و ابو ذر و مقداد و
عمار است خود را با آنها مساوی قرار میدی اذیت کردی ملائکه و ما را عرض کرد
استغفر الله الی آخر الحیث و در روایتی راوی گفت که بودیم در خدمت
علی بن محمد النقی در غره آن بزرگوار و پادشاه او را تعظیم میکرد و حواشی پادشاه
هم او را تحمیل میکردند که از آنجا گذشت والی بله و با خود داشت کسی را شانه
بسته و آنحضرت از روزنه که بود نظر میکرد چون والی آنحضرت را دید پیاده شد
بجست تعظیم آنحضرت حضرت فرمودند برگرد بجال اول پس عرض کرد این مرد را
گرفته ام در این شب بر در دکان صیرفی متهم داشتم و او را که میخواهد بشکافد دکان
او را گرفتم چون خواستم بزخم او را پانصد تازیانه و اینست زاکان من در باره کسی
که متهم شود پس گفت بمن که بر سر زان خدا که من شیعه امیر المؤمنین و شیعه
این امام دست کشیدم از او و گفتم بر آن حضرت میگذرانم پس اگر ترا بتشیع
شناخت را میکنم و الا دست و پای ترا قطع میکنم بعد از آنکه ترا هزار تازیانه
بزخم فرمود بمقاذا الله این از شیعه علی بنیت اینرا گرفتار تو کرده است بجهت
اعتقاد اینکه از شیعه علیست عرض کرد آسوده شدم الان پانصد تازیانه
میزنم او را او را دور برد و گفت بخوابانید او را و دو جلد از دور
ایستادند و شروع بزدن کردند و هر چه زدند بر زمین میخورد و بر او میخورد و لشک بشد
وای بر شما بر زمین میزنید بر زمین میخورد و خواستند بر کفل او زنند بر خود آنها میخورد

خبریل

بالخاء المجهة المكسوة
والراء الملهمة مؤمن
آل فرعون

والی جبرین

و گفت

پس چوب آنها



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فریاد کرد که شما دیوانه شده اید بر خود میزنید بر او زنید گفتند ما بر او میزنیم و قصد
غیر او نداریم لکن دست ما بر میگرد و بر خود ما میخورد و چهار نفر دیگر را خواند و با
آن دو نفر اول کرد و گفت دورش را بگیرید و زنید او را خواستند بزنند چو بها
آنها بالا میرفت و میخورد مگر بروالی پس از دانه خود افتاد و گفت شما را خدا بکشد
من را کشتید این چه کار شما است گفتند ما نمیترسیم مگر اینرا دیگر از شما است
و گفت بزنید او را آنها شروع بزدن کردند و بروالی میخورد چو بها گفت وای
بر شما مرا میزنید گفتند ما اینم را میترسیم گفت پس اینتر شما چه چیز است بر سر و
روی من و بدغم آنم و متهم گفت ای بنده خدا عبرت نمگیری باین الطافی که خدا
در باره من دارد مرا پیش امام بر و هر چه او امر کرد بکن آنرا برگردانید بخدمت
حضرت و عرض کرد که شما انکار کردید که شیعه شما باشد و غیر شیعه شما شیعه ^{نست}
و در آتش است و ما از این شخص از معجزات دیدیم چیزی که نیست مگر برای اعیان
فرمود بگو یا برای اوصیاء فرمود او از موالی ما و مجتبن ما است و از شیعه ما نیست
والی عرض کرد فرق چه چیز است فرمود فرق اینست که شیعه ما پیروی ما می کنند
در جمیع اوامر و نواهی ما اما آنکس که مخالفت کند در بسیاری از آنچه بر او فرض
فرموده است خدا پس از شیعه ما نیست الی آخر الحادیث و در خبری از جناب
صادق که فرمود نیست شیعه ما کسی که در شهری باشد که در آن شهر چندین هزار
کس باشد و پرمزگارتی از او باشد و باین مضمون چندین خبر است و از جابر ^{نست}

زه که اگر زنده شوند برای اینها که بر خود بسته اند مودت شما را خواهند گفت
 که اینها همه دروغ گو میباشند و ادعای مودت اهل بیت و اگر اینها
 ببینند سلمان و ابی ذر را خواهند گفت که اینها دیوانه اند و از جناب صامت
 که فرمود کسی که ادعای این امر کند در باطن سزاوار است که بر مانی در علایقه برآ
 این امر داشته باشد را وی عرض کرد که این بر مان چه چیز است فرمود حلال
 بداند حلال خدا را و حرام بداند حرام خدا را و بوده باشد برای او ظاهری که تصدیق
 کند باطن او را و در خبری کسی وارد بر حضرت صادق و عرض کرد قسم بخدا که
 دوست دارم ترا و دوست دارم دوست ترا چقدر بسیارند شیعه شما فرمود
 ذکر کن آنها را عرض کرد بسیارند فرمود عدد آنها چقدر است عرض کرد بیشتر از آنند
 که تو انم احصا کنم فرمود آگاه باشی که اگر کامل کنند عدد اصحاب بدر را واقع
 خواهد شد آنچه شما میخواهید و لکن شیعه ما کیست که تجاوز نکند آواز او
 از گوش او و نه عداوت او از بدن او و مدح نکند بواسطه ما غالی را و محی صمه
 نکند بجهت ما بارانی یا باد و پستدار ما و بمنشی نمیکنند عیب جوی ما را و بجهت
 نکند با دشمن ما و دوست ندارد دشمن ما را و دشمن ندارد دوست ما را
 عرض کرد که چکنیم با این شیعه مختلف که مدعی تشیع شده اند فرمود در میان
 آنها تمیز خواهد آمد و تخلص خواهد بود و در آنها تبدیل خواهد افتاد فحطی خواهد آمد که
 آنها را فقا کند و شمشیر خواهد افتاد در میان آنها که قتل کند آنها را و اختلاقی



باب چهارم

۱۵۲

خواهد افتاد که متفرق کند آنها را شیعه ماکبست که صدائند مثل صدای سگ
و طمع نکند مثل طمع غراب و سوال بکشد اگر چه از گرسنگی ببرد عرض کرد
که کجا بگویم کسانی که موصوف باین صفت باشند فرمود طلب کن آنها را
در اطراف ارض اینها باند که عیش و رشت دارند و در یکجا مسکن ندارند اگر
حاضر شوند شناخته نشوند و اگر غائب شوند طلب کرده نشوند اگر ناخوش
شوند عیادت نشوند و اگر زن بخواهند زن بآنها ندهند و اگر بمیرند کسی بجای
آنها حاضر نشود اینها باند کسانی که در اموال خود موا ساة دارند و در قبور خود زیارت
یکدیگر میکنند هوامای آنها مختلف نیست اگر چه بلاد آنها مختلف است و در
خبر دیگر اگر مؤمنی را ببینند اگر ارام کنند و اگر منافقی را ببینند دوری گیرند
و از مرگ بگریز نیانند و باین مضمون اخبار بسیار از مصادر عصمت صادر شده است
و از جناب صادق است که از جمله کسانی که بر خود بسته اند این امر را کسانی هستند
که بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین و در خبری از جناب صادق است
که هیچ آیه در باره منافقین نازل نشده مگر اینکه آن آیه در باره کسانیست که
شیع را بر خود بسته اند و در خبری اخق الناس بالو ریع ال محمدیه و شیعه
آنها که مردم دیگر اکتفا کنند بآنها و در خبری مردم را دعوت کنید باین امر بحال
خود نه بزبان و در خبری از جناب سولست که فرمود ای اولایعبد المطلب شما
نوانید با اموال خود مردم را خوشحال داشته باشید پس خوشحال دارید مردم را



با خلاق خود و در خبری از جناب امیر که فرمود شیعه من قسم بخدا حکماء اند
 علماء بالند و بدین خدا هستند یعنی ظاهر شریعت را با باطن طریقت با هم دان
 عمل کنند و از بطاعت و امر خدا راه یافته اند بجهت خدا لا غریب ایند از کثرت
 عبادت ملازم زهدند یا ملازم خانه خود هستند بجهت زهدی که دارند زرد و
 از تجمد شب چشمهای آنها اشک آلود و کم نور از گریه نازک لب از ذکر
 شکها بپشت چسبیده شناخته میشود ربانیت در روی آنها و در بهانیت
 در هیئت آنها چراغهای برظلمتند و در یگان بر قبیله یعنی عزیز بر قبیله در
 عیب مسلین نیستند شرور آنها مستور است و دلهای آنها محزون نفوس
 آنها عقیقه است و حواشی آنها خفیه نفوس آنها از آنها در غناء و سختی
 و مردم از آنها در راحتند پس آنها نیند زیر کهای عقلا و خالصهای نجبا پس آنها
 حیل میکنند بجهت فرار کردن بدین خود الی آخر الحدیث و از جناب باقر عم
 روایت شده که فرمود بوده باشید نمرقه وسطی که کنایه از توسط بین افراط و تفریط است
 که غالی و زیاد و وتالی و کند و بشمار جوع کنند و ملحق شوند و بدانند که میانه ما
 و خدا خویشی نیست و ما بر خدا هیچ حجت نداریم و نزدیک نمیتوان شد بسوی
 خدا مگر بطاعت هر کس مطیع باشد ولایت ما او را نافع خواهد بود و کسی که
 معصیت کند نفع نخواهد بخشید او را ولایت ما بعد فرمود که مغرور نشوید و در کار
 سست نباشید و در خبری از جناب باقر است که شیعه حصارهای محکمند



در پینه های این و عقلهای متین پهن و پاش کننده نیستند اخبار مارا
در دست و پا اندازنده نیستند و سخت دل و ریا کننده نیستند در شب
راهبها میباشند یعنی در شب در ظاهر چون راهبها در گریه و زاری و رکوع و سجود
میباشند و در دل بکلی منصرف از خیالات دنیوی چون رهبانان و در روز
چون شیرها میباشند در کسب کردن و با طراف خود خوراندن و از جناب صادق
مروست که شیعه ما اهل هدی و اهل تقی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفرند
و این حدیث شریف میتواند که در مقام مدح مطلق شیعه باشد که معنی این باشد
که منحصر است تقوی و هدی تا آخر شیعه ما و میتواند که در مقام مدح شیعه کامل
و ردع شیعه ناقص باشد و از جناب امیر المؤمنین روا شده که شیعه در
بابت ولایت ما بخش کننده اند از جهت دوستی ما با هم دوستی کننده اند
و یکدیگر را زیارت میکنند از بابت احیاء امر ما اگر بغضب آیند ظلم نکنند
و اگر خوشنود شوند زیاد روی نکنند برکتند بر هر کس مجاور او باشند تسلیمند
برای کسیکه با او مخالطه کنند اگر چه این اخبار مورث یأس است برای فاضلین
با اینکه اخبار ابواب سابقه موجب غرور بود برای ارباب خیال و باعث
رجای کامل برای پشت کردگان از خیال چنانکه اخبار منع از تحجیل کردن در
تشیع بر شیعه نیز موجب غرور در جایباشند از جناب باقر است که تحجیل
نکنید بر تشیع بر شیعه بحجت اینکه اگر قدمی از آنها بلغزد قدم دیگر ثابت میماند یعنی

در اَصنافِ شیعه

۱۵۵

اگر تشنه از کف ولایت و ساعتی گرفتار چنگال نفس شوند رشته
ولایت از آنها قطع نمیشود و همان رشته ولایت آنها را از مقام پست خیال بقا
توبه آورد و بکف ولایت رجوع دهد و مورد اجابت حق تعالی گردند چنانکه فرمود
وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَابْعِدُونِ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَيَّ الْكَافِبِينَ
لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِي وَبِعْتِي لَكُمْ مِنْ أَمْرِ كُمْ فَمَا تَتْلُوا
اجابت دعای آنها که عرض کردند رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا لَكَ رَحْمَةٌ وَهَبْتِي لَنَا
مِنْ أَمْرِ نَارِ شَدًّا و از جناب رضاء مرویت که قلم برداشته شده است از شیعه
ما بحجت اینکه بر آنها عهد گرفته شده است بر تقیة در دولت باطل مردم نمینند
و آنها میترسند و تکفیر کرده میشوند درباره ما و ما تکفیر کرده میشویم بسبب آنها و
کشته میشوند بسبب ما و ما کشته میشویم بسبب آنها هیچ شیعه نیست که مرتکب
شود گناه یا خطائی از او صادر شود مگر اینکه میرسد باو بحجت آن گناه یا خطائی
که خالص شود از ذنوب اگر چه بیاورد ذنوب را بعد و قطرها و بارانها و بعد سنگریزه
و خاکها و بعد خارها و درختها پس اگر باو رسد درباره خود او پس درباره اهل او
خواهد رسید و در مال او خواهد رسید پس اگر در امر دنیای او باو رسد چیزی که مغموم
شود در خواب بخیاں او چیزی خواهد آمد که مغموم شود که آن غم خواب او را
از ذنوب پاک کند و از جناب باقراشت که ثابت نمیشود حب علی علیه السلام و در قلب
احدی که قدمی از او بلغزد مگر اینکه قدم دیگر ثابت میماند و در خبری و لای ما



باب چهارم

۱۵۶

مترکب ذنوب میشود که مستحق عذاب خدا میشود پس مستلزمیکند خداوند
 او را در بدنش یا در مال یا در اولاد پس اگر او را از بوائق و هر معاف دارد سخت
 خواهد گرفت خروج جان او را در وقت مرگ که ملاقات کند خدا را و گنای بر
 او نباشد و در جزای اگر معاف دارد او را از اینها مبتلا خواهد کرد بهسایه بدی که
 او را اذیت کند پس مؤمن نباید نظر کند همان اخبار غرور انگیز و رها آئین را
 بلکه باید بر حذر باشد اولاً از خشکیدن پیوند ولایت چنانکه مکرر ذکر شد که در
 خبر است که چون همت بمعصیتی بستی مکن او را که میشود خداوند ترا بران ^{معصیت}
 بسیند و بگوید بعد از این هر چه خواهی بکن که من بعد ترا نخواهم آمرزید و چندین خبر است
 باین مضمون که چون مترکب بگیرد میشود مؤمن روح ایمان از او میرود چنانکه پیرهن از
 بدن بیرون میشود و در چندین خبر هست که ایمان و میشود چنانکه نمک در آب و
 میشود پس باید بر حذر بود از اینکه شاید ایمان که رفته بنگردد و اگر از اینها بر حذر نباشد
 بر حذر باشد از اینکه معصیت او مثل تیغ کشیدن بر روی صاحب ادبست و اگر از
 این بر حذر نباشد بر حذر باشد از اینکه صاحب خود و جناب رسول را ادامه رادش
 خدا شرمند و سزاگنده داشته باشد و اگر از اینها بر حذر نباشد بر حذر باشد از ابتلا
 و نبویه در جان و مال و عیال و اگر از هموم دنیا بر حذر نباشد بر حذر باشد از سختی مرگ
 و از عقوبات برزخ و از طبقه اولای جهنم و اگر از اینها بر حذر نباشد بر حذر باشد
 از سرزنش اهل دنیا با سرزنش اهل بهشت در بهشت و اگر از این



در اوصاف شیعه

۱۵۷

برعذر باشد از بدنام کردن نیکو نامان و باید دانسته شود که هرگاه یکی از مؤمنین
بر تکب معصیتی شود و یا کاری را مرتکب شود که از آن کاریا معصیت شنی بر
صاحب آنها یا بر مؤمنین یا در نظر اهل خلاف قبیح نماید علاوه بر ضرری که بر
خود او وارد میاید بحسب آخرت ضرر او بر برادران او هم وارد خواهد آمد زیرا
که بد کردار را اگر نیکوکاران منع و زجر نکند البته وبال او نیکوکاران نیز بکند
چنانکه جناب صادق فرمود که مواخذه شدید خواهیم کرد بر بی از شمار آبگناه سقیم شما
و هر انکم و حال اینکه میرسد شما از یکی چیزی که شین شما دشین ما است پس
با آنها مجالست میکنند و هم صحبتی میکنند پس کسیکه بر شما میکند و میگوید که اینها
بدترند از این شخص پس اگر هرگاه رسید شما از آن شخص چه چیزی که خوش نماند
منع و زجر میدارید برای ما و شما بهتر بود و از حارث بن المغیره روایت شده
که جناب صادق بمن رسید در راه مدینه و فرمود حارث عرض کردم بی
فرمود هراینه بار خواهم کرد و نوب سفهاء شمارا بر علماء شما از این فرمائش امر
عظیمی داخل قلب من شد پس بعد بخدمت آنحضرت رسیدم و عرض کردم
که چنین فرمودید و زیاد بر من گران آمد فرمود بی چنین است چه مانع است شمارا
که هرگاه برسد شما یکی از شما چیزی که خوش نداشته باشید و چیزی که داخل شود بسبب او
اذیت بر شما و یا از اینکه بروید پیش او و سرزنش کنید او را و او را باستقامت
ساورید و باو بد بگوئید عرض کردم اطاعت نمیکند ما را و قبول نمیکند فرمود از



آنها دوری گیرند و مجالست مکنند با آنها پس وصیت میکنم برادران ایمان
که اولاً خود آنها بقدر الوسع از آنچه در نظر باقیع نماید دوری گیرند و موافق عهد خود
با همه کس مهربانی کنند بخصوص با مؤمنین که مهربانی و خدمت آنها مهربانی و خدمت
کردن خدا است و با هیچکس نزاع نکنند که نزاع وجه ال لایحه دل صافیرا که در
جنود شیطان قرار دهد بخصوص با مؤمنین که نزاع با مؤمن نزاع با خدا است
با هیچکس بجده و قریب رفتار نکنند که خدعه بد است اگر چه با کافر باشد و خیانت
نکنند اگر چه در مال و عرض کافر باشد اما مؤمن که خیانت کردن با او خیانت کردن
با خدا است و در او امر و نواهی شرعیة توانی نوزند که آخر توانی در امور شرعیة
توانی در طریق میکشاند و آجبات شرعیة و محرمات شرعیة را نیک مراقب باشد
بلکه سنن و آداب را بقدر الوسع بجا آورد و از مکروهات بقدر المقدور
اقتناص ورزد و چون دست بعروة الوثقی ولایت زده روز بروز محکمه
بگیرد که از دست او بیرون نرود و همیشه بر حذر باشد از اینکه خدای بخوانسته
از دست او بیرون شود و داخل مرتبة فطری گردد و محکم گرفتن این جبل
ولایت بدوام ذکر است چنانکه خداوند تعالی شان در هر جا ذکر خدا
نموده بدون قید بکثرت یا مفید این معنی ذکر نکرده است و روز بروز
ذکر خدا را بیشتر و با جلا تر گرداند و همیشه در خاطر میاورد و باشد که عصیان
سالک بغفلت و طاعت او بد ذکر است چنانکه مضمون این از جناب

در وصایای شریک

۱۵۹

صادق و مستور که معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت است مدام که
 انسان با ذکر خدا است در طاعتت بهر کار که مشغول باشد و چون غافل
 از یاد خدا گردد در معصیت است بهر کار که مشغول باشد و اینرا باید ملقفت
 بشود و در حین ذکر خدا که ذکر خدا صیقل زنگار دل است هر چه بیشتر آن صیقل را
 بکار برد جلاء و صفاء آینه دل بیشتر گردد و آرزو ذائل نفسانی که مملکتند و
 ترکرواند چنانکه موقوف فرمود پس چو آینه گریخته میکی صیقلی کن صیقلی کن صیقلی
 تا دلت آینه گردد پر صور اندر و هر سو میخی پیمبر آینه اریچه تیره و بی نور بود
 صیقل آن تیرگی از وی زدود گرتن خاک غلیظ و تیره است صیقلش کن تا آنکه صیقل گیرد
 تا در او اشکال غیبی رود به عکس حوری ملک در وی چند صیقلی را بسته ای پس نماز
 و ان هوار کرده و دست باز تا کنون کردی چنین اکنون کن تیره کردی آینه این فرزند کن
 حاصل آنکه کم کن ای میرور صیقلی و الله اعلم بالصواب و سپینه بی کینه خود را
 سالک راه باید از کینه پاکد ارد خصوص از کینه با مؤمن که بقدر پرست اگر کینه
 مؤمن در دل داشته باشد عبادات او غیر مقبولست چنانکه فرمودند من
 قال لا حبه ائ قطع الولا به بنهما و کسی که رشته ولایت میان
 او و مؤمن قطع شود البته هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود چون موجب
 قبول عمل ولایتست اگر چه کینه همه موجودات مورث بحد از دار ایمان و
 حدود ولایت است و کسیکه دور از ولایت و ایمان باشد البته هیچ عمل



باب چهارم

۱۶۰

از او مقبول نخواهد بود و بر احدى حسد نباید برد که حسد که میل زوال نعمت
از کسیکه نعمتی منعم باشد فی الحقیقه دشمنی با انعام خدا است علاوه بر آنکه
شخص خود پیوسته خود را میخورد چون قدرت بر ازاله نعمت محسود ندارد و در
ازاله آنست آن آتش حسد اول در دل خود او افتاده و صفات نیک دل
او را بسوخته و بعد زبانه آتش حسد بدامن محسود رسیده و اگر قدرت بر
ازاله نعمت محسود ندارد بیشتر آن آتش حسد در دل او کار خواهد بود چون
نیاید هیچ خود را میخورد **لِلْمَقْصُودِ كَرَفْلَانِ مَنْ كَتَمَ**
مِيقَاتِ كَتَمَ در اخترم خود حسد نقصان عیب دیگر است بلکه از جمله یکها کمتر است
این بیس از تنگ عاری گری خوشن افکند در حسد ابری آن ابو جیل از محمد تنگ داشت
و حسد خود را بیالامیفر است **بِوَالْحَكْمِ نَامُشِدْ** و بوجیل شد ای بسا ابل از حسد نا ابل شد
زانکه کس را از خدا عاری نبود حاسد حق هیچ دیاری نبود انگهی که مثل خود پنداشتی
زان سبب او حسد برداشته پس بر دوری لیتی قائم است تا یامت از یایش دائم است
و باید سالک راه حق بعد از آنکه قبول ولایت نمود بیعت خاصه و لویه بکلی قطع
نظر از خلق نماید و نظر او پیوسته بر خدا باشد و آنچه بخوابد از خدا بخوابد که اگر
چنین بفهمد خداوند از نیت او هر چه بخوابد خداوند متعال باو عطا کند موافق
اخبار بسیار بلکه خداوند زمین و آسمان را کفیل کار او و حاجات او کند که اگر
از غیر خدا طمع داشتی چیزی را خداوند ترا بآن غیبه واکندار نماید **وَاَكْثَرُ مَا**

در اوصاف شیعه

۱۶۱

باو کند آن احسان عین را از خدا دانند که بردست او جاری شده است و
با وجود این شکر آن محسن را واکندارد که فرمودند مَنْ لَمْ يَشْكُرْ مَنِّعَهُ
الْمَجَازِي لَمْ يَشْكُرْ مَنِّعَهُ الْحَقِيقِي و فرمود حضرت تعالی شانه و آفتوا
بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا یعنی شما بیعت و لوی خداوند را
مراقب و کفیل امور خود قرار دهید پس چون خداوند مراقبست نقض عهد
خود نکند و وفا بعهده خود داشته باشید و چون کفیل امور شما شده است چشم
طمع از غیر بپوشانید که طمع داشتن یا امید بغیر بستن بوجهی شرکست بلکه
بوجهی نقض عهد است و چون طمع مورث ذلت است نسبت بکسی که طمع
در او بسته باشد فرمودند ذَلَّ مَنْ طَمَعَ و چون قانع بودن با آنچه خداوند
داده است موجب عزتست فرمودند عَزَّ مَنْ قَنَعَ و اینها بخلاف
طمع داشتن از خدا است که در آن طمع عزت دنیا و آخرتست و در استیفاء
از خدا ذلت دنیا و آخرت که عَزَّ مَنْ طَمَعَ وَ ذَلَّ مَنْ قَنَعَ برای انگیختن
علاوه بر اینها شخص طامع پند دهنده کان در کوشش و زود و چشم را از
عبرت گیری و از ملاحظه امور اخروی کوگرداند کما قیل همچنانکه خلق عام اندر جهان
ز انجمن ابدال میگویند کاین جهان چایست بس تاریک هست بیرون عالمی بی بو
هیچ در کوش کسی نشان نرفته کاین جهان آمد بجایی ز رفت کوش را بند طمع از طماع



چشم را بندد و غرض از اطلاع پس طمع کورت کند نیکو بداند بر تو پوشانند یقین را بی گمان
حق را باطل نماید از طمع در تو صد کوری قرارید از طمع از طمع بزار شو چون استان
مانی پارس آن استان **باب پنجم** در بیان ابتلاء مؤمن با انواع بلیها
و بیان اینکه بلیه مؤمن نعمتی است از جانب خدا که مؤمن را بآن نعمت مینواید
تا اینکه این بیان ابتلاءات مؤمن نیز بشارتی باشد برای مؤمن بدانکه
مؤمن یعنی آنکسی که پیوند ولایت بواسطه بیعت خاصه ولویه بدل او رسیده
که همان پیوند ولایت که صورت ملکوتی امام یا شخص مجاز از امام است بپایان
داخل دل انسانست و چون این پیوند ولایت متاع نفیس الهی است و
این متاع نفیس بضاعت مؤمن میباشد برای روز خروج از دار دنیا و پستری
پر منفعت برای روز عقبی صاحب این بضاعت خداوند متعال بواسطه
این صورت ملکوتی امام که متحد با امام است دوست میدارد و ملکوتیتین
بواسطه این صورت ملکوتی عاشق صاحب آن صورت هستند و هر قدر که آن
صورت از آرایش هوای نفسانی و خیالات شیطانی پاکتر باشد خوشنودی
خدا و ملائکه و انبیاء و اولیاء بیشتر خواهد بود و باندازه آلودگی آن پیوند از سرور
آنها خواهد گاهید تا اینکه چون آلودگی بیشتر گردد محبت و سرور آنها مبتدیان
گردد و از اینجاست خداوند متعال باندازه خود را و آلوده داشته هر وقت که خواسته
باشد بنده او آن صورت ملکوتی را آلوده سازد و هوای نفسانی بلیه در پیش

پای او گذارد که یا آلوده سازد آن شاخه طوبی را یا اگر آلوده کرده از
آلایش پاک دارد چنانکه فرمود خداوند و دود لئیلون فی افوا لکم و
انفسکم و لئیسع من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و
الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان نصبر و اتقوا فان ذلك
من غم الامور یعنی قسم میخورم که البته باید مبتلا و آزمایش شوید درباره
اموال تلف شدن و غارت کردن و دزد بردن و آفات ارضی و سماوی
بآنها رسیدن و درباره نفس بامراض و استقام و صدمات خارجی و
صدمات داخلی و ابتداءات هوای نفسانیة سبعیه و بهیمیه و شیطانیة
و تسلط اعداء ظاهره و باطنه و براینه قسم میخورم که البته باید بشوید از آن
کسانیکه قبول دعوت نبویه و طلت الیه نموده اند که اهل کتاب الهی میباشند
و از مشرکین اذیت بسیار و اگر شما با صبر کنید و پرهیزید از معارضه در وقت
شنیدن و از جرع کردن در وقت ابتداء مالی و انفسی ای کار کار بزرگ است
که باید مرد راه همه وقت عازم بر آن باشد بجهت اینکه در معارضه جاهل باید
همزنگ او شد که بدی را بدی سگساری و در جرع در وقت بلا باید تزلزل کرد
بدار جهل و حکم نفاق را بر خود جاری داشت که درباره منافقین است که
بحسبون کل صبحه علیهم و حال مؤمن باید این باشد که از جانب خدا
او آنچه بشود خیر خود را در آن داند و هرگاه در اذیت خلق خیر خود بیند یاداند هیچ

۲ می بیند
مفید

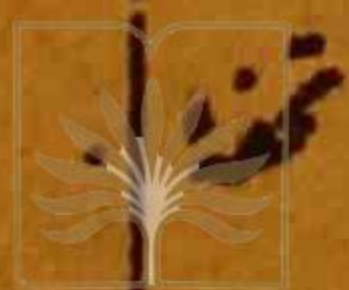


معارضه نخواهد کرد و باید مؤمن طقت باشد که آنچه بر او وارد میاید یا بواسطه
 آلودگی آن پیونداست بهوائی نفسانی که فرمود وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ
 مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
 چون آلوده دارید آن متاع مارا و ما بهم ضننت داریم در باره متاع خود
 که نخواهد آلوده شود بظلمت جهل ظلمانی و که درت نفس شستی گاهی چوب
 بر سر شما میزنیم که قدری از آلودگی پاک شوید و بسیاریرا چشم پوشی
 کنیم که در آخر بصد مات پاک شوید یا خود طقت شوید و پاک نمایند و آنها
 که آلودگی جهل و نفس برای آن پیوند ندارند بلیه پیش پای آنها گذارد که
 از پستی که آنهم آلودگیست بنقصان نسبت بمقام اعلی برتر آیند تا درجه آنها
 بلند شود و از نقصان و قصور درجه بیرون آیند و چون ابتداءات
 الهی موجب غفران ذنوب و پاکی آن پیوند و سبب دخول بهشت است
 خداوند متعال فرمود اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ
 مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَثَلُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ
 زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ
 اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ در خبری از جناب صادق علیه السلام که مؤمن اگر در
 دنیا از بلا ایمن نمیباشد لکن از گوری و شقاوت ایمن میباشد و از
 رسول خدا است که اَلَا اِنَّ سَلَامَ بَدَا غَرِيبًا وَسَعْدٌ غَرِيبًا

در ایستادگی مؤمن

۱۶۵

پس طوبی باد برای غریب، عرض کرد کسی که گیانند این غریب، یا رسول الله فرمود
 آنها که با صلاح باشند یا اصلاح کنند وقتی که مردم فاسد شوند برای مؤمن
 وحشت و غزنی نیست و هیچ مؤمن نمیبرد در غزبت خود مگر اینکه ملائکه بر او
 گریه کنند چون گریه کننده او کم خواهد بود و وسعت داده شود در قیامت او
 بنوریکه تلالو داشته باشد از مدفن تا موطن او و در خبری سختترین مردم
 از حیثیت بلا انبیاء پس کسانی که پستترند از آنها پس مشابه ترین خلق
 بآنها و از جناب باقره روایت شده که کسی عرض کرد که مغیره میگوید مؤمن مبتلا
 میشود بچند ام و برص فرمود او غافل است از صاحب پس که مجذوم بود بحیثیت
 که انگشتی او بکف او چسبیده بود و آمد بوی قوم و آنها را انداز کرد و فریاد
 آمد که انداز کند او را گشتند مؤمن مبتلا میشود بهر بلایه و میبرد بهر نوع مردنی
 لکن خود را نمیکشد و در خبری از جناب صادق علیه السلام که فرمود رسول خدا که اشَدُّ
 النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّ ثُمَّ الْأَمَثَلُ فَاَلْأَمَثَلُ و مبتلا میشود بعد از اینها
 باندازه ایمان و حسن عمل پس آنکس که صحیح الایمان و سیکو عمل باشد سخت
 خواهد بود بلای او و کسیکه سخیف الایمان و ضعیف العمل باشد کم خواهد بود
 بلای او و در خبری عظیم اجر با عظیم بلا است و دوست نخواهد داشت
 خداوند هیچ قوم را الا ابتلاهم و در خبری از جناب صادق علیه السلام که
 خداوند را بندگانیست از خالص بندهگان که از آسمان نازل میشود و هیچ



باب پنجم

تَحْفَهُ بَسْوَى زَمِينِ إِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ وَلَا بَلْبَنَةَ الْأَصْرَفِ
 إِلَهُنَّ وَجَنَابِ صَادِقٍ بِسَدِيرِ فَرَمُودِ که خداوند چون بنده را دوستدارد
 فرومیرد او را در بلاء و مالدشهای سدید صبح و شام میکنیم در بلاء و در خبری
 بعد از ذکر اینکه بنده را که دوست میدارد فرومیرد در بلاء فرمود پس
 هرگاه بخواند او را خواهد گفت لَبَّيْكَ عَبْدُكَ اگر پیش اندازم مسئول ترا
 قادرم و اگر ذخیره کنم پس آنچه ذخیره کنم بهتر است برای تو و در خبری
 پس بسیکه راضی باشد در بلاء برای اوست رضای الهی و کسی که غضب
 باشد در بلاء برای اوست سخت در نزد خدا و در خبری مؤمن بهتر که کفّه
 میزان است هر قدر در ایمانش زیاد شود در بلاء او زیاد میشود و در خبری
 مؤمن چیل روز نکند و بر او گرانیکه عارض شود او را امریکه محزون شود بوا^{سطه}
 او که بیاد خدا باشد و در خبری در بهشت درجه است که بآن درجه میرسد
 مؤمن مگر با بلاء در بدنش و در خبری از عبد الله بن ابی یعفور که عرض کردم
 بخدمت جناب صادق آنچه بمن میرسد از اوجاع و کثیر الاوجاع
 بود آنحضرت فرمود که ای عبد الله اگر بداند مؤمن که چه راجع است
 در مصائب براینه متنی میکرد که بدنش را بمقراض مقراض کنند و در
 خبری اهل حق از زمانی که بوده اند همیشه در سختی بوده اند لکن این تا
 مدت کمی و عافیت طولانی خواهد بود و در خبری خداوند مؤمن را این



در اینکلام مؤمن

نیدارد از هزار دنیا لکن این میدارد او را از کوری و شقاوت در صحت
و از جناب صادق است که حضرت رسول را کسی دعوت کرد چون آنحضرت
داخل خانه او شدند نظر کردند که مرغی در بالای دیواری تخم گذاشت و
تخم مرغ بر میخی که در دیوار بود افتاد و باقی ماند آنحضرت تعجب فرمود چنانکه
خانه عرض کرد تعجب فرمودی پس بسم بخدا که ضرر مالی بمن نرسیده است
هیچوقت پس آنحضرت حرکت کردند و طعام او را نخوردند و فرمود که
کسی که ضرر مان ندارد خدا را در آنکس هیچ حاجت نخواهد بود و در خبری
ملعونست هر مالی که پاک نشود بافت و نقصان ملعونست هر بدنی که
پاک نشود یعنی بامراض و مصائب و در خبری خدا را حاجت نیست در
کسی که او را در مال و بدن او نصیب و بهره نباشد یعنی بنقصان مال و
آفات بدن و در خبری برای بنده خدا منزله است در نزد خدا که نرسد
بآن منزله مگر بذهاب مالش یا بلیه در بدنش و در خبری فرمود خداوند که
اگر نبود که بنده مؤمن در دلش چیزی میکششت که خلاف رضای حق
باشد هر اینهمه می بستم سر کا فرا بدستمال آهن که هیچ وقت در دست
ننهند و در خبری از حضرت صادق که حضرت رسول فرمود حکایت مؤمن
حکایت برک زرع است که حرکت میدهد او را باد از هر طرف بیاید مؤمن را
هم او جاع کردش میدهد و مرضها و دردها و مثل منافع مثل درخت



صنوبر است یا مثل عصای آهنی است که هیچ باد نتواند او را حرکت دهد
همچنین منافق مرض و درد برای او نیست تا روز مرگ که او را در هم شکنند
در هم شکستن سختی و حضرت رسول فرمود روزی باصحاب خود که طعنه
هر مالی که تطهیر نشود طعنه است هر بدنی که پاک نشود و هر چندی در چهار روز یکبار باشد
سؤال کردند زکوة اجساد چه چیز است فرمود اینست که آفتی با و برسد پس متغیر
شد روی آنها که شنیدند این را از آنحضرت پس حضرت دید که اینها متغیر شدند
فرمود اینست که خدشه در بدن او بهم رسد یا بفتد یا پایی او بلغزد یا اندک مرض
با و رسد یا خاری بپاید دست او خورد و مثل اینها حتی اینکه در آخر فرمود خلاج
چشم را کسی سؤال کرد از جناب صادق علیه السلام که بشتلا میشود مؤمن بر صرع جذام
فرمود آری نوشته شده است بئانکر بر مؤمن و در خبری از جناب صادق علیه السلام
روایت شده که مؤمن گرامیست بر خدا که اگر سؤال کند از خدا بهشت را با آنچه
در آن بهشت هست عطا کند با و و کافر چنین خوار است بر خدا که اگر دنیا و
مایهها را بخواهد از خدا با و عطا کند و خداوند یزدان می کند بنده مؤمن خود را
بیلا چنانکه غائب یاد آوری کند اهلش را بچیزهای خوب و خداوند پر میزد به مؤمن را
از دنیا چنانکه طبیب پر میزد به مریض را و در خبری بنوده و نخواهد بود تا روز قیامت
مؤمنی مگر اینکه همسایه داشته باشد که اذیت کند او را و در خبری اگر مؤمن بقبل خیال
بکریزد خداوند شیطان را برانگیزاند که او را اذیت کند جناب صادق از حضرت رسول



در ایستادن مؤمن

۱۶۹

روایت کرده که خداوند میفرماید که اگر نبود که چای میگردم از بنده مؤمن خود برای او
خرقه که خود را بپوشاند باو نیکداشتم و هرگاه کامل گردانم ایمان مؤمن را مبتلا
خواهم کرد او را بضعف قوه او و قلت رزق او پس اگر دلتسکی کند باو برخواهم
گردانید رزق و لباسی را که از او گرفته ام و اگر صبر کند بمباهات خواهم گردانید بنده
بر ملائکه و در خبر دیگر اگر مؤمن بقله کوه بگریزد در بهای بخار برانگیزاند خداوند کسی را که او را
اذیت کند و در خبری از جناب صادق هرگاه خداوند اراده خیر کند برای بنده
خود پس گناهی کند در غلبه آن گناه نعمتی بر او ریزد که استغفار کند از آن گناه و هرگاه
بدی بخوابد برای بنده پس گناه کند نعمتی برای او بدید که فراموش کند استغفار
و در آن گناه فرورود و اینست معنی قول خدا تعالی شانه سهند در جهنم
مِنْ حَيْثُ لَا يَغْلِبُونَ بِالْغَمِّ عِنْدَ الْمُعَاصِي أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ
و از جناب صادق است که بلا و زحمت مؤمنست و کرامتست برای کسی که
تعقل کند بجهت اینکه در مباشرت بلا و صبر بران و ثبات قدم در نزد آن نصیحت
نسبت ایمانست و از جناب رسول در همین خبر نقل کرد که کسی که بچشد طعم بلا را
در تحت پرده خطا الهی او را تله خواهد یافت ببلای بیشتر از لذت یافتن نعمت
و شتاق خواهد شد ببلای در وقتیکه نیاید او را چرا که در تحت دست بلا
و محنت انوار نعمتست و در تحت انوار نعمت آتشیهای بلا و محنت است
و تحقیق که از بلا نجات میانند بسیاری و در نعمت هلاک میشوند بسیار



و شاکرده است خداوند هیچ بنده را از زمان آدم تا زمان محمد مکر بعد از
ابتداء آن بنده و وفا کردن بحق عبودیت در بلاء باین معنی که بلاء را از خداوند
و دواى امراض خود شناسد و مرارت بلاء را بترقب شفا مبدل بجلا
رضا گرداند پس فرمود که کرامات خدائی فی الحقیقه نهایتی است که بدایات
آنها بلاء است و بدایات است که نهایت آنها بلاء است و کسی که بیرون آید
از کد اختن بلاء سراج مؤمنین و مونس مقتدرین ^{و لیل میانه رو با خوا}
شد و هیچ خبری نیست در بنده که شکوه کند از محنتی که پیش از آن هزار نعمت
باشد و بعد از آن هزار راحت باشد و کسیکه نتواند حق صبر را در بلاء بجا آورد
محرورم خواهد شد از حق شکر در نعماء و همچنین کسیکه نتواند حق شکر را در نعماء
بجا آورد محروم ماند از اداء صبر در بلاء و کسی که از این دو محروم ماند از جمله
مطرو دین خواهد بود و حضرت ایوب در دعای خود عرض کرد خداوند این
هفتاد سال گذرشته تا این آید بر من هفتاد سال در بلاء و فرمود که بلاء را بمو
میدهند چنانکه پابند بر پای اسب و عقال بر پای شتر مینهند و حضرت
امیر فرمود که صبر از ایمان بمنزله سر است از جسد و سر صبر بلاء است و
تغفل نکند اینرا مگردانان و در خبری از جناب رسولست که عجب است از
بنده مؤمن از شیعه محمد و علی که اگر یاری شود در دنیا بدو دشمنای خود پس
جمع شده است برای او خیر دنیا و آخرت و اگر امتحان شود در دنیا پس

در وسعت

در ابتلا و مو من

۱۲۱

ذخیره شده است برای او در آخرت چیزی که بلاء او در دنیا در مقابل آن نعمتها
بیچ قدر نخواهد داشت و همچنین عجب است از بنده مخالف ماکه اگر مخدول
شود در دنیا و مغلوب شود بدست مؤمنین پس جمع شده است بر او
او عذاب هر دودار و اگر مهلت داده شود در دنیا و عذاب دنیا از او
تا خیر افتد خواهد بود برای او در آخرت از عجایب عذاب و اقسام عقاب
بقدریکه دوست میدارد که در دنیا مسلم میبود و آنقدر عقاب دارد که
این قسم دنیا بیچ قدر ندارد در مقابل آن عذابها پس اگر نیکوترین مردم از
حیثیت نعمت در دنیا و طولانی ترین آنها از جهت عمر از مخالفین مایکرتبه
فرورده شود در آتش پس سؤال شود که نعمی در دنیا دیدی خواهد گفت
ندیده ام و اگر سختترین مردم از حیثیت عیش در دنیا و عظیمترین مردم از
جهت بلاء از شیعیان مافروبرده شود در بهشت یکفروردنی پس سؤال شود که
بیچ شدتی در دنیا دیدی خواهد گفت ندیده ام و از جناب صادق است که تحقیق
که پیغمبری بود که بکر سنگی مبتلا میشد تا اینکه میبرد و همچنین تشنگی و برهنگی
میبرد و مبتلا میشد بمرض و میسرد و پیغمبری میآمد بسوی قوم و امر میکرد بطاعت
خدا و میخواند آنها را بتوحید و حال اینکه گذران یکشب را نمیداشت و نمیکذاشتند
قوم آنها آنها را که کلام خود را تمام کنند که میکشند آنها را و در خبری دوست
میدارند اهل عافیت در روز قیامت که پوست آنها بمقراض مقراض میشد



باب پنجم

۱۷۲

بعد از آنکه ثواب اهل بلا را می بینند و در خبری از جناب کاظم که شما مومن
خواهید بود مکر و قتل بکه بلا را نعمت خود شمارید و وسعت و رخا را به نسبت
خود بهجت اینک صبر در نزد بلاء بالاتر است از غفلت در وقت رخا و در خبر
شیاطین بر مؤمنین اکثرند از زبور با برکم و از جناب کاظم است که فرمود انبیاء
و اولاد انبیاء و اتباع انبیاء اختصاص داده شده اند به خصلت مرض
در ابدان و خوف از سلطان و فقر و در خبری اگر مؤمن بر تخته پاره باشد در رو
دریاضه او ندمنا فقی را بر انگیزاند که اذیت کند او را و در خبری مؤمن از یکی
از چهار خصلت خالی نباشد یا بهمسایه موزی یا منافقی که تجسس کند اثر و عیوب
او را یا مخالفی که قتال او را جاد داند و ثواب پندارد یا مؤمنی که حسد بر دارد
و سخت ترین همه حسد مؤمنست بر او و در خبری مؤمن در معرض هر خیر است اگر
انگشت انگشت شود خیر او در آن خواهد بود و اگر و الی مشرق و مغرب شود
خیر او در آن خواهد بود و در خبری است که عجب از خال او که اگر صبح کند که پاره پاره
شود خیر او در آن خواهد بود و اگر صبح کند که مالکت شود باین مشرق و مغرب
خیر او در آنست و از کلمات بزرگانست که از مصدر ولایت نسبت بمومن
صادر میشود مگر آنچه خیر او در آن باشد که معنی این کلام اینست که آنچه در عالم
و نسبت بمومن واقع شود خیر بمومن در آن منظور خدا است و آنچه نسبت
بکافر واقع میشود که منظور خیر نظام کل در آن باشد نه خیر کافر و میشود که

در اینکلام

۱۷۳

در آن باشد و در خبری از جناب امیر است که بجا برای ظالم ادبست و برای
 مؤمن امتحان و خالص گردانیدنست و برای انبیاء درجه است و برای اولیا کرامت
 و از جناب صادق است که حضرت حق تعالی شانه فرمود در مناجات حضرت موسی که
 خلق کردم خلقی را که دوست ترا از مؤمن باشد و مبتدا میکنم او را بجهت آنچه
 خیراوست و من دانایم با آنچه بصلاح آورد بنده منرا پس باید صبر کند بر
 برای من و شکر کند نعماء منرا و راضی باشد بقضای من که او را در جمله یقین
 ثبت کنم هرگاه عمل کند با آنچه رضای من در آنست و اطاعت امر من کند
 و جناب باقر از حضرت رسول روایت کرده که بنده مؤمن طلب میکند امارت را
 یا تجارت را تا اینکه مشرف بر امضای آن امارت یا تجارت میشود بهر نحو که
 میل داشت خداوند ملکی را میفرستد که مانع شود بنده ما را و باز دارا را
 از امری که اگر متمکن شود از او داخل آتش شود پس ملک باز دارد او را
 از آن امر و او صبح میکند و میگوید باز داشته شدم از این امر و هر کس باز
 داشت مرا از این امر خدا او را چنین کند و چنان کند و میداند که خداوند
 ملاحظه حال او کرده و او را باز داشته که اگر داخل آن امر میشد داخل آتش
 میشد و در خبری از حضرت رسول است که مرض محمود نوب میکند و ساعات درد
 میرسد ساعات خطارا و ساعات هموم ساعات کفارا است و هم و غم با
 مؤمن خواهد بود تا وقتی که او را واکندارد که هیچ گناه بر او نباشد و در خبر

کمی



کسی بخدمت جناب باقرؑ رسید و ذکر کردند بلا یای شیعه و مصیبت های
آنها را فرمود جمعی نزد علی بن الحسین و عبد الله عباس آمدند و آن دو نفر گفتند
آنچه شما ذکر کردید پس آن هر دو نفر آمدند بخدمت حسین بن علی و ذکر کردند آنچه
گفته بودند آنحضرت فرمود و الله که بلاء فقر و قتل شما بانراست بسوی دوست
ما از دیدن اسبها و از ریختن بقرا گاه خود و اگر شما چنین نباشید اعتقاد میکنیم که
شما ازمانیتید و از جناب باقرؑ است که هرگاه خداوند بنده را دوست دارد نظر
کند بسوی او و هرگاه نظر کند او را بنوازد بیکی از سه تحفه یا در دسری یا بتی یا در
چشمی و از جناب رسولؐ روایت شده که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کا فر
و فرمود که اگر مؤمن در سوراخ موشی باشد بر انگیزاند خدا در آن سوراخ کسرا
که او را اذیت کند و فرمود مؤمن تکفیر کرده شده است و تکفیر میشود و نخواهد
بود در دنیا مؤمنی مگر اینکه همسایه موزی داشته باشد و فرمود که نبوده و نخواهد
بود و نیست پیغمبر یا مؤمنی مگر اینکه برای او خویشی باشد که او را اذیت
کند یا همسایه که او را اذیت کند و از جناب باقرؑ روایت شده که کسی بخدمت
آنحضرت آمد و عرض کرد که چگونه است حال شما فرمود شما باید بدانید که حال
ما چگونه است مثل ما در میان این امت حکایت بنی اسرائیل است که پسرهای
آنها را میکشند و زنهای آنها را باقی میکشاند این طائفه پسرهای ما را میکشند
و زنهای ما را باقی میگذازند و در خبری مؤمن نمیکند و در او چلند و این که

در اینکلام مؤمن

۱۷۵

عارض شود و او را امری که محزون شود بآن امر تا بیا و خدا افتد و غافل نماند
و سبب ابتلاء مؤمن اینست که مؤمن انگسی است که شافعه طوبائی نوریه الهیه
بواسطه بیعت خاصه و لویه و قبول دعوت باطنه با وصل شده و چون این
شافعه طوبائی متاع نفیس الهی است و از عالم پاک و پیوسته در بهیجان است که
خود را با وصل خود برساند و فعلیت اخیره مؤمن میشود و شخصیت شخص فعلیت
اخیره است و این شافعه طوبائی محبوب خدا است شخص مؤمن نیز محبوب
خدا میشود بمحبوبیت آن و چون دوست پیوسته میخواهد که روی دوست
از طرف او باشد و راضی نیست که آنی روی محبوب بجانب غیر شود خداوند
منان پیوسته میخواهد که روی مؤمن بجانب او باشد و از او در و گرد نباشد
و از این جهت فرمود جناب صادق که معیار طاعت و معصیت ذکر و غفلت
است که مادام که بنده خدا در ذکر خدا است در طاعت است بهر کار که مشغول
باشد و چون بغفلت آید در معصیت است بهر کار که مشغول باشد یعنی
چون در یاد خدا باشد روی خود را از خدا خواهد داشت و این مطلوب مرضی
خدا است و چون بغفلت آید روی او از خدا برگردد و این مرضی و مطلوب
نیست و طاعت و معصیت موافقت با امر و رضای الهی است مخالفت
با آن و از این جهت فرمود کل نفس بما کسبت رهنه الا
اصحاب الیمین یعنی مگر کسانی که دست بیعت خاصه بولی امر داده اند

شجره

و از این جهت بحسب تکلیف و اختیار امر فرموده است
مؤمن را از کربسار و تشنگی و تنهایی و از لاف و تملق

یعنی



باب پنجم

۱۷۶

یعنی هر کس هر چه کند زبان و خسران و پابند او است مگر کسی که ایمان آورد
و از حیثیت ایمان کار او باشد یعنی هر چه کند مؤمن که روی او در کارش
بسوی خدا باشد اسباب گشایش او خواهد بود و آنچه کند نه از حیثیت ایمان
بلکه با بودن روی او بجانب غیر خدا آن پابند او خواهد بود و از این جهت فرمود
وَالْعَصْرَانِ الْاِنْسَانُ لَفِيْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ یعنی هر چه کند زبان او هست یعنی مرضی خدا نیست مگر آن کس
که روی بخدا باشد و از آن جهت که روی بخدا دارد کار کند که آن کار سود
او است نه زبان او و از این جهت که خداوند متعال روی بنده خود را
بجانب خود میخوابد گاهی بر مؤمن موزی بگارد که او را ازیت کند که بواسطه
ازیت آن موزی از آن رو که بجانب خلق دارد منزعج شود و بواسطه این
از جبار روی دل را بجانب خدا گرداند اعلم از اینکه آن موزی از بنی نوع بشر
باشد چه بیگانه و چه خویش یا از سایر حیوانات باشد چه موزی و چه غیر
موزی یا از شیاطین و جن باشد و قال المولى رحمه الله یارتو چون دشمنی پیدا کند
کز رشک و خدا بیرون نه تو از آن اعراض و افغان کن خوشتر ابله و نادان کن
بلکه شکر حق کن و نان بخش کن که نکستی در جوال او کن از جوالش زود بیرون آید
تا بجوئی یا ر صدق سر بد که این جفای خلق بر تو در جهان گردانی گنج زر آمد نهان
خلق را با تو چنین بد خو کند تا ترا ناچار رخ زانوی کند یا اگر موزی از جبار

در ابتلاء مؤمن

۱۷۷

امراض و اسقام بدنی بر تو وارد آورد که تو را از خواهشهای حیوانی ممنوع کرد
 که روی تو بجانب نفس و خواهشهای حیوانی نشود یا آفتاب مالی بتور رساند
 که ترا ناچار بجانب خود کشاند یا ترا بفقروفاقه گرفتار کند که ناچار دست
 از خواهشهای نفسانی برداری و در بجانب او آوری یا مصائب اقربا و
 خویشان تو ترا متعجب سازد از توجه بجانب نفس و از انصراف از حضرت
 حق تعالی شانه العزیز یا اینکه در خواب ترا برساند یا خواب پریشان
 بر تو وارد آورد که بآن سبب محزون شوی و از توجه بجانب خواهشهای
 نفسانی منصرف شوی و اگر هیچ یک از اینها نباشد هم و غمی از غیب
 دل تو وارد آورد که ترا بجانب خود منصرف کند پس چون ابتداءات
 الهی محض دوستی او است که بنده را میخواهد از زندان نفس منصرف کند
 و بجانب ایوان حضرت خود کشاند بنده مؤمن نباید از ابتداءات دلتنگ
 و محزون و شاکلی باشد بلکه در بلا شادان و شاکر گردد که آن بلا را نعمت
 داند بلکه آنها که چشم دل باز کرده و عواقب امور دیده باو از بلند بگویند
 ای بدی که تو کنی در شتم جنک با طربتر انماع بانک و چنگ ای جفای تو زد دولت خو
 و استقام تو ز جان مجبوسه نامر تو اینست نورت چون د ما تم این تا خود که سوز چون بود
 از خلا و تنها که دارد جورت و از لطافت کس نیاید غورت تو نالم و ترسم که او باور کند
 و از ترحم جور را کمتر کند عاشقم بر قهر و بر لطفش بجده بوالعجب من عاشق این مرد ^{صفت}

و چون



باب ششم

۱۷۸

و چون سالک لذت نتیجه طار را بدو و وجدان درک کند با وجد و سرور
 بگوید در بلا هم میچشم لذات او مات اویم مات اویم مات او **باب**
ششم در بیان ولایت و مراتب آن و حقیقت آن و کیفیت اشغال
 مؤمن بصاحب ولایت که آنهم نیز بشارسته باشد برای مؤمنین بدانکه
 ولی بر وزن نصیر مأخوذ از وکی است مثل ضرب که بمعنی قرب و دُئو و
 باران بعد از بارانست و ولی بمعنی محبت و صدیق و نصیر و ولایت بالفتح
 مصدر آنست و ولایت بکسر و او بمعنی ملک و بمعنی امارت و سلطنت
 و مولی بمعنی مالک و بنده و آزاد کننده و آزاد شده و مصاحب و خویش و
 همسایه و همقسم و هم منزل و شریک و پسر و عم و پسر خواهر و رب و ناصر و منعم
 و منعم علیه و محبت و تابع و صهر که داماد باشد یا مطلق خویش بنی یا سببی باشد
 و از این جهت تاسع تقارانی گفت که بر فرض تسلیم صد و رمن گفت
مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ از زبان گهربار حضرت رسول مولى را چندین
 معنی است و لفظ مشترک دلیل مدعای بزرگی که بنای اصل دین باشد نمیتواند
 باشد و حقیقت ولایت همه معانی مثبت است که از آن عبارات مختلفه
 بحسب اعتبارات مختلفه بعبیر کنند مثل عرش و کرسی و نفس الرحمن و اضافه
 اشراقیه حق تعالی و فعل حق و وجود لا بشرط و کلمه کن و فیض منبسط از حق مخلوق
 به و بسط الحقیقه و حقیقت محمدیه و علویت علی و مقام معرفت حق و مقام

در بیان لایق

۹

نحوه نیست
کذا

مستودیت حق و غیر ذلک من الاسماء و این مشیت چون اسم اعظم الهی است
و اسم را من حیث اسمیت هیچ حکم بلکه هر حکم و هر خبر که بواسطه اسم جاری شود آن حکم
و آن خبر برستی است که هیچ اسم در نظر حکم کننده و خبر دهنده نیست و از این
جهت فرموده ان هی الا اسماء یعنی اینها که شما عبادت میکنید اسماء و
که باید بکلی در نظر نیایند سمیتها انتم و ابائکم یعنی شما
اینهارا از اسمیت بیرون برده اید و برستی قرار داده اید و تحریف کلمه عن مؤلفها
کرده اید و چون از اسم هیچ حکم و هیچ خبر نیست پس هر حکم و هر خبر که از سمتی
بتوسط اسم جاری شود بر سمتی جاری خواهد بود لکن بعنوان اسم و از این جهت
فرمودند در اخبار کثیره که هر کس عبادت کند اسم را دون معنی کافر است و آن
کس که عبادت کند اسم و سمتی را مشرک است و آن کس که عبادت کند معنی را
بایقاع اسم بر او موقد است یعنی چون اسم را سمتی و منظور الیه قرار دادید اسم
از اسمیت خود بیرون و سمتی میشود و در آنوقت در مقابل معنی ثانی میشود
چه معنی بنظر آید و چه بنظر نیاید ناظر اسم کافر است و اگر معنی هم بنظر آید مشرک
و اگر اسم هیچ در نظر نیاید بلکه معنی در نظر آید بعنوان اسم این شخص موقد
است و از اینجهت در کلمات بزرگان وارد شده که مقام غیب عما است غیب
مطلق و مجهول مطلق است که نمیتوان گفت واحد و نه کثرونه غیر ذلک و در
مقام واحدیت همه اسماء و احکام جاری است که در این مقام جائز است

و اگر بنظر نیاید

الکثر



کتابخانه

الکثرة کثرت یعنی در مقام غیب اضافه و نسبت و صفت و موصوفی
 نیست و مقام ظهور که مقام مشیت باشد که عنوان مقام غیبت تمام نسبت
 اضافات و تمام سلوب و صفات و تمام اسماء ظاهر گشته یعنی بحسب این
 عنوان همه صفات و کثرات و اضافات هویدا میگردد و این مقام مشیت که
 محذیت محمد و علویت علی است مرتبه اعلای جان عالم کبیر است نظیر مرتبه
 اعلای جان عالم صغیر و چنانکه مرتبه اعلای جان عالم صغیر تمام معلومات عالم
 صغیر را داراست در هنگام غفلت مرتبه ادنای جان انسان صغیر و اگر بخواند
 مرتبه جان انسان صغیر معلومی را در نزد خود حاضر سازد باید استمداد از مفکره
 خود جوید و بتوسط مفکره و قوه استحضار که از خود مفکره است آن معلوم را از
 مقام اعلای جان تنزل دهد و در مقام خود حاضر سازد همچنین مقام اعلای جان
 عالم کبیر که حقیقت محمد باشد که مقام مشیت است تمام معلومات عالم کبیر را داراست
 که تمام موجودات این عالم باشد و چنانکه در هنگام غفلت و عدم توجّه مقام
 ادنای عالم صغیر که مقام خیال باشد هیچیک از معلومات مقام اعلی حاضر نیست
 در نزد او همچنین در هنگام عدم توجّه مقام صدر حضرت محمد که بوجهی مقام ادنای
 جان عالم کبیر است هیچیک از معلومات مقام اعلای جان عالم کبیر که مقام اعلای
 جان آنحضرت باشد در نزد او حاضر نخواهد بود و چون خواهد معلومات خود را در مقام
 نازل حاضر سازد باید استمداد از جبرئیل که بمنزله مفکره و قوه استحضار است



بگوید تا جبرئیل از مقام اعلای خود آنحضرت اخذ کند و بر مقام صدر آنحضرت
 نازل سازد پس صحیح است که ما هر وقت بخوانیم دانا شویم دانا میشویم یا تعلیم دار
 میشویم و صحیح است که بفرایند که اگر علم باز نرسد تمام میشود آن علمی که ما داریم
 و صحیح است که مادرشبهای جمعه یعنی در مقام اجتماع قوی و جنود ما بعرضش
 میرسیم و رجوع میکنیم با علم استفاد در عین اینکه مکرر در اخبار وارد شده که علم نا
 کان و ما هو کائن و نایکون را میدانیم و صحیح است آنچه وارد شده است که
 جبرئیل از قلب محمد اخذ میکرد و بر صدر آن حضرت نازل میافت و صحیح است که قرآن
 در شب قدر مجبوراً بر بیت المعمور یا بر قلب محمد نازل شده و بخواند جبرئیل بر صدر آن
 حضرت نازل میکرد و صحیح است که حضرت محمد محتاج بنزول جبرئیل بود و صحیح است
 جبرئیل از آنحضرت و صحیح است احتیاج آنحضرت بجبرئیل با اینکه علی که پیر
 آنحضرت بود استاد جبرئیل بود بحسب مقام علویت خود که مقام محمدیت محمد است
 و چون عالم صغیر نمونه و آئینه سرایانای انسان کبیر است باید جان عالم کبیر را
 از شناسائی جان انسان صغیر که نشئه مختصر عالم کبیر است شناسا شد که چنانکه
 جان انسان از مراتب بسیار است جان عالم کبیر را نیز مراتب بسیار است و
 چنانکه مرتبه اعلای جان انسان بواسطه مرتبه ادنای جان که قوای ظاهری باشد از
 جزو و کل ملکات تن با خبر است بلکه از خارج ملکات تن نیز بواسطه این قوی علم
 حاصل میکند همچنین مرتبه اعلای جان عالم کبیر بواسطه مرتبه ادنای خود که



مقام صدر انسان کامل باشد علم حصولی بجمع ذرات ملکیت حاصل میکند و چنانکه
 مرتبه اعلاای جان انسان تمامی قوی و مدارک بلکه تمامی اعضا و جوارح ترا بعلم
 حضوری میداند همچنین مرتبه اعلاای جان عالم کبیر بعلم حضوری جمیع ذرات
 وجود ملکیت خود را میداند نظر کردن در جان انسان بلکه در جان حیوان که اگر استخوان
 از تن او بشکند چگونه با وجود خود که روح حیوانی و مرکب او که خون باشد متوجه
 آن محل میشود که اگر بجای آورند زود و در آن استخوان از دو طرف رباطات برویند
 و دو طرف استخوان را بر رباطات با هم وصل کرده نگاهدارد که با اول که صحیح بوده
 هیچ فرق نمیشود و اگر بجای اول نیاورند آن استخوان شکسته را بهمان طریق که از جای
 خود بیرونست از دو طرف آن استخوان را بر رباطات نگاهدارد که آن عضو از کار
 خود نماند نهایت این است که کج خواهد جو شیده غرض نسبت که بعلم حضوری از تمام تن
 قوای حیوانیه با خبر است که حق هر یک را چنانکه شایسته اوست باورساند و چنانکه
 جان انسان مرتبه لایشفله شان عن شان دارد که جنود غاذیه را هر یک در
 محل خود مشغول دارد مثل اینکه جنود جاذبه را در معده و کبد و
 و دماغ و در جمیع ذرات تن بکار خود مشغول دارد و مدارک ظاهره و باطنه
 حیوانیه را با قوه عاقله مشغول بکار دارد که کار هیچیک جز از مشغول دیگری باز
 نیندازد همچنین است جان عالم کبیر لایشفله شان عن شان و چنانکه
 جان عالم صغیر نسبت بقوی و مدارک مقام کون فیکون دارد همچنین جان

و همچنین جنود ماسکه و راسه
 و غیره و شته و ملصقه
 مولده هر یک از محل خود بکار
 خود مشغول دارند

در بیان کلاسیک

۱۸۳

عالم کبیر نسبت با جزا و تن خود همین مفت امر دارد بلکه نسبت جان عالم کبیر
 بموجودات عالم نسبت جان انسانست بصورت ذهنیت و د که باندک
 التفاتی زنده دارد و آفرینش را اگر نازی کند گاهی زهم باشند قابها و نعم
 ما قبل حق جان جهانست و جهان چنانچه بدن اصناف ملائکه قوای این تن
 افلاک و عناصر و خوالیه اعضا توحید همین است و ذکر ما همه فن و چون عالم
 مثال عالم کبیر بمنزله خیال عالم صغیر است که بطور علم کلی اجمالی مرتبه اعلیٰ جا
 عالم در مرتبه مثالست و چون صدر انسان کامل با عالم مثال متقی است پس بطور
 علم اجمالی مرتبه اعلای جان عالم صغیر در مرتبه خیال و صدر انسان کامل است
 كما قال تعالى وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فِي بُيُوتٍ أِذْنُ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ الْحِجَابَ
 یعنی بطور علم اجمالی حق تعالی شانه در این بیوتست که بسینهای تخلین از عباد باشد که
 آن تخلین مردمانی هستند که لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و
 اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و چون عالم مثال که مرتبه دانیه جان عالم
 کبیر است نسبت بمرتبه اعلای جان عالم کبیر بمنزله شعاع است نسبت بشمس پس
 چنانکه نور شمس بدون وساطت بتوره متفرقت و از حرارت آن شعاع ناریت
 بیج ظاهر نمیشود مگر وقتی که در بتوره جمع شود و مجتمعاً از بتوره بیرون شود که آنوقت
 ناریت او ظاهر و روشنی او بیشتر خواهد شد همچنین اثر مرتبه اعلای جان عالم که
 عالم مشیت است بدون بتوره سینهای صافینه تخلین از بندهگان خدا در غیر

انسان بمرتبه مثالست بمرتبه اعلای جان عالم
 اجمالی مرتبه اعلای جان عالم

ظاهر



باب ششم

۱۸۴

ظاهر نشود چنانکه مشهور و معلومست که وقایع و قصاص پیوسته مواظبت و فصاحت
احکام الهی را بخلق میرسانند و هیچ اثر از آنها ظاهر نمیشود و خلفای جور و فاسقین
بمشایخ طریقت بیعت میکردند و هیچ اثر بر آن بیعت مترتب نمیشد و چنانکه
بقوره صافیه اگر مواجه آفتاب نشود که آفتاب در آن نتابد اثر آفتاب از آن
بقوره بیرون نتابد همچنین سینه صافیه تا مواجه آفتاب حقیقی نشود شعاع
آن آفتاب در آن سینه نتابد و اثر آن در خارج ظاهر نگردد و مواجه نمودن سینه
صافیه با آفتاب حقیقی با اجازه امام است یا اجازه شخص مجاز از امام که این
اجازه نباشد هر چه صفا دهند سینه را آفتاب حقیقی از آنها بیرون نخواهد تابید
و دیگری از صفای سینه آنها منفع نخواهد شد و از این جهت است که اهتمام
مشایخ روایت و مشایخ طریقت با اجازه بوده است که هر یک سلسله اجازه
خود را منضبط دارند و بمعصوم میرسانند باید قیاس کرد اجازه الهیه را در
امور شرعیه بر اجازه قلندریه در منطریات خود که اگر کسی را الهامه متکلف و محبت
کشد و منطریات آنها را حرف بحرف صحیحاً بداند و حفظ کند اگر اجازه استاد باشد
و نکوید یا با ما ترا دم دادیم آن منطریات هیچ اثر نمیکند و اگر دیگر را که خدمت
نکرده و منطریات را صحیح نداند لکن بگوید استاد که ترا دم دادیم اگر غلط هم بخواند
اثر خود را میبخشد همچنین اعمال شرعیه را اگر کسی چنانکه باید تعلیم گیرد و سینه
خود را چنانکه باید صفا دهد لکن اجازه اجازه دهند الهیه با او نیز اثر ندارد

دربیان و لایک

۱۸۵

صحیح خواهد بود و نه تقایم احکام قابلیه اثر خواهد بخشید و نه تلقین از کار قلبیه و اعما
 قلبیه با فائده خواهد بود بلکه بوجهی اضلال خواهد بود چنانکه فرمودند درباره ابو
 و سفیان ثوری که این خبیثترین خلق اگر در خانه خود بنشینند و مردم را خبرند ه
 بجلال و حرام آنها مردم گردش کنند تا مار ایا بند یعنی اینها صده راه می کنند و
 و بندگان خدا را از راه بدی باز میدارند و برای منحرف می برند یعنی اضلال میکنند
 بندگان خدا را غرض اینست که بدون اجازه چه تسلیع احکام قابلیه کنند و چه تسکیر
 کنند و بیعت بگیرند و تلقین ذکر و سایر آداب قلبی نمایند علاوه بر اینکه فائده نمیشد
 اضلال هم خواهد بود و چنانکه بتوره صافیه تا مواجهه آفتاب نشود آفتاب در آن
 نایب و اثر آفتاب که شدت حرارت و ظهور ناریت آن حرارت باشد ظاهر نگردد
 همچنین اجازه که بمنزله مواجهه کردن دل صافی است با آفتاب حقیقی تا بسینه صافی
 رسد آفتاب حقیقی که صحت عمل باشد بتقلید آن صاحب سینه نایب نشود و چنانکه اگر
 نخواهند چیزی را در گرفته بنوری که از بتوره بیرون تابیده نمایند باید آن چیز را مقابل بتور
 بدارند تا نور آفتاب از بتوره در آن چیز تابد همچنین اگر نخواهند که اثر نور آفتاب حقیقی
 بدلهای مستعده برسد باید آنها را مقابل آن دل صافی بتوره مانند بدارند تا آن
 آفتاب حقیقی از آن دل صافی بآن دلهای مستعده برسد و آداب مقابل گردن
 دل مستعده با آن دل صافی همانست که از زمان آدم تا زمان حضرت خاتم معمول
 میداشتند که دست بدست صاحب ایندل داد و ن بود که اسمش را بیعت

باب ششم

۱۸۶

که داشته بودند و بیعت دو نوع بود یکی آنکه بیعت میکردند بیعت عامه بنو تیره بر قبول
 احکام قالی و باین بیعت تن را مقابل آن دل صافی میداشتند که در گرفته بنور احکام
 قابله شرقیه میشد و بآن بیعت نور آن بتوره دل صافی بدل بایع وصل میشد بلکه
 باین بیعت دل بایع بواسطه پیروی حضرت محمد و امثال او امر و نواهی شرعیه مستعد
 میشد از برای اتصال آن نور بدل بایع بعد از بیعت خاصه ولویه و بیعت عامه
 چندان شرافتی برای بایع حاصل نمیشود از این جهت فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ
 آمَنَّا كَمَا كَانُوا يَمُورُونَ بِكُمْ بِعِثَةِ الْإِسْلَامِ أَيْمَانُكُمْ وَدَرْجَاتُكُمْ فَرَمُودِ كَمَا
 مُحَمَّدٌ بَابِنَا بَكُو كَمَا إِيْمَانُ نِيَا وَرَدَه اِيْد لَكِنْ بَكُو شِيْدَه كَمَا اِسْلَامُ آوَرْدَه اِيْم وَ هِنُو ز لَطِيْفَر
 اِيْمَانُ كَمَا اَنْ نُوْر اَلْهِي بَاشَدَه كَمَا مَایَه شَرَف دُنْيَا وَ آخِرْتَسْت بَدَل شَمَا مُتَّصِلُ نَشَدَه
 وَ دَر آيَه دِيْكَر حَكَایَت كَرْدَه كَمَا بِر تُو مَنْت مِيْكَدَارَنْدَه كَمَا بِعِثَتِ عَامَه كَرْدَه اَنْدَو اِسْلَام
 آوَرْدَه اَنْد بَر دَسْت تُو بَكُو بَابِنَا كَمَا بِسَبَبِ اِسْلَام شَرَاْفَتِي بَرَاي شَمَا نَخَوَا بَد بُوْدَه كَمَا تَوَا
 بَآن شَرَاْفَت بَر مَن مَنْت كَذَارِيْد وَ جَاي مَنْت كَذَا شَتَن خَدَا هِم نَدَارْدَه كَمَا بِحَضْر اِيْن
 بِعِثَتِ خَدَا وَ نَد بَر شَمَا مَنْت كَذَارْد بَلَكَه خَدَا وَ نَد بَر شَمَا مَنْت دَارْدَه كَمَا بِسَبَبِ اِيْن بِعِثَتِ
 شَمَا زَا مُسْتَعْدَا اِيْمَانُ وَ بِعِثَتِ خَاصَه كَرْدَا بِنْدَه اَسْت كَمَا فَرَمُوْد بَلِ اَللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيَّكُمْ
 اَنْ هَدِيْكُمْ لِلْاِيْمَانِ وَ اِيْن نُوْر هِمَا نَصُوْرَت مَلَكُوْتِيَّت اَزَا اِمَامُ بَا مَجَاز
 اَز جَانِبِ اِمَام كَمَا بِوَاسِطَه بِعِثَتِ خَاصَه وَ قَبُوْل دَعُوْتِ بَاطَنَه بَدَل بَايَعِ مُتَّصِل
 مِيْشُوْد وَ هِمِيْن صُوْرَتَسْت كَمَا دَر حَالِ اِحْتِضَارِ بَر بَايَعِ ظَاهِر مِيْشُوْد وَ هِمِيْن اَسْت

در بیان ولایت

۱۸۷

آن نوری که در وقت بعثت پستی بین ایدیهام و بایمانیهام و همین
 نایب الأبوة و البنوة میان بایع و مشتری و همین است نایب الاخرة میان
 بائعین و همین است نایب الاتحاد میان مؤمنین در آخرت و همین است
 نایب البشارة فی الحیوة الدنیا و الاخرة که فرمود لهم البشر فی الحیوة
 الدنیا و فی الاخرة و بواسطه اینصورت زایل کند از آنها بدترین اعمال
 بد آنها را چه جای پستترین آنها و بواسطه آنها جزا دهد خداوند مؤمنین را در
 اداء جمیع اعمال آنها بجزای احسن آنها و چون بعد از بیعت و اتصال اینصورت
 ملکوتی بدل بایمان نمایان نشده باشد آنصورت بر بایع معلوم نمیشود که چیزی متصل
 شده بدل او بلکه گمان میرد که چیزی در او افزوده نشده لکن اثر این اتصال در
 بایع پیدا است که خود را طالب چیزی مبیند و نینداند که چه چیز را میجوید و در خود
 سوز طلب مییابد و از مطلوبی که در دل او هست غافلست و نعم باقیل فی حقته
 گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی
 و بعد از طور اینصورت خواهد گفت سالها دل طلب جام جم از ما میگرد
 آنچه خود داشت زیگانه تنهای کرد و چون اینصورت لطف نور است که از
 شجره طوبای نوری که حقیقت مهدیه و علونیت علی است متصل بدل بایع میشود
 پس چون حجاب تن برداشته شود آن نور نمایان شود و بکشد صاحبش را باصل خود
 چنانکه فرمود یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَسْمِ نُورِهِمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ



وَبِأَيِّ بَيِّنَةٍ مِّنْ بَشَرِكُمْ إِلَیْهِمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَفَرَمُودٌ وَبَدَّ خِلَافَكُمْ جَنَّاتُ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا
اتِّمِّمْ لَنَا نُورَنَا يَعْنِي أَنَّهُ كَمَا أَنَّ شَافَهُ طُوبَى بَدَلِ أَنَّهُ وَصَلَ شَدِيدٌ
از مرقه تن خلاص شوند آنصورت که شافه طوبی و لغه نور است که صورت امام است در
پیش و درست راست آنها برود تا آنها را باصل خود کشاند و آنها هر چه پیشتر روند اشتیاق
باصل آن نور زیاد تر شود که پیوسته میگفته باشند که ما را باصل این نور برسان چنانکه
از قول آنها حکایت کرد که میخواهند گفت رَبَّنَا اتِّمِّمْ لَنَا نُورَنَا و تمامیت آن نور باین است
که باصل خود ملحق شود که مقام انبیاء و اولیاء بخصوص مقام حضرت خاتم الانبیاء است
و این بشارت عظیمی است برای مؤمنین و آن نور در هیچ جا واقف نشود و
امر مخوفی که برسد بگوید که این امر برای تو نیست چنانکه اخبار بسیار باین مضمون
گویا است تا اینکه صاحب خود را برساند باصل خود چنانکه فرمود وَمَنْ يُطِيعِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا
ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ يَعْنِي أَنَّهُ كَمَا أَنَّ شَافَهُ طُوبَى بَدَلِ او وصل شده است
چونکه طاعت خدا و رسول بیشتر نیست مگر بعد از وصل آن شافه بدل که فرمودند

در بیان ولایت

مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ أَنْطَافُهُ دَرَسِجُ جَا
 واقف نشوند تا بر سپند باصل خود که انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین شهادت
 و چون ولایت که بمعنی قبول ولایت باشد همین شافه نور است که متصل
 بدل بایع میشود و بهیئت معانی ولایت چه بکسر و او چه بفتح و او باشد بر این
 شافه صادق است پس هر کس قبول ولایت کند آن نور محمدی با او سرافراز
 شود و فعلیت اخیره او گردد و چون آن نور نازله نور محمدی و علوئیت پس بوجهی محمد است
 و بوجهی علی و بوجهی هر یک از انبیاء و اولیاء و بوجهی هر یک از مشایخ طریق و بوجهی
 مظهر هر یک و بوجهی مظهر خدا و چون آن نور فعلیت اخیره بایع میشود پس شخص
 بایع مظهر خدا بود برای همه اینها که ذکر شد چنانکه بسیاری از اوقات بصورت
 هر یک میشود و نغمه فاقال المولوی می آید چون شدی من کان الله ازوله
 حق تر باشد که کان الله که ترا گویم توئی گاهی منم هر چه گویم آفتاب روشنم
 آب خواه از بوی خواه از سبو کاین سبورا هم بد باشد زبو نور خواه از نه طلب خواهی زخو
 نورمه هم ز آفتابست ای سپر خواه ز آدم گیر نورش خواه از او خواه از خم گیری خواه از که و
 چون چراغی نور شمع کشیده هر که دید او را یقین آتش دید همچنین تا صد چراغ از نقل شده
 دیدن آخر لقای اهل شد و چون همین نور مایه النبوه و الالبوه است پس این شخص
 بمنزله هر یک از اینها است چنانکه بسیاری از اوقات بصورت فرزند صلیبی شود
 میشوند بلکه اولاد آنها بخصوص آنها که بعد از بیعت منعقد میشوند بصورت فرزند

فرزند صلیبی

صلبی



باب ششم

صلبی شهود می‌شوند و عیال آنها بصورت عیال فرزند صلبی مقصور می‌گردند و از این جهت حضرت رسول فرمود **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ** و هر یک از شاخ باتباع فرزند خطاب می‌کردند و فرمود **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ** و چون این اشعه نور که از شجره طوبای الهی نازل می‌شود و بدل هر یک از مؤمنین متصل می‌شود مثل اشعه نور است که از آفتاب نازل می‌شود و بر بام و در و صحن خانه می‌تابد که تعدد و امتیاز بواسطه تعدد و امتیاز خانه‌ها پیدا می‌شود که چون دیوار از میان برداشته شود این اشعه نور که بواسطه اتصال بدل و تن متعدّد مؤمنین تعدد و امتیاز پیدا کرده است متحد شوند بلکه با اصل که حقیقت محمد است متحد نمایند و این هم بشارت است برای مؤمنین و قد قال المولوی **یکت کبر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب چون بصورت آمد آن نور سره شد عدد چون سیاهای گنگره گنگره ویران کنید از منجیق تار و دفرق از میان این فریق جان جوانی ندارد اتحاد تو مجو این اتحاد از جان باد جان گرگان و سگان از هم جدا شد جانها شیران خدا آ جمع گفتم جانهاشان من با سم کان یکی صد جان بود نسبت بحییم همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت بصحن خانه لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان فرق اشکالات خیزد زین لیک نبود مثل این باشد مثال و چون این صورت متصل بدل بایع فعلیت اخیره بایع می‌شود و فعلیت اخیره جت ربوبیت و مالکیت نسبت**

امتیاز برداشته شود و همه انوار متعدّد و یک نور دیده شوند
همچنین چون تعدد تنهای مؤمنین از میان برداشته شوند (۴)

دن خود دارد و همین صورت هم مظهر خدا و مظهر رسول و مظهر تمام مشایخ اوست
 و نه متعال فرمود **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ**
لَهُمُ الْجَنَّةُ یعنی خداوند بر دست خلفای خود خرید جان و مال مؤمنین را
 عوض بهشت و سپرد آن جان و مال را بدست همان صورت خلیفه خود
 و برابر شما گذاشت که مالک جان بشری و حیوانی و نباتی شما باشد و ماد و نر
 بی شود و چون مال شما منسوب بجان بشری شما است و جان بشری شما
 و ک آن صورت شده مال شما نیز مملوک آن صورت شده است و فرمود
سَتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ یعنی چون بیعت کردید که آن
 صورت که مظهر خدا است و فعلیت اخیره شما شده است متصل بدل شما شده
 است همان صورت سنخ بهشت است و سنخ خدا و رسول و ائمه است و
 شما را باصل خود که بهشت و رسول و ائمه باشد خواهد کشانید پس باید بپیشتر
 باشید بیعت خود و چون رسول و ائمه و مشایخ آن بزرگواران از جهت همان شایسته طوبی
 که مظهر خدا است بیعت می گرفتند نه از جهت بشریت فرمود **إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ**
إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ **بِأَلَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** یعنی در حال بیعت گرفتن تو از آنها
 حیثیت مظهریت خدا غالب و حیثیت بشریت تو مغلوب میشود چون در نظر آبشیر
 تو نمایانست گمان میکنند که تو میشریت بدون شراکت خدا یا میشریت با شراکت خدا
 بیعت میگیری و چنان نیست که گمان میرند بلکه منحصر است بیعت گیرنده بجزایر



قلب یا حصر افراد که بشریت ترا بیچ مدخلیت در بیعت گرفتن نیست و چون
دست تو در آنحال آلت دست خدا است و دست مظهر خدا است
پس آن دستی که در آنحال بر روی دست آنها است دست خدا است نه دست
تو و از انجبت فرمود **أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**
وَأَخْذُ الصَّدَقَاتِ یعنی چرا نمیدانند که خداوند است که در عین بیعت
گرفتن و توبه جاری کردن بایعین بر دست انبیاء و خلفاء آنهاست که در مظهر
انها قبول توبه آنها میکند و صدقات آنها را قبول میکند نه بشریت انبیاء چنانکه
آیه مبارکه **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَقْبَلَهُمْ بِإِنْ**
لَهُمُ الْجَنَّةُ همین معنی و حصر را اشاره دارد و این بشارت بزرگی است
برای مؤمنین و طالبین وجهه الهیه و ولایت را چون نور آفتاب و شمع و چراغ
مراتب بسیار است بحسب قرب و بعد از منبع نور زیرا که حقیقت ولایت شجره
طوبای الهیه است که اصل او در خانه محمد است و شاخهای او ائمه هدی و شاخ
کبار آن بزرگوارانند و آوراق او شیعیان ایشانند و مرتبه ثانیه عقول طوایف
که با قلام عالیہ تعبیر کنند که مراتب و درجات عالیہ ائمه هدی هستند و مرتبه
ثالثه عقول عرضیه که بار باب انواع تعبیر کنند و در شریعت مظهر بصا قاف
صفا تعبیر شده و در اخبار ما هم اشاره شده بوجود آنها چنانکه وارد شده است
که در عرش خود سی است که چون آواز زند خرد و سپهر زمین را بکنند

در بیان ولایت

۱۹۳

و همچنین در عرش ثوری است غرض اینست که در اخبار اشاره باینها شده است
که منافات با ظاهر شرع نداد و مرتبه رابعه نفوس کلیه میباشند که از آنها بلوح محفوظ و
الواح کلیه تعبیر کنند مرتبه خامسه نفوس جزئی که از آنها الواح جزئی و لوح محفوظ و اثبات
تعبیر کنند و بدانکه انبیا نسبت بخدا میدادند باینکه ساحت عزت او از نقص چهل و پنج
پاکست در این الواح نمایان میشود و تا اینجا مراتب و درجات انبیا و اولیاء میباشد
و ولایت بکسر و او و فتح او همه معانی بر اینها صادق و مرتبه سادسه عالم طبع است
که وجود این عالم و کمالات اولیه اجزاء این عالم ولایت تکوینی است که جبل
من الله عبارت از آنست و چون این ولایت تکوینی در تحت حجب طبع و نقایص و اعدا
ماده منفر است حکم ولایت و معانی او چون حکم وجود و آثار او محقق است که آنها که نظر
قاصر دارند نقایص ماده و تعدد و کثرت او را بنظر آورند و ماهیت و آثار او را اوصول
شمارند و وجودات آنها را که ولایت تکوینی است و تمام آثار موجودات منسوب
باو است اعتباری دانند و حال آنکه اطفال که هنوز خیالهای متفرقه حجاب فطرت
آنها نشده اصالت وجود و وحدت او را اشتراک او را میفهمند بدون حاجت بپروردگار
بلکه اقامه برهان حجاب فطرت میکرد و مانع از ادراک فطری خواهد بود اگر چه خود
آنها نتوانند عبارت در آورند و چون آثار ولایت در این ولایت نمایان نیست
از این جهت ولایت مطلقه نگویند بلکه ولایت را در این عالم بقبول ولایت تعبیر
کنند و چون کمالات ثانیه نیز آثار ولایت در همه موجودات پس چهره

که



که کمالات ثانیه را بکمال دارد قبول ولایت ثانیا بکمال کرده و آن چیز که بکمال
ندارد کمالات ثانیه را قبول ولایت بکمال نکرده و آن چیز که از کمالات ثانیه
بی بهره است قبول ولایت ثانیا نکرده بلکه بر همان قبول ولایت اولی که در وجود
کمالات اولیه وجود باشد باقی مانده و از این جهت در بعض اخبار وارد شده
در باره بطیحه غیر حلو و اراضی پس بجهت که اینها قبول ولایت ما را نکرده اند و علاوه
بر ولایت تکوینی که اصل وجود و کمالات اولیه وجود باشد و علاوه بر قبول ولایت
تکوینی که کمالات ثانیه وجود بحسب تکوین باشد که این دو مرتبه قبول ولایت
تکوینی است که از برای همه موجودات عالم طبع هست از برای انسان مرتبه دیگر
از ولایت هست که قبول ولایت بحسب اختیار و تکلیف باشد و شرافت انسان
بحسب این ولایت و تفاضل میان افراد انسان بحسب تفاضل در درجات
این ولایت و غایت خلقت انسان قبول این ولایت است چنانکه غایت
خلقت عالم انسانست کما قال لَوْلَا كَلَّمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ لَپَرِ اِنْ
ولایت غایة الغایات است و نهایة النهایات و چون علت غائی است
علت فاعلی نیز هست که اخِرُ الْعَمَلِ اَوَّلُ الْفِكْرِ و ایضا چون این ولایت
بعد از طی درجات حقیقی بمقام مشیت میشود و مشیت هم علت فاعلی است
و فعل حقیقت پس همین ولایت مبدء افعال مشیت که خَلَقْتُ الْاَشْیَاءَ
بِالْمِشِيَّةِ وَالْمِشِيَّةُ بِنَفْسِهَا و چون مؤمن و شیعه که میگویند که

ولایت بدل آنها متصل و شاخه طوبی را دارا شده اند پس بغایت خود
که غایت عالم باشد رسیده اند و شرافتی بالاتر از این که غایت خلقت عالم شده
باشند ملت و بشارتی خوشتر از این نیست برای مومن و چون اتصال
ولایت که نور شجره طوبی باشد چنانکه گذشت بدون مواجهه کردن دل صاحب
با صاحب ولایت نمیشود و آن مواجهه کردن هم بهمان قانون مقرر که دست
بدهست صاحب ولایت دادن باشد جمیع انبیاء و اولیاء اتمام تمام باین
بیعت داشتند که هیچ کس را بدون بیعت داخل سلام یا ایمان نمیدانستند
و خلفاء جور بر ترک بیعت میکشیدند و بر نقض بیعت واجب القتل میدانستند
بجهت اینکه اظهار میداشتند حجت خود را و میگفتند انگس که از بیعت سر می کند
کافر و از اسلام بیرونست و مرتد است و واجب القتل و همچنین انگس که
نقض بیعت کند مرتد میشود و واجب القتل و این بود و انگس که میمیدند که
بیعت از کسی میگیرند واجب القتل میگفتند چرا که شق عصای مسلمین
میخواهد بکنند و میخواهد از جماعت تخلف کند و مردم را متفرق سازد و خلیفه
رسول خروج کند و چون این بیعت مایه همه خیرات بود که بدین این برای
اصدی عمل صحیح و کرده مقبول نبود عصمت در زید خداوند مجید و صورت صحیح
از آن نظر خلفاء جور برد که در خبر بیعت بولایت عهده از برای جناب رضا ماثور
است و چون این ولایت که اتصال شاخه طوبی باشد بدل انسان ^{سطح} بود

بود

این



این بیعت که از زمان آدم بوده تا زمان خاتم مایه جمیع خیرات و رافع جمیع شرور
و سنیاست و باعث قبول اعمال و مورث تصحیح اقوال و احوال و اخلاقیات
فرمودند در اخبار بسیار که اسلام بر پنج پایه بنا شده است و لم یبنای بی
تکالیفی بالاولایه و در اخبار دیگر استناها و اشرفها الاولایه و در
اخبار دیگر خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که صلوٰه و زکوٰه و حج و صوم بوده باشد
و ترخیص نفرموده در ولایت و مردم گرفتند آن چهار پایه را و ترک کردند این پایه را
و این اخبار از باب تاکید در امر ولایت است نه اینکه ترک میتوان کرد آن چهار پایه را
بلکه صاحب ولایت اهتمام باید بیشتر داشته باشد بآن چهار پایه و در اخبار دیگر
کسی که ببرد و شناسا نشود امام زمان خود را خواهد مرد بنوع مردن جاهلیت یا مردن کفر
و ضلالت و در اخبار دیگر آگاه باشی که اگر کسی شب در نماز و روز در روزه باشد و
جمع مال خود را تصدق کند و جمیع عمر خود را حج نجا آورد و شناسا نشود ولایت
ولی الله را پس دوست دارد او را و قبول کند ولایت او را و بوده باشد
جمیع اعمال او بد لالت ولی امر یعنی باذن و امر او نخواهد بود او را بر خداوند
بسیج حتی در ثواب او و از اهل ایمان نخواهد بود و در اخبار دیگر اگر کسی تمام
عمر خود را در تحت میزاب خانه عبادت بگذراند که شبها در نماز و روزها در
روزه باشد و ولایت ولی امر را نداشته باشد او را خداوند برود در آتش
جسم اندازد و در اخبار بسیار است که اسلام که بیعت عامه و قبول



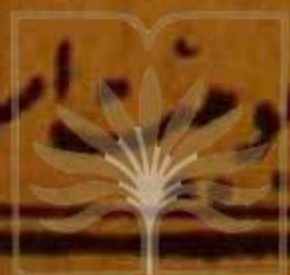
دعوت ظاهره و قبول احکام قابلیت باشد فائده او از ظاهر دنیا تجاوز ندارد
 که خط خون و مال و عرض باشد و جواز تسامح و توارث باشد و فائده اخروی
 بر او مترتب نمیشود و اجر بر ایمانست که تولا ای حضرت امیر المؤمنین و بیعت
 خاصه و لویه و قبول دعوت باطنه و قبول احکام قلبیه باشد که اتصال آن
 شاخه طوبی باشد بدین انسان و آیه مبارکه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا
 أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ دلالت دارد بر
 اینکه اسلام که قبول دعوت ظاهره و بیعت عامه باشد مقدمه ولایت و
 ایمانست که اگر ایمان نباشد فائده بر تبلیغ رسالت مترتب نخواهد شد
 و در اخبار دیگر قریب باین مضمون که بندی امر و اعلای او و کلید همه امور
 و باب همه اشیاء و رضای رحمن اطاعت امام است بعد از معرفت او
 و بمعرفت امام اشاره کرده اند بقبول ولایت و اتصال آن شاخه طوبی اگر چه
 بعض این اخبار در سابق ذکر شده لکن چون شرافت مؤمنین و بشارت آنها
 در اینهاست از تکرار احتراز نکرد و چون ولایت بهر دو قسم تکوینی و تکلیفی معتبر است
 در تحت اعدام ماده و نقایص طبع و خواہشهای نفسانی با اسم تولا و قبول ولایت
 سزاوارتر است از اسم ولایت زیرا که معانی ولایت بیچیک در این قسم
 ولایت نمایان نیست کما قالَ اٰمَنَّا وَاٰلِهٰنَا اللهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْزِ
 اٰمَنُوْا وَالَّذِيْزِ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْزِ الْمُتَّقِيْنَ وَاللهُ وَلِيٌّ

و قبول رسالت

المؤمنین



المؤمنين وغير ذلك من الآيات والاختبار که در همه نسبت ولایت
بحق در رسول و ائمه داده شده است و فرمود در بیان ولایت غیر باغبین مرتبه
الْإِمَامَةِ وَمَنْ يَقُولِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ ذَلِكَ مِنَ الآيات و
الاختبار اگر چه ولایت هم بر این ولایت در آیات و اخبار اطلاق شده است
زیرا که آن شافعه نوریه طوبی که متصل بدل با یحی میشود در ولایت تکلیفی و آن وجود
که با دانه و مائیت متصل میشود در ولایت تکوینی و آن عالائی که ملحق میشوند به وجود که مرتبه
ثانیه تکوینی است صفات و آثار خود را دارا است نهایت اینست که در تحت نقایص
و اعدام و هوای نفسانی پوشیده شده است و این ولایت تکلیفی و تکوینی تا آثار
ولایت نمایان نشود و در تحت حجب طبع و هوای خواسته عبودیت مستمی است و
چون از تحت نقایص و اعدام و هوای بیرون آید و آثار ولایت نمایان شود بر بوبیت مستمی
گردد چنانکه در خبر دارد شد که الْعَبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرِّبُوبِيَّةُ که مصداق عبودیت
همین ولایت مادام که در حجب گرفتار است و باقتضای میل باصل خود در کوشش است
که از تحت مجتهدن آید و خود را باصل خود رساند و مصداق ربوبیت نیز همین ولایت
و چون در صفات ربوبی خود مبادی قیام بنفس را نداند نه چون صفات بشری که در آنها
صفت و موصوف دو چیز است پس این ولایت در مقام عبودیت مصداق
عبودیت مصداق عبودیت و عبودیت در مقام ربوبیت مصداق رب
و ربوبیت میباشد و چون این ولایت منظر هست دکنه او در این است



و بعد اتصال بدل با بیع بحسب تکلیف فعلیت اخیر با بیع میشود و آنچه نسبت
 بشخص داده میشود فی الحقیقه نسبت بهمان فعلیت اخیر داده میشود پس آنچه
 از خیر و شتر و احسان و اسانده که نسبت بشیعه داده میشود نسبت بفعلیت
 اخیر داده شده است **مِرْضَتْ فَلَمَّا تَعَالَى** که بحضرت موسی خداوند و
 فرمود بحجت بین بود **مَنْ أَهْلَانِ** و **لَتَبَافِظَدَا** **أَرْضَدَ** **لِحَارِثِي** **بِرَا**
 اینست هر که داخواهد براندازد با ما ش در اندازد از این جبت است آن
 کس که زکین با در افتاد با مانده که با خدا در افتاد ای بسا کسر که صورت
 راه زد قصد صورت کرد و بر افتد و شرافت از این بیشتر و بالاتر نیست که
 فعلیت اخیر سالک منظر حق تعالی باشد و بشارتی نیز بزرگتر از این نخواهد بود
باب هفتم در بیان حقیقت انبیاء و اوصیای آن بزرگواران و
 مقامات عالیہ و مراتب داینه و مناقب آنها تا بشارتی باشد برای کسانی که
 بیعت با آنها کرده اند و صورت ملکوتی از آن بزرگواران بدل آنها و سلسله
 بدانکه رسول و امام را چون ولایت مقامات و مراتب بسیار است که در
 اخبار از آنهاست آنها بصد هزار و صد و بیست هزار و صد و بیست و چهار هزار
 تعبیر شده است و از آنها که شخص رسول و امام که ولی امر میباشند در هر مرتبه
 با ولایت متعینند پس همین مراتب برای ولایت نیز هست و باید دانسته شود
 که خداوند جل شانہ که باعتبار لایسزطیت داخل جمیع اشیاء است لکن لا بما جبه



باب هفتم

۲۰۰

و خارج از اشیاء است لایمیان به اعتبار بودن بشرط لا مرتبه اعلائی وجود است
 که از آن بمعنی و مجهول مطلق و غیب مطلق تعبیر کرده اند در اخبار و کلمات ابرار و از آن
 مرتبه هیچ خبر و هیچ اسم و اثر نیست مگر بعنوان مقام ظهور که از آن بمقام معرفت
 تعبیر کنند که مقام مشیت باشد و از آن بغیض منبسط تعبیر شده است بدانکه
 حقیقت امام مطلق و رسول مطلق مقام مشیت است که حقیقت ولایت
 مطلقه باشد و همان مراتب مقامات که برای ولایت بود همان مقامات
 برای رسول و امام هست و چنانکه ولایت مطلقه که مشیت باشد جان جان
 جان همه عالم است رسول و امام هم جان جان جان همه عالم است
 اگر چه بحسب صورت جزئی از اجزاء عالم و یکی از فرزندان آدمند و تمام مراتب
 که برای وجود و عالم هست تمام آنها برای این بزرگواران هست زیرا که در
 هر مرتبه از وجود متحدند با آن مرتبه در مرتبه مشیت مشیت میباشند و در مرتبه
 ملائکه مقربین متحدند با آنها و همچنین در مرتبه صفات صفا و مدبریات افعال و
 ملائکه ذوی الایحیه تا مرتبه طبع و چون بضمون نِلَاكَ الرَّسُلُ فَضَلْنَا
 بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ انبیاء در مقامات مختلفند که بعضی در مرتبه اولای ملکوت
 و بعضی واقف عارج بعبودت و بعضی تجاوز از عبودت نموده بمقام فوق الامکان
 و تحت الوجوب رسیده اند مثل سفیر بادائمه هدئی و از این جهت فرمود که روح
 القدس که رتبه النوع انسانست و اعظم از همه ملائکه مقربین است و غیر

و بعضی



در حقیقت انبیاء و اصحاب ایشان

ملائکه است با محمد بود و لکن بکن مع احد من الانبیاء یعنی معنا زیرا که مقام
 فوق الامکان که مقام مشیت است و مقام روح القدس است خاصه آن بزرگوارا
 و احدی از انبیاء و اولیاء غیر آنها بآن مقام نرسیده است و چون مشیت جاست
 از برای ملائکه مقربین و ملائکه مقربین جانشان از برای ملائکه مدبرات و ملائکه مدبرات
 جانشان از برای ملائکه ذوی الاجته و ملائکه ذوی الاجته جانشان از برای عالم کین
 پس مرتبه اعلای جان محمد و علی و ائمه دیگر که متحد است با مشیت و سایر مراتب
 جان آنها که متحدند با مراتب ملائکه جانشان برای عالم و هر مرتبه چنانکه جان است
 برای عالم جانشان برای مرتبه دایه و چون جان عالم صغیر آیه و نمونه جان عالم کبیر است
 باید از این نسخه مختصر نسخه مطول عالم کبیر را مطالعه نمود تا شناسای جان عالم کبیر شوند
 کما قال اعرفکم بنفسیه اعرفکم بریه و کما قال من عرف
 نفسه فقد عرف ربه نظر کن جان انسان را و مشاهده کن در وجود خود
 مراتب جان را و ملاحظه کن که هر مرتبه عالی محیط است بر مراتب دایه و جاست
 از برای مراتب دایه یعنی که مرتبه از جان هست که دانا است و دارا است
 جمیع حرف علمیه و صناعات علمیه را که آموخته باشد بخو کلیه و اجمال که در خواب
 و بیداری و غفلت و هوشیاری از انسان منفک نمیشود آن دارا
 و دانائی که زید حداد در خواب و حال غفلت صنعت حداد را دانا است
 و عمر و فقیه هم در اینحال علم فقه را دارا است اگر چه محکات از دقایق آن صنعت

و کما قال اعرفکم بنفسیه



و مسائل آن علم در نظر او نباشد نه بخواب جمال و نه بخو تفصیل که معلوم میشود که
مرتبه از جان انسان هست که در عین غفلت خیال خزانه دار مرتبه دایمه و
دارای معلومات مفصله بخواب جمال هست و مرتبه ثانیه نیز خزانه دار خیال
که معلومات مفصله را بخواب جمال و کلیه دارا است بحیثیتی که خیال ملقفت
میباشد که این معلومات را بخواب جمال دارا است مرتبه ثالثه مرتبه خیال است
که بخو تفصیل و جزئی تمام معلومات را بتعاقب متذکر میتواند باشد مرتبه رابعه
قوای محرکه و مدارک ظاهره حیوانیه است که مستخر خیالند و خیال جان آنها است
که نسبت آنها اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا تَرَاخٍ وَلَا تَأَمُّلٍ و مرتبه
خامسه قوای نباتیه است که در تحت تصرف جان انسانند مرتبه سادسه اعضاء و جوارح
بدنیه است که آلات کار جانشند و چنانکه مرتبه عالیّه جان انسان حاکم است و
جانشین از برای جمیع مراتب دایمه با هر مرتبه عالی نسبت بر مرتبه دایمه حاکم است و
جان است از برای مرتبه پستتر همچنین مرتبه عالیّه جان عالم حاکم است و جان است
از برای جمیع مراتب دایمه و هر مرتبه عالی نسبت بر مرتبه دانی حاکم و جانشین است و
چنانکه مرتبه پست جان انسان که تن و اعضاء تن باشد نسبت بر مراتب عالیّه
جان شانی سوای مملو کیت و عبودیت ندارد همچنین مرتبه پست جان عالم
کبیر که عالم طبع باشد نسبت بر مراتب عالیّه شانی سوای مملو کیت و عبودیت
ندارد و چنانکه مراتب متوسطه جان انسان هر یک نسبت بر مراتب




در حقیقت انبیا و وصی ایشان

۲۰۳

ملوکیت و عبودیت دارد و نسبت بمادون شان مالکیت و الوهیت دارد
 همچنین مراتب متوسطه جان عالم کبیر و چنانکه مرتبه اعلای جان انسان را هیچ
 شانی سوای الوهیت و مالکیت نیست مرتبه اعلای جان عالم کبیر را هیچ
 شانی سوای الوهیت و مالکیت نیست و چنانکه اهل عالم صغیر نسبت بجان
 همه مبیای افعال امرونی جانشند و بزبان حال دعوی این دارند که ترا عبادت
 میکنم و بس که نتوانیم غیر ترا عبادت کنیم تمام اجزاء عالم کبیر بزبان حال میگویند
 اِنَّا لَكَ نَعْبُدُ لَا غَيْرَكَ که نتوانیم غیر ترا عبادت کنیم چنانکه حضرت حق
 فرمود وَقَضَىٰ رَبُّكَ اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ یعنی حکم ازلی چنین جاری
 شده است که بحسب تکوین غیر بنسبید و نتوانید غیر ترا عبادت کنید که چنانکه
 اعضا و جوارح و قوی و مدارک انسان مبیای افعال مرجعند تمام اجزاء عالم
 مبیای افعال مرجعند عالمند که حضرت رسول و ائمه هدی باشند و همه بزبان حال
 این شعر را میگویند بندگانییم جان و دل بر کف گوش بر حکم و چشم بر فرمان
 اگر چه بعضی از اجزاء عالم کبیر بحسب تکلیف و اختیار فرمان بردار نیستند و
 چنانکه تمام اعضا و جوارح و قوی و مدارک عالم صغیر بزبان حال و بحسب تکوین
 در وجود و بقاء و استکمال خود استمداد و استعانت از جان انسان میجویند
 و جان هم در مقام امداد و اعانت بر میاید و آنچه از اعضا و جوارح و محال قوی و مدارک
 نقصان میپذیرد بدل مایحتاج حیران کند و اگر جراحتی یا شکستگی در اعضا پیدا



پیدا شود متوجه می شود یا جنود خود و آن جراح را ملتئم و آن استخوان شکسته را
 جبران کند نظر کن که اگر استخوانی از بدن انسان یا حیوان بشکند چگونه بزود
 متوجه می شود و اگر استخوان را بهم وصل کنند یا بهم وصل نکنند بزودی در درد
 شکسته رباطات اعضاء کند و نگذارد که عضو شکسته از کار بازماند که اگر
 استخوان را بر رسم آورند چنان تتمه کشتی کند که با اول هیچ فرق نکند همچنین
 تمام اجزاء عالم در مقام استمداد و استعانت از جان عالم کبیر هستند که غیر از جان
 بحسب تکوین هیچ ندانند و هیچ چیز را نتوانند بخوانند مگر بعضی بحسب اختیار
 و تکلیف رواجان خود گردانیده در عین اینکه بحسب تکوین مستم و مستعین
 میباشند بحسب ^{از جان} شعور ترکیبی و اختیار منکر جان و پستمد از غیر جان می شوند
 کافر و مؤمن یهود و کبر و مغ جملہ را در وسوعی آن سلطان الغ بحسب
 تکوین نه بحسب اختیار و تکلیف و از این جباریت جان توان شناخت
 جباریت جان عالم را چنانکه فرمود **أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ** و چون از
 جباریت بایر صفات جان منتقل شود انسان بجای امر خود را باد و اگر کند که فرمود
آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَهِ وَجَانِكُمْ تمامی اعضا و قوی و مدارک
 انسان بواسطه اینکه منظر حسن و جمال جانند و شغف ب نعمت وجود و بقاء از
 جانند بزبان حال پیوسته مترنم این مقالند که ما هر چه داریم از تو است
 و از خود هیچ نداریم و غیر این مدخلیت در دارائی نیست  تمام

شکر نیست و حمد و ثناء
 جان و پیوسته

در حقیقت نبی و اوصیا ایشا

۲۰۵

اجزاء عالم بواسطه اینکه مظهر جمال حقند و از خود هیچ ندارند بلکه هر چه دارند از
جان خود دارند پیوسته در مقام شکر جان و حمد و ثنای جانند و غیر جان هیچ
نماتند و نشناسند و بزبان حال و زبان ملکوتی مدام مترنم این مقالند ما
نمائیم حق حمد تو گفتن با همه کرد بیان عالم بالا و چنانکه جان انسان تر
میکند اعضا و جوارح و قوی و مدارک تن را بحیثیتی که از هیچ جزو از اجزاء اعضا
و از هیچیک از قوی و محال آنها آنی غفلت ندارد که در خواب بیدار و مراقب است
که هیچیک از اعضا آفتی با و نرسد و هیچ یک از قوی از کار خود باز نماند نظر کن که چگونه
قوای نباتیه که دافعه و جاذبه و اسکه و ماضیه و مضبوطه و نامیه و مولده که در
همه بدن منتشرند بحیثیتی که کثرت آنها را بحسب کثرت محال آنها احصا نمیتوان کرد
همه را بکار خود مشغول دارد و همچنین قوی و مدارک حیوانیه را نیز بکار خود مشغول
دارد بحیثیتی که لا یغله شأن عن شأن و نه توجه بجهتی از توجه بجهت دیگر
و این تربیت نه چون تربیت پدر و فرزند را و نه چون تربیت صاحبخانه خانه را و صاحب
شهر و مملکت شهر و مملکت را که میانه مرتبی و مربی جدائی و اثینیت است بلکه چون
تربیت جان صور خیالیه را که وجود و بقای مرتبی بالتفات مرتبیت بلکه مرتب
شانی ارزشیون مرتبیت همچنین است تربیت جان عالم کبیر برای موجودات
عالم که تمام آنها شان آنها نسبت بجان عالم کبیر شان صور ذمیه است نسبت
بجان عالم صغیر و تربیت موجودات با همه کثرت بی منتهای آنها جان عالم را



از اشتغال بچپک باز نهد از دکه لا یغله شأن عن شأن ولا یمنعه
 شیئی عن شیئی نظیر جان انسان و کثرت ملکات او و همچنین است تمام صفات ربوبیت
 جان عالم کبیر و تمام صفات عبودیت اهل ملکات او که باید همه را از ربوبیت جان انسان
 و عبودیت اهل ملکات او شناخت و چنانکه تمام اهل عالم صغیر بحسب تکوین
 متوجه بیک جان و یک حاکم میباشند بحیثیتی که تمام ذرات این عالم صغیر متحرک
 آن یک جان و محکوم بحکم او و متوجه و مستند از او میباشند و غیر او را در
 این عالم ندانند و نشناسند که اگر در جان و دو حاکم بودی نظام اهل این
 ملکات اختلال پذیرفتی همچنین تمام موجودات عالم کبیر که اینجانه محقر عالم طبع
 و اهل آن باشند متوجه بیک جان و محکوم بحکم یک حاکم و مستند در تحت تصرف
 یک الهه میباشند که اگر این خانه محقر او حاکم و دو الهه بودی نظام او اختلال
 پذیرفتی لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا پس توحید الهه عالم
 کبیر را از توحید الهه عالم صغیر توان ادراک نمود و توحید جان عالم کبیر را
 از توحید جان عالم صغیر باید شناخت و از اینله جان عالم کبیر در مقام اعلاى جان عالم
 واحد است فرمودند که ما همه نور واحدیم و تمامی صفات ربوبیت و صفات
 عبودیت که در جان عالم صغیر و عالم او و جان عالم کبیر و عالم او ذکر شد بحسب
 تکوین است و اما بحسب اختیار و تکلیف پس بعضی افراد جن و بشر گاهى از
 اطاعت جان عالم کبیر بیرون شوند چون عضو مرتعش و غیره که بوسیله

در حقیقت نبی و اوصیای ایشان

۲۰۷

مانع که رطوبت اعصاب باشد از استقامت در اطاعت جان بیرون میرود
و میخواهند اطاعت کنند لکن بسبب مانع نتوانند درست اطاعت کنند
و چون عضو مشقوق که بکلی از اطاعت جان بیرون شده و ناچار باید قطع شود
که اگر قطع نشود سایر اعضا را فاسد سازد بدانکه انسان از اول ایجاد
اول ماده او در صلب پدر و ترائب مادر در تصرف جان پدر و مادر است
بعد از امتزاج نطفین و استقرار در رحم در تصرف جان مادر است که جان مادر
چنانکه در اعضای خود تصرف میکند و مراقبت اعضا را بواسطه قوه لامسه دارد
در آن نطفه نیز تصرف میکند و نطفه را از اول استقرار در رحم بر طریق انسانی
سیر میدهد تا تکمیل اعضا و جوارح کرده روح در آن میدهد و بعد از دمیدن روح
در جنین تربیت احکام و استغلاط اعضا او میکند بدستگیری جان جنین
تا او ان تولد و بعد از آن جان خود او در آن تصرف میکند و او را بر صراط انسانی
سیر میدهد تا او ان تمیز و مراقبت که او ان تمرین شرعی و تکلیف استجابی است
که در اینوقت فی الجمله دواعی شیطانی و زواجر الهی در آن حادث میشود
جان انسان محکوم بحکم حکام عده میشود که حکومت شهوت و غضب شیطنت
و عقل باشد و دواعی حکومت شهوت بسیار و دواعی غضب بشمار و شیطنت
از حد افزون و دواعی حکومت عاقله یکی و بیک جهت دعوت میکند پس در
این حال اگر بدستگیری مرتبی الهی تمرین یابد فی الجمله متذکر و متوجه بواجب



خدا کرد که تا زمان تکلیف تواند او امر و نواهی الهی را بحسب قالب قبول کند و اگر بپستیاری مرتبی الهی تمیز نیابد بلکه بجای محکوم بحکم شهوت و غضب و شیطنت باشد استعداد قبول او امر و نواهی الهی از او برود یا ضعیف گردد که بقبول قبول کند امر و نهی الهی را و بعد از زمان تکلیف اگر توفیق رفیق شود و داعی الهی که بنی وقت یا خلیفه او برسد و دست بدست او دهد و بحسب احکام قالب خود را با او سپارد فی الجمله متوجه بطریق انسان و مستعد پیوند ولایت گردد که اگر دست بدست صاحب ولایت که علی عالی اعلا و ائمه هدی باشند پیوند ولایت بوجود او رسد و مستحق جمیع اقسام نعمت و رحمت که برای مؤمنین وعده داده اند گردد و اگر توفیق رفیق او نشود و بخدمت داعی الهی بحسب قالب یا بحسب قلب نرسد البته در تحت تصرف شیطان واقع شود که فرمودند مَنْ لَمْ يُكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ و در اخبار بسیار فرمودند که مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِمَامٌ يَأْتِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِمَامٌ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا لَا تَأْتِيهَا وَخَدَاوند شانی اعمال او است یا حیا نخواهد کرد که او را عذاب کند اگر چه در اعمال خود نیکو کار باشد یا خواهد مرد بخور مردن جاهلیت یا خواهد مرد بخور مردن ضلالت یا اتفاق یا کفر و غیر اینها از تواتر فاسده که در اخبار ذکر شده است و اگر دست بدست بنی وقت داد و بیعت عامه نمود و قبول دعوت ظاهره کرد و در تحت احکام قالبی الهی داخل شد و امام بود

در حقیقت انبیاء و اوصیای ایشان

۲۰۹

و احکام ایمان و مواعید او برای این شخص خواهد بود بلکه احکام اسلام شریع
بر او جاری خواهد بود و اگر در زمان حیات آن نبی یا خلیفه آن نبی بمیرد بمضمون **لَا بَلَدَ لَكُمْ**
مِنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا امرزیده خواهد رفت یعنی چون بستند پیوند ولایت
بود در حال احتضار که ظهور نور ولایت شود و حضرت امیر نورانیت بر او ظاهر
شود پیوند ولایت بوجود آید و پیشرو او شود تا مقامیکه باید برود و الا موافق
اخبار بسیار فائده قبول احکام رسالت و داخل شدن در تحت شریعت از دنیا
تجاوز نخواهد داشت و فائده اخروی بر قبول ولایت و دخول در تحت احکام
قلب میباشد که هرگاه کسی قبول امر ولایت نکند داخل مرتجون **لَا مِرَّةً** خواهد
بود که **اِمَّا بَعْدَ بَئْسَ مَا كَانُوا فِيهِ** و ایتها بتوب علیهم و برضالت خواهد بود موافق اخبار
بسیار که کسی که اقامه امام عادل نداشته باشد برضالت خواهد بود و اگر با وجود
قبول رسالت قبول ولایت و قبول دعوت باطنه داشته باشد مؤمن خواهد
بود و محکوم علیه بالجنة و المغفرة باشد و درباره او خواهد بود فرمایش حضرت امیر
که فرمود **دِينَكُمْ دِينُكُمْ فَارِزَالِ السَّيِّئَةِ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ** و لا رز
السَّيِّئَةِ فِيهِ مَغْفُورَةٌ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ و برای او خواهد بود
جمع آنچه در ابواب سابقه گذشت و چون بواسطه دست بدست ولی امر
و بیعت فاصله کردن شاخه طوبای الهیه که شعبه از مرتبه اعلای جان محمد و علی
که مرتبه اعلای جان عالمست با متصل میشود و آن شاخه طوبی منظر مرتبه اعلای



جان محمد و علی است آن بیعت کنند، منظر محمد و علی میشود پس جمیع آنچه از مناقب
 امام و مناقب محمد و علی ذکر شود در باره او جاری خواهد بود و فی الحقیقه موصوف
 باوصاف آن بزرگواران خواهد بود بحسب فعلیت اخیر که شافیه طوبی باشد
 و از جهت اینکه بحسب فعلیت اخیر موصوف بصفت آن بزرگواران میشود
 اگر چه بحسب بشریت رزل و بیمایه نماید و زشت و بد عمل باشد چون مقام بشریت
 غیر مقام فعلیت اخیر است حضرت نوح در جواب قوم فرمود و مَا عَلَيْنَا
 كَاُنَا اَعْمَلُونَ اِنْ حَسَابُهُمْ اِلَّا عَلٰى رَبِّ لَوْ تَشْعُرُونَ و
 مَا اَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ چون قوم گفتند چگونه ما ترا پیروی کنیم و بتو ایمان
 آوریم و حال اینکه پیرو تو مردمان پست رتبه میباشند که از این کلمه مقصود آنها
 عمل بود و چون مقام عالی حضرت پیغمبر و ائمه اطهار مرتبه اعلای جان عالم هست
 و مرتبه اعلای جان عالم حقیقت محمدیه و علویت علی است و همان مرتبه مقام
 ظهور و معروفیت حق است تعالی شأنه که ظهور حق باشد باوصاف اضافات
 و سبب و شعبه همان مقام فعلیت اخیر مؤمن است در اخبار بالقراءة و الا
 ذکر شده که خدا را شناسد مگر محمد و علی و محمد را شناسد مگر خدا و علی و علی را شناسد
 مگر خدا و محمد و مؤمن را مطلقا یا مؤمن ممتحن را شناسد مگر خدا و محمد و علی
 زیرا که مؤمن مطلقا بحسب فعلیت اخیر همان شافیه طوبی است که منظر محمد و
 علی است و لکن چون مؤمن مطلق در همه آنها فعلیت اخیر نهان نیست

در تحقیق انبیاء و اصحاب ایشان

۲۱۱

بلکه در بعضی منغم در تحت فعلیات و نقایص طبع و ماده است در بعضی خیار
 مؤمن ممتحن را با محمد و علی یا با انبیاء و ملائکه ذکر کرده اند و الا تمام مؤمنین
 بحسب فعلیت اخیر که آن شاخه طوبی و شعبه مشیت است منظر محمد و علی
 بلکه منظر خدا میباشند و از این جهت در اخبار بسیار وارد شده که اذیت
 مؤمنین اذیت پیغمبر و ائمه اطهار بلکه اذیت خدا است و وارد شده است
 در اخبار بسیار که کسی که امانت رساند بمؤمن بمجاریه خدا برآمده و در اخبار بسیار
 غیبت مؤمن را از همه معاصی بدتر شمرده اند چونکه غیبت مؤمن بدکونی از صفا
 مؤمن و از خدا است و قد قیل ای بسا کس را که صورت راه
 قصد صورت کرد و برانته زد و از جهت اینکه مؤمن بواسطه آن شاخه طوبی که فعلیت
 اخیر او شده است و آن شاخه طوبی ظهور صاحب دوست بلکه حقیقت صاحب
 او است چون در صد معصیت براید میشود میافسد که در صد قتل صاحب خود
 برآمده است زیرا که آن شاخه طوبی در حین معصیت مخفی میگردد در تحت شہوت
 یا غضب بلکه از شخص معصیتکار فرار میکند و خلع کردن آن شاخه را از خود بمنزله
 ابطال آن شاخه است در وجود خود چنانکه در اخبار کثیره است که در حین
 معصیت ایمان از مؤمن خلع میشود چنانکه پیرهن از تن انسان خلع میشود یا ایمان
 حل میشود چنانکه نمک در آب حل میشود و چون آن شاخه طوبی که مرتبه نازل صاحب
 او است جان جان حیوانی و بشری مؤمن میشود پس چون در صد معصیت براید

میشود میافتد که در حال جان کند منت و چون آن شافعه طوبی مایه البتوة
 و الاثوة است بیانه مؤمن و صاحبش کای میشود میشود در حین معصیت که
 بصورت فرزند صلی در حال جان دادست پس باید مؤمن بر حذر باشد
 از معصیت کردن که چنانکه ضرر معصیت او بر خود او بسیار است که گاه
 باشد اندک معصیتی بکشد باین که ایمان از او خلع شود و هرگاه ایمان از
 مؤمن خلع شود صادر قاید بر او و باید خوانده شود بر او و ائیل علیهم نبی
 الذی اتیناه اباثنا فانشل منها فثله کمثل الکلب ان یخل
 علیه یلهث او ترکه یلهث پس چنین ضرر معصیت او بر صاحبش نیز
 بسیار است و چون مقام اعلاای جان محمد و علی که مقام ظهور هست و بحسب
 تکوین جان همه عالم و بحسب تکلیف و اختیار جان مؤمن میشود مثل جان انسان
 جمیع امور عالم کبیر بدستاری آنها جاری میشود و از آنها صادر میشود چنانکه جمیع
 تن انسان و اعضا و جوارح او بدستاری جان انسان و از او صادر میشود و
 اگر آن پیوند نمایان شود جمیع امور انسان بدستاری آن پیوند که فعلیت اخیره
 و جان انسان میشود جاری میشود و چون معلوم شد که مقام اعلاای جان
 محمد و علی و ائمه بدی جان عالمست و بحسب اختیار و تکلیف جان انسان نیز
 هست که بواسطه بیعت شعبه از آن مقام اعلاای جان آن بزرگواران متصل
 بجان انسان میشود و فعلیت اخیره جان انسان میگردد و آن شعبه صورت



ملکوتی آنهاست معلوم میشود که مناقب مقام اعلای جان آن بزرگواران بر جان
 مؤمن جاری میشود و چون مقام بشریت ادنای جان آن بزرگواران منظر مقام
 اعلای جان آنهاست و مقام اعلای جان آنها فعلیت اخیر آنهاست و
 شئیت شیئی بفعلیت اخیر آن شیئی است پس آنچه مقام اعلای جان آنهاست
 بر خود آنهاست بدون تقیید و جمیع مناقب مقام اعلای آنها در مقام ادنای
 آنها جاریست و بشارتی از این بالاتر و شرافتی از این بزرگتر نیست که محض
 و قبول دعوت باطنه منظر مناقب امام و موصوف بصفات آن بزرگواران گردد
 نهایت اینست که در مؤمن مرتبه ضعیفه از مناقب خواهد بود و در آن بزرگواران اصل
 آن مناقب و مرتبه قویه آنها و چون مقام اعلای جان آنها مقام معرفت حق
 تعالی شانه و مقام ظهور او است پس جمیع صفات ربوبی در مقام اعلای جان
 و در مقام ادنای جان آنها و بر خود آنها مطلقا جاری خواهد بود و چون فعلیت اخیر
 مؤمن صورت ملکوتی امام است که از نهان خانه دل امام نهانخانه دل او وصل
 شده است و آن صورت ملکوتی بحکم معرفتی بالتور انبیه معرفه الله خود امام
 و ظهور حق تعالی شانه پس صفات ربوبی چنانکه در امام جاری در مؤمن نیز
 جاری خواهد بود لکن مادام که آن صورت ملکوتی نمایان نشده بلکه در تحت نقایص
 ماده و هوای نفسانی متغیر است آن صفات ربوبی نیز متغیر و غیر نمایان خواهد بود
 و شرفی بالاتر و بشارتی بزرگتر از این نخواهد بود برای مؤمن که موصوف بصفاتی

ربوبی و صفات امام باشد پس چون مقام اعلای جان امام جان همه عالمیان
و نسبت همه اجزای عالم با امام مثل نسبت اعضا و جوارح است با انسان بلکه
مثل نسبت صور ذمیه است بجان انسان که وجود و بقا و قنای آنها بمحض
توجه و التفات جااست بآنها و بعدم التفات جان نسبت همه انبیاء و اولیاء
بیزمین حکم خواهد داشت و از این جهت فرمودند که همه انبیاء و اولیاء روز قیامت
در محبت لوای محمد خواهند بود و از جهت اینکه مقام اعلای جان علی بحسب
نزل جان همه انبیاء بوده و جان همه خلق بوده از حضرت رسول و ایمنه
که یا علی کنت مع کل نبي سرا و معي سرا و جسر ا یعنی تو جان همه انبیاء
بوده بحسب مقام اعلای خود چنانکه جان من هم بودی بحسب مقام اعلای
خود و بحسب مقام دانی خود بامین آشکارا بودی از جهت اینکه بحسب مقام اعلای
نسبت همه موجودات مثل نسبت جااست بصور ذمیه و اخبار و خطب آنحضرت
هست که من خالق آسمان و زمین و من رازق همه موجوداتم و من زنده کننده
و میراننده ام و من دهنده و گیرنده ام و من مبعوث کننده انبیایم بنیوت و من قنیت
کننده بشت و دوزخم و من نجات دهنده هر یک از انبیایم از ممالک و حساب
خلق بر منست و رجوع خلق بسوی منست و حشر خلق در نزد منست و از این جهت
حضرت حق خطاب مستطاب بر رسول اکرم در چند جا از کتاب خود فرمود که قل یا عباد
که فرمود بندگان ما خطاب یا عبادی کن که چنانکه بنده نند بنده تو هم هستی از آنکه تمام



موجودات نسبت بان بزرگواران غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند چنانکه اعضا
و جوارح بلکه مورد ذمیه نسبت بجان انسان غیر از طریق عبودیت هیچ ندارند و از جهت
اینکه جان هر چیز فعلیت اخیره او است و فعلیت اخیره شئییت آن شئی است فرمود
مَنْ آدَمُ وَ شَيْثٌ مَنْ فُوحٌ وَ هُوَ وَ صَالِحٌ وَ اِبْرَاهِيمُ وَ شُعَيْبٌ وَ مُوسَى وَ عِيسَى اگر چه بحسب
بشریت غیر همه و جزئی از اجزاء عالم است و از آن جهت که تمام صفات ربوبیت در آنها
ظهور دارد فرمودند نَزَّلُوا عَنْ الرُّبُوبِيَّةِ بِعَنَى الرُّبُوبِيَّةِ الْمَطْلُفَةُ وَقُولُوا
فِيْنَا مَا شِئْتُمْ که شما بکنه اوصاف ما نخواهید رسید و از جهت اینکه مقام اعلای
جان آنها فوق امکانت و تحت وجوب و سایر انبیاء و اولیاء و مؤمنین ممتحن بان
مقام نرسیده اند فرمودند حَدِّثْنَا صَعْبٌ وَ سِرٌّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا
بَنِي مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُ لِلْاِيْمَانِ بحسب اینکه حدیث بیان
صفات آنها است بحسب مقام اعلای جان آنها و بآن مقام هیچیک نخواهند رسید
چنانکه جبرئیل عرض کرد لَوْ دَنَوْتُ اَنْتُمْ لَاحْتَرَقْتُ و چون مقامات نازل
جان آنها هم شان ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و مؤمن مباحثند فرمودند که
حدیث ما صعبست که متحمل نشود آنها را اگر ملک مقرب و بنی مرسل و مؤمن ممتحن
و چون بحسب مقام بشریت مثل سایر مردم محتاج بخوردن و آشامیدن و نکاح
و خانه و بسکن میباشند میفرمودند ما هم بشریم مثل شما و آنچه از صفات نقص
از قبیل اینها بخود نسبت داده اند بحسب مقام بشریت میباشد و آن چیز که



از صفات کمال بخود نسبت داده اند مثل صفات ربوبی بحسب مقام اعلای
جان و مقامات نازلان جان آنها است و چون مقام اعلای جان رسول
وائمه بدئی جان عالم است در اخبار بسیار قریب باین مضمون وارد
شده است که اگر امام در زمین سامعی نباشد زمین اهلش را فرو برد و لَوْ
لَمْ أَخْلَقْتُ الْإِنْسَانَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ أَخْلُقْكَ تَنَزَّاهُ عَنْ
و چون باین شناسائی خدا و هر چیز جاست فرمودند بِنَا عَرَفَ اللَّهُ
بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ وَبِنَا عِبَدَ اللَّهُ وَلَوْلَا نَا لَمْ نَعْرِفَ اللَّهَ وَارْعَدَ الْعِزَّ
بن سلم روایت شده که گفت در مرو بودم با جناب رضاء و در اقول ورود
ما بمرود داخل مسجد جامع شدم دیدم که امر امام ترا کردش میدهند و ذکر
اختلاف مردم میکنند در خدمت جناب رهنا ذکر کردم گفتگوی مردم را
فرمود مردم فریب خورند از دین خود خداوند نازل فرمود قرآن را که بیان
هر چیز در قرآن هست حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع ما یحتاج الناس
إلیه موجود است در قرآن و فرمود ما فرو گذاشت نکردیم در قرآن هیچ
چیز را و در آخر عمر که حجة الوداع باشد خداوند فرمود الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و امر امامت از تمام دین است
و از دنیا رفت حضرت رسول تا اینکه تمام کرد برای امت معالم دین آنها را
و علی را امام قرار داد و ما یحتاج امت را بیان کرد پس اگر کسی بگوید که

در آن



خداوند نیز اهل نکر و کتاب خدا را ذکر کرده است و کافر شده است اینها
 قدر امامت را میدانند اینها قدر امامت را میدانند که جائز باشد در باره امامت
 اختیار آنها امامت قدرش برتر است از اینکه عقل مردم بآن برسد
 و امام را بقبول خود نصب کنند و منظور حضرت اینست که امامت جان جان
 جان آنها است و مردم از جان خود بخیزند چگونه توانند جان جان جان خود را
 بشناسند و بچنین فرمود در بیان و شرافت امامت تا اینکه فرمود که حضرت
 رسول این امام را در گردن علی انداخت بهمان طریق که خداوند فرض کرده
 بود پس گردید این امامت در ذریه اصفیاء او که انهم الله العلم و
 الانبیا پس این امامت در اولاد علیست خاصه تا روز قیامت پس از
 کجا میتواند اختیار کنند این جمال امام را امامت منزله انبیاء و ارباب اوصیاء
 و خلافت خدا است و خلافت رسول است امامت زمام دین و نظام
 مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است امامت اصل اساس اسلام و روز
 افزونست و فرع بلند او است تا امام تمامیت نماز و روزه و حج و جهاد و زیاده
 شدن فنی و صدقاست که منظور آن بزرگوار اینست که اگر امامت و امام
 برای کسی نباشد هیچ یک از اینها تمام نیست بلکه مقبول نیست چنانکه اخبار بسیار
 هست که هیچ عمل بدون امامت مقبول نیست و فتوای علماء اعلام هم
 کثیر الله امثالهم همین است که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نیست اگر چه مطاع



هم باشد اگر مقصود باشد و فرمود امام حلال میکند حلال خدا را و حرام میکند
 حرام خدا را و اقامه حد و دالهی میکند و دفع میکند از دین خدا و براه خدا میخواند
 بحکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه یعنی حلال بدون اذن و امر حلال نیست
 و اقامه حد و بدون امر امام نمیشود امام مثل آفتاب است که نور خود عالم را فرا
 گیرد و این آفتاب در افق است بحیثیتی که دست و چشم کسی بآن نمیرسد امام
 بدینسیر و چراغ روشنائی دهنده است و نور روشنائی دهنده است
 و ستاره هدایت کننده است و اینها از اینست که امامت مرتبه اعلای جان
 عالم است و بدون جان عمل و عامل هر دو مرده است و بیجان و حیثیت
 عقیقه مودیه است و آن مرتبه عالیه جان امام نور عالم است یعنی اظهار
 کتبه همه موجودات عالم است و مقام آن مرتبه مقام بلند است که دست
 خیال و وهم از دامن جلال او کوتاهست که تواند از باب خیال امام اختیار
 کند و اینکه در عالم و مفعلی و ائمه خیریه قوه حدیسیه را شرط کرده اند برای
 اینست که تا عالم اتصال به عالم قدس پیدا نکند قابل قیاد محاکمه و دستگیری نباشد
 و چون خود شخص اتصال به عالم قدس را تمیز نتواند بدو اجازه عالم سابق را در مشایخ خود
 و مشایخ طریقت شرط کرده اند که بدون اجازه برای احدی قیاد محاکمه یا دستگیری
 روا نباشد و از همین جهت هر یک از مشایخ روایت و مشایخ طریقت سلسله اجازت
 خود را منظم و منضبط و متصل بمعصوم داشتند و فرمود که امام اینم فرمود است

بشرایع

در حقیقت انبیا و اوصیا ایشان

و دال شفیق و مادر مهربانست و مفرغ عباد است در بلیه یادر سختی و اینکه
فرمود از آنست که امام جان عالم است و دانستی در پیشتر که جان آنی غفلت
از تن و اجزای تن ندارد و نهایت اهتمام دارد بحفظ اجزای تن خود که از پدر
دارد در حفظ اجزای تن اهتمام بیشتر دارد و مهربانتر است و فرمود امام و
و هر خود است که احدی نزدیکت با و نتواند شد و هیچ عالمی برابری با او
ن تواند نمود و برای او بدلی و میشلی نباشد و مخصوص همه فتنل بدون اکتساب
و اینها از همانست که بر تبه عالیه خود جان همه عالم است و چنانکه در تن ایشان
هیچ جزوی و عضوی برابری با جان نتواند و مثل و نظیر نباشد او را همچنین امام
هم در عالم نظیر و بدیل نخواهد داشت پس فرمود که کیست که برسد بمعرفت امام
یا تواند اختیار کند امام را سیهایست تمام صاحبان هوش در باب عقول
کامله عاجزند از وصف شانی از شأنهای امام یا فضیلتی از فضیلتهای امام و
از حدیث شریف با طول و بسط زیادی که داشت موضع حاجتر انقل نمودیم
اگر چه تمام حدیث بیان عجز بشود از ادراک مقام امام و از جناب امیر المؤمنین
که امام کلمه الله و ختم الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله است که واجب
فرموده است بهین واسطه طاعت و ولایت او را بر جمیع خلق خود پس اولی
او است در سموات و ارض که اخذ کرده است بهین عهد خود را بر جمیع عباد خود
و عطا میشود تصرف را علی الاطلاق و اینها که فرمود اشاره بهمان ولایت



تکونی است و اشاره است بمقام اعلای جان امام پس چنین کسی را اختیار
 میکند خداوند از برای وحی خود و می پسندد برای غیب خود و تأیید میکند بکلمه خود
 که مشیت باشد و قرار میدهد دل او را مکان مشیت خود و صد ازده میشود
 برای او بسلطنت و همه چیز منقاد میشوند او را بامارت و حکم کرده میشود بر او
 او بطاعت و اینها نیز اشاره بانقیاد تکوینی است و اشاره بمقام اعلای
 جان آنها است تا اینکه فرمود امام بشر ملک است و جسد سماویست و امر
 الهی است و روح قدسی و مقام علی و نور جلی و ستر خفی است ملکی الذات
 الهی الصفات و هذا کلام لآل محمد و اینها اشاره بر مراتب عیده آنها است که
 مقام بشریت آنها از ملک و جسد ملکوتی مقام ملکوت و امر الهی مقام حیرت و
 روح قدسی و مقام علی و نور جلی و ستر خفی اشاره بمقامات فوق الامکانست تا
 اینکه فرمود من عرفهم و اخذ عنهم فیهو منهم و این فقره اشاره است
 باینکه هر کس آنصورت ملکوتی و شاخه طوبای نوریه را از آنها گرفت و بدل خود
 متصل ساخت از آنها است چه نمایان شود آنصورت در وجود آنها و چه نشود که
 گفتیم بعد از دست بدست آنها دادن بیعت خاصه و نویه که آنشاخه طوبای
 الهیه بدل آنها وصل شود از آنها میشود و تمام صفات آنها بلکه تمام صفات
 ربوبی بر آنها جاری خواهد بود نهایت اینست که آشکارا نخواهد بود آنصفات
 مادامی که آنصورت نمایان نشود بعد فرمود خلق کرد آنها را این عظمت

در تحقیق انبیاء و اوصیاء ایشان

۲۲۱

خود و اگذار کرد بآنها امر مملکت خود را پس آنها ستر مخزون خدا و امر بین کاف و نون میباشند که اشاره فرمود آنحضرت بتولی تمام امر مملکت و ستر مخزون و امر بین کاف و نون بمقام فوق الامکان آنها و فرمود علم انبیاء در جنب علم آنها و ستر اوصیاء در جنب ستر آنها و عزت اولیاء در جنب عزت آنها مثل قطره از دریا است و مثل ذره در بیابانست و هر کلمه از آل محمد تسعین وجه منصرف میشود و آنچه در قرآن از عین و وجه و دست و پهلوی ذکر شده است مراد ولی خداست که او وجه الله و جنب الله و علم الله و عین الله وید الله است پس آنها بفضل خدا و رحمت او و مبدء الوجود و قافیه و قدرت رب و مشیت که اینها همه اشاره است بمقام فوق الامکان اسم آنها مکتوبست بر سنگها و بر برگهای درختها و بر بالهای طیور و بر ابواب جنت و نارد بر عرش و افلاک و بر بالهای ملائکه و بر حجب جلال و سرادقات جمال و باسیم آنها بتبیح طیور است و استقفار ماهیهایی دریا و تسبیح خلقی را خلق نکرده است مگر اینکه اخذ کرده است از او اقرار بوجدانیت و بولایت برای ذرئیه زکویه و برادر از اعداء آنها که اینها اشاره است بولایت تکوینیه و پسر یان او در جمیع موجودات و از جناب سول روایت کرده است برسی که فرمود اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورَی پس شکافت از نور من نور علیتر پس خلق فرمود عرش و لوح و شمس و قمر و نجوم و ضوئ نهار و نور ابصار و عقل و معرفت و ابصار عباد و اسماع و قلوب آنها از نور من و نور من مشتق از نور خداست پس ما نیم آفرودن و سابقون نه غیر ما و ما نیم معدن تنزل

و منی



باب هفتم

۲۲۲

و معنی تاویل و مائیم محال قدس الله که تمام این کلمات اشاره دارد با طایفه آنها
 بجمع موجودات که هر چه هست آنها میباشد و نیست چنین مگرد و قیله آنها فعل حق
 که هیچ چیز از فعل حق بیرون نباشد و از این جهت که مقام عالی آنها مقام مشیت است
 و مقام مشیت مقام معرفت حق و ظهور او است فرمود که هر کس ایمان بیا
 آورد ایمان بخدا آورده است و رد بر ما رد بر خدا و شک در ماست در خدا و
 معرفت ما معرفت خدا و پشت کردن از ما پشت کردن از خدا است و اطاعت
 ما اطاعت خدا است و سبب همان است که آنها مقام ظهور حقند و نسبت
 انسان بمقام غیب محالست مگر بعنوان ظهور حق و مقام ظهور حق مقام آنها است
 و خود آنها ظهور حقند و در خبری از جناب باقراست محض حرم الله الاکبر و
 عَهْدُ الْمَسْئُولِ عَنْهُ پس بیکه و فاعله ماکند و فاعله خدا کرده است
 و کسی که نقض عهده ماکند نقض عهده خدا کرده است مائیم اسما الله احسنی که قبول نمیکند
 خدا از بندگان خود هیچ علی را مگر بمعرفت ما و مضمون این عبارتست آنکه در اخبار
 بسیار رسیده است و مکرر در این مختصر و کتابهای دیگر نقل کرده ایم که نباشد است سلام
 بر پنج پایه و خداوند ترخیص فرموده در چهار پایه که نماز و روزه و حج و جهاد باشد و ترخیص
 نفرموده در یک پایه که ولایت باشد و مردم گرفتند چهار پایه را و ترک کردند آن یک
 پایه را یعنی آن چهار پایه بدون ولایت هیچ فائده ندارد که خواهی بکن و خواهی
 مکن که مقبول نیست و جای تو در خست موافق آن اخبار یک فائده ندارد اگر

در حقیقت نبی و اوصیا پیشک

۲۲۳

بقا و سال در تحت میزاب عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و
ولایت ولی امر را نداشته باشد خداوند او را برود در آتش جهنم اندازد که معنی
اینست که بدون ولایت هیچ عبادت فائده ندارد چون عبادت خوارج که هیچ فائده بآنها
نخشد و چون ولایت قبول کرد از جمله شرط قبول ولایت و ایضا بیت و لویه نماز کردن و
روزه گرفتن و جهاد کردن و حج رفتن است بجهت اینکه والی دلالت میکند بر آنها و بدون
دلالت والی آن عمل بیفائده است و با دلالت والی ترک آنها نخواهد کرد و بواسطه
مایه های درختنا است و جریان آنها و آمدن باران و روئیدن گیاهها و تعبیه آتینا
عبید الله و اگر ما نبودیم شناخته نمیشد خدایتعالی شانه و اینها از بهمانست که مکرر گفته
که آن بزرگواران بتمام عالی خود جان همه عالمند و بدون جان هیچ چیز بحال خود رسیده
و فائده خود را نمخشند و در خبری از جناب امام حسن عسکری است که انبیاء تا ما را نمیشناسند
مِنْ أَتَوَانَا وَ يَقْتَفُونَ أَثَارَنَا وَ در خبری از همین بزرگوار است که اشباطنا
خُلَفَاءُ الدِّينِ وَ خُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَ مَصَابِيحُ الْأُمَمِ وَ مَفَاتِيحُ الْكُرُمِ
پس کلیم لباس اصطفای پوشیده چونکه ما از او وفادیدیم وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِي
جَنَانِ الصَّاقُوتِ ذَا قَدْ آتَيْنَا الْبَاكُورَةَ وَ شَيْعَةَ الْفِتْنَةِ النَّبِيَّةِ
وَ الْفِرْقَةُ الزَّائِكَةُ صَارُوا النَّابِذَةَ وَ صَوْنًا وَ عَلَى الظَّالِمَةِ الْإِبَاءُ وَ عَوْنًا
یعنی روح القدس در آن جنائی که محیط است بر همه عالم مثل کاسه سرکه محیط است
بمغز دماغ از باغهای ما که دست آلوده نرسیده است بآنها میخشد و شیعه ما



فرقه ناجیه و زاکیه میباشند که گردیدند دفع کننده از ما و حافظ ما باعتبار دفع
از آن صورت ملکوتی ما که با آنها وصل میشود و حافظ همان صورت ملکوتی و بر
ظلمه ما که ظلمه آن صورت ملکوتی ما باشند و بر اعداء ما طردند و یاری کنند
و در حدیث معرفت بنور انیت حضرت امیر فرمود معرفتی بالتور انیت
معرفه الله عز وجل و معرفه الله معرفتی بالتور انیت و اینست در خالص
که خدا فرمود و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حقیقاً
و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمه که میفرماید
خداوند تعالی که امر کرده نشدند مگر بنیت محمد و هو الدین المحمدي بالتمجید
و قول و یقیموا الصلوة پس بیکه اقامه ولایت مرا اقامه صلوة کرده است
و اقامه ولایت من صعب و مستصعب است که متحمل نمیشود و اگر ملک مقرب
یا بنی مرسل یا مؤمن ممتحن که ملک غیر مقرب و بنی غیر مرسل و مؤمن غیر ممتحن
متحمل نمیشوند ولایت مرا عرض کردم که مؤمن کیست و نهایت و حد او چیست
که بشناسم فرمود مؤمن ممتحن کیست که وارد نشود بر او امر مایع چیز مگر آنکه
شرح صدر دهد خداوند او را برای قبولش و شک نکند و با اضطراب نیفتد و
فرمود ای اباذر ما را از باب مطلق قرار دهید و بگوئید درباره ما هر چه بخواهید که
نخواهید رسید بکنه آنچه در ما هست که خداوند عطا کرده است ببا بزرگتر و
عظیمتر از آنچه بوصف و اصفین آید یا خطور کند بر قلب شما پس بگوئید

در حقیقت انبیا و اوصیاء ایشان

۲۲۵

ما را چنین پس خواهید بود مؤمن سلمان عرض کرد که اقامه صلوة اقامه ولایت
تو است فرمود بلی تصدیق این قول خداست تعالی شانه و استیعینوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ پس صبر
رسول خدا است و صلوة اقامه ولایت مراد از این جهت فرمود و آنها
و نفرمود آنها بجهت اینکه ولایت کبر است حملش مگر بر خاشعین و خاشعون شیعیان
مستبصرند چونکه اهل اقاویل باطله اقرار بنبوت محمد دارند و اختلاف ندارند در آن
و مختلفند در ولایت من و منکرند او را مگر کمی که شیعیان ما باشند و فرمود در باره
نبوت محمد و ولایت من پس فرمود وَبِئْسَ مُعْظِلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ وَقَصْرُ مُحَمَّدٍ
و رسالت او که زیاد همه امت او را بلند کرده اند و بئس معظله ولایت منست که
معطل گذاشتند و انکار کردند و هر کس که اقرار بولایت من نداشته باشد
نفع نخواهد بخشید با و اقرار بنبوت محمد و منم صراط مستقیم و نبأ عظیم که اختلاف
کردند در آن واحدی اختلاف نکرده در نبوت محمد و اختلاف نکردند مگر در ولایت
من و قرار داده است برای من چیز را که باحدى از اولین و آخرین نبی مرسل و نه
ملک مقرب نداده و فرمود ای سلمان و ای جناب منم انگس که نوح را در کشتی نشان
با مر پروردگار خود و منم که بیرون آوردم یونس را از شکم ماهی و گذرانیدم موسی را
از دریا و بیرون آوردم ابرهیم را از آتش و جاری کردم انهار را و شکافتم
چشمه را و نشاندم درختها را باذن پروردگار خود منم خضر عالم موسی و معلم



سلمان

باب هفتم

۲۲۶

سلیمان و منعم ذوالقرنین منعم محمد و محمد من است تا اینکه فرمود منم امیر مومنان
و مومنه یمن منعی و من یقی و ایمن روح العظمه با عذاب میکند
خدا بنده گان خود را و با ثواب میدهد و آرزویانه خلق خود را با پاک قرار داد و
اختیار کرد و برگزید و اگر کسی بگوید چو آنکه در چه چیز کافر شد و مشرک شد و کسی که
ایمان آورد با آنچه گفتم و تصدیق کند با آنچه بیان کردم و تقبی نمودم و شرح دادم و روشن
کردم و برهان ادا نمودم پس او مومن محقق است که خداوند امتحان کرده است
قلب و را برای ایمان و شرح ساخته سینته او را برای اسلام و آواست عارف
مستبصر که بنهایت رسیده است و کامل گردیده و کسی که شک کند و انکار دارد
و توقف ورزد و متحیر شود و مضطرب باشد پس او مقصر و ناصب است منعم
زنده کننده و میراننده و ما چون بخواهیم خدا بخوابد و چون بخواهیم خدا بخواهد تا آنکه
فرمود پروردگار ما عطا کرده است بما چیزی را که اجل و اعظم و اعلی و اکبر است
از همه اینها با عطا فرموده است علم ما را با اسم اعظم آنچنان اسمی که اگر بخواهیم فرق
سموات و ارض نمایم توانیم و با آسمان بالا و زمین فرود ویم و بمغرب و مشرق
برویم و منتهی شویم بعرش پس نشینیم بر روی عرش در پیشروی خدا و اطاعت
کنند ما را همه چیز حق آسمانها و زمینها و شمس و قمر و نجوم و جبال و درختها و دواب و
بهار و بهشت و دوزخ و فرمود هر کس که ظاهرش در ولایت من بیشتر باشد از
باطنش خفتن موازین و در خبری از جناب امیر که فرمود منم که

و بالغ شده

در حقیقت انبیاء و وصیای ایشان

۲۲۷

همه امتها بسوی طاعت من پس کافر شدند پس عذاب شدند با آتش و منم
خازن آتش بر آنها حقاً و این از همانست که ذکر شد که ائمه ما بحسب مقام
اعلامی جان خود جان همه عالمند و جان جمیع انبیاء و اولیاء میباشند و هر کس
دعوت کرده است بسوی طاعت حق دعوت کرده است بحسب مقام ظهور حق که متعالی
اعلامی آن بزرگوارانست پس همه امتها فی الحقیقه بطاعت آن بزرگواران خوانده شدند
و از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که منم که از همه انبیاء و میرسانیدم با وصیاء و
از اوصیاء میرسانیدم با انبیاء و هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود خداوند مگر اینکه من
قضای دین او کردم و انجام از وعده های او نمودم و در خبری از آنحضرتست که
من حشر کننده ام خلق را بسوی خدا و بسوی منست نزوح اهل بهشت و بسوی منست
عذاب اهل آتش و بسوی منست رجوع خلق تماماً و در خطبه آنها الناس انیبوا الی
شیعنی و التزموا بیدبعنی و فی تلك الخطبة اگر که نمیرسیدم که بگو
دیوانه شده است ابن ابیطالب و مرتد شده است خبر میدادم آنچه شده است آنچه
شما در آن هستید و آنچه شما برسد تا روز قیامت و تحقیق که پوشانیده خداوند علم خود را
از همه بنیتین مگر از صاحب شریعت شما پس تعلیم داد بمن علم خود را و تعلیم داد من
با و علم خود را و ما نیم نذیرهای اولی و نذیرهای اخری و اولی و نذیرهای هر زمان و اولی
و بواسطه ما هلك من هلك و نجی من نجی لقد علمت ما فوق الفزوة
الاعلی و ما تحت الثری کل ذلك علی احاطة لا یدر اخبار یعنی من

و ما تحت الثری و ما فوق الفزوة الشقی و ما فی العزاة الطی و ما بینهما

و هیچی من هیچی



بمرتبه اعلای جان خود جان همه عالم میباشم و چنانکه جان انسان همه مملکت خود را
 دانا است بعلم احاطه و حضوری نه بعلم کسی و خیالی من هم همه عالم را دانا میباشم
 احاطه و حضوری نه بعلم کسی و خیالی مثل علم جان انسان بملکت خود قسم منخوم
 برت عرش عظیم که اگر خواستم خبر میدادم شمارا بآباء و اسلاف شما که کجا هستند و
 از چه کس بوده اند و الان کجا هستند و آنچه عاقبت کار آنها بآن خواهد رسید پس
 بسیار خورنده که گوشت برادر خود را میخورد و چه بسیار آشامنده که در کاسه شر
 پدر خود آب میخورد و حال اینکه مشتاق اوست اگر کشف شود آنچه از من در
 قدیم ازل و در قدیم ثانی بوده میدید عجایب مستعظمت و امور مستعجبات و صنایع
 و احاطات را انا صاحب الخلق الاول قبل نوح اول و اگر میدانستید آنچه میانه آدم
 و نوح واقع شده از عجایبی که کرده ام و امتحانی که هلاک کرده ام من صاحب طوفان
 اولم من صاحب طوفان ثانی میباشم من صاحب پیل غمم من صاحب اسرار
 مکنوناتم من صاحب عادات من صاحب ثبوت و آیات من مدبرانها من منزل
 آنها من مرجع و مملکت و مدبرانها من بانی و داعی و محبت و محبی آنها من
 اول منم آخر منم ظاهر منم باطن منم باک و قبل کور و باد و قبل دور و با قلم
 پیش از قلم و بالوح قبل از لوح منم صاحب ازلیت اولیه منم صاحب جا بلقا و
 جابر صا منم صاحب رفرف منم مدبر عالم اول هنگامیکه این آسمان و زمین
 نبود کسی گفت که تو توانی یا امیر المؤمنین فرمود من منم نه خدا نیست خدائی



در حقیقت انبیاء و اوصیای ایشان

۲۲۹

غیر از خدا اینکه رب من و رب همه خلایق است گویا ضعیفی از شما خواهد گفت که
نخستین بید که چه او عا می کند پس ابطالب در باره خود ویروز روی هم ریخته لشکر
شام در جنگ او و بیرون نمیتوانست برود بسوی آنها قسم بیاعت محمد و
ابراهیم که خواهیم کشت اهل شام را بچندین کشتن و بچه خوشتنها قسم بحق خودم و
عظمت خودم که خواهیم کشت اهل شام را بکشتنهای و بچه کیفیت کشتن و براینه خواهم
کشت اهل صفین را بهر کشتنی بقتل کشتن و برخواهم گردانید برای هر مسلمی حویه
جدیده را و تسلیم خواهم کرد با و صاحب قاتل او را تا شفا دهد غیظ سینه خود را و خواهم
کشت در عوض عمار و او پس هزار کشته را و گفته نشود که چنین است و چگونه
و در کی و چه زمان و در کجا و تا کی خواهد بود اینها یعنی بر بسیل استغراب استعمار
خواهد گفت این کلمات را پس چگونه خواهید بود وقتی که ببینید صاحب شام را که آره شود
بازه و قطع کرده شود بسا طور با بعد خواهیم چنانید با و الیم عذاب آگاه باشد
ضعیف که بسوی من برگردد ام خلق در فردا پس آنچه را که قسم عظیم شمار یعنی اینها که قسم
تمام آنها در عالم آخرت و برانزع است نه در دنیا و همچنین فرمود در همین خطبه اینکه
فرمود منم آن کلمه که بآن تمام شد همه امور و قرار داده شد و هر تا اینکه فرمود که گویا
می بینم منافقین را که میگویند که علی خود را بر تافت می نماید شاید باشد که سوال
خواهم کرد در نزد حاجت که علی نورست مخلوق و بنده است مرزوق هر کس غیر از
بگوید بر او است لعنت خدا و لعنت لا عین و در خطبه دیگر فرمود که پیش من



مفاتیح غیب است که میداند بعد از رسول خدا مگر من منم ذو القرنین مذکور در
اولی منم صاحب خاتم سلیمان منم ولی حساب منم صاحب صراط و موقف من
آدم اولم من نوح اولم من برک آورنده درختایم من رساننده میوهایم و سقا قنده
چشمها و جاری کننده نهرها منم راجعه و صاعقه و سیحه بالحق و ساعت از برای کسی
که تکذیب کند ساعترا منم کتابی که هیچ شک در او نیست منم اسماء حسنی که نام او
بخواندن آنها منم نوریکه موسی از آن اقتباس نمود منم صاحب صور منم برآورنده
من فی القبور منم صاحب نشور منم صاحب نوح و منجیه منم صاحب ایوب و شافیه
منم صاحب ابریم منم سر کلیم منم انگس که لا یدلّ القول لداتی و حساب
الخلق الی منم که تفویض شده است امر خلق بوی من منم امر خدا و روح چنانکه فرمود و
یَسْئَلُونَكَ عَنِ الزُّوْجِ قُلِ الزُّوْجُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي منم مقدرات و اوقات منم مثل اموات
منم منزل القطر منم منور شمس و قمر و نجوم منم قیامت منم اقامه کننده ساعت منم
آن کس که واجبست از خدا برای او طاعت منم حق لایموت و اذامت لم امنت
منم انگس که همه خلایق خوانده شدند بسوی طاعت من انتی کافر شدند و مسخ شدند و اجابت
کردند امتی پس نجات یافتند و قرب یافتند منم که یک طرفه العین از هفت
آسمان و هفت زمین میگذرم منم که گردش میکنم در صورتها بهر نحو که خواهم
منم آخرت و دنیا منم که می بینم اعمال عباد را منم دیان الدین منم کسی که قبول
اعمال میشود مگر بولایت او و حسنات نفع بخشد مگر بجهت او و صاحب



کیل قطرات باران و ریگهای بیابان منم که دو مرتبه کشته می شوم و ظاهر می شوم
 بهر صورت که خواهم منم که احصا کننده خدایم هر چند که زیاد باشند منم که حساب
 کننده از خدایم اگر چه عظیم باشند منم که هزار امت انکار ولایت من کردند و
 همه پسخ شدند منم قاصم جبارین در میان کشتگان و عذاب کننده آنها
 در آخرین منم شاید اعمال خدایق در مغارب و مشارق منم محمد و محمد من است منم
 آن معنی که لَا يَقَعُ عَلَيْهِ إِسْمٌ وَلَا شِبَهُ و در خطبه دیگر فرمود أَنَا الْمُقَدَّمُ بِرَبِّي
 آدم روز قیامت منم محاسب خلق منم منازل کننده خلق در منازل ایشان منم
 عذاب اهل النار و کسی که انکار کند که مرا در روی زمین برگشتن بعد از برگشتن است
 و دعوت کردن بعد از دعوت کردنت در بعد چنانکه در قدیم بوده ام فَقَدْ رَدَّ
 عَلَيْنَا وَمَنْ رَدَّ عَلَيْنَا فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ منم نازل کننده ملائکه در منازل
 آنها منم اخذ کننده عهد بر الواح در ازل با مرقیوم لم یزل منم ندا کننده آنها بندا
 اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ با مرقیوم لم یزل منم آنکس که برگرد روی زمین را از عدل و قسط
 چنانکه پر شده است از جور و ظلم بشیر خود بهین بشیر منم متکلم بالوحی منم
 غائب منظر محبت امر عظم منم شهر رمضان منم شب قدر و اتم الکتاب و
 فصل الخطاب و سوره حمد منم صاحب نماز در حضر و سفر بلکه ما نیم نماز و روزه
 و شبها و روزها و ماهها و سالها منم صاحب حشر و نشر منم بردارنده از امت
 محمد و زرا منم باب سجود منم عابد منم معبود منم شاید منم مشهود منم این شخص موصوف

باین اوصاف پس کیفیت مثل من پس فرمود خوشا حال اهل ولایت من آنها که
 کشته میشوند در باره من و بیرون میشوند از خانه های خود بجهت من آنها که خزانة دار^{ای}
 خدا در روی زمین که بفرغ نخواهند آمد در روز قریح اکبر و در خطبه دیگر فرمود منم غفور
 رحیم و عذاب من عذاب الیم است منم انکس که نظر کردم در ملکوت پس شمرده
 نشد غیر من هیچ چیز و هر چه غیر من بود غائب بود منم که اگر بمیرم مخرده ام و اگر
 کشته شوم کشته نشده ام منم که می دانم خطرات قلوب را و لمحات عیون را
 منم نماز مؤمنین و زکوة آنها و حج و جهاد آنها یعنی من بواسطه صورت ملکوتی
 که متصل بدل سالک میشود و حقیقت صلوة و زکوة و حج و جهاد همان صورت ملکوتی
 منست و آن صورت منم پس منم صلوة و زکوة و حج و جمیع عبادات مؤمنین و در
 خطبه منم دیان الدین و در خطبه البیان منم انکس که در نزد او هست مفاتیح غیب که
 میداند بعد از محمد غیر من من بکل چیز با دانایم منم حجر مکرّمی که جاری میشد از آن
 دوازده چشمه منم که متوجه حساب همه خلق میشود منم مؤمنین و فلاح
 اسباب و انشاء کننده سحاب و مورق اشجار و رساننده ثمار و شکافنده عیون
 و پس کننده زمین و بلند کننده آسمانها منم غفور رحیم و عذاب من عذاب الیم است
 منم بارئ منم مصور فی الارحام منم حامل عرش با ابرار از اولاد منم آیات
 خدا و جتنای او منم که زنده میکنم و میمیرانم منم که خلق میکنم و درویش میدهم منم
 سمیع و بصیر منم متقلب در سر منم که نیست مثل من هیچ چیز منم عذاب عظیم

در حقیقت نبی و وصی ایشان

۳۳۳

منم دنیا و آخرت یعنی چون فعلیت اخیره من حقیقت مشیت است که مقام ظهور حق است و تمام مآدودن مراتب وجود منست پس ملائکه مقبر منیم و مراتب ملاءکه که آخرت باشد و مراتب عالم طبع که دنیا باشد پس هر چه هست منم پس من همه انبیاء و فرستنده همه انبیاء و من همه اعمال و جودیه ام و اما اعدا و تقاض پس آنها خارج از وجودند و الا بمضمون هم درجات عند الله آن بزرگواران جمیع مراتب وجود میباشند اینکه حکماء گفته اند بسط الحقیقه کل الاشياء مراد مقام مشیت است که حقیقت محمد و علی باشد که آن بزرگواران تمام موجودات احاطه دارند و متحدند با جمیع مراتب وجود و فرمود در همین خطبه منم حرث و نسل منم که فرض فرموده است خداوند بحسب تکوین و تکلیف عبادت مرا بر هر ذی روح متقنی از خلق خدا منم که خداوند غالب کرده است مرا بر دین منم که انتقام کشنده ام از ظالمین منم که خوانده ام همه ام را پس کافر شدند و طرد کردند و پشیم شدند منم بایی که خداوند گشوده است که هر کس داخل شود بمن است و هر کس بیرون شود کافر است منم که ظاهر می شوم بر صورت که خواهم و از آنجا که مقام و فعلیت اخیره آن بزرگواران مشیت است و مشیت ظهور هست یعنی حق ظاهر با سماء و صفات و جمله کثرات صحیح است که گفته شود که ظلم بر آنها چنانکه ظلم بر جان ظالم است که دانستی که آن بزرگواران جان جان ظالمند ظلم بر خدا هم هست که فرمود من اهوان ولینا فقد ارضد لحاربتی و صحیح است که

باب بیستم

بگویند آنکس که زکین بباد رافق باد بماند که با خدا در افتاد و صیح است که گفته
 شود الهی آنرا که خواهی بر اندازی بمانش در اندازی از جناب صادق است در
 تفسیر آیه قُلْ إِنَّمَا أَسِِفُونَا إِنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ كَمَا خَدَّوْنَا سَفِندَار و مثل و تشکی بالکن
 خلق فرمود اولیائی برای خود که آنها اسف دارند و خوشنودی دارند و مخلوقند و
 مریوب پس قرار داد رضای آنها را رضای خود و سخط آنها را سخط خود و فرمود مَنْ
 أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَىٰ بِرَأْسِي بِالْمُحَارَبَةِ و خوانده است مرا بمحاربه خود و
 فرمود مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و آنها که بیعت با تو کنند با خدا کرده
 و بس و از جناب رسول روایت شده که در لیله معراج از جمله چیزائی که مشافه فرمود
 خدای من این بود که هر کس خارجی رساند بولی من کین کرده است برای محاربه
 من و کسیکه با من محاربه کند من با او محاربه خواهم کرد عرض کردم ولی تو کیست
 فرمود هر کس که اخذ کرده باشم میثاق او را از برای تو و از برای وصی تو و از برای
 ذریه بولایت نه نبوت تنها یعنی که بیعت خاصه و لویه با شما کرده باشد و جناب
 باقر در تفسیر آیه مبارکه وَمَا ظَلَمُونَا فَرَمُود خداوند اعظم و اعز و ارفع است از آنکه
 ظلم کرده شود لکن خداوند ما را مخلوط کرده است با خود پس قرار داد ظلم ما را ظلم
 خود و ولایت ما را ولایت خود و جناب صادق فرمود در آیه مبارکه لَا تَسْتَوُوا
 الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فليَسْتَوْا اللَّهُ عَدُوًّا بَغِيًّا عَلِيمٌ که خدا را که
 فخر نید به لکن منسوب و لی الله فقد سب الله و از جناب رسول روایت شده

که فرمود که کسی که سب تو کند سب من کرده و کسی که سب من کند سب خدا کرده است و کسی که سب خدا کند بر او و او را در آتش جهنم اندازد و در خدمت حضرت صادق کسی عرض کرد که بعضی در مسجد علانیه سب اعداء شما میکنند فرمود او را چه میشود خدا لعنت کند او را ما را در معرض سب اعدا در آورده است و بحضرت رضا کسی عرض کرد چه میگویند در این حدیث که مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را در خانه های خود در پشت که فرمود خداوند تعالی داده است محمد را بر جمیع خلق خود از بنیتین و ملائکه و قرار داده است طاعت ما را طاعت خود و زیارت ما را در دنیا و آخرت زیارت خود و در مکتوب جناب امیر معویه یا صنایع پروردگاریم و خلق بعد از ما صنایع مایند و حضرت رسول فرمود که هر کس من را زیارت کند در جنة و بعد از مرگ پس تحقیق که زیارت خدا کرده است و از این قبیل اخبار و مضمون هر یک از آنچه از اول کتاب ذکر شده از معصومین اخبار بسیار از هر یک از معصومین بطرق مختلفه و اساسیه متعدده وارد شده است و ظاهر اخبار گذشته با اخباری که ردع و منع میکنند کسانی را که قائل شده اند بربوبیت آن بزرگواران بسیار منافات دارد و از بیانی که گذشت در اول همین باب و در ابواب سابقه رفع منافات ممکن است کردن و لکن بحیث تا کیده در رفع اختلاف میان اخبار میگوئیم که چون مقام آن بزرگواران مقام مشیت و مشیت فوق الامکان و تحت الوجودیت پس این مشیت اگر چه فعل حق تعالی شانه لکن بطور



او و معروفیت او است و هست تعالی شانه ظاهر اتمام او صافیة الحقیقة و الاضافه
و السلبیة و از مراتب هست که از جمله اسماء او حق مخلوق به است بسیط الحقیقة
است و اضافه اشراقیه حق است و فعل حق و کلمه کن و حق لا بشرط و مقام واحدیت
مقام معرفت و باعتبارات دیگر بر سرش و کرسی و الله و علی مسمی است و این مقام چون
مقام ظهور هست تمام اسماء حق تعالی بر این مقام جاریست و بحسب اشاره باین مقام که
مقام اعلای آن بزرگوار است فرمود لَنَامَعَ اللّٰهُ حَالَاتٌ حَالَةٌ نَحْنُ هُوَ وَ
هُوَ نَحْنُ که این هم دو حالت میشود و حَالَةٌ نَحْنُ نَحْنُ وَ هُوَ هُوَ یعنی ما در عین
اتصال با این مقام و انسلاخ از بشریت و ملکیت در وحیت اگر فی الجمله بقایای توحید
ما که عین خودیت هست بنظر آید اولاً نَحْنُ هُوَ و اگر هویت حق قبل از خودیت با نظر
آید هُوَ نَحْنُ خواهد بود و همین اعتبارات که باختلاف از آن بزرگواران رسیده که
مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللّٰهَ قَبْلَهُ أَوْ رَأَيْتُ اللّٰهَ بَعْدَهُ أَوْ رَأَيْتُ
اللّٰهَ فِيهِ که این هر سه عبارت بحضرت امیر و غیر آن بزرگوار نسبت داده شده است
و چون از این مقام تنزل کنند و بمقام بشریت آیند یاد در همان مقام باز مقام بشریت
بنظر آورند نَحْنُ نَحْنُ وَ هُوَ هُوَ خواهد بود و تمام صفات ربوبی که بخود نسبت داده است
که آنچه ذکر شد یکی از هزار بلکه از صد هزار بلکه از هزار هزار نیست چنانکه خود فرمود
که از هزار هزار باب علم که در روز آخر حضرت رسول بعلی تعلیم فرمودند آنچه بشیعه
رسیده است یک باب است یاد و باب که بعد از تعجب سائل فرمود تعجب کن که

در تحقیق انبیاء و صبیان ایشان

۲۳۷

افضل با شمار سیده است نصف حرفیت از فضل با شما با اینکه آنچه را توانستند بزبان
 و قلم آورند بین مشرق و مغرب پر کرده است که کتابهای فضل آنها را احصا نمیتوان
 کرد اما چون مردم تصور نظر دارند و از مقام بشریت نظر آنها تجاوز ندارد اگر
 بگویند آنها ربوبیت دارند یا الوهیت دارند یا خالقند یا رازقند یا نیستند
 سوای آنها چون نظر آنها قاصر است بر همان مقام بشریت یا بر سایر مقامها
 آنها لکن آنها را مستی می بینند نه اسم از آنها پذیرفته نیست و مردود و ملعون
 و کشتنی بودند و الا آنچه از خود آن بزرگواران که از هزار یکی را نتوانستیم نقل
 کنیم بالاتر از اینها است که عبدالله ضحیر یا غیر او گفتند لکن خود آن بزرگواران
 دانسته و فهمیده گفتند و اینها ندانسته گفتند یا اگر دانستند با کسی که نبی
 میکفتند گفتند چون ابو الخطاب که از مشایخ حضرت صادق بود و از مردم
 بیعت میگرفت بخدائی حضرت صادق که او را حضرت خواستند و ردع فرمودند
 و او رفت و باز همان کار را میکرد خبر دادند حضرت را که مرتدع نشده باز همان کار را
 میکند ثانیاً او را خواستند و فرمودند که چون مرتدع نمیشوی از مدینه بیرون رو
 و آنهم رفت از مدینه بیرون و برای خود در خارج مدینه چادر زد و بهمان کار خود
 مشغول بود که لعن او در اخبار بسیار رسیده و چون عبدالله ضحیر نظرش بلند
 شد و آن بزرگوار را در میان نمیدید بلکه خدا را میدید و بس حضرت با و اذن
 شیخوخت دادند و دعوت هم میکرد و سلسله او جاری بود و تا بحال نیز جاریست



باب هفتم

۲۳۸

لکن آنها چون سایر سلاسل از احوال تجاوز کرده صورت شریعت مطهره را کلی
ترک نموده بمباحی مذمب شده اند و الا بطریق حق جاری بود سلب آنها و علی را
که خدا میگفتند نه باین نحو که عوام میفهمند میگفتند بلکه بهمان نحو که شیعه میگویند
میگفتند که منظر جمله صفات ربوبی علی بود و دانستی که اگر کسی فهمیده این کلمه را
بگوید یکی از هزار را انگفته و از فرمایشات آن بزرگواران یکی از صد هزار رسیده و سبب
این اختلاف در اخبار همانست که مکرر شد که حقیقت آن بزرگواران مقام شیت است که
ظهور حق تعالی شانه و آنچه از صفات ربوبی بخود نسبت داده اند بهلاحظه آن مقام است
که در آن مقام غیر حق نیستند یعنی اسم حقند و اسم هم مکرر گذشت که از خود هیچ حکم ندارند آنچه
حکمی که بر اسم شود آن برستی است مگر اینکه اسم منظور نظر شود و مستمی شود که آنوقت
آن حکم بر اسم خواهد بود نه بر مستمی پس آنچه آن بزرگواران از صفات ربوبی بخود نسبت داده
بجسب اسمیت آنها است نه بجسب بستی بودن آنها که تمام آنها راجع بمستی است که آنها
در میان هیچ منظور نظر نیستند و چون ناقصین آن بزرگواران از منظور نظر دارند بجسب
مقام بشریت آنها و آنها را مستمی دانند نه اسم آنچه نسبت دهند بآنها بخود آنها راجع است
از حیثیت مستمی بودن و راجع بحق نخواهد بود بلکه راجع بخود آنها من حیث انهم غیر الحق
و مستمی مقابل الحق خواهد بود و در اینوقت و باین نظر کافر یا مشرک خواهند بود چنانکه
در اخبار متعدده رسیده است که کسیکه عبادت کند اسم را دون معنی یعنی کسی که
اسم را منظور نظر سازد و بستی قرار دهد و عبادت کند کافر است کسیکه

هلاک شدند و مقصد نجات یافتند و در خبری کسی در خدمت جناب ضاعض
 کرد که وصف کن برای ما خدای ما را حضرت وصف فرمودند بنیکوترین وصفی
 کسی عرض کرد که در پیش ما کسانی هستند که متحمل موالات شما نیستند و گمان میبرند
 که این صفات صفات علی است و علیست رب العالمین حضرت شنیدند بلرزه
 افتاد فرائض آنحضرت و عرق کرد و فرمود سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَقُولُ
 الظَّالِمُونَ وَالْكَافِرُونَ عَلَوْا كِبَرًا آیا آن حضرت اکل فی الاکلین و
 شارب فی الشاربین و ناکح فی الناکحین و محدث بنود در محدثین با وجود
 این نماز میکرد خضوع پیشروی خدا داشت ذلیل بود او آه و منیب بود پس کسی که باین
 صفات موصوف باشد آله نمیشود که اگر او باین صفات خدا باشد هر یک از شما آله خواهید
 بود عرض کرد که آنها گمان میبرند که چون حضرت امیر ظاهر ساخت معجزات را که دیگری قادر نبود
 غیر خدا دلالت کرد بر اینکه او آله است پس چون خود را بصفتان محمدین ظاهر کرد امر
 او بر مردم مشتبّه شد فرمود چون که ظاهر شد از او فقر دلالت دارد که کسیکه اینها
 او هست و مشار کند با او ضعف، محتاج خواهد بود معجزات فعل او پس معلوم میشود همین
 احتیاج که آنچه را که ظاهر کرد از معجزات فعل قادر است که لا یشبه المخلوق و این از همان
 که مکرر شد که مردم نظر آنها بر مقام بشریت و مقام بشری آنها نهایت ضعف و نقص است
 و آله نمیتواند باشد که اگر نظر آنها بر مقام عالی آن بزرگواران میبود انکار نمیفرمود چنانکه
 خود آن بزرگوار در آخر تقریر فرمود همین مطلب را که معجزات از مقام بشری آنها است بلکه از مقام

که دخل میریت آنها داشت و آن مقام مقام الهیت است و در خبری زراره عرض
 کرد بخدمت جناب صادق که یکی از اولاد عبد الله بن سبا قائل بقویض است فرمود
 تقویض چه چیز است عرض کرد که میگوید که خدا محمد و علی را خلق کرد پس امر عالم را
 تقویض نمود بآنها پس آنها خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند
 فرمودند دروغ گفتند اعداء خدا و در خبری قنبر بخدمت امیر المؤمنین رسید و
 عرض کرد که ده نفر در در خانه اند گمان میرند که تورت آنها میباشی فرمود بیاور
 آنها را آنها را داخل کرد قبر فرمود چه میگویند گفتند تو پروردگار مائی و تورت
 دهنده مائی فرمود وای بر شما من مخلوقم مثل شما ابا کردند از قبول کردن فرمود وای
 بر شما رب من و رب شما خدا است توبه کنید و باز گردید گفتند رجوع نمیکنیم تورت
 و رازق و خالق مائی فرمود که ای قبر فعله حاضر کن قبر ده نفر بابل و توبره حاضر
 کرد امر فرمود که هر کردند زمین را پس آتش افروختند پس فرمود توبه کنید گفتند توبه
 نخواهیم کرد پس بعضی را در آتش انداخت که شاید بقیه برگردند چون برگشتند باقی را
 هم در آتش انداخت بعد فرمود که هر منسکیرا بیعیم آتش خواهیم افروخت و قبر را
 خواهیم خواست و سبب این بود که اینها آثار ربوبیت از مقام بشری آنرا گوا
 مشاهده میکردند و از تصور نظر آن لطیفه عالیه جان آنها را که مقام ربوبیت
 آنها بود بنظر نیامدند و همین مقام پست بشری امستی و منظور نظر ساخته
 ربوبیت با همین مقام نسبت میدادند و عبادت اسم میکردند و در معنی



کافر شدند که اگر نظر آنها بلند میشد و مستی را بعنوان آن بزرگواران که اسماء بودند
 بنظر میآوردند و موحّد میبودند که مکرر گذشت بیان اینکه هرگاه اسم را مستحقّ قرا
 ندهند هر حکم که بر او کنند و هر چه باو نسبت دهند او راجع بمستی است که اسم
 در میان نیست و هستی او چون هستی معنی حرفی است و چون بستی زاده
 یا ودال است در جاء زید که هیچ در نظر نیست و این شخص موحّد است نه
 کافر و مشرک **باب هشتم** در بیان ذکر و فضیلت ذکر و
 بتلقین صاحب اجازه اخذ شود تا اینکه بشارتی باشد مؤمن را بدانکه ذکر
 معنی بخاطر آوردن مذکور است و ذکر هر چیزی این است که او را در خاطر
 آوری و چون الفاظ قوائب معنی میباشند و سبب میشوند که معنی بواسطه
 جریان آنها بر زبان بخاطر گوینده یا شنونده آید این الفاظ را نیز ذکر گویند و این
 ذکر خفی که مصطلح صوفیه صافی طویه است که ذکر قلبی باشد بواسطه اینکه موجب
 ظهور مذکور است بواسطه اینکه سبب میشود که مذکور بنفیه یا بظاهره در نزد اگر حاضر
 شود اگر اخذ شود آن ذکر از صاحب اجازه آنرا هم ذکر میگویند و ذکر جلی و ذکر خفی
 در زبان اینها ذکر زبانی و ذکر قلبی است که از صاحب اجازه اخذ شود و ذکر و فکر برسم که
 میگویند از ذکر ذکر جلی و ذکر خفی میخواهند و از فکر حضور مثال امام و شیخ در نزد
 ذکر خواهند و چون ذکر خداوند چه زبانی و چه قلبی از جمله عبادات است و عبادات
 بدون امر آمرائی و اجازه صاحب اجازه الهی هیچ اثر بر آنها ندارد و نمیشود

در ذکر و فضیلت نماز اجازة اجازة

۲۴۳

چنانکه در اخبار بسیار تصریح و تلویح بیان شده است و تقلید و اقتداء و تولى و ایتمام را لازم دانسته اند که بدون تقلید هیچ عمل مقبول نخواهد بود خصوصاً وقتی که مقصر باشد در تقلید چنانکه فتوای علماء اعلام نیز بر همین است پس باید بنده خدا اگر نخواهد مشغول بذكر خدا شود باذن و اجازة آمرالهی باشد و چون باید عمل و عبادت بنده بدلالة شخص مجاز باشد که بدون دلالت شخص مجاز ترخیص است که میخواهی بکنی و میخواهی نکنی چنانکه در اخبار بسیار باینها اشارت شده است تقلید میت بدو اجازت نخواهد بود و بهمین جهت و بجهت تفاوت احوال عابد و تفاوت تکلیف بتفاوت حال عابد است دامنه هم تقلید میت جائز نخواهد بود چنانکه فتوای معظم علماء نیز بر همین است و شرافت ذکر خدا از امر کثرت آن در آیات و اخبار مستفاد میشود و کافی است در شرافت آن آیه کریمه فاذا ذکر الله ذکرکم که ذکر خود را خدا بیتی عالی شأنه نتیجه ذکر بنده قرار داد و شرافتی بالاتر از این نیست که بنده را خداوند متذکر باشد و در چندین خبر قدسی است که من بمنشیتم با کسی که متذکر بدگر من باشد و شرفی برتر از بمنشی خدا نیست و از جناب صادق مرویست که هر کس ذاکر باشد بحقیقت پس او مطیع است و اشاره بکلمه حقیقت باینکه ذکر زبانی یا ذکر جنانی بدون اشتغال خاطر بیا در حق تعالی شأنه ذکر حقیقی نیست بلکه ذکر نیست که روح ندارد و باطل است و همچنین ذکر زبانی و جنانی که بدون اذن و اجازة صاحب اجازة باشد یعنی بدون تقلید

باشد



باشد آن ذکر هم بامر شیطان است و باطل خواهد بود چنانکه فرمودند من
 لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ و بعد فرمود و هر کس غافل
 از یاد خدا باشد او عاصی است و طاعت علامت به ایست و معصیت
 علامت ضلالت و اصل هر دو از ذکر و غفلت است و استنباط میشود از این حدیث
 شریف که طاعت بذكر خدا طاعت است که اگر غافل باشد از ذکر خدا نماز او ^{معصیت}
 خواهد بود و از جناب باقراشت که مؤمن پیوسته در نماز است مادام که ذکر
 خدا باشد چه ایستاده باشد و چه نشسته و چه خوابیده بعد تلاوت نمود آیه شریفه
 الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَ أَلْحَ و از این حدیث شریف استنباط
 میشود که ذکر خدا نماز است بلکه این خبر را با خبر پیش که ملاحظه میکنیم معلوم میشود
 که حقیقت نماز و روح نماز ذکر خدا است که اگر ذکر خدا در نماز نباشد نماز نماز
 نباشد بلکه حیفه بی روح و منتهن و موزی خواهد بود که معصیت باشد و از
 این جهت که روح نماز است فرمود و لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنَ الصَّلَاةِ
 و آیات داله بر نسی از خوردن چیزی که ذکر خدا بران نباشد و امر و اباحه خوردن
 از چیزی که ذکر خدا بران باشد اگر تمهیم داده شود آیات مزبوره و تخصیص بنوع
 داده نشود بلکه هر فعل و قول و هر مظهر اشاعل شود دلالت دارند بر آنکه
 جمیع اشیاء ذکر خدا است بلکه بسیج جمله افعال و اقوال و حرکات و سکانات ذکر
 خدا است وَلَا شَرَفَ إِلَّا شَرَفُ اللَّهِ و آیه مبارکه الْيَوْمَ أَجْلَزْنَا

در ذکر فضیلت کوناختن از خدا اجله

۲۴۵

الطَّيِّبَاتِ دَلَالَت دارد بر اینکه بیعت خاصه و اویه که مورش ذکر خدا و
معاهده بر ذکر خدا است چنانکه خود آن بزرگوار نیز ذکر خدا است و ذکر آنحضرت
ذکر خدا است محلل طیب است و لا شَرَفَ اشْرَفُ مِنْهُ و از اینکه برای هر یک
از عبادات حدی و وقتی و مکانی و شرطی در شریعت قرار داده شده
سوا می ذکر که نه حدی دارد و نه قدری و وقتی و مکانی و شرطی بلکه بحدی و حدی
آن و اطلاق را قید آن نموده اند معلوم میشود که ذکر خدا اشرف از همه عبادات است و آیه مبارکه
رِجَالٌ لَا لِيَهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ در مدح این رجال برای فضیلت ذکر
کافی است و ایضا در مقام مدح فرمود الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيمَا مَآ وَفَعُودًا وَعَلَى
جُنُوبِهِمْ و این شرافت ذکر خدا را پس که مدح کند بر اینکه در جمله احوال خود بذكر خدا
مشغولند و ذکر خدا در جمله احوال جاری کردن ممدوح است چرا که هیچ یک از
عبادات نیست که در جمله احوال ممدوح و مرغوب باشد و از جناب رسول ص
ما ثور است که بهترین اعمال شما و بهترین اذکار شما در نزد ملک شما و بلند کننده
ترین درجات شما در نزد منزلت شما و بهترین چیزهایی که طلوع کرده است بر او
آفتاب ذکر خداوند است سبحانه و تعالی و از جناب صادق است که هیچ
مجلسی نیست که جمع شوند در آن مجلس ابرار و فجار پس بر خیزند بغیر ذکر خدا مگر
اینکه آن مجلس حسرت خواهد بود بر آنها در روز قیامت و از آنچه گذشت که معیا
طاعت و معصیت ذکر و غفلت است و ذکر خدا نماز است و حقیقت نماز است

و روح همه عبادات است و عبادات بذكر خدا عبادت است و بدون ذكر خدا
صورت عبادت معصیت است نه عبادت معلوم میشود که هر مجلسی که بدون
ذكر خدا باشد روز قیامت حسرت خواهد بود برای ایشان بلکه هر دقیقه عمر و
خواهد بود و آیه مبارکه وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و همچنین آیه مبارکه كُلُّ نَفْسٍ بِمَا
كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ دلالت دارد بر اینکه اعمال
بولاية مقبولست و خسران نیست زیرا که اصحاب یمن را شیعیان خود
تفسیر کرده اند و ایمان و عمل صالح هم که نیست مگر برای شیعیان آن بزرگواران
و هرگاه قید حیثیت را اعتبار کنیم معنی هر دو آیه این میشود که هر کس هر چه کند قید او
خواهد بود و باعث خسران او خواهد بود مگر آنها که خود را بر فراق ولایت بسته
اگر عمل آنها از حیثیت ولایت باشد باعث خسران و قید آنها نخواهد شد و حیثیت
ولایت حیثیت صحت عبادت است و دانستی که عبادت بذكر خدا عبادت است
پس حیثیت ولایت حیثیت ذکر خدا است پس هر کس هر چه کند و بال خسران
و قید او خواهد بود مگر اینکه روح عمل او ذکر خدا باشد یعنی ولایت مرتضی علی
که موجب ذکر خدا است و ذکر خدا اگر چه همان است که حق تعالی شانه در خط
انسانی باشد لکن چون در عرف از زمان آدم ذکر خدا که میگفتند ذکر لسانی که
ذکر جلی باشد میخواهند یا ذکر جانی که ذکر خفی باشد که عبارت از از جبران است

مگر از عمر بگذرد و بدون ذکر خدا آن دقیقه عمر حسرت

در ذکر فضیلت ذکرناحی از صفت ابراهیم

۲۴۷

از اسماء الهی بر زبان یا نقش بندی اسمی از اسماء الهی در قلب یا نیت ذکر
که در آیات و اخبار وارد شده است منصرف می‌شود بهین ذکر جلی و خفی مصطلح
در خاطر داشتن مذکور فقط بلکه ذکر و فکر که با هم ذکر می‌شد از فکر و خاطر داشتن
مذکور منظور بود و از ذکر جریان اسمی از اسماء الهی بر زبان سر بر زبان دل و انجاء
ذکر خواهد شد اشعار بهین مطلب دارد و در میان بسیاری از سلاسل ذکر
خفی بوده که مشایخ آنها تلقین می‌کردند بلکه متراضین عجم و زردشتیان نیز
بهین ذکر خفی مواظبت می‌داشتند و بوده است این ذکر خفی در متراضین
سابق اسلام زیرا که این طائفه مدعی می‌باشند که این طریقه تلقین ذکر و
توبه و عهد و پیمان گرفتن معصومین یا ابید و نفسا بنفس یا رسیده بلکه
موافق اخبار ائمه و صایت این طریقه از زمان آدم یا ابید و نفسا بنفس
منتهی شد بحضرت ابطالب و موافق اخبار یک دلالیت دارد بر اینکه حضرت
ابطالب سپرد و دایع و صایت را بحضرت محمد و مات من توبه و دایع صایت
و این طریقه بیعت و عهد و پیمان گرفتن از زمان آدم بوده است تا زمان حضرت
خاتم و از آن زمان هم بوده و خواهد بود تا انقراض عالم و اینکه در اخبار و آیات
ذکر را موصوف بکثرت کرده اند دلالیت دارد بر اینکه مراد از ذکر جریان اسمی
از اسماء الهی است بر زبان سر یا بر زبان دل زیرا که کثرت در عهد و دایع
میشود و بودن مذکور در خاطر عهد و بر دار نیست مگر بعضی تخیل غفلات بلکه

در آن استعمال دوام مناسبست نه استعمال عدد و کثرت و آیه مبارکه
 الذِّبْنَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ دَلَالَت دارد بر جریان اسمی از اسماء بر
 یکی از دوزبان و خبر شریف خبر اعمالکم و اذکارکم عند ملککم
 و ارفعها عند منزلیکم فی درجاتکم و خبر ما طلعت علیه
 الشمس ذکر الله سبحانه و تعالی دلالته دارد بر اینکه مراد با اذکارکم
 جریان اسمی است از اسماء الله بر یکی از دوزبان زیرا که اذکار مراد فاعمال
 ذکر کرد که مثل اقوال است که مقابل اعمال ذکر میشود و حدیث شریف
 مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَأِ كَرَّمْتُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَأِ ثَنِيَّةٍ وَ حَدِيثُ
 شَرِيفٍ دِيكَرُ كَرَّمَوْدُ بَابِنِ اَدَمَ اَذْكَرَنِي فِي مَلَأٍ اَذْكَرَكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْ
 مَلِكِكَ مبادراز امثال اینها ذکر زبانیست یا جانی و حدیثی که از جناب
 صادق مرویست دلالت دارد بر اینکه مراد از ذکر ذکر زبانیست نه در خاطر
 داشتن تنها و آن اینست که هیچ چیز نیست مگر اینکه برای او حدیست که باو
 منتهی میشود فرض فرمود خداوند فرائض را کسی که بجای آورد آنها را حد آنهاست
 و فرض فرمود روزه شهر رمضان را کسی که بجای آورد روزه او را پس همان حد
 او است و فرض فرمود حج را کسی که حج گذارد پس همان حد او است مگر ذکر که
 برای او حدی نیست و راضی نشده است در آن بغلیل و قرار نداده برای او
 حدی را که باو منتهی شود و فرمود که پدرم کثیرا ذکر بود بودم که باو منتهی

در ذکر فضائل گرامی و اجزای اجانه

۲۴۹

و ذکر خدا میکرد و با او طعام میخورد و ذکر خدا میکرد و با قوم صحبت میداشت
و صحبت داشتن او را از ذکر خدا باز نمیداشت و بودم که میدیدم که زبانش
بکامش چسبیده بود و لا اله الا الله میگفت و بود که ما را جمع میکرد و امر میکرد
ما را بذكر خدا تا آفتاب طلوع میکرد پس چون نیک نظر کنیم تمام اجزاء این
حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد ذکر زبانیست یا جانی و اخباریکه دلالت دارد
بر تفاضل میانه اذکار تمام دلالت دارد بر اینکه مراد یکی از دو زبانست چنانکه
روایت شده که اشرف اذکار لا اله الا الله است و آیه مبارکه و اذکرک ربک
فی نفسک تضرعاً و خیفه دلالت دارد بر ذکر یکی از دو زبان یا ذکر هر دو
زبان و حدیث حضرت امیر که فرمود من ذکر الله عز وجل ستر است
تجقق که ذکر خدا کرده است بسیار که منافقین ذکر خدا میکردند و لایق
و ذکر نمیکردند در پنهانی فرمود حق تعالی بر آؤن الناس و ذکر خدا نمیکردند
مگر کم دلالت دارد بر ذکر زبانی و جانی و اخباریکه دلالت دارد بر حضور
حلقهای ذکر و شرافت حلقهای ذکر و شرافت کسی که حاضر شود در حلقه
و ذکر دلالت دارد بر ذکر زبان پس زبان دل زیرا که قبل از ظهور دولت
اسلام و بعد از ظهور آن حلقه ذکر نبوده بود سوای اینکه در دوریکه میکر می
و بذكر خدا بذكر جلی یا خفی میباشند چنانکه در همین زمانها در بسیار از سلاسل
صوفیه معمولست که در دوریکه میکر میباشند و بذكر خدا مشغول میشوند و اجزاء



در فضیلت حلقهای ذکر شده است دلالت بر فضیلت و شرافت اهل این
حلقها و این بشارت است برای مؤمنین بحیث اینکه غیر مؤمنین حلقه ذکر
نداشتند و اجتماع در ذکر مصائب و مناقب ائمه هدی که بعد از مدتی از دو
اسلام مرسوم شده است اگر چه آن اخبار حلقهای ذکر شامل این مجالس هم
میشود که فرمودند ذکر ما از جمله ذکر خدا است و کسی که ذکر ما کند ذکر خدا کرده
است لکن در صدر اسلام اینگونه مجالس منعقد نمیشد از حضرت رسول رواست
شده است که هرگاه مردی میباید بریاض بهشت پس تفرج کنید در آنها عرض
کردند که باغهای بهشت چه چیز است فرمود حلقهای ذکر و از آنجا که فرمود
مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ مِنْ عُنُقِهِ غَيْرِ مَجَالِسٍ فَرَكْرَ حَلَقَتَا
ذکری که بغیر اذن و اجازه شیخ مجازی باشد نخواهد بود و مجلسی که در آن مجلس ذکر
خدا نباشد مجلس ذکر شیطان خواهد بود اگر چه در ظاهر ذکر خدا باشد و مجلسی که
در آن ذکر شیطان باشد مجلس فخر خدا است نه مجلس رحمت و نه باغ بهشت
و این بشارت عظیمه است برای شیعه و مؤمن و بعد فرمود حضرت رسول
که از برای خدا آنکه سیاره هست که طلب میکنند حلقهای ذکر را پس هرگاه
رسیدند بآنها احاطه میکنند و در آنها را و از آنحضرت نیز ابوذر روایت
کرده است که فرمود حضور مجلس ذکر بهتر است از هزار رکعت نماز و حضور
مجلس علم بهتر است از شش هزار جنازه کسی عرض کرد که برای قرآن

در ذکر فضیلت کرامات و معجزات ائمه اطهار

۲۵۱

چه ابراست فرمود نفع نمیشد قرآن مگر بعلم و آزار این خبر معلوم میشود که مراد
بجلس ذکر و حلقهای ذکر غیر مجلس درس و علم است و نیست مگر همان که معروف
بود که با هم می نشستند و بذکر ماخوذ از امام یا شیخ مجاز مشغول میشدند که
گفتم از قبل از اسلام بوده که مرثاضین عجم داشتند و معمول میداشتند و این
از آنحضرت روایت شده که فرمود پیشی گیرید بسوی باغهای بهشت در دوزخ
عرض کردند که کدامست باغهای بهشت در دنیا فرمود حلقهای ذکر و وجه این
که حلقهای ذکر را با باغهای بهشت نامیده اند اینست که ولایت مرتضی علی باب
شهر علم و باب ملکوتست و ذکر ماخوذ از شخص مجاز بمنزله کلید باب ملکوت است
و آن ذکر را بر زبان سپریا بر زبان دل جاری کردن بمنزله گشودن باب ملکوت
و داخل شدن در ملکوتست و ملکوت تمام مراتب باغهای بهشت است
پس کسانی که مشغول بذکر میشوند داخل ملکوت و باغهای بهشت میشوند
پس هم آنها اگر چه از ملکوت بکن روح آنها در باغ بهشت است و کسی که
بر آنها بگذرد اگر چه در ظاهر و در دنیا بر جبهت ملکی و دنیوی آنها گذشته است لکن
چون فعلیت اخیره آنها جهت ملکوتی و روحانی آنها است که در باغهای بهشت
واقع شده اند و خود آنها بآن جهت ملکوتی و باغهای بهشت شده اند پس کسی
که بر آنها بگذرد در باغهای بهشت گذر کرده است و مجلس جماعی که بعض
سلاسل بوده همان مجلس ذکر بود که بعد از اشتغال بذکر بخود میشدند و حرکات



بچودانه میگردند و کسی که دیده ملکوتی او باز شده باشد اهل ذکر را می بیند که
در باغهای بهشت گردش میکنند چنانکه آنحضرت آنها را میدید و مجلس آنها را
باغهای بهشت میدید و اگر خود را اگر اندک چشم او باز شود خود را می بیند در باغ
وستان و گل و ریحان **باب نهم** در بیان ذکر خفی و فضیلت
آن تابشارت عظیمی باشد برای صاحبان این ذکر بدانکه انسان را خداوند متعال خلق
کرده است از روح ملکوتی و جسد ملکی و برای جسد او مدارکی قرار داده است که
بآن مدارک و تدبیر خیال و عقل معاشی رفع احتیاج خود را از جهت بدن نماید
زیرا که خلق کرده است او را میان خالی که محتاجست باکل و شرب در بقای تن
و برهنه پوست از لباس تکوینی که محتاجست بجهت رفع سرما و گرما لباس تن و
بقای نوع قوه توالد و آلات تناسل در آن قرار داده است که محتاج است
بنکاح و بدن او را قابل تاثر از آفتاب و باران و سرما قرار داده است که
محتاج بخانه وزن و لباس و خوراک است وزن و خانه داشتن را بدون تدبیر
و بکار بردن هوش قرار نداده است لهذا برای او عقل معاشی و خیال
و مدارک ظاهره قرار داده است که تواند رفع حاجات بدنی خود نماید و بحیث
روح انسانی که از عالم ملکوت و عالم ارواح است مدارکی قرار داده است
که بآن مدارک ادراک کند مرکبات روحانی را که بواسطه ادراک مرکبات
روحانی منجذب شود به عالم ارواح که وطن اصلی او است و چون در مرکبات

در بیان کسری خفی فضیلت آن

۲۵۳

عالم ارواح پس روح و روح انسانی فعلیت اخیره او است پس انجذاب
روح بعالم ارواح انجذاب انسانست بعالم ارواح و از این جهت بود که خست
خفی مرتبت بواسطه انجذاب روح بعالم ارواح تمام اجزای تن آنحضرت منجذب
و مغلوب شد از برای روح بحیثیتی که سایه نداشت و مدارک ظاهره آن بزرگوار
روحانی شد که ملائکه را مشاهده میکرد و از و اج جسمانی آنحضرت اتمات فرزند
روحانی آنحضرت شدند و بر فرزند های روحانی چون فرزند جسمانی حرام شدند و
بدن ملکی را سیر بر ملکوت و جبروت داد و هر کس که تواند مدارک روحانی را
قوت دهد و مدارک جسمانی را ضعیف نماید یا از کار باز دارد همین مناسبت
با ارواح پیدا کند که وقت خلاصی از تن از مشاهده ارواح پو حشیت نیفتد و چون
خداوند متعال بجهت دوران این عالم طبع بستنی نهاده که تمام اموری این عالم
باسباب جاری شود تا مردم بر سنت اسباب رفته این عالم را عالم اسباب
دانند و گرفتاران اسباب از طریق اسباب بمطلوب خود رسند و اسباب را
چنانکه حال اغلب الناس است مستقل دانند بلکه عاتقه خلق سوای اسباب
مستنی شناسند تا اینکه در غفلت چند گاهی تواند برقرار بماند از این جهت
از زمان آدم تا زمان خاتم و بعد از آن بزرگوار تا انقراض عالم در وصول بعالم
ارواح که غایت خلقت عالم و آدم است بزرگان هر شریعت و ملت که
بوده بتعلیم الهی سنت تعیین ذکر لسانی یا ذکر جنانی قرار داده اند تا اینکه



باب نهم

۴۳

و بایمانیم

بواسطه اتصال جسمانی و دست بدست دادن که اسمش بیعت گذاشته اند
اتصال روحانی میانه بایع و مشتری حاصل شود که صورتی از رسول یا امام
یا شیخ مجاز از آنها از طریق باطن متصل بدل بایع شود که آن صورت متصله
بدل بایع را در کلام مجید ایمان داخل دل نامیده و همان صورت است بایه الابوة و
البنوة میانه مشتری و بایع و همانست نوریکه یسعی بین ایند بایم و همان است
قائم آل محمد در عالم صغیر که شک میکند بایع و دیگران در تولد آن و غایتست
از نظر خود بایع و دیگران و همانست که وقت ظهور او زمین دل بایع باورش
و تمام پستی و بلندیها در وجود بایع همسر شود و گرگ و میش باهم در وجود او
آب خورند و دست او روی سر همه اهل مملکت گذاشته شود و عقل همه جمع
شود و در روی زمین وجود او کفر نماند و چون اسما و قوالب عنوانانند و عنوانان
مفهم مستمی میباشند و این هم مجربست که هر چه را در خیال تکرار در آورند صورت
آن چیز در خیال متمثل شود از این جهت قرار بزرگان دین بر این بوده که اسمی از
اسماء الله را که عنوان صفاتی از صفات حق تعالی شانه باشد تلقین میکردند که بخو
ذکر جلی یاد کر خفی مواظبت بر آن میکردند تا حق تعالی شانه بآن صفت بر لک
تجلی کند یا شیخ سالک که منظر و مجلای صفات هشت برای او متمثل شود زیرا که
آن پیوند ولایت که صورت ملکوتی شیخ است با وصل میشود و بواسطه تکرار اسم
حق تعالی شانه حجب هوای نفسانی از روی دل برداشته میشود و تکرار دل

در بیان ذکر خفی و فضیلت آن

۵۵

زود کرده و آن صورت پنهانی نمایان شود و چون مانع مفتوح شدن چشم و
 گوش و اشتغال خیال و نفس است مدارک ظاهره و ظاهر حویه دنیا بیشتر از
 مشایخ سلاسل عرفا تلقین ذکر خفی میکردند زیرا که ذکر خفی را بآن نحو که تلقین میکردند
 زبان و چشم و گوش و دل بآن ذکر مشغول میشد و باین اشتغال چشم و گوش و
 زبان سرکه مانع توجه جانش بسوی آخرت از کار و اشتغال بازماند زیرا که دنیا
 و آخرت که فرمودند ضرتانند در باره همین مدارک ظاهره و مدارک باطنه جاری است
 چون مدارک باطنه در سرحد غیب واقعند یعنی در سرحد ملکوت و ولایت مرتضی
 علی باب شهرستان علم و ملکوت است و این ذکر قلبی متبرکه کلمه آن در و گویند
 این باب است لایحه بموافقت نمودن بر این ذکر و از کار ماندن مدارک ظاهره که
 مانع فتح این بابند ^{است} این درگشوده شود و صاحب این باب نمایان گردد که غایت
 قصونی و بغیه عظمی ظهور صاحب خانه و شهر است و چون ذکر لسانی مانع اشتغال
 مدارک ظاهره و همچنین مانع توجه مدارک خیالیه نیست از توجه بجهات
 دنیوی و در فائده مطلوبه برابری با ذکر خیالی نتواند نماید دیگر آنکه ذکر لسانی بر یا
 نزدیک و ذکر خفی بخلوص نزدیکتر است و دیگر آنکه در ذکر لسانی مدارک
 باطنه ملکوتیه باید اول متوجه ظاهر نمود و مشغول مدارک ظاهره دنیویه داشت
 تا از اینجا بواسطه ادراک معانی و عنوانات متوجه ملکوت شود و در ذکر
 خفی مدارک ملکوتیه از اول مر متوجه بملکوت و معانی ملکوتیه میشوند و در این



بعد مسافت راهزنها را هزنی میکنند مآخه و دیگر آنکه ذکر خفی هرگاه اندک بقوت
 ادا شود نقص خائیات روح حیوانی بهتر و بیشتر میکند و هر چه روح حیوانی از دغا^{نیت}
 صافتر تجلی آثار در آن بیشتر و چنانکه فرمود پس طلب کنند از وراء حجب آثار را
 و دیگر آنکه ذکر خفی اگر اندک بقوت ادا شود مزاج بدن را قوت دهد و در قوت مزاج
 بدن تولید خلط صالح است و در تولید خلط صالح روح حیوانی معتدل تر و
 در اعتدال شباهت بملکوتین بیشتر و در شباهت بملکوتین که اوایل علل^{است}
 تجلی ملکوتین زیاد تر است و دیگر آنکه در ذکر خفی لذتی برای جان انسانست که همان
 لذت جاذب جاست بسوی ملکوت و رافع کلفت و رحمت است از جان بخلاف
 ذکر جلی که آن لذت جان مثل ذکر خفی از آن حاصل نیست اگر چه تا مادام که
 با اختیار خود شخص با لک مشغول ذکر شود چه جلی و چه خفی کلفت و رحمت دارد
 کما قبل جمله دانسته که این بستی فتح است ذکر و فکر افتیاری دورست
 و دیگر آنکه ذکر جلی را با اشتغال بان بخوازم معاش ممکن نیست مشغول شده
 بخلاف ذکر خفی که در همه حال و با همه کارا مکان دارد که مشغول شوند و از این
 جنت که مصداق الذین هم علی صلوٰتهم دائمون حقیقت ذکر خفی
 تواند باشد دون ذکر جلی و نماز قالبی چنانکه در خبر اشاره شده است که مادام
 که بنده خدا در ذکر خدا است در نماز است و دیگر آنکه ذکر جانی موجب جمعیت
 خاطر است بخلاف ذکر لبانی که با تفرقه خاطر میزند و دیگر آنکه ذکر جانی

در بیان ذکر خفی فضائل آن

۲۵۷

خیال خلاف رضای هتعالی شمع نمیشود بخلاف ذکر لسانی و دیگر آنکه ذکر
جنانی لمات شیطانی و وسوسه شیطان را بر د بخلاف لسانی که با آنها بنا
و این جبات شرافت که برای این ذکر ذکر شد تمام جبات بشارت برای جنان
این ذکر و آیه مبارکه **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ**
میتواند اشاره باشد به ذکر خفی و جلی هر دو اشاره باشد بسوی در خاطر آوردن مذکور
و این فمدحی در کتاب عمده الداعی فرموده که تحقیق که دانستی فضل دعا و ذکر را
و دانستی افضل از هر یک کدام است از هر دو پست و آنچه ستر است افضل است از
چهره بقا و مرتبه و بطرق مختلفه و در کتب معتبره روایت شده است که **لَا يَكْتُبُ**
الْمَلَكُ إِلَّا مَا سَمِعَ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا
وَ خُفْيَةً فَلَا يَعْلَمُ ثَوَابُ ذَلِكَ لَكَ فِي نَفْسِكَ إِلَّا جَلَّ غَيْرُ اللَّهِ لِعَظَمَتِهِ
اگر ذا که بدستور ما خود از شیخ مجاز مشغول شود خود ملقفت میشود که ثواب ذکر
از اندازه گیری ملک و غیر ملک بیرونست و کفنی فضل ما را ^{منزله} **عَنِ ابْنِ مَرْوَانَ**
مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سِرًّا فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا و حضرت رسول فرمود بای ذرره
که ذکر خدا کن ذکر خامل عرض نمود که خامل چیست فرمود که ذکر خفی است و حضرت
سید سجاد در مناجات خود عرض کرد **وَ اِنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ** که ظاهر
اینست که مراد همان ذکر خفی مصطلح میانه آنها باشد که گفتیم که از زمان آدم این
نحو ذکر بوده و معهود بوده در میانه اوصیاء و چون این ذکر جنانی بواسطه

۲ فی نفسک

منع اشتغال بدنی و منع مدارک ظاهره از اشتغال و از حیثیت صورت
عمل آن و تحمل معنی و ظهور خاصیت آن قدری زحمت و کلفت دارد و آنرا گویند
از خداوند متعال مسئلت نمایند که انس و را باین ذکر عطا کند و الا ذکر لسانی را
کلفت و زحمتی نیست که حضرت مسئلت نماید از خداوند عزت انس با و را و در صحیفه
و اشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر وفيها و فرغ قلبی لمحبتك
و اشغله بذكرك و في المناجاة الحمد عشر المئتين الى سبدها التجاني
ما الذخا طرا لا الهام بذكرك على القلوب و ظاهر این عبارات
اینست که مراد همین ذکر مصطلح باشد که از زمان آدم بوده و در میان بندهگان
خدا و حضرت حق تعالی شانه بحضرت عیسی فرمود مراد پریش نفس خود ذکر کن
که من هم ترا در پیش نفس خود ذکر کنم و من را ذکر کن در میان جمعیت که من
ترا ذکر کنم در میان جماعتی که بهتر از جماعت آدمیتن باشد و ایضا فرمود
بآن حضرت که ای عیسی دل خود را نرم کن برای من و بسیار کن ذکر مرا در خلوات
و در حدیث قدسی است که هر بنده که مطلع شوم بر دل او پس بینم که غالب
دل او هست چنگ زدن بذكر من من خود متوجه خواهیم شد سیاست او را
و من جلیس او و حدیث گفته او و انیس او خواهیم بود و هر یک از اینها بظاهر
اشعار دارد و بذكر خفی مصطلح صوفیه و شرفی بالاتر از اینکه خداوند متعال و اگر
انسان و انیس و منشین و بصحبت باشد با انسان و بشارتی هم از این

در بیان ذکر خفی و فضیلت آن

۲۵۹

نیت و این معلوم شد که آیات و اخبار در فضیلت ذکر و امر بآن و ترغیب
در آن بسیار است پس معلوم باید باشد که تمام اینها مطلق است و مقید
بذکر مخصوص یا کیفیت مخصوص نیست و شامل میشود از کار لسانیته را چه مداومت
بر یک اسم کنند و تکرار همان یک اسم کنند و چه اسماء متعدده الهیه را بر زبان
جاری کنند و همچنین شامل میشود ذکر جانی مصطلح صوفیه را بآن کیفیت
مخصوصه که در میان مشایخ مصطلح است که گفتیم که این ذکر خفی باین کیفیت که دارند
از زمان آدم بوده و در میان متراصنین غیر اسلام نیز بوده و مشایخ طریقت
اسلام تلقین ذکر جلی یا خفی میکردند و مدعی این میباشند که این طریق تلقین
اسمی از اسماء الله از معصومین یاد باید و نفساً بنفس باریسیده و ما از فرشتگان
معصوم این طریق را داریم و چون ذکر خدا از جمله عبادات است باید هر کس را بخواند
بر اسمی از اسماء الله موافقت نماید چه بطریق ذکر جلی یا خفی یا اسماء عدیده
الهیة را بر زبان می آورده باشد باید تقلید شخص مجاز از معصوم باشد که اگر بدو
تقلید باشد مثل سایر عبادات اثری بر آن مترتب نخواهد شد هرگاه مقتصر
در تقلید باشد چنانکه فتوای علماء شریعت نیز همین است و چون در طریق
چنانکه در آیات و اخبار اشاره و تصریح بآن شده بدون اجازه مجاز سابق
و بستگیری و قیام محاکمه روانه بوده بلکه حرام میدانند تکلم کردن و تصریح
کردن در آنچه از جامع بابام باشد یا باذن امام باشد بدون اجازه امام هر یک



باب نهم

۲۶۰

از مشایخ طریق و مشایخ روایت اهتمام در حفظ اجازه خود و ضبط سلسله اجازت
خود داشتند و هر یک شجره اجازه خود را محفوظ و منضبط میداشتند و در مصنفات
خود بسیاری ثبت نموده بمعصوم میرسانیدند و از این جهت بود که اهل طریق
هر یک از علماء شریعت یا مشایخ طریقت را که اجازه آنها را معلوم میکردند
قول آنها را تحت میدانستند که تحت تقلید خود را یقین داشتند و امر و نهی
شیخ روایت را یا شیخ طریقت را واجب الطاعه میدانستند و تخلف بر او
خود حرام میدانستند چون آن شیخ روایت را در احکام قابلیت قائم مقام امام
میدانستند و قول او را قول امام و رد بر او را رد بر امام میگفتند و همچنین شیخ
طریقت را نایب مناب امام و امر و نهی او را امر و نهی امام بلکه امر و نهی خدا
میدانستند و بیعت کننده با آنها را که اطاعت امر و نهی آنها کند اهل بهشت
میدانستند و بر سبیل یقین حکم میکردند که هر کس دست بست آن بزرگواران
بدیه و پیروی امر و نهی آنها کند اهل نجات و اهل بهشت است و هر کس نقض
عهد آنها کند یا عناد فطری و ذاتی با آنها داشته باشد اهل دوزخ است
سبیل یقین و آنکس که دست بست آنها نداده و عناد ذاتی با آنها ندارد
داخل مَرْحُومَنَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است که محکوم علیه بهشت و دوزخ نیست بلکه
إِنَّمَا بَعْدُ بِهِمْ وَإِنَّمَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ دَرَجَةً أُولَئِكَ الَّذِينَ يَتُوبُ إِلَيْهِمْ
مدعی اینند که این طریق یقین ذکر از معصوم باریسده است و اجازه آنها

در باره خود

در بیان کفری نقیضات امن

۲۶۱

هم منضبط است کم از اخبار آحاد مخوف بقرائن نخواهد بود برای آنها که صحت
اجازه آنها بشواید داخله و خارجه معلوم باشد که ذکر شد که قول آنها را حجت
قاطع برای خود میدانند پس انکار آنها که انکار کرده اند طریقه آنها را یا براسم
اقتضای کردن را دور از عقل و بدون دلیل و برهان خواهد بود و تکیه
کردن چیزی را که علم بفساد او نداشته باشند و انکار کردن امر غیر معلوم
در پیش عقل و شرع و عرف مذموم است و حق تعالی شانه در مقام ذم
انکار میفرماید **كُلُّ كَذَّابٍ لَا بِإِيمَانٍ لَّمْ يَجِئُوا بِالْحَقِّ وَكُنَّا بِأَنَّهُمْ كَاذِبُونَ** کذب
كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ یعنی انگرس که
تکذیب کند چیزی را که نداند ظالم است و در خبر است که آنچه از ما بشمار سیده که
دانسته فتنه و آلا بگذارد او را فی سبیل و انکار نکنند که این انکار بوجهی کفر است
و در خبر دیگر کلیه را که از زبان برادر مؤمن شنیدی گمان بد مبر و حال اینکه توانی در
خوبی برای او محمل پیدا کنی و امثال این اخبار بسیار است و گمراشته این
طایفه چون اجازه خود را قرین نص صحیح میدانند و اثر صحیح هم دارند پس در طلب
خود بریقینند و علم تقلید را علم الیقین نموده اند و آنها که انکار میکنند طریقه نسبتاً
علم ندارند بطریقه آنها و جاہل را بر عالم هیچ حجت و بحث روا نبوده و نخواهد بود
علاوه بر این مشایخ طریق اغلب آنها علوم شرعی را بکمال داشته اند چون
شهیدین علیهما الرحمه و ابن فهد حلی و شیخ بهائی و والد ماجد ایشان علیهم

بر آنها معلوم نباشد
و تسامح در ادله پسین
بسیار از فقهاء و برآ
اگر چه برای آنها که صحت
اجازه آنها صحیح



الرحمه و چون آخوند ملا محسن فنیش و آخوند ملا محمد تقی مجلسی رضوان الله علیهما و
 بسیاری دیگر که معروف و غیر معروفند پس آن چیز را که علماء شریعت و از اوستند
 اینها نیز دارا بودند و البته کسی که داراست چیز را خوبی او را و بدی او را بهتر
 میداند از کسی که دارا نیست آنچه را دیگر اینکه آنچه از صفات علم و آثار علم و
 صفات علماء در اخبار ذکر شده در اینها موجود است از خشوع و خشیت و نجابت
 از دار غرور و صدق و امانت و غرلت و وحدت و انس بوحده و وحشت از
 غیر اهل و بیگانگی داشتن از غایب و ترک محاصمه با مردم و صمت و سکوت از
 غیر آنچه او را در دنیا یا آخرت بکار آید و اعراض از لغو و در مخاطبه با جاهلها
 طریق متارکه و مسالمة داشتن و چشم از عیوب غیر پوشش نیدن و بعیب
 خود مشغول بودن و محزون بودن بر ترک رعایت نه مشغوف بودن از
 خطر روایت و غیر ذلک از اوصافی که برای مؤمن و عالم ذکر شده

باب نهم در بیان فکر مصطلح صوفیه بدانکه فکر مطلقا
 نفس است از مبادی معلومه بسوی مطالب مجهوله یا مفعوله مثل سیر کردن
 از انتظامات حرکات سموات و سماویات و اختلافات منظمه شب و روز و فصول
 اربعه و منوط بودن تولید موالید از نبات و حیوان و انسان و همچنین منوط
 بودن تعیش و زیست اینها باین حرکات مختلفه منظمه و اختلافات فصول و
 شب و روز بسوی اینکه این اختلافات منظمه مورثه منافعه کثیره از طبع بشعور



در بیان فکر مصطلح و فتنه

۲۶۳

نیت و از اتفاقات نیز نیست بلکه باید بتدبیر حکیم خورده دان خورده کار
باشد که دقایق صنع خود را عالم و خورده کار بهار را توانا باشد که تواند چنین خانه را
ایجاد کند و مثل اینکه بر خرابه بگذرد و معلومش باشد که این خرابه را بانی بود
و سکنه داشته و بانی مرده و سکنه را مرگ تمام کرده و ما هم پس بانی و سکنه
این خرابه بوده ایم عنقریب ما هم مرگ تمام می شویم و احتمال بقای بعد از مرگ
میرود باید در خیال و فکر بقای بعد الفنا بود یا اینکه رزایل نفس خود را بوجد
ادراک و ازیت رزایل را در خود بیند و نظر کند که اگر این رزایل در نفس بماند
راحت عاجل را برای من نگذارد علاوه از اشتغال بکارهای معاشیه مرا باز دارد
و اگر اقرار بمعاد دارد یا احتمال معاد بدد نظر کند که چنانکه راحت عاجل را ازین
گرفته مانع راحت آجل نیست خواهد بود پس باید از این رزایل خود را پاک کرد
و چون این علمی است که عمل را لازم دارد لافچه این متفکر در صد و فرار از این
رزایل بر میاید و همچنین آنکس که لذت حبیبی الله را بحسب جدان یافته
فکر این میکند که اینکه حب فی الله است چنین لذتی او راست پس چه خواهد
بود لذت حب خدا و چون منتقل شد از حب فی الله و لذت آن بسوی حب
الله و لذت آن در پی ترقی بر آید که از حب فی الله بحت الله برسد و اینها آرد
مراتب فکر است و بالاتر از این آنست که شخص سالک بد کردل خود مشغول
شود و پیوسته از ورا و حجب در انتظار آثار باشد فقط چشمی بهم بچشم باز

باب دهم

کز کد امین سورد صید نیاز و بالاتر از این آنست که بذکر خود مشغول
 شود و صورت ملکوتی شیخ را نصب العین خود قرار دهد تا با عداد این نظر و فکر شوند
 ولایت که صورت ملکوتی شیخست ظاهر گردد و نور هم تسبیح بین اینها هم
 باینها هم نقد حال او شود و بالاتر از این آنست که پیوند ولایت نمایان شود
 که آن بغیة عظمی و غایت مقصودی است و فکری که این طائفه اطلاق کنند آن
 عبارتست از یکی از دو معنی آخر فکر که در خیال آوردن صورت ملکوتی شیخ باشد
 یا ظاهر شدن صورت ملکوتی شیخ که پیوند وجود او شده بود در هنگام دست
 بدست دادن و اتصال صوری بواسطه بیعت کردن چنانکه مکرر گذشت
 در این مختصر که بواسطه بیعت کردن با امام یا شخص مجاز از امام صورت ملکوتی
 امام بدل با یح وصل میشود که همان صورت متصله ایمانست که داخل میشود
 و همانست مصداق بنوت و ابوت بینما و مصداق اخوت میانه مؤمنین و
 همانست فعلیت اخیره سالک و غیر ذلک از آنچه گذشت در سابق و آن
 صورت نورست که ظاهر میشود در قیامت و تسبیح بین اینها هم و باینها هم
 این صورت که فعلیت اخیره مؤمن میشود امانت مؤمن امانت امام و رسول
 و خداست و اذیت مؤمن اذیت آنهاست و معادات با مؤمن معادات
 با خداست و غیبت مؤمن شدید تر از زنا است بلکه از هفتاد زنا بلکه از هفتاد
 زنا با محارم در تحت خانه کعبه و بواسطه این صورتست که هر کس در شکرات

در بیان فکر مضطرب

۲۶۵

يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَخَدَّاءُونَ بِجُودِ مُؤْمِنِينَ وَمُؤْمِنَاتٍ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ وَبِوَاسِطَةِ
 اَيْتِكَ اِيْنصُورَت مَنظَرِ خدَا است خدَاوند متعال در آيه مبارکه اَوَلَيْسَ يَدْعُونَ
 إِلَى النَّارِ وَاللّٰهُ يَدْعُوْهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِآيَاتِهِ دَعْوَتِ رَاسِئِلَتِ نَحْوِ
 دَاوَدَ است بَا اَيْتِكَ مُؤْمِنِينَ وَمُؤْمِنَاتٍ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِآيَاتِهِ وَبِوَاسِطَةِ اِيْن
 صُورِست که اَجَرِ زِيَادِ بَرَايِ مَلَاقَاتِ مُؤْمِنٍ وَمُصَافِحِهِ وَمَعَانِقَةِ مُؤْمِنٍ وَزِيَارَتِ
 مُؤْمِنٍ دَر اَخْبَارِ رَسِيْدَه است وَچُونِ اِيْنصُورَت مَنظَرِ خدَا است دَر اَخْبَارِ
 بَسِيَارِ وَارْدِ شُدَه است که زِيَارَتِ مُؤْمِنِ زِيَارَتِ خدَا است يَاسْمَلُ زِيَارَتِ
 خدَا است دَر فَوْقِ عَرْشِ وَبِوَاسِطَةِ اِيْنصُورِست که مُؤْمِنِ اَشْرَفِ اَز مَلَائِكَةِ آ
 که فَرْمُودَنَدَ مَلَائِكَةُ خَدَامِ مَا وَخَدَامِ مَجِيْتِيْنَ مَا يَبَاشُنَدَ وَبَايِنِ وَاسِطَةِ است که
 رَأْيِ مُؤْمِنٍ وَرُؤْيَايِ مُؤْمِنٍ وَحْيِ است وَبِوَاسِطَةِ هِمَنِ است که خدَاوند
 حَيَا مِيکُنَدَ که عَذَابِ کُنَدَ مُؤْمِنِ رَا اِکْرَهَ دَر اَعْمَالِ خُودِ فَاجِرِ بَاشَدَ وَآنِ صُورَتِ
 سَبَبِ است که فَرْمُودَ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ شِيعَتِي
 وَفَرْمُودَ دِيْنِکُمُ دِيْنِکُمْ فَازِلَ السَّيِّئَةِ فِيْهِ مَغْفُورَةٌ وَالحَسَنَةُ فِيْ غَيْرِهَا
 غَيْرُ مَقْبُولَةٍ وَفَرْمُودَ حَضْرَتِ صَادِقِ که دِيْکَرِ اَنْ دِيْنِ نَدَارَنَدَ وَبَرَايِنِهَا يَمْنَعُ
 شِيعِيَانِ مَا يَبِيْعُ عِبْتِيَّيْتِ وَبِحِجَّتِ اِيْنصُورَتِ فَرْمُودَنَدَ که هَزَارَ تَفَرُّزِ غَيْرِ شِيعَةٍ
 مَا رَاعَوْضَ كَيْفَرِ كُنَا هَكَارِ شِيعِيَانِ مَا يَدِ بِنْدَ که شِيعَةُ مَا فَارِغِ شُدَه اَز مَعَاصِي
 بِيْشْتِ بَرُودَنَدَ وَفَرْمُودَنَدَ که رُوزِ قِيَامَتِ که مِيشُودَ اَعْمَالِ زِشْتِ شِيعَةُ مَا رَا



پهنت

باطینت بخشنی او میگیرند و بخالف مایدهند و اعمال نیک مخالف مارا
باطینت عیسی او از مخالف مایگیرند و بشیعه مایدهند و ظلم هم نموده اند
و نظر باین صورت دارد آنکس که گفته آن کس که زکین بمادر افتاد
بمانه که با خدا در افتاد و آنکس که گفته است الهی آنرا که خواهی برانداز
بماش در اندازی و آن کس که گفته است ای بسا کس که صورت راه زد
قصد صورت کرد و بر الله زد و برای این صورت است که هر کس هر چه کند قید
او و رهن او باشد و خسران او شود مگر شیعه علی که آنچه از حیثیت ولایت
کند موجب ربانی و سود او است و آنچه از روی غفلت کند اگر چه قید خسران
او است در آن حین لکن آن صورت که پیوند وجود او شده است برودی حیران
کند و تبدیل شدن را تبدیل محسنات کند و پاشانید نیرا پاشاند و پوشید نیرا
پوشد و بسبب این صورت است که هر کس هر چه خورد و پوشد و زینت خود کند بر
او حرام است مگر شیعه حضرت مرتضی علی که هر چه کند و خورد و پوشد و زینت
خود قرار دهد بر او حلال است چنانکه فرمود حضرت حق تعالی شانه قل من حرم
زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذي
امنوا مفعولاً عليها في الدنيا خالصه يوم القيمة گر بگیرد خون
جهاز مال مال کی خورد مرد خدا الاصلال و چون این پایه هم چرخ است
و سبب قبول حسانت و مثل اهلای خدا است و نجات ابد از جهنم

در بیان فکر مضطرب و فتنه

۲۶۷

و جذب کننده بسوی بهشت است مشایخ طریق بعضی امر میگردند که صورت
خیالی شیخ را در نظر میگردانند باشند تا بتدریج آنصورت ملکوتی که پیوند وجود
ساکست نمایان شود و اینصورت خیالی را در نظر داشتن مخصوص بمرتبان
اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام مرتاضین مهابادیان و زردشتیان داشته اند
و فوائد این را بسیاری می شمارند اول اینکه عمده فوائد است این است که
ساکت را مستعد ظهور آن پیوند ولایت که صورت مثالی امام یا شیخ مجاز
از امام است میکند و در ظهور آن پیوند فوائد بسیار است که خواهد آمد
دوم آنکه نفس انسان بواسطه شهوات و غضبات و قوه شیطنت که در
وجود او ودیعه گذاشته شده است که اینها مستتبع حرص و امل و حق و حسد
و غیر اینها از رزایل میباشند بتوسط متخیله و صور محفوظه در خیال و دایمه
بامداد قوه شیطنت پیوسته در ضم کردن صور و معانی است بجهت امضا
شهوت و غضب خود و چون اینصورت را در نظر گیرد سالک راه خدا از گرفتار
خیال بانی متخیله آسوده گردد که همه دست از دارائی خود بردارند و مشغول
آنصورت گردند و چون آنصورت منظر خدا و مثل اعلا یحیی حقیقت تعالی شایسته
پس اشتغال بآن اشتغال بجز او اشتغال بتوحید است و انصراف از آن
و اشتغال بصورت بانی متخیله اشراک باشد است که درباره او است
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الظُّلُمُ الْأَوْثَمُ



به البرج في مكان سحيق پس در اشتغال با آن صورت راحت دنیا و
آفرست و در انصراف از آن صورت عذاب دنیا و آخرت سوّم آنکه در
اخبار بسیار ثواب بیشتر برای نظر کردن بصورت عالم و نشستن در خدمت
عالم و تعلیم و تکریم و خدمت و مودت نسبت به عالم ذکر شده است و همچنین
ثواب بسیار برای زیارت مؤمن ذکر شده که احصاء آن نتوان کرد و همیشه
امام و عالم نسبت بمؤمن اشرفست و حضرت باقر فرمود که یک مجلس با کسی که
و ثوق داشته باشم با او بنشینم بهتر است از یکسال عبادت پس تابع باید
ملکوتی متبوع اولی خواهد بود باین ثواب و اینها همه نسبت ببدن ملکی است که
فی الحقیقه مغایر است با عالم زیرا که عالم آن لطیفه ملکوتیت که این بدن ملکی
بمترکه ماده و لباس آن بدن ملکوتیت و بهمان اندازه که بدن ملکوتی شرفست
دارد بر بدن ملکی اجر و ثواب هر یک از اینها نسبت ببدن ملکوتی بیشتر خواهد
بود از اینها نسبت ببدن ملکی چهارم اینکه فرمود با آیتها الذین آمنوا
اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ظاهر امر وجوبست هرگاه واجب یا
راجح باشد معیت با امام بحسب بدن ملکی که معیت با او عین فرقت و جدافت
و حضور در نزد او عین غیوبست البته نسبت ببدن ملکوتی اولی خواهد بود
این معیت که معیتش شوب فرقت و حضورش شوب غیبت ندارد پنجم
فرمود با آیتها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة و

شک نیست که وسیله بالاتر از امام نداریم و نزد خدا و هرگاه تو تسل در نزد
 خدا بیدن ملکی امام راجع باشد البته تو تسل جستن بیدن ملکوتی که فرمود معین
 بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ اولى خواهد بود ششم اینکه در اخبار تبصریح و تلویح
 رسیده که ذکر ائمه هدی ذکر خدا است یا از ذکر خدا است و دانستی که ذکر
 شیئی بخاطر آوردن و بخیال آوردن آنتی است و ذکر لسانی و ذکر قلبی را چون
 میشود که مذکور در خاطر آید ذکر میگویند پس در خیال آوردن آن بزرگواران ذکر
 خدا خواهد بود که آیات قرآنی و اخبار معصومین در امر بزرگوار خدا از حد و انداز بهر
 پس صورت امام و مجاز از امام را در نظر داشتن بیا خدا بودن و بزرگوار شدن
 شد نسبت به مقام اینکه در آیات و اخبار بشمار مدح تفکر و امر بتفکر شده است
 و تفکر نظر کردنست در آیات آفاق و انفس و از آنها بیری لایه منتقل شدن و آیه
 برتر و بالاتر و نماینده تر از آن بزرگواران نیست که فرمود حضرت امیر المؤمنین
 كَلَامَةُ الْكِبَرِيَّةِ وَ هِيَ مَقَامُ بَشَرِيَّةِ أَنْبِئَاءِ كَوَارِئِهِ وَ نَمَائِنُهُ حَقٌّ بَاشَدَ كَه
 فرمود حضرت رسول که مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ البته صورت ملکوتی
 آنحضرت در آیه بودن اکل خواهد بود چنانکه فرمود معین بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةِ
 اللَّهِ که در آیه بودن بمرتبه است که غیر ذی الایه هیچ نیست که بطریق هر فرمود
 آن بزرگوار که مَعْرِفَةُ بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَةُ
 بِالنُّورَانِيَّةِ هِشتم در اخبار بسیار نسی از تفکر در ذات خدا و امر بتفکر



در آلاء و نعمت های خدائی وارد شده است و نعمتی بزرگتر و آلائی عظیمتر از خود
عالم برای خلق نیست و نعمت بودن مقام بشری آن بزرگواران بحسب اینست که
کشانده و دلالت کننده خلقند بسوی آخرت و بجانب حق تعالی شانه و صورت
ملکوتی آن بزرگواران بواسطه بودن آن صورت از ملکوت و همزنگ بودن با آخرت
و منظر بودن برای حق تعالی شانه جذبش بیشتر و دلالتش زیاده تر خواهد بود و هم
آنکه ائمه ما از حضرت عیسی بحسب تذکره ما نقل کرده اند که حواریون عرض کردند که
با چه کس مجالست کنیم آنحضرت فرمود با کسی مجالست کنید که دیدن او شمارا بیاد
خدا آورد و متعلق او در علم شما افتد و عمل او شمارا رغب با آخرت کند و شک
نیست که صورت ملکوتی در آیه بودن و بیاد خدا آوردن بالاتر از بدن ملکوتی آن بزرگواران
و اگر حال حضور برای شخص پیدا شود که متعلق آن صورت ملکوتی و عمل او را ملاحظه
تواند کند و راقی بودن علم و رغب کردن با آخرت کاملتر خواهد بود و هم آنکه حضرت
حق تعالی شانه با کمال نبیا و خود فرمود و اصبر نفسك مع الذين يدعون
ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم
ترید زینة الحیوة الدنیا یعنی از اتباع خود و مؤمنین روگردان مباش و
بصبر و ادب نفس خود را با اینها بعد از آنکه اکل انبیاء را امر کند بصبر کردن با ایشان
اتباع البتة اتباع مامور خواهند بود بطریق اولی بصبر کردن بانبیاء و امام و مبرکات
مامور باشند بصبر کردن بامام ملکوتی امام البتة مامور خواهند بودند با ملکوت امام

که از نسبت بخدا و آخرت یازدهم اینست که فرمود حضرت حق تعالی شأنه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ظاهراً و رابطه بهمان است
که در شعور بلاد اسلام و حدود مملکت بجهت سرحد داری اسب آدم داشته باشند
و در اخبار بر رابطه به امام که بکوجه از وجه آیه شریفه است تفسیر شده است
و رابطه به امام مرتبه اولای آنست که بحسب بشریت رفت و آمد در حد
امام بکند و مرتبه ثانیه اینست که دست بدست امام دهد و دعوت باطنه و
احکام قلبیه را از امام بپذیرد و مرتبه ثالثه اینست که دل خود را بادل امام
پیوند نماید و آن اینست که پیوسته صورت مثالی امام را که بمنزل جلال
از جانب امام است بسوی سالک در نظر داشته باشد و مرتبه رابعه این است
که آن پیوند ولایت که بواسطه بیعت بدل سالک رسیده است نمایان شود
بسیب فکر و شگلف فکر بنحو نمایان شدن مباین بر مباین مرتبه خامسه نمایان شدن
آن پیوند است بنحو حلول مرتبه سادسه نمایان شدن است بنحو اتحاد مرتبه سابعه
نمایان شدن است بنحو وحدت که از سالک هیچ نماند و این مرتبه از رابطه را
در شیخ گویند و بنا بر این وجه اصبر و صابر و ابر و ابر باید مناسب رابطه تفسیر
شود که معنی این باشد صبر بر آمد و شد در خدمت امام و بر بیعت با امام
و بر نظر داشتن بر صورت مثالی امام و بر ظهور صورت ملکوتی امام و یکدیگر را
این مراتب بصبر و اداریه و معین یکدیگر باشید در صبر کردن بر این مراتب از رابطه

و از دهم اینست که در آیات و اخبار ذکر ابتغاء وجه الله و مدح طلب وجه الله
و مدح طلب رضای خدا بسیار و وجه الله نیست مگر آنکه بدئی چنانکه خود فرمود
که باید جمیع اعمال بجهت طلب وجه الله الذی یؤتی منه باشد و آن صورت ملکوتی
امام است و همچنین جمیع اعمال بجهت طلب رضای اله باشد و رضای اله بوجه
ولایت تفسیر شده که آن پیوند ولایت باشد که صورت ملکوتی امام است
سیزدهم این است که فرمود و اصبر نفسك مع الذین یبدعون ربهم
بالخداوة و العشی یزیدون و جهة که آن بزرگوار را امر فرمود بصبر کردن
با آنها که در طلب وجه او میباشند و دانستی که اراده وجه او اراده صورت ملکوتی
امام است چون آن بزرگوار نامور شد که صبر کند باین ملکی اتباع که طالب وجه او
میباشند البته این طلب مرغوب و مطلوب خواهد بود و از برای آن حضرت هم
صبر باین مثالی آید خواهد بود چنانکه گفته شده است آنجا لایکه دام اولیا است
عکس بر رویان بستان خدا است چهاردهم اینکه فرمود بحضرت پیغمبر و لا
تطرد الذین یبدعون ربهم بالخداوة و العشی یزیدون و جهة
که نبی فرمود آنحضرت را از اینکه دور کند کسانی را که نظر بر بشریت آن حضرت داشته
باشند بجهت استعداد از برای نظر داشتن بر صورت ملکوتی آن حضرت که معلوم
میشود که نظر داشتن بر صورت ملکی آن حضرت مطلوبست بجهت استعداد نظر
داشتن بر صورت ملکوتی آنجناب پانزدهم اینست که فرمود حضرت امیر

بِاسْلَامٍ وَبِاجْتِدَابِ لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ اِيْمَانَهُ حَتَّى يَغْرِقَنِي بِالنُّوْرِ اَنِيَّةً
وَ اِذَا غَرِقَنِي بِذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُّتَحَنٍّ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ شَرَحَ
صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ و معرفت بنورانيت دانستی که ظهور صورت ملکوتی امام
و نمایان شدن پیوند ولایت و گذشت که تکلف در نظر گرفتن صورت امام
یا شیخ مجاز از امام مستعد میکند نفس مؤمن را از برای ظهور آن صورت ملکوتی که
پیوند ولایت است که کمال ایمان در آنست شانزدهم اینست که ابو خالد کابلی
گفت سؤال کردم از جناب باقر ع از قول خدا تعالی شانه فَاْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ
رَسُوْلِهِ وَ النُّوْرَ الَّذِيْ اَنْزَلْنَا مَعَهُ فَرَمُوْا يَا اَبَا خَالِدٍ نُّوْرُ قَسَمِ خِدَا اِنَّهُ اَزَالَ
مُحَمَّدٍ يَبَاشَنَد و آنهایند نور خدا در آسمانها و زمین قسم خدا که نور امام در دلها
مؤمنین را روشنائی دهنده تراست از نور شمس و آنهارو شن میگردانند قلوب
مؤمنین را و محبوب میسازد خداوند نور آنها را از هر کس که میخواهد و از پیشتر معلوم
شد که نور امام صورت ملکوتی امام است که دلهای مؤمنین را روشن میکند
در حدیث پیش گذشت که معرفت بالنور اینه معرفت صورت ملکوتی امام است
هفدهم اینست که در خبر است که صورت انسانی بزرگترین حجت های خدا است
بر خلق و اینست کتاب مبین که خداوند بدست خود نوشته است و میگوید
که بنا کرده است بحکمت و اینست مجموع صور العالمین و اینست مختصر از
علوم لوح محفوظ و اوداست شاهد هر فائشی و حجت بر هر جاحدی و اوداست

در بیان فکر مضطرب و فتنه

۲۷۵

و حج و زیارت قبور انبیاء و اولیاء است و غرض از نماز اینست که در آنوقت نفس
متوجه جناب حق شود بواسطه اوصاف و اورادی که در نماز میخواند و با هیئات
قیام و رکوع و قعود و سلام متذکر حق شود و غرض از حج اینست که در آنموضع
شریف بوقت اصطلام حجرا الاسود و در وقت طواف حتراب یاد آورد و غرض
از زیارت مرقد شریف نبی و ولی اینست که برابر مرقد شریف آنها بایستد
و صورت صاحب مرقد را در خیال آورد و با او مکالمه نماید و قلب را متوجه صاحب
مرقد نماید تا بواسطه او قلب زایل مستفیض شود و بعد از آنکه در ادعیه و
اوراد و خطاب با ائمه و انبیاء رسیده چنانکه در نماز در سلام بر نبی بخطاب سلام
میکنی و اگر آن نبی یا امام مخاطب را در خیال نیادری آن دعا و این سلام لغو
خواهد بود و این خطاب فی الحقیقه استهزاء خواهد بود نوزدهم اینکه در زیارت
مشروعه وقت زیارت غیر از خطاب و مخاطبات هیچ نیست پس اگر صورت
خیالی مزور در خیال نباشد خطابات لغو خواهد شد بیستم اینست که زیارات
مشاهد متبرکه و قبور ائمه و زیارات اعیان از انبیاء و اولیاء و زیارت برادران
ایمانی مشروع شده است برای اینکه زائر از وقتی که حرکت میکند بسوی مراقدان
بزرگواران یا بسوی اعیان از آنها لامحاله اول صورت خیالی مزور را در خیال
میاورد و بتدریج قوت میگیرد این نقش خیالی آنها تا بشاید برسد یا بخدمت آنها
برسد که اگر صورت خیالی آنها را اول نظر نیابد و طالب مجهول مطلق خوانند

واستهزاء



و حرکت

و حرکت اول و چون حرکات اطفال خواهد بود بپست و یکم اینست که انسانیت
 انسان بآن لطیفه سیاره انسانیست نه بدن طبیعی بلکه تن طبیعی ماده است
 و در انسانیت انسان بپست است و حکم لباس دارد و مرتبه خیال یک
 مرتبه از مراتب انسانیت است و در حکمت نظری در پیش محققین آن
 محقق است که علم بشان نفس است و تعلیم و تعلم از جمله مقدرات و
 مدرک با قوه ذرا که متحد است و در نزد اهل ذوق و حال ثابت است که
 مدرک با مدرک نخواهد بود و قد قبل ای برادر تو همه اندیشه
 باقی تو استخوان و ریشه گرگست اندیشه تو گلشنی در بود غاری تو بهیمه کلخنی
 و قبل ده بود آن نه دل که اندروی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار و
 مدرک با مدرک سنجیت خواهد داشت که فرمود الخبیثات للخبیثین و
 الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبین
 طیبات آمد بسوی طیبین مرغیشین را خبیثاتست هین پس بنا بر این
 هر چه در خیال انسانی باشد انسان در مرتبه خیال با آن متحد خواهد بود اگر صورت
 امام باشد متحد با صورت امام خواهد شد و زهی شرافت و بشارت و اگر صورت
 گاو و خر و خانه و منزل و زن و بچه باشد با آن متحد خواهد بود بپست و دوم
 اینست که در اخبار بسیار مدح انتظار ظهور قائم آل محمد رسیده است و هر یک
 از ائمه باصحاب امر میفرمودند که منتظر باشید دولت ما را با اینکه خود میفرمود

در بیان فکر مصطلح صوفیه

۲۷۷

که غیبت قائم با طول خواهد کشید که بعضی شک در وجود او کند که بوجد نیامد
است و بعضی گویند که هَلْكَ فِي آتِي وَادٍ سَلَكَ پس مراد امر بانتظار ظهور
قائم در عالم کبیر نخواهد بود بلکه مراد از امر بانتظار انتظار ظهور قائم آل محمد خواهد بود در
عالم صغیر و شک نیست که در نظر آوردن صورت امام بتکلف انتظار نیست که بدو
تکلف آن صورت در خیال آید که معنی ظهور پیوند ولایت همین است و ظهور قائم آل
محمد در عالم صغیر نیز اینست که بعد از ظهور او تمامی اهل مملکت دست آنحضرت بر
سر آنها گذاشته شود و عقول همه جمع شود و زمین دل بنور امام مستنیر گردد
تبدیل ارض بغیر ارض شود و گرگ و میش با هم آب خورند که آنوقت صادق
آید بر آنها که اَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ که جمع بین رحمت و غضب
کند و ناهمواری در وجود او برداشته شود که از مشرق مغرب و از مغرب مشرق
دیده شود و آفتاب از مغرب طلوع کند و شمس و قمر با هم جمع شوند و در خبر از جناب
رضا است که در وقت تکبیرة الاحرام بخاطر بیار رسو کند آرا و قرار بدی که یکی از
ائمه را نصب غینک اگر چه آنحضرت مقید فرمود اینرا بنماز لکن معلوم میشود
که این ممدوح است و در نماز که روا باشد در همه احوال روا خواهد بود نیست
و سوم اینست که در صحیفه سجادیة فی دعائنا اذ اعتدک علینا و برای
من الظالمین فالله یحب ما یؤثر است که و صورتی قلبی لها اذ خرت لی من
ثوابک و واضح است که سؤال آنحضرت از حضرت رب العزة از رحمت تصور



مثال ثواب از مقوله حور و قصور نیست که از قصور و پست همتی باشد بلکه وجه
ملکوتیه حسینیه علویه ربانیه باید باشد وَ قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَغْنَاهُمْ
وَرَوْيُكَ حَاجَتِي وَلَقَائِكَ قَرَّةٌ عَيْنِي وَلَا تَكُنُ النَّفْسُ إِلَّا
عِنْدَ رُؤْيَاكَ و امثال آن در مناجات ختمه عشر از آن حضرت اشاره باین
وجه ملکوتیه است تو وطوبی و ما و قامت یار فکر هر کس بقدر همت او است
و چون این معلوم شد پس باید معلوم شود که فکر در اصطلاح شیعیان و مؤمنین
آن پیوند ولایت است که نمایان شود که همان صورت امام یا شیخ مجاز از امام باشد
و تمام آن ادله که دلالت داشت بر حسن نظر انداختن بر صورت ملکوتی امام و
تکلف بنظر آوردن همه آنها در حسن طور صورت ملکوتی امام جاریست بلکه آن
طور اولی است بجز این دلائل بحجت اینکه بنظر آوردن صورت امام تکلف با
بداخله و تعقل نفس باشد و هر عمل که بتعقل نفس آن قید نفس است و نفس بین او است
نهایت اینست که اگر روی آن عمل بجانب حق باشد بعد ربانی خواهد بخشید بخلاف
طور آن صورت بدون تعقل و مداخله نفس که طور آن صورت در این وقت ربانی
نفس خواهد بود بلکه اول باید نفس ربانی یا بد تا بعد آن صورت ظاهر شود که تا نفس
مؤمن متمکن نشود آن صورت ظاهر نشود و مؤمن متمکن آنست که از قید نفس خلاص
باشد و بحجت اشاره بقیه نفس سنگام تعقل داشتن در مثل صورت گفته شده
جمله دانسته که این هستی فحشت ذکر و فکر اختیاری دوزخ است لکن چون



در بیان فکر مضطرب و فتنه

۲۷۹

انسان را گذر باید بر دوزخ باشد این ذکر و فکر اختیاری صراط است که باید
از آن صراط بر دوزخ گذر کند و این مجاز از نقطه حقیقت داند یعنی این فکر اختیاری
طریق فکری کند که بدون تعلل پیدا شود که چون آن فکر پیدا شود و آن شافعه
طوبی است که از بهشت است داخل بهشت خواهد بود و چون این صورت
از ملکوت است جذب ملکوتیتین خواهد کرد بسوی صاحب این صورت و از این جهت
است که در هر جا در قرآن ذکر سکینه شده در اغلب کتب کربنود سماوی هم شده
چه بلفظ جنود لم تر و یا چه بغير این لفظ و چه بتصریح و چه با اشاره و این صورت را
سکینه نیز نامیده اند بجهت اینکه ظورا این صورت آرامی نفس و سکون نفس است
از اضطراب شک و ریب چنانکه فرمود حضرت امیر المؤمنین باسالمان و
یا جنک من لم یعرفنی بالتور انبأ فهو شاک مرتاب و این صورت را
بصور هم می نامند که چنانکه این صورت حاضر است در پیش صاحب صورت
این صورت حضور امام یا مجاز از امام هم هست پس هم حضور است هم حاضر
که در مصداق ملکوتیه مبادی مشتقات و مشتقات هر دو صادق آید باعتبار
مختلفه و چنانکه صورت امام در نزد سالک حاضر میشود صورت ملکوتی سالک
هم در نزد امام حاضر میشود چنانکه حضرت کائنات در حضور صورت ملکوتی علی بن یقین
فرمود که در منی با من احدی نبود سوای علی بن یقین با اینکه علی بن یقین
در بغداد بود و در منی از شیعیان آنحضرت بسیار بودند و باین اعتبار هم



این صورت را بجنوز نامده اند که صورت جنوز سالک را لا ادر
دارد و در پیشام و چون این صورت منظر هست در هر جا ظاهر شود حتما
سنان ظاهر شده است که فرمود لا یسعنی ارضی ولا سماء و یسعنی
قلب عبد المؤمن و باعتبار ولایت تکوینی است یا ولایت تکلیفی که
وصل این صورت باشد بدل سالک که فرمود انا عندا المنکسر قلوبهم
چونکه در وقت انکسار قلب حجب ولایت تکوینی و ولایت تکلیفی یا بکلی
برداشته میشود که آن صورت نمایان شود چنانکه در حال احتضار حجب برداشته
میشود که آن صورت نمایان میشود یا گاهی از حجب باقی میماند که مانع رؤیت آن صورت
نست و از این جهت فرمود من یموت برکته یعنی آنکس که وقت مرگ او رسیده
حجب ولایت تکوینی برداشته میشود که آن صورت که پیوند وجود او شده است نمایان
شود و همان صورت علی است و چون آن پیوند ولایت نمایان شود از گیردار
اختیار آسوده گردد و تردد در امور از او برود و چنانکه زبان حال او پیش از
این طور این بود تا بکی این ابتدا یارب مکن مذهبتم بخشوده مذمب مکن
اشیرتم لا غرو هم پشت یش ز اختیار همچو پالان شکل خویش این گزافه که شود اینو گران
آن کجاوه که شود آنو کشان بفکر از من حمل نا هموار را تا بینیم روضه انوار را
و آن روضه انوار که سالک طالب آنست ظورا این صورت بعد از ظهور این
صور زبان حال او قال او شده که کنم مصالحی کسر زاهدان می کوثر

و من که صاحب ولایت میباشم نمایان میشود و در غیر مؤمن اگر طیف است و نیست
باشد بیست و هجده ظاهر میشود که قبول نکند و فرار کند و اگر طیف است و طیف باشد
بصورتیکه ظاهر شود که قبول کند و حجب ولایت تکلیفی برداشته میشود و حجب

این پیاله ز دستم و اگر این صورت بنجوم باین از شخص ظاهر شود التذاذ خدمت
 او را بعبادت دادارد و اگر امرونی از او بشنود امثال امرونی والتذاذ خدمت
 و استماع امرونی او را بخدمت دادارد و اگر این صورت بنحو طول ظاهر شود
 چنانکه گفته شده است **أَنَا مِنْ أَهْوَى وَمِنْ أَهْوَى أَنَا نَحْنُ رُوحَانَا**
حَلَلْنَا بَدَنًا اینوقت لذت خدمت او را بخدمت دادارد یا کار بکلی باو
 واکذاشته شود و اگر بنخواستاد ظاهر شود چنانکه گفته شده **مَنْ كَيْمَ لَيْلٍ وَ لَيْلٍ**
كَيْسَتْ مَنْ مایکی روحیم اندر دود بدن بکلی کار از سالک برداشته و کار
 خود او صورت کند نهایت اینست که شعوری بنجودیت برای او باقی خواهد بود
 و اگر بنجو وحدت ظاهر شود که اینجا قفای محض است برای سالک که نه فعل از
 او هست و نه شعور باقی دارد و نه اثری از او باقی خواهد بود و اشاره بظنون خود
 حلول دارد انگس که گفته است **نَيْسَتْ بَرْ لَوْحٍ دَلِمَ خِرَافَةٍ قَامَتْ رَدَّتْ**
چکنم حرف دکر یادنداد استاد و آنذ بکرمی که گفته است **کَرْدَشَنَشَا عَشَقْ**
در حرم دل طور قدز میان بر فراشت رایت الله نور و چون این صورت از
 ملکوت و بهشت است گرفتاران عالم طبع از ادبی بهره و از سماع او نفرت دارند
 بلکه بعضی گفته اند که صورت مرشد در نظر داشتن بت پرستی است و درست است
 که گرفتار صورت بودن بت پرستی است لکن چون این صورت منظر حقست تقا
 شانه و در باره او هست این شعر که گفته است **ارضفای می و لطافت جام**



در هم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است نیست کوئی می یادم است
 نیست کوئی جام از این جهت بت پرستی نیست بلکه بت شکنی است
 و مانع راه نیست بلکه راه بر است که باین اعتبار فرمود انا الصراط المستقیم
 و باعتبار این صورتست که فرمود و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و غیر
 ما قبل چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت معنی او بت شکن
 و چون این را میبرد است نه مانع راه و بت شکن است نه بت پرستی درباره
 آن گفته شده است فکر چون جامد شود و ذکر کن ذکر چون جامد شود و فکر کن
 فکر آن باشد که پیش آید راه آن باشد که پیش آید شاهی آن باشد که از خود شود
 نه مخزن و لشکر که بود و از باب اینکه این صورت را گرفتار آن طبع نتواند قبول کند
 و از شنیدنش نفرت دارند فرمود حضرت سید سجاده و ربّ جوهر عالم لَوَافِحُ
 لِقَبْلِ لَیْسَ اَنْتَ مِمَّنْ تَعْبُدُ الْوُثَنَ حضرت آن صورت را بجز بر نامید نظر باینکه تا
 در کات نسبت با و حال عرض دارند نسبت بجز بر اضعاف وجودها مثل
 وجود الاعراض و قوّه وجود تلك الصورة مثل وجود الجوهر
 و حدیث شریف هر که خواهد با خدا بنشیند شود در حضور اولیا بنشیند بر این
 و این حضور صادق است هر که خواهد بنشیند با خدا بنشیند در حضور اولیا
 مرخصت قلم لغدای که بحضرت موسی فرمود برای این شخص صاحب حضور احد
 قلم تفتلوه و لکن الله قتلهم این شخص را شامل است الذین

در بیان فکر مصطلح صبیح

۲۸۳

يَا يَعْزُوكَ اِنَّمَا يَبَايَعُونَكَ بِاللّٰهِ فَاِنَّ لَكَ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ صَدَقَتُكَ بِرِصَالِكَ
 سَكِينَةٍ نَّمَا يَنْتَ وَفِي لَيْلَتِكَ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ
 عِبَادِهِ وَيَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ بِطَرِيقِ حَقِّ قَلْبٍ يَا اِفْرَادُ دُرِّ بَارَةِ صَاحِبِ سَكِينَةٍ
 جَارِيَةٍ وَآيَةُ مَبَارَكَةٍ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
 لِيَزِدُّوا دُورَ اِيْمَانًا نَّامَعَ اِيْمَانُهُمْ اِشَارَةُ نَزُولِ اِيْن صَوْرَتِ وَازْدِيَادِ اِيْمَانِ اِشَارَةُ
 بَايْعَانِ عِيَانِي اِسْتِ كِه بَعْدَ اَز نَزُولِ سَكِينَةٍ بَرَايْمَانِ عِلْمِي تَقْلِيدِي وَ عِلْمِي عِلْمِ اَلْحَقِّ
 اَفْرُودِه مِشُورِ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ اَلْاَرْضِ وَ رِغْبِ اِيْن آيَةِ اِشَارَةُ
 بَايْعَتِ كِه اِيْن سَكِينَةٍ بَا نَصْرٍ وَ ظَفَرِ جُنُودِ اَلْمَرْزُومِ قَرْنِيَّتِ وَ هَمْچِيْنِ اِسْتِ
 وَ بَصْرِكَ اَللّٰهُ نَصْرًا غَرِيْبًا اِشَارَةُ اِيْن اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 رَضِيَ اَللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي
 قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَاَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيْبًا اِشَارَةُ بَايْعَتِ
 وَ اَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيْبًا اِشَارَةُ اِسْتِ بَايْنِكِه اِيْن صَوْرَتِ قَرْنِ فَتْحِ وَ نَصْرَتِ وَ آيَةُ
 مَبَارَكَةٍ شَمَّ اَنْزَلَ اَللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ وَ عَلٰی الْمُؤْمِنِينَ وَ اَنْزَلَ
 جُنُودَ الْفَرَقِ وَ هَا اِشَارَةُ بَايْعَتِ وَ هَمْچِيْنِ اِسْتِ وَ هَمْچِيْنِ اِسْتِ
 عَظِيْمِ اِسْتِ بَرَايِ صَاحِبِ صَوْرَتِ دُرِّ هَرِيْكِ اَز اِيْن آيَاتِ دُرِّ مَقَامِ اِظْهَارِ
 اِتْمَانِ اِظْهَارِ نَزُولِ سَكِينَةٍ رَا مِیْ فَرَايِدِ وَ بَذْكَرْفِ وَ ظَفَرِ وَ نَزُولِ جُنُودِ اَلْمَرْزُومِ اِشَارَةُ
 مِیْ فَرَايِدِ بَايْنِكِه اِيْن صَوْرَتِ اَز مَلَكُوتِ وَ هَمْچِيْنِ اِسْتِ بَا مَلَكُوتِ اِسْتِ قَسَمِ

ملکوتین و قرین فتح و ظفر است و مثل این آیات است ای مبارکه فَاَنْزَلَ اللَّهُ
سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالرَّجُلُ الْمُنَافِقُ كَانَ فِي جُحُودٍ
كَانُوا أَهْلَ الْحَقِّ بِهَا وَدَرِجَاتٍ تَقْرُبُهَا تَقْرِيبُهَا تَقْرِيبُهَا تَقْرِيبُهَا
لَهَا وَجْهٌ كَوْنُهُ إِلَّا لِنَاسٍ كَرِهَتْ دَرَجَاتٍ كَرِهَتْ دَرَجَاتٍ كَرِهَتْ دَرَجَاتٍ
که از بهشت میاید و بصورت انسانست و جمیع فوائد و اجوری که در آیات و
برای فکر ذکر شده است چون این فکر اشرف اقسام فکر است اشرف آن
فوائد و اجور برای این فکر خواهد بود پس اگر تفکر یک ساعت در مثل خرابه که گذر
کنی و با خود فکر کنی که چه شدند ساکنان و بانیان این خرابه بهتر باشد از عبادت
یکسال البته تفکر کردن در صورت ملکوتی امام که سر تا پا نمایش دهنده خدا است
بلکه معنوی معرفتی بالنور البته معرفتی الله غیر خدا نمیتوان تصور نمود بالاتر
خواهد بود از آن تفکر چندین مرتبه و فوائد و لذایذ این حضور سوای فوائد و نظر
آوردن این صورت بتأمل بسیار است که از جمله آنها اینست که این صورت
بواسطه سنجیت با ملکوت جذب کننده انسانست بجانب ملکوت مثل کسی
که در کشتی نشسته باشد و مسافت را برود و هیچ رحمت حرکت و سیر نبیند کما
چون خدا این جبر را تبدیل کرد و قفس فرنج دبی میل کرد به این فرمود مغیر که من
همچو کشتیم بطوفان زمن ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زندیابد نوح
چون که باشی تو در از رشتی روز شب تباری در کشتی در پناه جان بخشی قوی

فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالرَّجُلُ الْمُنَافِقُ كَانَ فِي جُحُودٍ

در بیان فکر مضطرب صبیح

۲۸۵

هفته اندر کشتی و ره میروی بین میرا که با پرهای شیخ تا یعنی عون لشکرهای شیخ
دوم اینکه چون این صورت از ملکوت و عالم ارواح طیبه است صفات و حقایق
که اخلاق الله است و ارا است و چون فعلیت اخیره سالکست آن صفات
روحانیت نسبت بسالک داده میشود و در این وقت مؤتمرا بر تخلفوا باخلا
الله و اخلاق الروحانیین خواهد شد سوم چون این صورت از عالم پاک
و فعلیت اخیره سالکست پاک از آلائش نفس و اغراض فاسده نفس
و زایل نفس خواهد شد چهارم چون این صورت از در راحت و آخرت و فعلیت
اخیره سالکست پس سالک از متاعب دنیا در راحت و در آخرت که در راه
واقع خواهد بود و از جمله طالبین راحت در دنیا نخواهد بود که نیاید پنجم اینست که
این صورت منظر خدا و رسول و هر یک از ائمه هدئی است و همچنین منظر هر یک
از مشایخ سلسله او میباشد و چون فعلیت اخیره سالکست پس سالک منظر خدا
و رسول و ائمه و مشایخ طریقت خواهد بود و لا شرف اشرف مندا ولا بشاره
فوقه ششم اینست که این صورت چون طریقت بسوی خدا و آخرت چنانکه فرمود
أَنَا الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ پس تا نمایان نشده است این صورت سالک در راه
بوجهی چون نمایان شود سالک براه رسد پس سالک پیش از ظهور این صورت
سالک الی الطریق است و بعد از آنکه براه رسد سالک الی الله میشود اگر
قبل از ظهور این صورت هم بوجهی سالک الی الله است هفتم چون این صورت



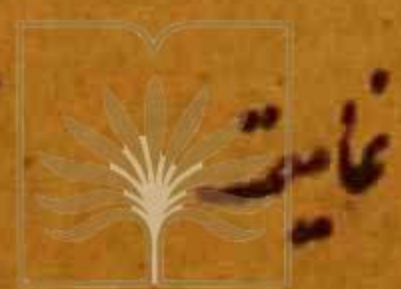
ما به

ما به الایقوه والبنوة است میانه رسول یا امام یا مجاز از امام چه نمایان شود
و چه نشود و بعد از نمایان شدن برای خود صاحب صورت معلوم میشود آن
انتساب و این نبوت و زهی شرف و بشارت که مشاهده کند نسبت خود و نبوت
خود را بر رسول و امام و نعم کافال المولوی می باشد اشارات محمد المراد
کل کثاد اندر کثاد اندر کثاد صد هزاران آفرین بر جان او بر قدم و دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقلش زاده اند از غرض جان دلش گریز بغداد و هری یا از رینه
بی مزاج آب کل نسل ویند عیب یان را ازین دم کودا هم بستاری خود ای کرد کار
بشتم چون این صورت از ملکوت است اگر قوت گیرد و غالب شود بر تن ملکی طبیعی را
تواند حکم ملکوت بخشد که تواند بر آب برود و بر هوا سیر کند و در آتش داخل شود
و بر ملکوت گذر کند چنانکه از حضرت رسول منقولست در معراج و چنانکه از دیگران
مشهور است و قد قال المولوی چون بر غالب شود بر مرد کم شود از مرد و صف مرد
هر چه گوید ادیری گفته بود زین سریش زان سریش گفته بود چون بر این دم و قانون
کرد کاران پری خود چون پس خداوند پری و آدمی از پری کی باشد شش آخر کی
نعم اینست که این صورت چون از عالم نور است دل سالک را نورانی کند بلکه
دیدۀ ظاهرا و راتیر روشن گرداند چنانکه نسبت شیخ مغربی حکایت شده کما قال
المولوی گفت عبدالله شیخ مغربی شصت سال از شب ندیدم مرین شب
و مایه امان از هر نا طایم است کما قال — تو بنورا و همی رود در طمان

در بیان فکر و ضبط و ضبط

در میان اژدها و گردمان یوم لایحری البقی را است دان نور یعنی بین اندریم خود
 گرچه کرد در قیامت آن فنون از خدا اینجا بخوابید آرمون و هم چون این صورت
 ظهور حضرت قائم است در عالم صغیر برای صاحب این صورت ظهور قائم آل محمد
 شده و بدولت حق رسیده است یازدهم چون ظهور این صورت با قیامت
 قرینیت قیامت این شخص قیام نموده و از بزرخ و عقبات گذشته است
 دوازدهم اینست که این صورت آن شعاعی است که فرمودند تَحْنُ مِنْ اللَّهِ
 كَالشُّعَاعِ مِنَ الشَّمْسِ شَبَعًا مِثْلًا كَالضُّبَابِ مِنَ الشُّعَاعِ که دل
 مؤمن بواسطه این صورت روشن است پس مؤمن اتصال با این صورت دارد
 و این صورت اتصال بخدا دارد پس مؤمن اتصال بخدا دارد و زهی شرافت
 و بشارت که مؤمن را اتصال نمایان بخدا باشد بحسب تکلیف علاوه بر اتصال
 تموینی **باب** — **پانزدهم** در بیان آداب و اوصاف
 که باید مؤمن بآنها موصوف باشد اول که اہم همه آدابست اینست که
 در همه حال و همه کار مراقب عهد خود باشد که بفقالت نیفتد و از روی غفلت
 خلاف عهد نماید که امثال امرا و فوابعی که نگردیده داخل شود در زمره الذین
 یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ دَوْمَ اینکه در هر کار ابتدا بذكر خدا کند و بنماز قلبی مشغول
 شود تا آن کار بغایت دنیوی که منظور است برسد و غایت اخروی بر آن مترتب
 شود که اگر بدون ذکر خدا و نماز قلبی باشد اگر غایت دنیوی داشته باشد البته

۲ رابو جی ۴



باب یازم

۲۸۸

غایت اخروی نخواهد داشت و اینکه فرمود کُلَّ امْرِئٍ بِمَا يَلِي لَمَرْبِّدًا فَيَسْمِعُ
 اللَّهُ فَهُوَ ابْتَرَأَ شَارَهُ بَانْقِطَاعٍ او از آخرت چه غایت دنیا داشته باشد و چه
 نداشته باشد و اگر با آنکه بذكر دل مشغول باشد باز احتمالی سازد بذكر بسم الله
 الرحمن الرحيم نور علی نور خواهد بود و چون نماز اسم است برای عملی که سبب شود
 توجه کردن را بجانب حق و تضرع داشتن در نزد حق و این ذکر دل از تمام اذکار و
 افعال قلبی نماز در این معنی ابلغ است اینرا بنماز بزرگ نامیده اند و نماز وسطی را
 که تا که در محافظت فرموده است باین نماز تفسیر کرده اند که روح همه اعمال است
 که اگر اعمال خالی از این نماز باشد قالب بی روح و حیفه موزی خواهد بود و همچنین
 سایر اعمال که فرمود لَوْ أَن عَجَبًا عَبْدًا لِلَّهِ فَحَثَّ الْمِنْزَابَ قَائِمًا لِهَيْكَلِهِ
 صَائِمًا لِنَهَارِهِ وَلَعَزَّ بَيْنَ لَوْلَا يَدُوكَ لِأَخْرَجَهُ اللَّهُ عَلَى مُنْخَرِقَةٍ فِي
 النَّارِ یعنی روح همه اعمال و لایست و ظهور ولایت بهمان ذکر ما خود از صاحب
 اجازه است و همچنین است کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ إِلَّا أَصْحَابَ
 الْيَمِينِ که هرگاه قید حیثیت مفهوم و صفرا اعتبار کنیم معنی این خواهد بود که هر کس
 هر چه کند قید پای او خواهد بود مگر اصحاب یمن که شیعه علی بن ابیطالب باشند
 از حیثیت تشیع که طور تشیع بهمان است که از صاحب اجازه اخذ شده است
 و چنین است وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا که
 باعتبار قید حیثیت معنی این میشود که هر کس هر چه کند زیان او خواهد بود مگر

در آداب اوصاف که باید مؤمنانها منسوب باشد

۲۸۹

مؤمن از حیثیت ایمان که آنچه کند از حیثیت ایمان سود او خواهد بود نه زیان او
و ظهور ایمان بهمانست که از صاحب اجازه اخذ کرده است سوّم اینست که
باید سالک راه حق در اَوّل بسیار بکوشد و بتقلید و تکلف تمام مخلوق را صنع
خدا داند و دست ساخت پروردگار غور داند و با همه شفقت و مهربانی رفتار
کند تا بتدریج این تکلف برداشته شود و لطیفه حب فی الله باعث تهیات
الله نمایان شود که آنوقت که آن لطیفه نمایان شود لذتی برای او حاصل شود
از معاشرت و ملاقات بندگان خدا که هیچوقت هیچ لذت را بر آن اختیار نکند پس
اگر خلاف این کند و با خلق خدا بغیر محبت و شفقت رفتار کند این لطیفه برای
او ظاهر نگردد و از این صفت روحانیتین محروم ماند و از این لذت برخوردار
نگردد و بوجهی دخل شود در زمرة مَنْ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ چارم اینست که
سالک راه حق در مراقبت ذکر دل متظر طور آثار غیبی و ظهور صورت ملکوتی
باشد که فرمودند باید طلب کند بعد از ایمان از ورا و حجب آثار را که این انتظار است
انتظار طور قائم آل محمد در عالم صغیر که اجر بسیار بر آن وعده داده اند چنانکه
انتظار طور حضرت قائم در عالم کبیر وعده داده اند که هرگاه در مراقبت دل بکوشد
البته علم تقلیدی علم تحقیقی و علم الیقین بلکه عین الیقین گردد و آثار غیبیه و
صور ملکوتیه براو ظاهر گردد که محل نزول سکنه الهیه شود و حالت حضور که
بغیه غلای پستلاک و فایت محمود ایشانست حاصل گردد که باید حالت

سالک در همه حال بر این منوال بگذرد فقط چشمی بهم یک چشم باز
 کار که این سوره صید نیاز به چشم نیست که سالک اگر بتواند باید چنان در مراقبت
 دل بکوشد که ملققت خود و نفع و ضرر خود را ملققت غیر و نفع و ضرر غیر نباشد و اگر
 این حالت برای او نباشد بلکه ملققت معاد و معاش هر دو باشد باید خیرات
 معاشیه و معادیه خود را از خدا بخواهد و بکلی قطع نظر از خلق داشته باشد و آنچه
 در زیر دست غیر است چه بخواه ملکیت و چه بغیر آن از اجارات و مزارعات و
 مضاربات و استعارات و غیر اینها و چه بخواه مقدمات ید باشد مثل گفتگوی
 مباحیه و اجاره و مضاربه و غیر اینها از مقدمات ید تمثالی او را حرام داند چه جا
 و خیل شدن و اراده بیرون کردن از دست او و از این جهت داخل شدن
 در رسوم مسلمانان را حرام فرمودند در شریعت مطهره و اختصاص ندارد در وقت
 دخول در گفتگوی و قطع قصد و نیت مؤمن کردن بهمان بیع و شرا بلکه جا
 میشود در اجارات و مزارعات و مضاربات و مشارکات و سایر چیزهایی که
 میانه دو نفر واقع میشود مثل خطبه نساء و مثل اراده تجیر زمینی برای اعیان یا
 اراده تجیر رودخانه بجهت اعیان یا تجیر زمینی بجهت حرث و غیر ذلک مجمل
 اینست که داخل شدن در میانه گفتگوی مؤمن و قطع حرف و کردن و اخلال
 معامله آنها کردن چندین رزیه را لازم دارد که هر یک مؤمن را ایمان بیرون
 میرد اول اینکه باید خود و انانیت خود را دوست دارد تا بتواند بخلاف ملققت

خود خیل شود در معامله غیر و حال اینکه انانیت و خودیت و نفس انسان دشمنترین
دشمنهای انسانست که باید پیوسته او را دشمن دارد و نه دوست بلکه تبری که
یکجزو ایمانست که ایمان حاصل میشود از تبری و توتلی اینست که انسان دشمن
انانیت خود و نفس خود باشد که این دو منظر اول و ثانی میباشند و تبری از گشتها
فی الحقیقه تبری از منظر خاص آنهاست و باید این شخص که دخیل معامله غیر شود
غیر از دوست ندارد و حال اینکه از جمله خصائل ایمانست که دشمن خود و مشفق
غیر خود باشد که مؤمن مَبْغُضُ لِشَانِهِ و مُشْفِقٌ عَلٰی غَيْرِهِ که غیر خود را باید صنع حق داند
و با همه بخواشفاق رفتار نماید و دوم اینکه باید بشوب حسد مبتلا باشد که زوال
نعمت غیر را بخواد سوم اینکه باید بشوب بخل گرفتار باشد که از آنچه بخمال بخواد
در زیر دست خود آورد و نتواند خود را از او بگذراند بلکه این از بخل بدتر است
زیرا که بخیل آنست که آنچه زیر دست دارد نتواند خود را از او بگذراند چه مأمور
باشد بدادن آن از روی وجوب یا استحباب یا مأمور نباشد مثل حقوقات
واجبه و صدقات مستحبه و اتفاقات مباحه و این شخص در عین اینکه منهی است
از تصرف کردن در آنچه در زیر دست غیر است و مأمور است باینکه ترک
مداخله کند در آنچه در زیر دست غیر است نمیتواند خود را از آن بگذراند چهارم
اینکه مؤمن باید در این کار چشم از توکل که از خصائل بزرگ مؤمنانست بپوشد
و بر زبانه توکل و اعتماد بر اسباب مبتلا باشد که برخداوند لازم است که قطع



آن سبب نماید یا آنرا که سبب خیر خود نپندارد سبب ضرر آن و ضرر دنیوی
او قرار دهد علاوه بر ضرر اخروی بچشم آنکه باید این شخص امانت بامر دینی الهی
رساند که قرین کفر است و حال آنکه نامور است بتعظیم امر الهی که بوجهی نقض
عهد خواهد بود و داخل الذین ینقضون عهد الله خواهد شد ششم آنکه
این شخص باید برزیه طمع مبتلا باشد که چشم بر آنچه در زیر دست غیر است داشته باشد
هفتم آنکه باید این شخص اعراض از ذکر خدا نماید تا تواند پشت از اوامر و نواهی تبارک
و برای او باشد آیه کریمه من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً و
نحسره یوم الیقین اعمی هشتم آنکه این شخص باید معارضة کند با آنکسی که
چشم دارد بر آنچه در دست دارد و معارضة با همه کس بدست با مسلم حرام با
مؤمن قرین کفر است که کسی بگوید برادر ایمانی خود انت عدو لی کفر اعداها
نم آنکه بگوید کسی که داخل معامله غیر میشود باید از خصلت ایثار و مواسات که
اشرف خصال ایمانست محروم ماند و از این جهت حضرت حق فرمود و لا
تتموا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکسبوا
و للنساء نصیب مما اکسبن واسئلوا الله من فضله یعنی چشم بر
آنچه غیر را بآن برگزیده ایم نداشته باشید چون عالم اسباب است گرد اسباب باشد
و کسب کنید و از خداوند بخواهید که آنچه غیر را برگزیده است بشما هم عطا کند که شک
و غبطه مدوح باشد نه تمنی که متولد از بخل و حسد مذموم است حاصل این است

شما هم

که دخیل معامله کافر شدن بد است و از مسلم حرام و از مؤمن علاوه بر حرمت خیر
 دنیا و آخرت رایبرد و اینها همه برای کیست که دخیل معامله غیر شود چه آن معامله
 مباح باشد و چه مباح که وجه مؤاجره و مزارعه و مضاربه و مشارکه و غیره با قبل از
 انعقاد عمل و شروع در تصرف تا بعد از انعقاد که مثل دزدی و غضب است که
 تصرف کردن در آن و حبس کردن مثل مغضوب و محرام است بلکه حرمتش شدیدتر
 از غضب است ششم اینست که سالک راه حق پیوسته بعیب خود مشغول باشد
 بچیزی که بکلی بعیب غیر نپردازد بلکه اگر گاهی عیبی از کسی در نظرش آید بکمی بینی خود
 حواله کند و دیدن عیب از غیر دیدن عیب از صانع داند و خود را ملامت کند
 که چرا احوال من عیب دیدم و صنع صانع را پی بحکمت آن نبرده معیوب دانستم
 پیرا گفت خطا بر قلم صنع زفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
 پس مؤمن چنانکه در اخبار اشاره شده است باید بعیب خود مشغول باشد و بکلی
 بعیب غیر نپردازد و چون در غیر عیبی بیند بخود رجوع کند که شاید آن عیب در خود
 باشد یا شاید بعد در او پیدا شود و از اشتغال بخود و خوف بودن آن عیب در خود
 بپیدا شدن آن عیب در خود او بکلی از عیب غیر چشم پوشد چاره‌مند و در یکی مسجد شد
 به طاعت راکع و ساجد شد هر یکی بر نیتی تکبیر کرد در نماز آمد زمسکینی و در رد
 مؤذن آمد زان یکی لفظی بجهت کای مؤذن بانگ کرد می گفت گفت آنهمه و دیگر از این
 بی سخن گفتی و باطل شد نماز آن سیم گفت آن دوم را کای می چه زنی طعنه باو خود را بگو



آن چهارم گفت خداوند که من در مقام چه چون این تن پس نماز هر چهارشنبه تبارک
 عیب گویان بیشتر کم کرده راه اینک جانی که عیب پیش بر که عیبی بد آن بر خود خرد
 که همان عیب نبود این میباش بود که آن عیب تو کرد و نیز فاش پس تا انسان از خود
 این نشده نباید عیب کسی را بنظر آورد که شاید خداوند او را از آن عیب پاک کرده
 و شخص عیب بین را مبتلا گرداند در خبر وارد که کسی که سرزنش کند مؤمنی را بپیری
 نمیرد مگر اینکه خدا مبتلا گرداند او را بآن چیز عیب بر خود نه بر آیات دین
 کی رسد بر چرخ دین مرغ کلین پس همه حیران اله باشد پس تا در آید نضیق از پیش و پس
 که اهل را دان که مرکب باشند مرکب خود نشید نقل خود ندید عرض نماید است بیند موبو
 عیب خلقان بگوید فاش عیب خود بگذره چشم کور او می بیند گرچه هست او عیب
 عیب باشد کونیند بر عیب عیب که بیند روان پاک عیب نسبت بخلق قبول
 فی نسبت با خداوند قبول شخص عیب بین باید از دار عالی علم تزل کند و در دار
 پست جمل قرار گیرد و چشم صنع بینی خود را کور کند چشم مصنوع بینی باز کند تا توان
 عیب بیند و چنانکه صنع بین مؤمن و ممدوح است مصنوع بین کافر و مذموم
 خواهد بود علاوه بر اینها آن کس که در دار جمل قرار گیرد و وطن گزیند منافق و
 کافر بمن بچسبون کل صبح علیهم که چون ناملائیم در دنیا برای همه کس هست
 و برای این شخص حالت توکل و رضا بقضای الهی نیست بهیچوقت آسود خيال
 نخواهد بود و از خیال زد پیوسته صدمه میخورد و چون در پشته گرفتار

صدقه خیال باشد بکار آخرت و سلوک خود البته پردازد و باید سالک را
حق بنای این همه را که ذکر کردیم بر توبه گذارد و اصل معنی توبه بازگشت است
و در عرف خاص توبه بازگشت است از قبیح و از شتهیات نفسانی و این توبه
یا از توبه است از قبیح و بازگشت از آن بین خود و خدای خود که همه کس در
همه حال باید این از توبه و بازگشت را بین خود و خدای خود داشته باشد زیرا که
تا از وجود او بر او چیزی باقی باشد و نسبت هستی با و اصل همه قبیح است کما قیل
و جودک ذنب لا یقاس به ذنب و آنچه از او صادر شود اگر چه بد و شنا
و ذکر و عبادت باشد باید متوجع در نظر او نماید کما قیل خود شاکستن بر ترک شاکست
کان دلیل سستی عین خطاست و پیوسته از توبه از اعمال خود داشته باشد که فرمود
حق تعالی شانه یونان ما اتوا و قلوبهم و حله یعنی با آن اعمال حسنه عظیمه که
دارند همیشه خائفند که این اعمال مانا قص و غیر مقبول و مردود بسوی مادمورث
عذاب خواهد بود زیرا که از خودیت چیزی بر انسان باقیست هر عمل که بجا آورد
نفس خود را شریک کند در آن عمل و چون خداوند اغنی الشکاء است موافق
اخبار آن عمل را شریک و اگذار و قبول نکند گر نماز و روزه میفرماید
نفس مکار است مگری زاید و این توبه نیز مثل سایر اعمال باید مبتنی باشد بر توبه
که بر دست نبی یا وصی او یا بر دست مشایخی که مازون از جانب آنها باشند جاری
شود که اصل و اساس همه اعمال این توبه است و باین توبه حاصل میشود و لا



مرتضی علی که رکن رکن اسلام است که فرمود نباشد اسلام بر پنج پایه و بر
 فرموده است خداوند در چهار پایه آن که صلوة و زکوة و حج و جهاد باشد و خیر
 فرموده در یکی از آن پنج پایه و آن ولایت است و مردم گرفتند آن چهار پایه را
 و ترک کردند این یک پایه را و مراد از ولایت در این اخبار چنانکه گذشت
 نفس بیعت خاصه و لویه است یا آنصورتیکه بواسطه این بیعت داخل
 انسان میشود که ایمان داخل دل همانست که فرمود و لَمَّا بَدَخِلَ الْإِيمَانُ
 فِي قُلُوبِكُمْ وَغَسَلِيكُمْ و غسلی که در شریعت مطهره برای توبه مستحب است این توبه
 است و توبه در ضمن بیعت عامه اگر چه آنهم بواسطه اینکه راهنمایی بسوی ولایت
 دارد مایه خیرات بسیار است لکن اگر فتنی بولایت نشود بیشتر از صورت
 اسلام حاصلی ندارد و صورت اسلام هم زیاده از حفظ خون و مال و جوارح
 و توارث فائده ندارد و فائده اخروی بر ولایت است که بیعت خاصه و لویه حاصل
 میشود و چون هر دو بیعت مایه خیرات دنیوی و اخرویست ضمنت و رزیدند
 و از نظر خلفاء جور صورت آنرا بردند که صورت این عمل هم در دست آنها نباشد که
 از حدیث بیعت کردن با جناب رضا معلوم میشود که در نظر مأمون نبود صورت
 بیعت و چون ولایت که عبارت از صورت حاصله در دل با بیعت از
 این توبه و بیعت خاصه مایه همه خیرات و باعث قبول حسنات و موارث میرند
 در جاست فرمود حضرت پروردگار فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَصْحَابُ

در ادب و عبادت که مؤمن باید آنها را موصوفه

۲۹۷

الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً اِلَّا مَنْ تَابَ وَ
اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا

که توبه اشاره باین توبه است که در ضمن بیعت می باشد و آمن اشاره بقبول
شرط بیعت است و عمل صالح اشاره باینست که کفایت میکند در ثبوت ایمان
همینقدر که اثری و عملی از آن جهت ایمان بر اعضا ظاهر شود و از جهت اینکه
باعث همه خیراتست و مورث قبول حسنات و بدون آن هیچ عمل مقبول
نیست فرمودند در اخبار بسیار با اختلاف کمی در لفظ و اتفاق در معنی که
اگر بنده هفتاد سال در تحت میزاب خانه کعبه عبادت خدا کند که روزی در
روزه و شب در نماز باشد و ولایت ولی امر نداشته باشد او را خداوند بر
رو در آتش جهنم اندازد و از این جهت که هیچ عمل بدون ولایت مقبول نیست
اخبار بسیار با اختلاف وارد شده است که کسی که از این امت بمیرد
و نباشد برای او امامی یا نباشد امام ظاهر عادلی خواهد مرد بخوردن جای
یا مردن کفر و اتفاق یا مردن ضلالت و چون توبه که رجوع از کثرات و خیالات
شیطانی و هوای نفسانی باشد مورث رجوع بسوی خدا نیست و بسوی توحید
بلکه میشود که از خیالی رجوع کند و بخیال دیگر مبتدا شود و انابه را در همه جا با توبه
ذکر کردند زیرا که توبه فرار از چنگال نفس است و انابه در فرار رجوع بسوی خدا
کردن و این توبه و انابه زکوة و صلوة است که در همه شرایع بوده است

و یا از هوا و خواهشی نترسد و دیگر در دین و دنیا و خواستش درگیر نباشد



وتبری

و تیری و توتی است که دو بال سالک است و حب و بغض نیز همین است
 که فرمودند هَلْ لِلدِّينِ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ وَتَحْلِيهِ وَتَحْلِيهِ است که لک
 از این دو گزینست و چون توبه باید قرین انابه باشد در بیعت عامه و خاصه
 اقتصار بر توبه تنها نمی نمودند بلکه شروط و معاہداتی در هر یک از دو بیعت بعد
 از توبه در بیعت درج می نمودند چنانکه خداوند جل و علا فرمود پیغمبر خود در آیه
 تعلیم کیفیت بیعت با آنها النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
 يَا بَعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يَشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ
 وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهَتَّانٍ بِفِتْنَةٍ بَيْنَ يَدَيْهِنَّ
 وَأَرْجُلَهُنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ
 اللَّهُ که این شروط که در آیه مبارکه ذکر شده است همه انابه است یا لازم انابه
 است و استغفار هم توبه جاری کردن آنها بود بر دست حضرت رسول و آنکه
 در اخبار بسیار وارد شده است که خداوند ترخیص کرده است در چهار پایه
 اسلام و ترخیص نفرموده در یکپایه و آن یکپایه ولایتست مقصود این نیست
 که مردم مثل در اویش بی سپه و پاترک نماز و روزه و حج و جهاد کنند بلکه مقصود
 اینست که تادست بدست امام یا مجاز از امام نداده چه اسلام حقیقی داشته
 باشند یا نخله اسلام یا بر کفر و شرک باشند باقی اعمال او فائده اخروی نخواهد
 داشت بلکه در هر کیش و ملت و مذہب که باشد چه بطریق نخل یا غیر نخل

حقیقت که بیعت اسلامی دست بدست بنی وقت داده باشد یا بدست
 خلیفه بنی باید تمام اهتمام او در این باشد که خود را با امام یا مجاز از امام برساند و
 دست او توبه جاری و شروط و عهود بیعت را بپذیرد که بدون این دست دادن
 و قبول عهد کردن که توبه و انابه است هیچ عمل از او مقبول نخواهد بود زیرا که
 باید اعمال او تمام بدالت امام باشد و چون با امام یا مجاز از امام بیعت کرده عهد را
 قبول کرد از جمله معاهده که با او میشود اینست که باید تمام او امر و خواهی قابلیه و
 قلبیه را تعظیم نماید و ترک نکند که اگر خیر اترک کند بوجهی نقض عهد کرده است
 پس باید سالک در همه حال از طهارت غافل نباشد اگر غسل میترشود و الا
 وضو و الا تیمم که همیشه با طهارت باشد که مستحب است و در هیچ حال از
 یاد خدا غافل نباشد که غفلت از یاد خدا معصیت است برای سالک و
 ذکر خدا بدستور مأخوذ از مجاز امام طاعتست بلکه نماز است بلکه نماز وسطی
 و نماز بزرگ و روح نماز قابلی است که بدون ذکر خدا نماز قابلی قالب بیروح
 و جیفه موزیه عفن است که فرمودند برای این نماز گذاردت مُصَلِّی الْقُلُوبِ
 نَلْعَنُهُ و بعد از دست بدست مجاز از امام دادن و بدستور مأخوذ از خدا
 بودن حضور قلب میتر است در نماز که فرمودند نمازی نیست بدون حضور
 قلب و با یاد خدا بدستور مأخوذ خشوع که مطلوب است حاصل میشود و بدیحه
 الذَّیْنَهُمْ فِی صَلَواتِهِمْ خَاشِعُونَ در باره او جاری خواهد بود و معنی

باب یازدهم

۳۰۰

الاصوات للرحمن در همین دنیا و در نماز برای او میشود میگردد و چون بخواهد
این بیعت بسرحد علم میرسد و فی الجمله بونی از علم بمشام او میرسد پیوسته بواسطه
اینکه مراعات او امر و نواهی و اشارات آنها نمیتواند نماید مخزون است و معنی
العلماء بخرقه ترک الرغایه در خود ملاحظه مینماید بخلاف آنکس که بسرحد دار
علم نرسیده و از علم بهره نبرده و بنفوش محفوظه از کتب و از امثال خود مشغول
گردیده زیرا که این کس خود را از رؤساء دین و ملت پندارد و پیوسته خود بین و
خود پسند شده و بجهالات خود سرور و تصدق الجفاهال بجهنم حفظ
الزوايه گردیده است پس باید بر حذر بود از عالمی که خود را از اهل علم بداند
و از صفات علماء هیچ بهره نداشته باشد که خست و تواضع و رافت باشد و
خود را دشمن دارد و آنانیت خود را کاهنده باشد و خود بین و خود پسند نباشد
و تفقه حال فقراء و عجزه بسیار مینموده باشد و آغاثه ملهوفین شعار او باشد
و کشف اراذل و ایتام بوده باشد و با همه کس از دوست و دشمن بزمی رفیق
یا بشروجه و مدار ارفقار نماید و در حین اینکه مخزون دل باشد بجهت عدم مراعات
با همه کس باشاقت باشد و غیر از اینها از صفات علماء که در اخبار و آیات
مذکور است و بعد از آنکه مؤمن و سالک راه حق بنای عبادات و مناسک
خود را بر این توبه و این انابه گذاشت باید نیک مراقب باشد که تا بتواند تکلیف
مکروهات نشود که لا ابالی شدن در مکروهات آخر کار بارتکاب اشتباهات کشد

در لزوم ایجاب و چنانکه مؤمنین باید با آنها مواظب باشند

۲۰۱

و از تکاب شبهات آخر او را بمرمات کشاند و از تکاب صغیره بکبیره کشاند و
کبیره با کبر از او تافتی شود در معصیت با کبر کبار که انکار آیات الله و علماء تمام
و این خود ارتداد فطریست که توبه ندارد که فرمودند آنکس که مرکب شبهات شود
داخل محرمات خواهد شد و فرمود خدا تعالی شانه شتم کان عاقبة الدین
اساؤا السوءی ان کذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزؤن
پس آنکس که توبه بردست شیخ مجازی از جانب معصومین جاری کرد و قبول
بیعت و ایمان نمود و صورت ملکوتی شیخ متصل بدل او شد باید پیوسته مراتب
دل خود و ایمان خود باشد که زایل نشود اگر چه آن صورت ملکوتی بر همه بیعت کنندگان
ظاهر میشود بلکه براقل قلیلی زود یا دیر ظاهر میشود و در اغلب بیعت کنندگان
آن صورت شیخ که ایمان داخل دل سالکست مخفی میماند تا روز مرگ که آنوقت
البته ظاهر میشود و سعی کنند در پیشرو و دست راست بایع که باین بایع فرمود
اُخْرِجْ مَا تَكُونُ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ إِذَا بَلَغْتَ النَّفْسَ إِلَيَّ هَهُنَا وَ اِشَارَةُ
بگلوی خود کردند و چون بیعتکنده صورت شیخ با او است اگر چه خود او نبیند باید
بداند که این صورت همه جا با او است باید همیشه شیخ خود را حاضر داند و آنچه کند
از خیر و شر و بد و نیک و مستحب و مکروه و واجب و حرام همه را چنین داند که در
معرض شیخ میکند که اگر او شیخ را نمی بیند شیخ او را می بیند که فرمود الا حان ان
تعبدا لله کانتک تراه فانک ان لم تره فانته براك و یسحق ارتد عنه

نفس



نفس غافل نشود که اقول خدعه که در پیش انسان آورد اینست که این غسل
مکروه است و کُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ و بعد از آنکه باین حیل در مکروه ادراجه می کرد
بتدریج تسهیل میکند دخول شبهه را که پیش می آورد اینرا که هر چیز مطلق و حلال است
مگر آن چیز که معلوم شود که حرام است و اینها مثل اینست که بناخن روی
شیخ را خراش می کرده باشد و چون تسهیل دخول در شبهه کرد بتدریج آسان
کند دخول در حرام را باین حیل که چنین حرامی ناقض عدالت نیست و غیره
است و توبه بردار است تا آسان کند دخول در کبیره و او را داخل کند در
بزرگتر تا آنجا که راضی شود بانکار آیات عظمی که انبیاء و اولیاء باشد و تا مرتبه
نشد هر یک از معاصی بصورت تیغ کشیدن بر روی شجست بقصد قتل شیخ
و چون معصیت بانکار کشید بصورت قتل شیخ مشهور میشود و چون شیخ در وجود
ساکت گشته شود تمام اناسی وجود او گشته شود و از این جهت فرمود هتفا
شانه من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغير
نفس فکأنما قتل الناس جمیعا و مراد بنی اسرائیل کسانی هستند که نسبت
بانبیاء داشته باشند و آنها نیستند مگر بیعت کنندگان بیعت خاصه که صورت شیخ که
منظرنی وقتست در دل او داخل شده باشد و چون کسیکه مرتد شد یعنی شیخ خود را
در وجود خود کشت و بال و باکشتن همه مردم برابری دارد از این جهت مثل این است
که همه مردم را کشته باشد مثلا تسهیل میکند نفس نظر کردن بصورت اخیلا و عیله آنکه

در ذکر اوصاف منکر که بآبائنها مصوب باشد

۳۰۳

صورت عورت نیست و در شریعت مطهره تجویز شده نظر کردن بصورت اجنبیه و
بتدریج تسهیل میکند نظر آوردن حسن شمایل او را با اینکه تشبیب حرام است و آسان
میکند نظر کردن را بشوئت نفس و بعد از آسان کردن نظر بشوئت اختلاط و ملاسه
و قبیله را سهل میگرداند و بعد از آن فحور را جلوه میدهد و آسان میکند تا آخر کار
با نیکار معاد و ثواب و عقاب میکشاند و شخصر امرت فطری میکند که غلو و دربار
برای او باشد و باشد مثل کسی که قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا و مثل کسی که صاحب
کشته باشد اَعْبَدَ نَفْسِهِ و اخوانه من شُرُورِ اَنْفُسِنَا از خدا در خواست
میکنم که همه را حفظ کند از مکرهای نفس غدار چه عجب که مکرگ را آسان کند
او ز مکر خویش صد چندان کند وصیت میکنم برادران ایمانیه که تا بنوانند راه
نهند بخود حیلۀ نفس را در تسهیل دخول در مکروهات چه برسد بشبهات و محرمات که در
اول جلوه نفس را گرفتن آسانست که اگر جلوه نگیرد آخرت غالب شود و شبهات و محرمات
داخل کند و باب توبه اگر چه همه وقت مفتوحست لکن مغرور بنیاید شد که تَرَكَ
الْمَعْصِيَةَ اَسْهَلُ مِنَ التَّوْبَةِ و چون نفس در جزئیات غالب شود آخرت کلیات
کشاند و قوت او غالب بر عقل شود و تا بقدر و زخ نکشاند دست بر ندارد که فرمودند
اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ زیرا که دشمنی است که خود او مخفی
و دشمنی او مخفی است و راه دشمنی او را بی است که بر قوت او افزاید و ضعف عقل
زیاد کند و آنچه در پیش شخص گذارد ظاهرش شد نماید و زهرش در باطن باشد که

بنظر



باب دوازدهم

۳۰۳

بِطَرِ شَخْصٍ نَبَايَدْ حَقَّقْنَا اللَّهَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا

باب دوازدهم در بیان اینکه شریعت و طریقت و حقیقت

یک چیزند که سه مرتبه دارند که از هم منفک نشوند چون انسان که یک چیز است

لکن مشتمل است بر چندین مرتبه که ظاهر جسم دارد که محل شریعت است و مقام

خیال و نفس و قلب دارد که محل طریقت است و مقام عقل مجرد دارد که حقیقت است

و شریعت چون علم طب دانستن است و طریقت دوا دادن و معالجه کردن

و حقیقت شفا یافتن یا شریعت کیمیا دانستن است و طریقت کیمیا بکار

برون و حقیقت زرخیدن یا این سه چون جوز و بادام است که شریعت

تمیزه پوست روی جوز و بادام است و طریقت چون پوست دوم جوز و بادام

و حقیقت مغز جوز و بادام یا شریعت چون شمع است که بدست گیری و طریقت

بروشن آن شمع راه رفتن و حقیقت بمقصد رسیدن و شریعت برتن انسان

و طریقت بردل و خیال و حقیقت بر عقل الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْآبِدَانِ وَعِلْمُ

الْآذْبَانِ اشاره بشریعت و طریقت است مَنْ لَا دُنْيَا لَهُ لَا دِينَ لَهُ بَابِ دَو

اشاره است إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا رَزَقَهُ تَدْبِيرَ الْمَعِيشَةِ تَبْرَانِ

دو اشاره دارد زیرا که دنیا و معاش و در معیشت پایان مینی کردن مراد از تدریس است

که صورت معیشت و صورت دنیا را بخوبی منظم دارد که باختر و معاد بکشاند

و آن وقتی است که صورت دنیا و معیشت را بر وفق شرعی از شر و باطل آرد

در اینکه شریعت و طریقت یکی هستند

۳۵۵

الهی داشته باشد که شریعت عبارت از احکام قالبی است که بتقلید عالم مجاز و بامر او بجا آورده که اگر بغیر آن باشد اگر مطابق هم باشد مقبول نخواهد بود و شریعت هم نخواهد بود و دنیا و معیشت با عاقبت نخواهد بود که فتوای علماء اعلام است که **كَثَرَتْ أَمْثَالُهُمْ** که عمل اگر بدون تقلید عالم وقت باشد اگر مطابق هم باشد فایده نخواهد بود پس شریعت بوجهی علم است و طریقت عمل و حقیقت حال یعنی قلاً نمونه از علم و عمل برای انسان بذوق و وجدان حاصل باشد که فرمود حضرت رسول **الشَّرِيعَةُ اقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ اَفْعَالِي وَ الْحَقِيقَةُ اَحْوَالِي** و چون شریعت و طریقت و حقیقت بمنزله شخص انسان است که یک شخص است و مشتمل بر سه مرتبه مرتبه قالب و خیال و عقل که جان انسان است پس چنانکه قالب انسان اگر بدون جان باشد زود متعفن و جیفه موزیه گردد همچنین شریعت اگر بدون طریقت و حقیقت باشد متعفن و جیفه موزیه خواهد بود چون من غنیمته عامه که از جهت توسل بصورت شریعت مطهره خود را از همه کس مستغنی میدانند و رئیس من ملت پندارند و از پیشتر معلوم شد که طریقت بدون قبول ولایت مرتضی علیه السلام نباشد و حقیقت لازم ولایت است اگر قبول کننده ولایت لطیفه ولایت در تحت هوای نفسانی نبوشتاند بزودی نمونه علم و عمل خود را بذوق و وجدان بیاید و همان نمونه علم و عمل که حال انسان باشد اول مرتبه حقیقت است که فرمود **الْحَقِيقَةُ اَحْوَالِي** و از جهت اینکه شریعت بدون طریقت و حقیقت جیفه



موزیه

موردیه است در اخبار بسیار فرمودند قریب باین مضمون که اگر کسی در تحت میراث
خانه کعبه هفتاد سال عبادت کند که شب در نماز و روز در روزه باشد و ولایت
ولی امر را نداشته باشد او را خداوند برود در آتش جهنم اندازد و همچنین صاحب
طریقت اگر نمونه علم و عمل خود را در خود نیابد علم و عمل طریق او چون قالب بیجا
خواهد بود که چندان فائده بحال او نخواهد داشت و چنانکه جان انسان بدون
تن کمال نپذیرد و پیش از اشکال اگر تن از جان جدا شود جان ناقص بماند و هیچ
کمال حاصل نکند همچنین اگر طریقت از شریعت جدا شود طریقت و حقیقت ناقص بماند
یا هیچ نماند چون مجذوبین که حال مراعات شریعت در آنها نیست و ناقص بمانند
و چون قلندریه که اعتقاد آنها اینست که چون دست بدست ولی امر رسید
حاجت بعمل نیست و خود را ضایع و دیگران را بفساد میاندازند چرا که دست
بدست رسول یا خلیفه او دادن و در تحت احکام شریعت داخل شدن بمنزله
شاخهای زیادتی درخت تلخ را انداختن است که شاخهای باقی مستعد پیوند
خوردن شود پس اگر پیوند شیرین باغبان وجود برود و شخص نزنند آن شاخها
تلخ قدرت بیشتر کند و اگر باغبان وجود پیوند شیرین بر دل اینکس نزنند پس اگر باغبان
شریعت مطهره آبیاری نشود و بدستکاری باغبان وجود شاخهای زیادتی
تلخ زده نشود یا آن پیوند که لطیفه ولایت باشد که بواسطه بیعت با ولی امر داخل
دل شده بخشکد یا شاخهای تلخ قدرت کند و آن پیوند ولایت را باغبان

من عندین بدستگیری شریعت اگر چه بعضی شاخای تلخ وجود خود را میزنند
 لکن چون پیوند ولایت بوجود آنها میرسد شاخای باقیمانده شجره تلخ وجود آنها
 قدرت بیشتر کند چنانکه مشهور است که رزائل در آنها قویتر و محل وحس و کبر و خود بینی
 و عجب زیاد تر میشود و قلندریه اگر بیعت حقه کرده باشند و پیوند ولایت بوجود آنها
 رسیده باشد اگر لا ابالی شوند در شریعت مطهره ایست آن پیوند بخشکد یا چنان بنیان
 شود که گویا بنوده و طائفه نصیریه و جلالتیه و مداریه و خاکسار که بی اعتنا بشریعت
 مطهره شده اند و بسبب بدنامی صوفیه حقه کشته اند یا پیوند ولایت بوجود آنها
 نرسیده یا اگر رسیده بود بواسطه بی اعتنائی بشریعت خشکیده یا پنهان مانده و
 من عندین از عامه که بنوع دیگری برآمده و اسم علم بر خود گذاشته اند و مشغول قضاوت
 و مشغول و مشغوف گشته و همچنین من عندین از مشیقه که بدون ادان
 و اجازه از عالم وقت بر بسند شریعت نشسته و قضاوت و قضاوت را متصدی گشته
 علاوه بر ضلال خود در اضلال غیر کوشیده اند و بجهت اشاره باین دو فرقه فرمود
 جناب صادق چون دید سفیان ثوری را که حلقه دارد و ابو حنیفه را در گوشه دیگر
 حلقه دارد که هُوَ لَا اِلاَ خَابِثٌ لَوْ جَلَسُوا فِی بُیُوتِهِمْ وَلَمْ یُخْبِرُوا النَّاسَ
 بِحَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ بِحَالِ النَّاسِ حَتّٰی یَجِدُوْا کَمَا اِنَّهَا رَاخِیْثٌ مِنْ خَلْقٍ
 خواند آنحضرت زیرا که چنانکه مجلس قضاوت و قضا مجلس بزرگ است که لا یجلس فیهِ
 الاَ نَبِیُّ اَوْ وَصِیُّ اَوْ شَفِیْعٌ که حضرت امیر بشیرج قاضی فرمود مجلس دستگیری مجلس

باب دوازدهم

۳۰۴

بزرگی است که نمی نشینند در آن مجلس مکرمی یا دوستی یا شقی بلکه مجلس دستگیری
چندین مرتبه برتری دارد بر مجلس محاکمه باندازه برتری روح بر جسد و باطن بر ظاهر
و چون این دو مجلس دو مجلس عظیمی است فرمود خباب صادق درباره سفیان
ثوری و ابیحنیفه که اینها خجسته ترین خلقند زیرا که آن در مجلس طریقت و این در
مجلس شریعت بدون اذن و اجازه صاحب طریقت و صاحب شریعت
نشته بود و آن متصدی دستگیری و این بیک متصدی نیتاشده بود
پس صاحب شریعت اگر بخوابد که علم و عمل او بی مغرب باشد باید در طلب
براید و طریقت را بدست آورد اگر نه علم و عمل او بی مغرب و لایق آتش
خواهد بود و صاحب طریق اگر بخوابد که علم و عمل او در نقصان نباشد
از شریعت دقیقه فرو گذاشت نمکند که باندازه که از شریعت فرو گذاشت
کند در طریقت او نقصان پذیرد و باید بکوشد که علم و عمل او از حقیقت نمونه
داشته باشد که اگر خالی از نمونه علم و عمل باشد لایق آتش خواهد بود مگر
اینکه خداوند تفضل فرماید و بفضل رحمت خود با او رفتار نماید پس صاحب
شریعت و صاحب طریقت باید نیک مراقب باشند که اگر از علم و عمل خود نمونه
نیابند در عمل و مناجات لذت نداشته باشند بدانند که عمل آنها بی مغرب و حقیقت
موزیه و لایق آتش خواهد بود که برای این کس مؤاخذة بالاتر از این نیست که
حامل علم و متمثل عمل باشد و از آن هیچ لذت نبرد کمال



اسفار باشد و در وحی بحضرت موسی فرمود که بگو بآن بنده که میگفت ایسا
معصیت کرده ام و خداوند مرا مواخذه نکرده که مواخذه از این بالا تر نیست که
لذت مناجات خود را از او برداشته ام و اگر با این حال مقصدی فیا و دستگیری
شوند بدون اجازه صاحبان اجازه بدترین خلق خواهند بود که بسیاری از اهل
علم و شریعت و اهل حال و طریقت را شیطان از همین راه بجهنم برده است و
آیه مبارکه قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِالْآخِرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا در باره این دو
فرقه جاریست پس شایخ روایت که علماء شریعت باشند تا اذن و اجازه در
فیا و عمل و محاکمه و قضا حاصل نکرده باشند نباید بر هیچیک اقدام نمایند و
همچنین سالک راه بدون اذن و اجازه صاحب اجازه نباید مشغول ذکر
و فکر و سلوک و عمل شود که تمام فریب شیطان است و اگر الیایا ذابقیه اقدام
بر دستگیری کرد بدون اذن و اجازه که بدترین خلق و خبیثترین همه مردم خواهد
بود پس حقیقت تصحیح طریقت است و طریقت تصحیح شریعت است که اگر نمونه علم
و عمل خود را در خود نیابد سالک طریقت او صحت پذیرفته و اگر طریقت ندارد
صاحب شریعت شریعت او صحیح نخواهد بود **خاتمه**

در بیان احوال بعضی از بزرگان و اقوال مفیده ایشان از جناب رونق علیشاه
کرمانی جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی در بستان التیاحه از کتاب



مرآت المحققین نقل فرموده که آنحضرت در عالم سیر شیطان را مشاهده کرده و
 سؤالات از او نموده و جواب شنیده چون مطالب لطیفه است و مناسب
 این مقام بود خوش داشتیم که چیزی از آن تحریر شود فرمود که چون از مقام معلوم
 بیرون شدم شخصی بر سر راهم آمد ملبس بلباس ابیض عمامه کردی بر سر بدستی
 عصا و سجده بست دیگر از آن سؤال نمودم که چه نام داری و
 از این صورت و کسوت چه کام جواب گفت منم پیشوای اهل عجب و تکبر و منم
 آنکه بنی آدم را با اشکال مختلفه فریب میدهم و دنیا و شهوت آنرا در نظر آنها
 زینت و زیب میدهم و انصاف را از نفوس زایل میکنم و با استخفاف و امر
 و نواهی مایل بمن آنکه در تقوی پس نفوذ میکنم بصفات مختلفه الذوات
 منم مملکت ایشان در بوادی تفیق و عدوان و آورنده عجب سر صاجان
 مال و کمال و از آن بابشان میکنم بزرگد نقصان و زوال منم حیل و هم
 خیانت منم بر رسم عبادات عادت منم آن سلطانم که امام جمعه بناحق
 بنده منست و عبادت گفته من زیرا که خود میداند که از امام رخصت نیافته
 و با من در امامت شتافته خود را بایب عام نام نهاده و در غلو و ازدحام
 عوام افتاده منم عجب آلودگی که از جهت آن نمایانست و اینخارا مشاهده میکند
 بر که را عرفانست زیرا که خبر دارد که خبر ندارد و عجب خود را بر شیخند بر میدارد
 و از دست بوس عوام قلبش آرام میگیرد و عجب بنده است که من اقالیم

در احوال بعضی بزرگان احوال مفید ایشان

۳۱۱

چند هزار سال عبادت را بیک عجب که بکفر ایشان را پست رتبه شناختم و در باختم
و کریمه فاخرج منها فانك رجيم را مخاطب و در زخرا حمله اخطب
شدم و آن بچند رکعت نماز عادتی بجدی عجزا گریبان گیر شده که چندین هزار انشا
از غایت استحقار پشت سر انداخته که یکی از آنها مهدی مادی است و علم پیشوا
آنها را برافراخته و با آنکه هر زمان از شش جیت میشوند که فاذا خلوا ابواب
جهنم خالدين جواب میگوید انشا لمبعوثون و منم آنکه چون هیچ فنی بن
آدم را نتوانستم افکند میبندم شان نخم یکی از سه کند که در شام راه شریعت قصود
زیر خاک دارم و از این حیثت خاطر شغفناک دارم اول بخت دنیا بخت
تحصیل عقبی که شرمکیت دو بالا دو کم بخت جاه باین اشتباه که منم زاهد
عابد یا عالم مجتهد و بخت حرمت زهد یا علم صدر جای من باید و عاقبت بدلت
طمع گراید سوّم بخت بهشت که چون من شکرست هر که این تخم در زمین نمک
منم شک و منم شبهه منم ریب منم قبح و منم علت منم عیب منم آنکه
اهل سواد را بار استن الفاظ از حقیقت معانی باز میدارم و از الفاظ معانی
و بیان بند بر پای میگذارم منم آن قوه ممیزه ملهمه که فیما بین قلب و لسان
مجتهدین علوم رسمی است و ملهمات ایشان همه از عالم جمعی است مسائل
آنها را من جواب گفته ام زیرا که در سبقت قدر که ایشان خفته ام و بران
از این دیلست که استقامت در رأی ندارند و در شبهه و پندارند



امروز حل مسئله مینمایند و فردا باب اشکال میکشایند ساعتی قبول میکنند
و دیگر ساعت رد و نمیدانند بد را از نیک و نیک را از بد و منم آنکه بکتاب
انبیاء و اولیاء قائم و بحجاب آنها از نظر خود در خلق مایل زیرا که آنچه از اقوال آن
بزرگان با اینکه معانی آنها را نادانم مصلحت دانم نزد عوام میخوانم و بآن دست آور
میشوای ایشانم من آن هولم که در باطن علمای ظاهر میافد در وقت اقبال بطریق حقیقه
و منم که مطمئن میکنم نفس ایشان را بر سوم علوم جامد و مشتق چه هر چند در علم
رسمی و اناتر میشوند در اطاعت من توانا تر میشوند منم آنکه هوایای نفوس را در
وجدان جلوه آله میدهم و از آله بسوی آنها شان پناه میدهم و منم آنکه اسما
الله بدون اجازه استاد کامل ورد میکنم و اسباب انقلاب خود کرد میکنم
منم که بغرور علوم ربی و عبادات جسمی اجازه ادعیه و اوراد میدهم و با
فساد حال خود میثوم و از دیگران هم منم آنکه هزار و یک اسم اهل دنیا خدا را
میخوانند که توفیق در اطاعت من یابند و نمیدانند که نمیدانند و منم تصدیق
بلا تصور منم حین و تصور منم شاکی از خدا بسبب اغتشاش امور دنیا و منم
آنکه دروغ خود را در نفس خود باور میکنم کجا از دروغ در باره دیگران خد میکنم
و منم آنکه کلام خدا را بر سیل و غطا میخوانم و خود را با تعاطف نمیرسانم و منم
آنکه بصفای لیف و داغ جبهه و آواز خیف و عصای بادامی و عبای قیق
چون کرد و مندیل کرد و مسح زرد جلوه کر میثوم و پیشاپیش خلق خنده رو

در احکام بعضی بزرگان و افاضی و اعیان

۳۱۳

بقرمیروم و منم که از علوم شریعت محمدیه خلق را فریب میدهم و محملها را برافشا
و معالی ترتیب تا دینار او در نظر مایب و طنب میدهم و منم بی پر خرقه دوش
بیرشد زنده پوشش از شراب جمل و خورانی مدبوش که کشکول که ایتر
بکمر بخیر بی پروائی آویخته میگرداند و کلام عرفا و شعرا را با مضرقات خود بهم
آمیخته میخواند و کلاه ترگیرا که بر باید خرید از نم مال بزر خرید و برشته و در
بهای نان نه درازای جان از شرچران باور سپیده ورشته شاخ بز کوهی را
عوض فر خدا میکل و ارحمایل کرده و چوبی ناموار چون اعتقاد نا تراشیده خود
بدست آورده و حیث را نمونه مادی خویش که الغریق تیشبت بکل حیث
نشأه الکی را در آب و علف خوردن دانسته و شیشه صفا و سپیر باطن را
بسنگ اشتمای کاذب و امتدای بطن شکسته مانده دیومفاصل اعضا
ببوار آهنی و غلخال آراسته و از عین مکر و ریوساعد و گردن رابعقود سنگ
و سفال پیراسته گاهی چون بعیر حبت خمیر غرغرمیکند و گاهی چون حمیر طلب
شعیر غرغرمینند پوست پلنگ را برای نمونه دوزنکی برکتف انداخته و از
غلغل ای و الله الا الله بابا مادر ویش است گوش افلاک را اگر ساخته
و من باین واسطه کانون رهنیرا کرم و آهن اضلال را نرم کرده قدری را غل و
کی را دور انداز سازم بغل مریدان را سوی سقر کشم و بدور انداز منکر ترا کشم
و منم آنکه از راه ریاضت بوادی علوم غریبه اش اندازم و بدون اجازه استاد

۲ بنفیر

در



و تحصیل آنکه ملاکش سازم و منم آنکه علم نجوم را میاموزم تا چراغ خود نمائی را
 در بزم دانائی برافروزم با آنکه میدانم که هیچ نیدانم فرس فراست در میدان
 مغیبات میدوانم و منم آنکه اهل تخیل را بکند عجب کلو گیر میکنم و با فسون ریش
 تخیل و منم آنکه بسیاری از بنی آدم را باین خاطر جمعی که میگویند که محبت پیغمبر و آل
 آن داریم و غفلت انداخته ام و بمقابله کردنشان با یکی از اولیاء الله که عدد ۴
 با آنها دشمنی بحضرت رسالت پناهی است هلاک ساخته ام دلیل این معنی
 جرح کردن اولیاء و اوصیاء است در هر زمان چه خلق هر زمان طالب اهل الله
 بزبان هستند و همیشه اهل الله را بتکذیب و ایذاء خاطر خستند و منم که چون
 در میان جمعی ثابت الایمان متفق القلب و اللسان میسرسم مصدق می شوم
 و از حال خود در تاسف فرو میروم و از گمراهی خود افسوس میخورم و التماس
 هدایت میکنم و در طلب میزنم و چون از میان در کنار روم بر سر انکار روم
 تا در غفلت افتم بجدی که گویا این سخنان را هرگز نشنفتم و منم قائل سخنان
 بمعنی و طالب تصدیق از اهل معنی اگر تصدیق کنند مسرور می شوم و الا بر سر
 غیظ و غضب میروم و منم مکذب اولیاء از زبان جمال عالم نما و منم که خوا
 از عجب عبادات و کبر قیود و تعارفات بی ادبی میاموزم و از بی ادبی نسبت
 با اولیاء خلعت هلاکت بپوشانم و دوزم و عوام را با انواع معاصی میکارم
 و در مقابل مرآت جهان نمایم مرد خدا میدارم اطوار قبیح را در آینه او

در احاطه بعضی بندگان افعال مفید و نیکو

۳۱۵

مشاهده میکنند و سنگ تسخر و ایداء و تکفیر و استتر میزنند و منم آنکه در
وقت شنیدن سخن اولیاء و در خوابم یاد را انگار و کفتن اخبار کوجه و بازار و شهر
و لیلکه و شهر و دیار و منم آنکه در مجلس اهل حق چون راه یابم رشته دو و تیرا
میابم و حضار را بر ایشان اختلاطی مشغول میکنم و منم آن پیری که فرزند
خود را از طلب مذهب حق منع میکنم و اسباب منع کردنشان جمع میکنم
و منم آنکه هر کس را صبح لباس فاخر باشد تعظیم و تکریمش بر من واجب و تمکاتر
باشد اگر چه در حیوانیت از جنس غرس و خرد قاطر باشد و منم آنکه بقوت اعتد
و او را در دنیا صاحب جاه و جلال میثوم و بسیاری را باعث اضلال میثوم
و منم آنکه با اشکال مختلفه سعی میکنم که ذکر را از ذکر فراموش سازم و منم شبهه
اندازنده در نهاد مرید و منم تقریب شرعی طلبیده از پیر که صاحب شریعت است از
زبان مرید و منم آنم که متابعتین بر ایما باشند که هرگز سر از اطاعت من نمیکنند
و همیشه در طلب مرد خدا میثابند گفتم آنان کیانند گفت آن کسانی که طریقی
اطاعت پیر اندقی از راه اخلاص ناقص می پمایند و با اعتقاد زائل پیر ارمی آزما
ناگاه در مصلحت و مشورت با اغیار در میانند و منم که آنگاه از در مصلحت و
مشورت در میایم و او امر پیر را که بجهت سلب صفات ذمیمه از نفس
امرش فرموده نامشروع و فبیح مینمایم و در صد دعاوت پیرش در میاورم و ابد
الذهر ز بار او بارش میگذارم و منم عجبی که در نفس مرید رجوع میکنم که پیر را است



می انگارم و منم حق صلاح خالص یعنی اعتقاد ناقص و منم تشکیک در خیا
ساکت در وقت امتحان کردن پیرا و را که پیرا اسناد میدهد بجهل و غوا
ارزاه بدی و منم طالب مرشدی که تابع رای من باشد یعنی منیت من او را حسب
الخواهش من تیرا شد و منم جمعیت از هم پاشیده یعنی محبت ناتراشیده و منم مرید
هر جانی یعنی ارادت خود را می گفتم انسان از توجه وقت ایمن است گفت
آنوقت که فنا فی الله گشته و از خیال ماسوی درگذشت و در تحت حکم انسان
کامل برآمد و از اندیشه این و آن خلاص شد و صلی الله علی محمد و آله و ایضا
جناب حاج آقا زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه در بیان حال نورعلی شاه
قدرة شری بیان کرده خوش داشتم که ثبت این اوراق شود و آن این است
العارف بالله نورعلی شاه قدس پتره عارف کنوز معرفت و واقف رموز
حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا می نمود آنحضرت حالا
غریب و مقامات عجیب داشته و قرنهای فراوانست که مانند آنحضرت قدم
در حلقه وجود گذاشته دانائی میگوید که آنحضرت نظیر فخرالدین عراقی و اوحد
الدین مراغی است و مرید مجد و سلسله علیه السیّد معصومعلی شاه دکنی است
از بدو حال طالب منج قویم و صراط مستقیم بوده در جمال صوری و کمال معنوی
کسی با آنحضرت برابری ننموده است الحق بر عارفان ایران و سالکان آن
مکان منت عظیم و حق جسیم دارد بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صفا

در احوال بعضی بزرگان افغانی

۲۱۷

از کشور ایران براقاده بود ایشا را آگاه ساخت و آنهایی که از راه معرفت
و طریقت بخیبر بودند براه انداخت زیرا که در زمان دولت شاه سلطان حسین
صفوی تا اواخر حکومت کریمخان زند قانون فقر و رسوم طریقت از ایران
براقاده بود و بسبب انکار سلطان حسین صفوی سلاسل فقر و طریقت از
ایران رفتند و خمولی و غرلت گرفتند تا آنکه جماعت افغان بایران مشغول
شده خود و بزرگ آنجا را ناچار ساخت و خاندان دانا و نادان آن ولایت را
بر انداخت روزی یوم یفر المرء من اخیه و ائمه و ابیه ظاهر گشت و ظلم و ستم
انطافه از حد و اندازه در گذشت هر کس هر چه از معارف و طریقت دانسته
بود بعد از آباد رفته و برخی دیگر از لوح ضمیر مجروح نموده مدت هفت سال در
کمال پریشانی مردم ایران اوقات گذرانیدند و در تیه حیرانی و نادانی میگردیدند
بیمکی در فکر جان بودند طریقت و معرفت کجا بود چون دولت افغان با خبر
رسید و نوبت بنیاد شاه گردید آموزد ترکی بود و بخرجهای بگیری و لشکر
کشی اندیشه نمینمود بجهت ترددات سپاه دوست و دشمن و ظهور و ظهور
و فتن کسی طالب طریقت نکشت و بر خاطرش تحصیل معرفت نکذشت اگر
اجنانا در گوشه و کناری کسی اسم طریقت مذکور کردی علماء ظاهر منع کردند
و اینقره را مذمت نمودندی تا آنکه دولت نادرئی در گذشت و ایران را
بازار گشت بر اهل خرد مخفی نیست که صاحب دولتی که افغان شود آنگاه ترک



کرد و بعد بلرزد طریق عرفان چون از نظر پنهان خواهد بود و شاید معرفت
 روی نخواهد نمود نظم چونکه نامحرم در اید از درم لاجرم پنهان شوند اهل حرم
 قرب هفتاد سال کشور ایران از فقر و طریقت خالی بود و اسم طریقت گوش
 کسی شنیده و چشم احدی اهل فقر ندیده مگر چند کس از فقراء در مشهد مقدس از
 طریقه نوربخشیه و چند نفر در شیراز از سلسله ذبیحیه در زوایای گمنامی بودند
 و اگر جای دیگر نیز بوده باشند خود را در السنه و افواه مذکور نمی نمودند اسم
 طریقت در ایران مانند سیمغ و کیمیا گشته بود تا آنکه مجد و سلسله علیه و مبرین
 طریقه عالیله سید معصوم علی شاه و کنی قدس ستره با اشاره شاه علیه رضای و
 قدس ستره از اقلیم دکن بایران تشریف آوردند و فیض علی شاه و نور علی شاه
 قدس اسرار بهار تلقین کرد و تربیت نمود و بکمال رسانید انگاه اذن ارشاد فرمود
 و نور علی شاه را خلیفه الخلفاء گردانید در عرض مدت هفتاد سال اسم طریقت
 بگوش اهل ایران نخورده و نام فقر زبان نبرده بودند فقر شنیدند و اهل طریق دیدند
 جمعی طالب گردیدند و بعضی بقبض رسیدند گروهی با قرار آمدند و قومی در انکار
 زدند اکثر مردم بسبب حب جاه دشمن فقر شدند و جمعی دیگر حقیقت اوراد آ
 اما عمل نمودن نتوانستند حسد بردند و عناد کردند و بعضی دیگر خود را عالم می شمردند
 از کساد بازار خویش رسیدند و چون صفات انبیاء و اخلاق اولیاء در ایشان
 میدیدند و خود را از این صفات عاری و خالی می یافتند خوف کردند که اگر مدح

در احوال بعضی بزرگان افعال مفید ایشان

۳۱۹

طریقه ایشان نمایم قدح خود نموده ایم و اگر اقرار بر کردار و گفتار ایشان کنیم زبان
 امکا و بر کردار خویش گشوده ایم نه قوت آن داشتند که خود را باوصاف ایشان
 متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را بمفضل ایشان اندازند **لَا تَارُوا وَلَا الْعَارُ كَفَتْ لَكُمْ**
 بنیاد مذمت فقر نهادند و زبان بطعن و تشنیع ایشان گشادند اکنون اهل ایران
 چنانند که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهده و تهذیب اخلاق سخن گوید و طریق تکمیل
 باطن و تحصیل کمال معنوی جوید و اسم طریقت و حقیقت بر زبان آورد و قدم در راه
 زهد و تقوی گذارد بی شاید و بیتنه آنکس کافر و ملحد است اگر چه علامه زمانه
 بوده باشد و اگر شخص از شک و سهو و حیض و تقاس گفتگو کند و بهر سو
 از مسائل تجارت و تحصیل و نیادم زند و گاهی بسجده رفته خود را بمردم بنماید بی
 شبهه و شائبه آن شخص مؤمن و موجه است اگر چه بمعرفت بوده باشد
 و بر جمیع معاصی آلوده باشد عجبتر آنکه ایشان میگویند که تقلید کردن دین
 ابناء خویش مذموم است و هر که تحقیق مذنب نماید جای او درد و زخ معلوم
 با وجود این گفتار اگر شخص در صد و تحقیق دین براید و تجسس و تفحص مذنب
 نماید بر اینه متبع طعن پراکش کنند و بضرب لعن و جود شر از لوح هستی پاک
 نمایند مضمون آیه شریفه **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ** همانا
 درباره ایشان وارد است اگر خردمندی در تمام ولایات ایران سفر کند و
 با هر فرقه مجالست و معاشرت نماید و بر اعمال و احوال مردم مشاهد نماید



بنکرد و در هیچ فرقه از فرق اندیاری اهل زهد و ورع و طاعت و ریاضت و
مجاهده نخواهد دید و سالک طریق عزلت و قناعت و تسلیم و رضا و توکل
و صبر و بردباری نخواهد شنید مگر آنکه اطلاق کنند بر آن کس اسم صوفی و عارف
از اینجا نیز معلوم میشود که اکثر علماء زمان عسید البطلون و بنده شهوتند علاوه
بر آنکه عداوت با فقراء داشتند ملوک و سلاطین را بختان و اعیان را بجهل
با خود یار ساختند و کلمات پریشان و بی اصل گفتند که این طائفه داعیه دارند
زیرا که سرکشی فرود میارند بمضمون الملک خقیق ایشان نیز این افسون را
از ملائکه پذیرفتند و دست انداز برای این گروه گشودند و بسادت و امانت
بفقران دادند و هر جاد و ویشتی دیدند بعد از آنرا بسیار اخراج بلد کردند
و لوازم ذلت و خاری بجا آوردند نخست این امر شنيع را که رنجان زند باغوا
جانی هندی زاده اقدام نمود و عارفان بالله سید معصوم علی شاه و نور علی شاه
قدس سرار همرا اخراج بلد کرد و خود نیز از نهال عمر خود بر نخورد و یکسال از
این مقدمه نگذشت که عمر و دولتش منقرض گشت دوم علیمراد خان بود که در
بد و حال اظهار ارادت نمود چون از دحام مریدان بید از علماء سوء بختان
بی اصل شنید کرد آنچه کرد عنقریب خود هم دید آنچه دید بسبب حرکت دولت
باخرسید و حکومت ایشان بنهایت انجامید و چون خوش داشتیم که
تیمن و تبرک و اعلام مؤمنین حزی از احوال حضرت فردوس آستان خوانند

در احوال بعضی بزرگان افواج و اعیان

۳۲۱

علامه محمد باقر مجلسی و برخی از احوال فردوس نشان آخوند ملا محمد تقی مجلسی رضی الله عنهما
مختصر ثبت اوراق شود تا بشارتی باشد برادران ایمانی را لهذا بر آنچه جناب حاج
آقا زین العابدین شیروانی رضی الله عنه در ریاض السیاحه ذکر کرده اقتصار نمود و
آن اینست مولانا محمد باقر بن مولانا محمد تقی مجلسی فاضل گرانمایه و عالم بلند
پایه بود در اکثر علوم کوی تفوق از همکنان ربور ستماء و رفیق فقه و حدیث
بغایت دانا و در تالیف و ترجمه توانا آنقدر که کتب عربی و فارسی آورد
و اخبار ائمه معصومین ترجمه فرموده اگر اصل داشته باشد ظاهر را در این عصر
بدت هزار و دویست و سی و هفت کسی نیامده باشد اما چنان منقولست
که چون مولانا در زمان شاه سلطان حسین صفوی ملا باشی بود و رفیع و
رجوع علماء و فضلاء مولانا می نمود پس نفر شاگرد داشت ایشان بمکی عالم
بودند بمجله پانزده نفر اصحاب یسار و پانزده نفر اصحاب یمین مشهور بودند و
حضرت مولانا در ترویج شریعت غراء و نشر علوم ملت بیضا سعی بلیغ داشت
و دقیقه از قایق جد و جهد در انتظام امور دین و ملت مهمل و معطل نمیکذاشت
لاجرم اصحاب یمین و شمال بنام مولانا تالیف و تصنیف نموده بنظر ایشان
میرسانیدند چون منظور مولی نامیکردید امضا میفرمودند این سخن از دود و
خالی از قوتی نیست نخست آنکه چنان مشهور است که دانا یان عدد تالیف
مولانا را حساب نمودند که از بد و تولد مولانا تا هنگام وفات پانزده هزار



بیت تالیف فرموده باشد این خود از جمله محال است و دوم آنکه با منصب کتبی
و کثرت مشاغل و ازدحام ارباب و حاج این معنی صورت نگیرد و مخفی نماید که در
افواه و السنه اکثر ناس مذکور بلکه در میان عامه معامله شناس مشهور است که
خدمت مولانا منکر مطلق صوفیه بوده و مخرب اساس فر کرد و او را در ریاضات
اوشده چنانکه در بعضی کتب خود نیز این فرقه را مذمت نموده است و آنانی
میگویند که مولانا منکر مطلق این طائفه نبود و مذمت اهل ذکر و او را دشمنوده است
بلکه طائفه را مولانا انکار فرموده است و صفات چند در حق آن فرقه بیان کرده که
فی الواقع آنان که متصف باین صفاتند مرد و در جناب اقدس الهی و مطرود حضرت
رسالت پناهی و مذموم ائمه هدی و مقدوح جمله اولیائند بنای کلام مولانا بر
دینیت بلی فی الحقیقه چنین است چنانچه یکی از افاضل زمان در مسئله که از
امتات مسائل اسلامیه است از مولانا استفسار نموده است اول در
طریقه حکماء و حقیقت و بطلان آن دوم طریقه مجتهدین و اخباریین سوم طریقه فقهاء
و صوفیه آنچه مولانا در جواب سه سؤال فرموده است فقیر صورت آنرا اینکار
صورت احوال اینست مخفی نماید که هر که در راه دین خود را از اغراض نفسانی خالی
گرداند و طالب حق بشود البته همتعالی بمقتضای و آلتین جاهد و افسنا
لنهدینهم سبلنا او را راه راست هدایت نماید و بحمد الله شماره اخبار و
اثار اهل بیت آشنا گردانند و خود میتوانند از کلام هدایت نظام ایشان آنچه

در احوال بعضی مکان افول فقید ایشان

۳۲۳

حق است در این مسائل استخراج نمایند و چون مبالغه فرموده بودید طریق حق امامیه را
در این مسئله که از اقرات مسائل اسلامیه است طریق حق امامیه را اینگونه
تحریر مینماید لهذا بجهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت ایمانی بذكر آنها
معملاً مصدع میگرد و تفصیل آنها را بکتاب مبسوطه حواله مینماید اما مسئله
اولی طریق حکماء و حقیقت و بطلان باید دانست که حقیقت اگر مرد مراد عقول
خود مستقل میدانست انبیاء و رسل را برایشان نمیفرستاد و همه را حواله
بعقول ایشان مینمود و چون چنین نکرده و ما را با طاعت انبیاء و اوصیائش
ماور گردانیده و فرموده است **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ**
عَنْهُ فَانْتَهُوا پس در زمان حضرت رسول الله رجوع باو باید نمود و چون آن
حضرت را ارتحال بعالم بقا پیش آمد فرمود که **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ**
اللَّهِ وَحَدِيثِي و ما را حواله بکتاب خدا و اهل بیت خود نموده و فرمود کتاب
با اهل بیت است و معنی کتاب را ایشان میدانند پس ما را رجوع با ایشان باید
کرد و جمیع امور دین از اصول و فروع چون معصوم غائب شد فرمود که
رجوع کنید در امور مشککه که بر شما مشتبیه شود با آثار و احادیث ما پس در امور
بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات ضعیفه
حکماء تاویل کردن و دست از کتاب برداشتن عین خطا است اما مسئله
دوم که از طریق مجتهدین و اخباریین سؤالی فرموده بودند از جواب سؤالی

سابق جواب این مسئله نیز قدری معلوم میشود و مسلک فقیر در این باب
 وسط است و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و بنده مسلک جماعت را
 که گاهنهای بد علماء امامیه میبرند و ایشانرا بقلّت تدین متهم میدانند خطا
 میدانم و ایشانرا اکابر دین بودند مساعی ایشانرا و زلات ایشانرا منقو
 میدانم و همچنین مسلک گروهی که ایشانرا پیشوا قرار میدهند و مخالف
 ایشانرا در هیچ امر جایز نمیدانند و مقلد ایشان میشوند درست نمیدانم و عمل
 باصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد و لکن اصول و قواعد کلیه
 که از عموماً کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارض نص بخصوصه اینهارا
 متبع میدانم و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار مذکور است فاما مسئله
 سوم که از حقیقت طریق فقهاء و صوفیه سؤال کرده بودند باید دانست که را
 دین یکیت حق تعالی یک پیغمبر و استاد و یک شریعت مقرر ساخت و لکن
 مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف میباشند و جمعی از مسلمانان عمل بطوار
 شرع نبوتی نمایند و بسبب حاجات عمل نمایند و ترک مکروهات و شبهات
 کنند و متوجه زوائد دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و
 عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کنا
 جویند ایشانرا مؤمن زاهد متقی میگویند و مستحق بصوفیه نیز ساخته اند زیرا که
 در پوشش خود از نهایت قناعت بیشم که خشنود و از آنرا جامه است قناعت

در احوال بعضی کاتبان احوال مفید بشنا

۲۲۵

میکرده اند و این جماعت زبده مرومند و لکن پون در هر سلسله جمعی داخل میشوند
که آنها را ضایع میکنند و در هر فرقه از تنی و شیعه و زیدی و صاحبان مذاهب
باطله میباشند تمیز میان آنها باید کرد که چنانچه میان علماء باید کرد و چنانچه علماء
اشرف مرومند بدیشان بدترین خلق میباشند و یکی از علماء شیطان است
و یکی ابو حنیفه است و همچنین میان صوفیه شیعه و تنی و ملحد میباشند و چنانچه
در عصرهای ائمه معصومین صوفیه اهل سنت معارض ائمه بوده اند و در زمان غیبت
امام صوفیه اهل سنت معارض معاند صوفیه اهل حق بوده اند و برای این معنی
شواهد بسیار است اول آنکه ملا جامی که نفحات را نوشته که با اعتقاد خود جمیع
مشایخ صوفیه را ذکر کرده است حضرت سلطان العارفين و برهان الواصلین
شیخ صفی الدین نور الله برمانه را که از آفتاب مشهور تر بود و در علم و حلم و فضل و
حال و مقام و کرامات از همه پیش بود ذکر نکرده است و از مشایخ نقشبندیه و غیره
ایشان جمیع را ذکر کرده است که بغیر از اوزبکان نادان دیگری نام ایشان را
و همچنین سید بزرگوار علی بن طاووس رضا که صاحب کرامات و مقامات بوده و
شیخ بن هند علی که در زید و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار
صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه امامیه از برای تعصب و مخالفت
طریقت ایشان را ذکر نکرده و قوم صوفیه شیعه علم و عمل با یکدیگر جمع میکرده اند
و در زمانهای تقیه مردم را بر ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف

و چنانچه سلسله شیعه در میان این است از سلسله
دیگر ممتاز بوده است همچنین سلسله صوفیه شیعه را
ایشان ممتاز از بزرگان و اندوخت



میکرده اند و بجلیه علم و عمل ایشان را محلی میکردانند و صوفیان که تابع اهل
 سنتند مردم را منع از تعلم علم میکنند زیرا که میدانند که با وجود علم کسی عمر را بهتر از
 امیر المؤمنین نمیدانند پس باید جاهل باشد که این قسم امر باطل را قبول کنند
 چنانچه حضرت شیخ صفی الدین چندین هزار کس را با این طریقه مستقیم بدین حق
 تشیع آورد و از برکات اولاد اجداد آن بزرگوار عالم نور ایمان منور شد
 سوّم آنکه طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده اند در ذکر و فکر و
 ارشاد و ریاضت مباین است با طریقه صوفیانی که مشایخ آنها منوبند بآن مثل
 چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه خواندن که در میان ایشان
 نباشد و بغیر تلیل و توجیه حق تعالی و توشل بانوار ائمه هدی و حمایت حامیان
 شیعیان امیر المؤمنین خیری در میان ایشان نیست و اینها همه بموافقت
 شریعت مقدسه است و ایضا بسیاری از علماء دین طریقه مرضیه صوفیه حقه
 داشته اند و با طوار و اخلاق این جماعت بوده اند مانند بهاء الدین محمد که کتب
 او مشحونست بتحقیقات صوفیه و والد مرحوم از او تعلم ذکر نموده بود و هر سال
 یکت اربعین بعمل میآورد و جمیع کثیری از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون
 شریعت ریاضت میداشتند و فقیر نیز کثرا رباعینها بسر آوردم و در احادیث
 معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح اعمال خود را از برای خدا خالص
 کرد و اند حق تعالی چشمهای حکمت از دل او بر زبان او جاری میکند و پس از

در احوال نجفی مرکان اقلی مفید ایشان

۳۲۷

این شواهد و دلائل که ذکر آنها موجب تطویل کلام است باید بر شما ظاهر
باشد که این سلسله علیه را که مر و جان دین بسین و بادیان مسالک یقینند
با سایر سلسله های صوفیه که سالک اهل ضدالتقدربطی نیست و ایشان را
ترویج امر خود باین سلسله عالی خود را منسوب میگردانند و باید دانست که
آنها تصوف را عموماً نفی میکنند از بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده اند میان
صوفیه تشیع و صوفیه اهل سنت و چون اطوار و عقاید ناشایست از آنها دیده
و شنوده گمان میکنند که همه چنینند و غافل شده از آنکه طریق خواص شیعیان
علی همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرا و خلق بود
و طریقه صوفیه حق طریقه ایشان است و مجملأ باید دانست که در همه امور فرا
و تقریب خوب نیست و طریقه حقه طریق وسط است چنانچه حق تعالی فرموده و
كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمایند در هر باب حق
بر شما ظاهر میشود و الله بهدکم من دیشاء الی صراط مستقیم و فات مولانا
در زمان دولت افغان اتفاق افتاد در مسجد جامع مدفون گردید و فرارش در
غایت اشتها ریزار و یتیم برکت مولانا محمد تقی مجلسی سرد فتر علماء زمان و سر حلقه
عرفای دوران بود و در عاوم و معنوی بر فضلاء عصر تقدّم مینمود و در زهد
و تقوی درجه عالی حاصل کرده و چندین اربعین بر ریاضت و مجاهده بسر آورده
در رویش باطن از مردیان شیخ المله شیخ بهاء الدین غامی بود بعد از تحصیل



کمال اجازه یافته تکمیل ناقصان و تربیت طالبان اشتغال مینمود سلسله
 طریقت شیخ بهاء الدین بمعروف کرخی میرسد مولینا در فقه و حدیث و غیره
 تصانیف مفیده دارد من جمله بر من لایحضر الفقیه شرح عربی و فارسی نوشته
 و رساله فارسی مسمی بحدیقه المتقین در فروع فرموده است اکثر علما بر آنند
 که در فروع هر کس عمل بدان نماید کافی است و احتیاج بتقلید مجتهدی نیست
 و رساله دیگر بر رد ملاطاهر و در اثبات طریقت تحریر کرده و رساله در بیان
 سلوک و روش باطن و مراقبه و تفسیر آیه شریفه **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا**
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و **إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** بیان فرموده است
 آن رساله عزیز الوجود بود لهذا نوشته و در این مجموعه ثبت افتاد موینا
 فرموده است که سالکت باید که غرت و انقطاع تام داشته باشد از ضلایق
 و مطلق بامردم الفت نداشته باشد و شب و روز بزرگ مشغول باشد و نماز را
 با حضور قلب بعمل آورد و همیشه رعایت دل کند که در خاطرش چیزی در نیاید و اگر
 در آید بتضرع و ابتهال رفع آنرا از خداوند خود طلب کند و باز مشغول شود و گاهی
 مشغول دعا باشد مثل دعای پائنده مناجات و گاهی متوجه ذکر یا الله شود
 و میباید ملاحظه نماید و بداند که حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر است نه بعنوان
 آنکه جسمی تصور کند خداوند خود را خواه جسم لطیف و خواه کثیف نه بزرگش داند
 بزرگی جسمانی و نه کوچکیش داند بکوچکی جسمانی نه حاضرش داند بکوچکی جسمانی

و نه غائبش و اندک بغیب جسمانی که اعظم حجب اعتقادات فاسده است و از لوازم
 بشریت که آدمی خداوند خود را جسم داند و چنانکه نه در بدست و نه در خارج بدست
 نه بزرگست و نه کوچکست و نه سیاهست و نه سفید پس میباید ذات مقدس
 خداوند خود را حاضر داند نه از قبیل حضور جسمانیات و نه روحانیات چون
 چیزی بر چند اقوی است رفیعتر است و با اینهمه تترکه که هستی جان و تعالی دارد
 نهایت قرب بنیکان دارد و اقرب من جبل الوری است و بدتر و مرتبیت
 انواع مکونات را و باین نحو ذکر کردن و خداوند خود را حاضر دانستن و در
 هر ذکر او را یاد کردن و در لرا متوجه او ساختن و ذکر را از دل ادا کردن باند
 زمانی ترقیات عظیمه حاصل میشود و آنچه این فقیر تجربه کرده ام فتح ابواب
 درده روز شده است و در حین اربعین تمام چیزها ظاهر شده است که در
 نمیتوان کرد و لکن شیاطین جن و انس ممانعتهای عظیمه میکنند و چون
 بر چند راه نزدیکتر است ممانعت ایشان عظیمتر است لهذا شیاطین در
 مباحثات متعارفه هرگز ممانعت نمیکند بلکه معاونت مینمایند و هر که متوجه
 اینراه شد هزار وجه میگویند که این خوب نیست و تحصیل علم واجبست و
 اوقات ضایع میشود چنانچه اگر خواهد تصدقی خالص از جبت خدا کند هزار
 وجه از ممانعت دارند و اگر خواهد چیزی در باطل صرف نماید هزار وجه در
 تحسین او میگویند و مجاهده همین معنی دارد که بر نفس دشوار است و بر شیاطین



و سوار تر پس میاید که بتدی هر چند که ایشان معارضه نمایند او نیز بخیاب اقدس
 الهی متوجه شود و ایشانرا بسهام لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از خود
 دور نماید تا آنکه بمرتبه محبت فائز شود و دیگر معارضه کم شود و در اوقات صلوة
 میاید که همه با حضور قلب باشد و لمحه که شیاطین خاطر را بجای دیگر میزند باز تذکر
 کند و خود را متوجه سازد و متوسل بخیاب احدیت شود تا بمرتبه محبت برسد و بعد
 از آن مشقت نماز بالکلیه بر طرف شود چنانچه سید المرسلین میفرماید ارحنا
 یا بلال فقره عجبی فی الصلوة مجمل تا کسی بمرتبه محبت فائز نشود نه اسلام
 دارد و نه ایمان و نه نمازش مقبولست و نه سایر عبادات و نه بصورت کنی که کتب
 حکمت خواندن منافات ندارد باراه خدا بلکه از حجب ظلماتیه است که ضد صریح
 این راهست و همچنین کتب کلامیه و معارضات و مجادلات لهذا مبالات عظیمه
 در بنی از همه وارد شده است و اصلا از دلائل آنها ایمان زیاده نمیشود بلکه آن است
 که ایمان فطری که حق تعالی با و عطا فرموده است زایل میشود و کیشبه عبادت
 تأثیرش زیاده از برهانست و زیادتیی ایمان و ایقان بر ریاضت میشود بقانون
 شریعت مقدسه و نصوص قرآنی و حدیثیه پس اگر معارضات نفس شیطان
 بکثرت دعوات و تضرعات کم نمیشود استعانت بگوید تضرعات و توجّات
 مقربان که در این راه هستند و قات مولانا در روزگار شاه سلیمان صفوی اتفاق
 افتاد و همه الله نیکو بداند که بنی نوع آدم بقتله اولی منقسم میشوند

به قسمت چنانکه کتاب مجید بآن ناطق است اقول اصحاب شما اند که در دنیا
 طبع وطن گزیده و این زندان نفس پسندیده و درباره اینها فرمود رضوا بالحقوة
 الدنیا و اطأوا بها و یحبون ان یجحدوا علی ما لم یفعلوا نیز برای
 اینها است و لا یتمنونه ابدا بما قد مت ابدا بهم و صفاینها است و ان
 جهنم لمحیطة بالکافرین حال ایشانست زبان حال این صنف است این شعر
 راضیم کرمین بماند نیم جان که ز کون استری بینم جهان و اینفرقه تمام اهتمام آنهاست
 دنیا و چهار روزه زندگانی این جهانست که موش وارد در خور سوراخ دنیا و زندان نفس
 دانائی و کارکنی مینمایند اندرین سوراخ تنائی گرفت در خور سوراخ دانائی گرفت
 و اینفرقه یا قبول ولایت مرتضی علی نموده و دست بدست آنبرگزار داده اند
 تسلیم او امر و نواهی آنحضرت شده اند لکن از جهنم نفس سیر و ن نشده و در
 همانجا انس گرفته و اینها در قسم ثانی بیان حالشان میاید یا قبول ولایت نکرده
 و بی افسار و لجام در مرتع نفس میگردند و اینفرقه چنانکه ولایت تکلیفی که خلیل
 من الناس عبارت از آنست ندارند اگر خلیل من الله را که ولایت تکوینی باشد
 نیز فاسد کرده باشند مخلد در زار خواهند بود و محکوم علیه بنارند بحکم نبی و اگر
 تکوینی را باطل نکرده باشند و استعداد ولایت تکلیفی در آنها باشد مزجون لامر الله
 خواهند بود که در حال احتضار و اعراف یا خداوند بازگشت بر آنها خواهد کرد و از
 اهل بهشت خواهند شد یا او را نیز مثل فرقه اولی معتذب خواهد ساخت چنانکه



کتاب کریم بآن مناطق است و این اصحاب شمال را در کات و درجات دیگر
 بسیار که چنانکه اهل بهشت را مراتب بشمار است اهل جیم را نیز بشمار است
 و اینها در مقام نفس آماره و طن گزیده بعضی مورچه و ارباب جمع و ادخار
 گرفتار و برخی چون سباع بزود و بستن مشعوف و جمعی چون بهائم و غرس
 و خاک بقید شکم و فرج مقید و گروهی میمون مانند و روباه شکل بحید و مکر سرور و پاره
 ابلیس صفت بکبر و منیت ممتاز و بسیاری هستند که جمع دارند میانه بعضی از این صفات
 غرض اینست که صفات ذمیمه از حد و حصار فزون بحسب افراد و ترکیب و مراتب گرفتار
 جنام نفس آماره باندازه صفات بحسب افراد و ترکیب و باندازه مراتب هر یک از
 صفات بحسب شدت و ضعف آنها و گروهی هستند که حرصند بر نماز و روزه و راه
 گم کرده و خود گمراه و دیگران را اضلال میکنند چون عباد عاتیه که با اسم صوفی خود را آبی
 ساخته اند چون سفیان ثوری و امثال او در هر کیش و ملت که بوده اند و مثل و خلق را
 از راه میبرده اند که درباره او و امثال او فرمود حضرت صادق که این خبیثترین
 خلق اگر در خانه خود بنشینند و مردم را بجلال و حرام آنها خبر دهند مردم گردش کنند
 تا مارا بیاوند و طائفه دیگر بیاورفتنیهای خود مباهی و مفتخرند و جهالات مرگبه خود را
 علم ندانند و اهل علم را پستتر از خود می شمارند و بخل و حسد و کینه با همه بندگان خدا
 میورزند و با اینکه در اسفل السافلین واقعند خود را در اعلیٰ علیین میدانند و کبر و
 منیت بر همه خلق میفروشند و اشاره باین دو طائفه فرمود خواجه که



در اینکه تمام ارباب مستحقند

۳۳۳

مبغوضترین خلق بسوی خدا و مردند اول کسیکه خدا او را بخود واکذار فرموده
و او از راه راست بیرون و مشغوف شده بکلام بدعتی که میگوید و حریص شده بر روزه
و نماز پس آن وقتنه است برای کسی که فریفته شود با و و گمراه است از سیره کسی پیش از
آن بوده و گمراه کننده است کسی که با و اقامت کند در حیات و بعد از موت در دوزخ
خطای غیر است و خود گرفتار خطاء خویش است و دوّم کسی که جمع کرده است جلال
را در میان جمال از مردم که او را مردم مانند عالم نامیده اند و بیکروز در علم
سالم نبوده تعجیل کرد یا سبقت گرفت بر دیگران در آموختن یا در گرفتنهای خویش
و زیاد کرد یا در گرفتنها را و حال اینکه آنچه از یاد گرفتنها کم میبود بهتر بود برای او از
بسیارش تا اینکه شکم خود را پر کرد از آب متعفن که کنایه از یاد گرفتنهای فاسد باشد
و بر رویهم انداخت یاد گرفتنهای فاسد بیفائده را نشست در میان مردم تقصیر
و ضمانت کرد و خالص گردانیدن آنچه بر غیر مشتبه بود بر غیرش و اگر خود مخالفت کند
قاضی سابق را ایمن نخواهد بود از اینکه قاضی دیگر بعد از او نقض حکم او را کند چنانکه
خود او نقض حکم قاضی پیش کرده است و اگر وارد شود بر او یکی از بهائم مشکله
میتا خواهد کرد برای او فضول کلام خود را یا آنقدر که یک انسان یا یک بالش کند
از رای خود پس بعد قطع میکند بهمانچه از رای خود پسندیده پس او از برهم بافید شتاب
مثل کسی است که در تار عنکبوت افتاده و بدرشد ندارد و نمیداند که بقی رسیده است
یا خطا کرده است گمان نمیکند علم را در هیچ چیز از آنها که انکار دارد و اعتقاد ندارد



که درای آنچه آن گمان برده است مذهبی باشد اگر چیزی را بچیز دیگر قیاس کند تکذیب
نظر خود نخواهد کرد و اگر امری بر او مشتبه شود آنرا پنهان دارد و بجهت اینکه میداند
نادانی خود را که کسی نگوید که ندانست پس بعد جرات میکند و قضاوت میکند پس
او کلیه ظلمتهاست و مرتکب شونده شبهاتست رویم آورنده جهالاتست
از آنچه نمیداند عذر نخواهد که سالم بماند از علم هیچ بدست نیاورده که غنیمت
برود در هم می پیچد روایات را مثل رویم آوردن باد غار و خاشاک را موارث
از او میگردد و خوننا فریاد دارد از فتوای او حلال میکند بحکم خود فرج حرام را و حرام
میکند بقضاوت خود فرج حلال را نه پر است از علم که شاداب تواند که تشنه
علمی که بر او وارد شود و نه اهل است از برای آنچه از او ظاهر میشود که ادعای
علم حق باشد و تمام این اوصاف درباره علمای عامه است که علم آنها از روی
طن و استحسان و قیاس و رای است قسم دوم اصحاب یمنند یعنی شیعیان
علی بن ابیطالب که دست بدست علی یا خلفای آنحضرت داده و بیعت و لویه
کرده اند و این فرقه اگر پیوند ولایت را نخواستند بکاینده باشند و تا وقت احتضار که ظهور و لا
نگاهداری کرده باشند اینها اهل نجاستند اگر چه کناه انرفی جن با خود ببرند تا دم مرگ
حب علی که حسنه است که هیچ کناه با و ضرر ندارد همین پیوند ولایت آنکه فرمود
که این دین خود را نیک نگاهداری کنید که سینه در این دین بهتر است از حسنه
غیر این دین اشاره بهین پیوند ولایت و از جهت همین پیوند ولایت که سینه

حضرت امیر

در اینکه تمام راهها را بشناسند

۳۳۵

در این دین آفریده میشود و حسنه در غیر این دین قبول نمیشود و اینها منقسم
 به قسمت اولی بدو قسم یکقسم طائفه میباشد که در جنام نفس گرفتارند مثل
 فرقه اولی و در پی مشتهیات نفس میگردند لکن فرقی که دارند اینست که اینفرقه چون
 پیوند ولایت بوجود آنها رسیده اگر آن پیوند را بخشکانند یا در حال احتضار یا در اعراض
 بعد از گرفتاری بر ازخ اهل نجات خواهند بود و همان پیوند پیشاپیش آنها خواست
 تا آنها را بمقام امن آنها برساند لکن اگر خدا نخواسته پیوند را بخشکانند مرتد فطری
 شوند که حال آنها بدتر و پستتر از طائفه اولی باشد و از جهت خشکیدن این پیوند
 که فرمودند بهمت بمعصیتی که بستی آن معصیت را نکن که شاید خدا ترا بر آن معصیت
 ببیند و بگوید بعد از این هر چه خواهی بکن که ترا نخواهم آمرزید یعنی میشود باندک
 معصیتی آن پیوند ولایت بخشد اگر بیعت ولو تیره کرده باشد و میشود فطرت^{ست} لا
 قطع شود اگر بیعت نگرفته باشد و در هر دو صورت ولایت فطری منقطع میشود
 از این جهت مستمی میشود و مرتد فطری پس آنکس که بیعت ولو تیره کرده باشد باید بیشتر
 از دیگران بر حذر باشد که شاید معصیت جزئی آن پیوند را بخشکاند و فطرت را
 باطل کند قسم دوم طائفه هستند که مراقب لطیفه ولایت هستند و جهت قالب
 و کثرات را نیز مراقبت دارند که مشغول مرتبت معاش و تزود معاد هر دو هستند
 و این فرقه میان رویا باشند نه چون سابقین غنچه ملکیت مقتدر مقام گزیده و نه
 چون فرقه اولی در جنام نفس مانده بلکه در راه و در بحضرت اله میباشد لکن



کثرات خود را نیز مراقت دارند و قسم سوم از سه قسم بنی نوع انسان سابقینند
که بر همه خلق پیشی گرفته و جلوروشده و خلق را بسوی خدا میخوانند و میکشاند و این
طائفه انبیاء و اولیائند و مجذوبین را خداوند متعال یا در زمره سابقین محسوب
داشته یا بحجت قلت آنها و حکم و تکلیف نداشتن در عداد وارثین کتاب شمرده
و آیه مبارکه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ
ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ در باره این
طائفه است که پیشرو هستند و آنها که دست بدست علی یا خلفای آنحضرت
داده و قبول ولایت کرده اند زیرا که ایراث کتاب نبوت و ولایت بدون
نسبت نبوت و نبوت بانبی وقت یا وصی آنحضرت نخواهد بود و این نسبت هم
بدون اینکه دست بدست بدهند و قبول ولایت بشروط آن نمایند حاصل
نخواهد شد اگر چه آیه مبارکه در اخبار بسیار با اولاد فاطمه تفسیر شده است
و هرگاه بر اولاد جسمانی آنحضرت بواسطه شرافت این نسبت و مشرف بودن به
قبول رسالت و نبوت و ولایت ایراث کتاب صادق آید البته بر اولاد
روحانی که ایراث کتاب دارند بطریق اولی صادق خواهد آمد ایراث کتاب
و هرگاه اولاد جسمانی آن بزرگوار بحکم آیه مبارکه که فرمود جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا
إِلَى الْآخِرِهَا أَزْوَاجٌ مُبْتَلَاتٌ بَشِيرٌ وَنَارٌ و روحانی که فعلیت ایراث کتاب دارند البته
محکوم بدخول بهشت خواهند بود و چون این معلوم شد باید این معلوم شود که

فعلیت

در بیان اینکه تمام راهها بر سه قسمند

از زمان آدم تا زمان خاتم پرغمیر که بوده در اقول امر بدعوت ظاهره عامه خلق را
دعوت می نمود و در وقت دعوت عامه اگر مستعد پیوند ولایت می بود بدعوت^{طایفه}
و بیعت خاصه و لویه بیعت ولایت با او میکرد و در بین دعوت ظاهره و بیعت عامه
نبویه بکنایه و اشاره و تصریح بر کوشش امت خود میزد که نباید وقوف نماید بر همان
قبول نبوت و احکام شریعت بلکه باید راه بجوئید و در طلب راهها برانید چنانکه
پیغمبر ما از زبان خدا در چند جای کتاب امر ترا خبر داد که در طلب راه و راهها برانید
كَأَنَّهُ قَالَ قَالَتِ الْأَعْرَابُ لَمَّا فُلَّ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
یعنی بیعت با من اگر از روی واقع و موافق دل باشد مورث اسلام است ایمان
بجیز دیگر حاصل میشود و اسلام خود مقدمه ایمانست و چون راهها است بسو
ایمان نعمتی است برای شما که باید خداوند منت گذارد بر شما در این اسلام و
بیعت با من و فرمود اِنَّمَا أَنْتَ مُنَادٍ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی تو بشان
رسالت باید مردم را برسانی از وقوف در این بیابان بی پایان نفس که پرست
از موزیات و مهلکات و راه از هیچ سمت نمایان نیست و راهها برای مردم
دیگرست و از این قبیل اشارات و تصریحات در اخبار نبوی نیز بسیار است
و هر پیغمبر که بوده بشان رسالت دعوت عامه ظاهره می نموده و بشان ولایت^{طایفه}
دعوت خاصه و لویه می نمود در زمان خود آن پیغمبر سه صنف شیخ داشت یک
صنف آنها بودند که خلیفه آن نبی بودند در شان رسالت و خلق را بدعوت ظاهره

و نه از راه دست نیارند و باز فرمود و چون راهها را در طلب راه و راهها برانید
عَلَى سَلَامٍ بِكُمْ بِاللَّهِ بِمَنْ جَاءَكُمْ مِنْكُمْ لَا يَمُنُّ إِلَّا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ



با سلام دعوت می نمودند و صنف اول بیعت می گرفتند بر قبول احکام قلبیه و دخول
در تحت احکام شرعی و صنف دوم بیعت می گرفتند بر قبول احکام باطنیه قلبیه و دخول
در تحت احکام قلبیه و صنف سوم آنها بودند که در هر دو شان خلافت داشتند
و هر دو شان مثل انبیاء دعوت می نمودند و بعد از رحلت هر پیغمبر همین صنف
خلیفه بودند و خلق را دعوت می نمودند و در هر ملت با سنی مسمی بودند چنانکه در ملت
مهابادیان مؤید و هر بدستی بودند و در ملت اهل کتاب بجز رقیس عالم خود را
مینامیدند و مشایخ طریق را ارباب و در ملت محمدی عالم و عارف و عالم و
عالم و زاهد و حلیم و صاحبان هر دو منصب را بوختی و حکیم مینامیدند و چند خبر
که در کافی و غیره نقل شده است باین مضمون که **الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ وَالْأَنْبِيَاءُ**
حُصُونٌ وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ اشاره بهین سه صنف است چنانکه خبر دیگر
که روایت شده است که محبوبترین خلق بسوی خدا پرستگار است که طالب ثواب
خیر است باشد و ملازم علماء باشد و پیرو علماء و قبول کنند از علماء بنا بر بعض
سخنهای او گویند از جانب حکماء بنا بر آنچه جناب فیض قدس روایت کرده و تصحیح نموده
اشاره دارد بهین سه صنف و بعد از هر پیغمبر این سه صنف می بودند که آنها که شیخ
روایت بودند و آنها که شیخ طریقی بودند رجوع باوصیاء می نمودند چنانکه بعد از
حضرت رسول ^{رحلت} دوازده امام که اوصیای آن بزرگوار بودند صاحب هر دو منصب
بودند و مشایخ جزویه رجوع با آنها می نمودند و از جانب آنها اذن واجبات

۲ یک صنف آنها بودند در شان ولایت و خلق را دعوت باطنیه بایمان و دعوت می نمودند

در انکشاف امامان و بیاضی می کنند

۳۲۹

یا اذن و اجازه بیعت می یافتند و بکار خود مشغول میشدند مگر اینکه بر بعضی هواها
 نفسانی غالب میشد و سر از اوصیاء می چیدند و بخود سری برآمده آغاز دعوت
 می نمودند بدون اذن و اجازه امام چون زید بن علی بن الحسین و چون پیروان اسمعیل
 بن جعفر و چون مشایخ حضرت امام موسای کاظم و چون عبد الله بن جعفر که هر یک
 بخود سری برآمده و سر از امام که وصی بود چیدند و نزاع با اوصیاء و پیروان آنها
 نمودند و حسد برداشتند و چون عبد الله بن حسن بن محمد بن عبد الله که بحسب
 ریاست و سلطنت با جناب صادق بد کردند و اذیت نمودند آنحضرت را و همچنین
 سلسله از مشایخ تا زمان غیبت صغری جاری و بعد از غیبت صغری هر یک
 از اینها باطل آمیخته و ارباب هواهای خود رفتار کردند و حق و باطل بهم آمیخته
 شد زیرا که بعضی بدون اذن و اجازه چون زنان عنورائمه امام بخود سری برآمده و بر سر
 قیام و قضاوت نشسته چون عامه عیال و بعضی بعد از اجازه یافتن و منصب شیخوخه در روای
 یا طریقت یا هر دو داشتن حب دنیا و جاه و منصب یا هواهای دیگر بر آنها غالب از امام یا
 از جانب امام سر چیده و بخود سری برآمدند و انکار امام یا منصوب از جانب امام
 نمودند و بدعوت ظاهره و شغل فتیاء و قضاوت مشغول شدند یا بدعوت باطنه
 شغل و شکیری اشتغال ورزیدند یا بهر دو کار دست اندازی نمودند و بتدریج با
 بزرگان دین و بندهاگان خدا حسد ورزیدند و در تجسس عیوب آنها که برئی از عیب
 بودند برآمدند تا بتدریج قوای قتل مثل حسین بن علی بن ابیطالب دادند و قتل

قتل



تذکره

۳۳۰

قتل مثل میثم تمار و منصور حلاج را دادند و همچنین فتویٰ قتل بسیاری از ارباب
 ترابستین دادند و آیین آمیزش حق و باطل بعد از غیبت کبری که شخص امام غائب و
 مشایخ معروفه از میان رفتند و بعضی تقلید پدر یا خود را شیعه شمرند و در صدد
 قیام و قضاوت و دستگیری برآمدند بیشتر شد و آنها که با اجازه صحیح مشغول قیام
 و دستگیری بودند از عناد من غنیترین در زاویه خموی نشستند و عناد در پیش
 و ملافاش شد و الا آنها که با اجازه صحیح مشغول قیام و دستگیری بودند با هم
 متحد و شیخ طریق کمال حرمت داری از شیخ روایت داشت بلکه شیخ زیاده
 بر خود مقدم میداشت و شیخ روایت نیز کمال تجلیل از شیخ طریق میکرد و با هم
 متحد و در کار تکمیل بندگان خدا بودند و سلسله اجازه هر یک تا معصوم متصل
 و منضبط بود که هر یک سلسله اجازه خود را ثبت و ضبط مینمودند و از همان
 اول رحلت پیغمبر چون اول زمان رحلت پیغمبر با ارباب هوا و خیال ^{غلب}
 ملت آن پیغمبر بلند مینمودند و از دین که منهاج علی باشد منحرف میشدند و صاحب
 دین را منزوی مینمودند چنانکه خداوند مجید خبر داد از بلند کردن ناپل آن ملت را و
 منزوی داشتن صاحب دین را بقوله فَاكَاثِرٌ مِنْ قَرْبَةٍ اَهْلَكَاهَا وَهِيَ
 ظَالِمَةٌ فَمِنْهَا عَلِيٌّ عَرُوشًا وَبَنُو مُعَظَلَةٍ وَفَصَرٌ مَشِيدٌ که تفسیر
 و صورت ملت شده است چنانکه در بعد از رحلت حضرت رسول ملت را بلند
 کردند بحیثیتی که تا بلاد بعیده مثل هند و هندوستان و اندلس و ترکستان برآوردند

در اینکه نام را در بابا شنید

۳۴۱

متراد صاحبان دین و دین را ذلیل و گوشه نشین کردند و همچنین بعد از حلت میر
هریک از ائمه بدئی که صاحبان دین بودند منزوی و مجبور بودند که زبان حال
همه این بود که **يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا** بلکه عدا
بر توجیه نکردن عناد با هر یک داشتند و مبتدع و بیدین و خبیث می گفتند و سر
انهارا ابوترابی و شیعه و رافضی می گفتند و با اسم صوفی نیز می گفتند اگر چه
گفته اند که اسم صوفی را در دو سیت سال بعد از هجرت برای نطائف گذاشتند
و زبان فارسی قلندر و درویش نیز می گفتند و لکن اسم صوفی چنانکه از بعض اخبار مستفاد
میشود در زمان حضرت رسول و بعد از آن بزرگوار بوده که میاید انشاء الله چنانکه
زاهد و عابد و تقی و حلیم و عارف نیز بر آنها اطلاق میکردند و ما در بیان اخبار یک در
باب صوفی وارد شده برهما پنجه جناب فردوس اشیان حاج آقا زین العابدین
شیروانی رحمه در ریاض التیاح جمع کرده و نقل نموده اند اکتفا میکنیم و تمین میجویم
و آن اینست که فرمود گفتار در اعتقاد علماء ظاهر و در حق صوفیه برآر باب دانش و
اصحاب بیفش مستور نماند که زمره علماء ظاهر میگویند که در حق صوفیه از جناب
رسالت ماب مذمت وارد شده و قتی حضرت مصطفی اباذ غفاریرا مخاطب
فرمود که **يَا اَبَا ذَرٍّ كُنْ فِي اخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ وَ يَصِفُّهُمْ**
وَسَيُنَادِيَهُمْ بِرَبِّهِ الْفَضْلُ لَمْ يَذَلِكْ عَلَى غَيْرِهِمْ اَوْ لِيْلِكَ يَلْعَنَهُمُ
مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ بنا بر این فرقه صوفیه مردود حضرت الهی و مطرود



جناب رسالت پناهی میباشند و حدیث دیگر از علی بن موسی الرضا مرویست
که آنجناب فرمود من ذکر عندهم الصوفیه و لم یبکرهم بلسانیه او قلبیه
فلیس منّا و من انکرهم فکائنّا جاهدا الکفار بین بدی رسول الله
از مضمون حدیث ثانی معلوم میگردد که جماعت صوفیه مانند کفار عربی میباشند
اخبار و آثار در مذمت ایشان بسیار است بلکه در حقیقت صوفیه از اهل نفاقند
و بر وفق آیه ان المنافقین فی الدار الاسفلی من النار جای ایشان
دوزخ معین و مقرر است اینفرقه ضال و مضل و گمراه کننده جزو و کل اشد از
جماعت کفارند و شیطنت شیاطین را سالارند زیرا که کفار بدین اسلام کارند از
و در وادی ضلال سلیم قدمی نمیگذارند و در ضلالت و غوایت اهل بیان نمیگویند
و کسوت تدویر و خدعه جهت گمراهی نمیپوشند لباس صلاح در بر کرده و جماعت
مسلمانان را در ضلالت و گمراهی میاندازند و مانند اینفرقه بآیات فرقانی و احادیث
نبوی تمسک جستة مؤمنان را تباه و گمراه میسازند خود را بنجامت الانبیاء و پیغمبر
الاوصیاء منصوب مینمایند و برای تبیین نمودن ضلالت از اقوال اهل بیت طاهرین
استدلال نمیکردند اینفرقه مضل و مضلّه است و یک فرقه اند بعضی برانند که بفرقه
طائفه اند هر یک از ایشان ظهور دیگر میسازند و خلق را بنوعی گمراه میسازند
مردم عوام بنحان ضلالت بیان ایشان فریفته میشوند و ساده لوحان کج کام
پیشانی انجام اینفرقه میگردانند باید دانست که علماء و اصول فقه اینفرقه را

دو گفته اند و بعضی چهار قائل شده اند و جمعی شش و برخی هفت فرموده اند ظاهر بر
 وفق جهات سته اهل آن طائفه شش میباشند اول حلولیه دوم اتحادیه سوم واصلیه
 چهارم عشاقیه پنجم تناسخیه ششم وحدتیه اما حلولیه میگویند که حق سبحانه و تعالی
 بر ماحول نموده مانند حرارت در خرما و شیرینی در شکر تعالی عما یقولون علواً و کبراً
 اتحادیه ایشان میگویند که جناب باری تعالی بایاکی شده و مع گردیده حدیث **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ**
الْخَلْقَ فِي ظِلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ دلیل آرند و اصلیه اینکروه میگویند
 ما بایز و متعال و اصل شدیم و مقصد اقصی حاصل کردیم طاعات و عبادات بر
 ما لازم نیست **طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ حُصُولِ الْمَطْلُوبِ قَبِيحٌ وَ بَآئِهٌ وَاعْبُدْ رَبَّكَ**
حَتَّىٰ بِإِثْنِكَ الْبَقِيَّةُ متمم میشوند عشاقیه اینفرقه میگویند که زمره انبیاء
 و ائمه بعدی مشغول بغیر شدند و از حق تعالی بازمانده و خلقت را بتکلف بخدا میخواستند
 و از این جهت از خدا باز میمانند هر چه آدمی را از حق باز دارد و از یاد حق فراموشی
 آرد باطل است پس بقول انبیاء و ائمه التفات بنایه نمود و باب انقیاد بروی
 ایشان نباید گشود و تناسخیه ایشان فرق چندند بعضی منکر حقند سبحانه و تعالی
 عالم و نفوس را قدیم میدانند و بعضی بتوحید قائل شده سخن در انکار بهشت و دوزخ
 میراتند و میگویند که ارواح در همین عالم اجسام دور میزنند و ترقی و تنزل بهشت و
 دوزخ خود را در این عالم مشاهده میکنند غیر از عالم اجسام عالم دیگر نمیباشد و حدیث
 این فرقه میگویند که وجود مطلق جناب حق سبحانه و تعالی است و وجود عین و ^{جنت}



تجربی و انقسام را قابل نیست بلکه منبسط شده است بر بیاض کل موجودات و ظاهر
گشته است در کمونات خالی نیست از اشیاء بلکه او حقیقت اشیاء است
و امتیاز در میانه ایشان بقید ذات تعینات اعتباریه است **تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**
الْمَلِكُ دُونَ عُلُوِّ الْكِبَرِ این بود خلاصه اقوال صوفیه که شنیدی و احوال
فرقه را بکرات دیدی در بطلان اعتقادات فاسده ایشان بر هر یک صد وجه
ظاهر و باهر است دیگر آنکه این فرقه در معرفت وجود باری تعالی و اسماء و صفات
و حقیقت اشیاء سخن میرانند و خود را اهل طریقت و معرفت و کشف الهام میدانند
بدگر خفی و جلی که بدعت مشغول میشوند و از خلق منزوی شده بگرد لذات جسمانی
و نفسانی نمیکردند همه این اطوار و کردار اختراع در دین و بدعت در ملت سیده
المرسلین میباشد جمیع سلاسل صوفیه اختراع است و برائت معصومین ^{نستویب} نیست
گر بگویم تا قیامت زین کلام صد قیامت بگذرد و این تمام لاجرم بر این طائفه ^{مضله}
امانت رسانیدن لازم و اذیت نمودن مستحکم است این بود خلاصه کلام علماء
ظاهر که مذکور گشت گفتار و در بیان مبدء اشتقاق لفظ صوفی و زمان و صرع آن
بر ضمیر منیر آفتاب تنویر اصحاب یقین و بر برای معرفت پیمای ارباب عرفان
مستور و پوشیده نماند که این فرقه میگویند که صوفی مشتق است از صفوة الما
یعنی برگزیده و منتخب آن چون بعد از مرتبه نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است
این فرقه اعز بنی آدمند زیرا که هر چیز را سه مرتبه است ادنی و اوسطی و اعلیٰ انبیاء

در بیانکتاب تمام مرئی قشند

و اوصیاء اعلی نوع انسانند و فرقه صوفیه او وسط نوعند لاجرم برکنزیده اند چون
 یا نسبت بر صفو الحاق نمودند صفوی شد و چون این لفظ کثیر الاستعمال بود و در زبانها
 ثقیل مینمود پس واو آنرا که لام آن بود بجای فا که عین بود کدا روند و صادر اضمه
 و او ندیجالت و او پس صوفی شد بعضی گفته اند که در زمان رسول جماعتی از
 مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که اموال و مکنی انداشتند و همواره عام عبادت
 و ریاضت بر سپهر قرب الهی میافراشتند در صفت از مسجد رسول بسر میبردند و
 بصقل مشاهد رنگ شکوک و او نام از دلهای خویش میردند ایشان مستی با صفا
 صفت بودند و جناب سالت تاب کمال لطف و رحمت با ایشان میفرمود بالحق یا نسبت
 ایشان را صفتی گفته و از باب اینکه در مضاعف یکفر فرایا با او بدل میکنند آنرا صوفی گفته
 بعضی میگویند بسبب لبس صوف مستی باین اسم شدند در فضل و مدح ایشان این که
 در تفاسیر مذکور است که جماعتی از اکابر و صنادید قبیله مضر بخدمت حضرت رسول
 آمدند چون ایشان قبیله بزرگ بودند و اسلام ایشان باعث قوت اهل اسلام میبود
 آنحضرت بسبب صحبت در تعظیم ایشان مبالغه مینمود و ایشان را بر صدر مجلس جای
 میداد ایشان چنانچه در اهل دنیا است از مجالست اصحاب صفت که بظاہر حقیر و
 متلبس بلباس کلیم و حیر بودند رنگ و عار مینمودند از آنحضرت درخواست کردند
 که ما بزرگانیم و از جمله صدر نشینان در مجلسی که ما باشیم این خرقه پوشان نیابند
 و زبان صحبت با ما نگشایند بعد از آن این آیه نازل گشت خطاب بحضرت رسول که



وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُورِ وَالْعِصْيَانِ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ
مَرَّ غَفْلًا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا عِنْدَنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا

یعنی بصبر و ادوار نفس خود را با آنها ایستاده میخوانند پروردگار خود را در صبح و شام و میجویند
رضای او را و بر مدار چشمهای خود را از روی ایشان مکرر اراده کرده و میجوایند زندگی
دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم مادل او را از ذکر خود و متابعت کرده است
هوای خود را و بوده است کار او بیرون از حد اعتدال و بگو حقرا از جانب پروردگار
خود پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود بدرستی که ما مهیا کرده ایم از
برای ظالمان آتش و دوزخ را فضیلت اصحاب صفة محتاج بیان نیست همان صفا
که اصحاب صفة بدان موصوف بودند صوفیان صفوت نشان بآن موصوف در
میان اینفرقه متعارف بوده که صوفی را اصحاب صفة میخوانده اند چنانکه مقرب گاه
باری خواجه عبدالله انصاری گفته ایسا لک روشن بین اصحاب صفة را بدین چشم
بین بعضی گفته اند که صوفی مشتق است از صفا که ضد کد و رست زیرا که ایشان
از کدورات نفسانی رسته و بصفای قلب پیوسته اند از بعضی از اکابر اینفرقه
منقولست که در زمان خاتم مسلمانان افاضل و اهل کمال خود را بنام علیحه ستمی
نمیفرمودند سوای صحابه زیرا که هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحابه نداشتند

در بیان اینکه تمام از صحابه میگویند

۳۴۷

و اهل عصر دوم که از صحابه کسی باقی نماند جماعتی را که بخدمت صحابه حضرت رسول
رسیده بودند و از ایشان احادیث و اخبار و آداب شنیده بودند تابعین میگویند
این نام را شریفترین لقبی میدانستند و عصر سوم که آنها تابعین را دیده بودند
اتباع تابعین میگویند تا اهل عصری که از عهد رسول بسیار دور شدند خاصاً
اكثر که نهایت پرمیزیگاری و اهتمام با موردین داشتند ایشان را از یاد و عباد
میگویند تا آنکه ظاهر شد بدعتها و بسیار شد مذہبهای باطل مثل خوارج و علای
و طاعنه و زمانه و غیر ایشان هر یک مدعی میبودند که در میان ما ز یاد و عباد
هستند و اطلاق این اسم را بر خاصان خود مینمودند تا آنکه اهل حق خاصان
خود را که ممتاز بودند بر یادت و زیاده و محافظت نفس از متابعت هوا و صرف کردن
اوقات خود را در طاعات و عبادات و اذکار و اوراد و غرلت و اجتناب نمودن
از اهل دنیا با اسم صوفی مخصوص ساختند و این نام از سنه دویست از هجرت
برایشان اطلاق شده با جمله آنچه از احادیث و کتب تذکره ظاهر میشود این است
که اینفرقه در زمان حضرت رسول و زوج بتول مختص باین اسم بوده اند چنانکه
روایت شده در کتاب بشاره المصطفی لشیعۃ المرتضی که جناب ملا محمد باقر مجلسی در
فهرست بحار الانوار خود نسبت این کتاب را بشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی
الطبری داده با سندش قال رسول الله من ستره ان یجلس مع الله فلیجلس
مع اهل النصوف یعنی حضرت رسول فرموده که هر که را خوش میاید که بنشیند



باشد با اهل تصوف بنشینند مقوی این حدیث حدیث قدسی است که حق سبحانه و تعالی
فرمود **أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي** یعنی من همیشین آنکس که ذکر من کند صوفیان اهل ذکرند
پس حضرت حق تعالی جلیس ایشانست هر که خواهد بنشیند با خدا بنشیند در حضور او یا
صوفی ولی است زیرا که ولی خدا آنکسی است که دست بدست علی یا مجاز از جانب
آن بزرگوار داده و پیوند ولایت بوجود آوریده و ایمان داخل دل او شده است
و نیز در آن کتاب روایت نموده است که قال رسول الله **لَا تَطْعَمُوا عَلَى أَهْلِ
التَّصَوُّفِ فِي الْخُرُوفِ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَلِبَاسُهُمْ لِبَاسُ
الْأَنْبِيَاءِ** یعنی حضرت رسول فرمود طعم نکنید و عیب منمائید بر اهل صوفیه
و خرقة پوشان پس بدستیکه اخلاق و اوصاف ایشان اوصاف اخلاق
انبیا است و لباس ایشان لباس انبیا است و نیز در آن کتاب مرویست که
قال رسول الله **رَاغِبُوا فِي دُعَاءِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ أَصْحَابِ الْجُوعِ وَ
فَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَكَسْرُ فِي أَجَابَتِهِمْ** یعنی حضرت رسول فرمود که میل نمائید
و دعا طلب کنید از اهل تصوف و گرسنگان و تشنگان یعنی روزه داران پس
بدستیکه حق سبحانه و تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان و زود اجابت مینماید
و دعای ایشان را و در کتاب غوالی اللطالی ابن جمهور الاحساوی که ملا محمد باقر
در فهرست بحار الانوار نسبت این کتاب را نیز باین جمهور داده روایت شده که قال
امیر المؤمنین **التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةُ أَحْرَفٍ تَاءٌ وَصَادٌ وَوَاوٌ وَثَاءٌ**

تَرَكَ وَتَوْبَةً وَتَقَى الصَّادُ صَبْرٌ وَصِدْقٌ وَصَفَا الْوَاوُ وَرَدٌ وَوَدُوٌّ
وَفَاءُ الْفَاءُ فَرْدٌ وَفَقْرٌ وَفَنَاءٌ یعنی حضرت فرمود و التَّصَوُّفُ یعنی آنکسی که مستی
بصو است چنانکه این اسم چهار حرفست بترتیب مذکور و هر حرفی از آن مشتمل است
بر سه وصف که مجموع آن دوازده وصف میشود پس میاید که شخص مستی باین اسم
بدین صفات دوازده گانه نیز موصوف باشد تا آنکه موضوع له حقیقی این لفظ توانا
بود و هر کس که مستجمع صفات مذکوره نباشد اطلاق این لفظ بر او مجاز خواهد بود
و کنایاتی است شریف یعنی صوفی نباشد مگر شیعه اثنی عشری بوده باشد و از
اینست که در میان صوفیه مضبوط و مشهور است و در بسیاری از کتب مشایخ
مسطور است که انتساب هر یک از سلسله صوفیه بحضرت امیر المؤمنین یا یکی از
ائمه معصومین میشود و از برای توضیح اقوال دیگر نیز ذکر میشود منجمه میرسد شریف
محقق در حاشیه شرح مطالع فرموده است که مضمونش اینست بدان بد رستی که
سعادت عظیم و مرتبه عالی از برای نفس ناطقه انسانی معرفت صانع است تعالی
و تقدس با آنکه از برای او است صفات کمالیه و منزه است از صفات نقایص
امکانیه و با جمله معرفت مبدأ و معاد است که کمال نفس ناطقه است و طریق
تحصیل آن بدو وجه میراست یکی طریق نظر و استدلال و دیگری طریق اهل
ریاضت و مجاہدات و روندگان طریق اول یعنی نظر و استدلال اگر ملازم
متابع ملت انبیایند در هر زمان و هر ملت پس ایشانرا مشکلم میگویند و اگر تابع



الکتاب من یؤتی قلبه حقیقه التبت یعنی حقون ثابت داشتن قلب است در وقت طاعت برادر کار ظاهر گفته اند

دین و ملت نیستند ایشان را حکماء مشائی میگویند و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت و مجاهدات اگر تابع ملت و دین هستند و ریاضت و مجاهده ایشان بقانون و قرارداد دینی آنزمان است ایشان را صوفیه میگویند نه اینست که همین لفظ بعینه میگفته باشند زیرا که این لفظ عربیت شدادر میان جماعتی که تکلم عبری یا سریانی یا غیر آن هر یک فرقه متصوفیان اوصاف را بلفظی که بقانون خود برای تسمیه اشیاء قرار داده اند بکلمه تسمیه مینمودند که در لغت عرب بمعنی صوفی است یعنی زاهد و عابد و مرتبه بر طریق شریعت بنی وقت و اگر ریاضت و مجاهده ایشان موافق قانون و قرارداد بنی آنزمان نیست ایشان را حکماء اشراقی میگویند و بدین مضمون نیز از محقق طوسی در بعض کتب نقل فرموده بنا بر این تقسیم و تعریف اهل ریاضت و مجاهده تابع شریعت را صوفی نامیده اند پس وضع این لفظ از برای اینفرقه از آدم الی یوم اقیامه است پس صوفی اطلاق میشود بر تاضر مجاهد مطلق موافق قوانین شرعیه جمعی گفته اند ^{بعض} صِدْقُ التَّوْبَةِ یعنی تصوف توبه و بازگشت راست و درستت بحدایتعالی و گفته اند ^{بعض} النَّصُوفُ اَکْثَابُ الْفَضْلِ وَ تَحْوِی الرِّزَالَی یعنی آراسته فضائل و وارسته از رزائل برخی گفته اند ^{بعض} النَّصُوفُ تَرْکُ الْفُضُولِ وَ حِفْظُ الْأَصُولِ یعنی تصوف ترک نمودن آنچه در آخرت بکار نیاید و حفظ کردن آنچه در آخرت کار گشاید قومی گفته اند ^{بعض} النَّصُوفُ حِفْظُ الْأَشْرَارِ وَ حُبُّ الْأَبْرَارِ وَ حُبُّ الْأَشْرَارِ یعنی تصوف پنهان داشتن آنچه از معارف برادر و دشمنان مخفی

و دوست داشتن نیکوکاران و دوری از بدکاران فرقه گفته اند التَّصَوُّفُ قَضِ
 الْهَوَىٰ فِي مَلَاذِمَةِ التَّقْوَىٰ یعنی تصوف ترک هوا و تمنای نفسانیت و ملازمت
 پرہیزگاری زمره گفته اند التَّصَوُّفُ شُكْرٌ عَلَى النِّعَمِ وَصَبْرٌ عَلَى النِّقَمِ
 یعنی تصوف شکرگذاری نعمت‌های الهی است و صبر نمودن بر بلاها و صیبتاگری
 گفته اند التَّصَوُّفُ طَرَحُ النَّفْسِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرُّبُوبِيَّةِ
 یعنی تصوف انداختن نفس است در عبودیت و متعلق گردانیدن دلست در آئین
 ربوبیت جماعتی گفته اند التَّصَوُّفُ قَنَاءُ النَّاسِ وَنِيَّةٌ وَظُهُورُ اللَّاهُوتِ
 یعنی تصوف فانی داشتن عالم ناسوت مراد از ناسوت ماسوی الله است
 و ظهور و غلبه الوہیت است شیخ شہید اول گفته الصُّوفِيَّةُ الْمُتَخَلِّصُونَ بِالْعِبَادَةِ
 وَالْمُعْرِضُونَ عَنِ الدُّنْيَا وَالْمُقْبِلُونَ عَلَى الْآخِرَةِ یعنی صوفیہ آنانی کہ مشغولند
 بعبادت پروردگار خود و اعراض نموده اند از دنیا و رو آورنده باختر و آنانی کہ گفته
 الصُّوفِيَّةُ كَالْأَرْضِ بَطَاطَاهَا الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ وَكَالْتَحَابِ تَظِلُّ كُلُّ شَيْءٍ
 وَكَالْمَطْرِ يَبْقَى كُلُّ شَيْءٍ كَمَا يَبْقَى مِنْ عَمُومِ ضَلَالٍ اِنْ تَقَوَّيْتَ شَرِيْفَةً اِنْ شَاءَ
 مَا اِنْجَا اِنْ كُنْتَ رَاضٍ اِلَيْهَا هُوَ وَخُلَاصَةُ هِمَّةِ اَخْبَارِ اَقْوَالِ اِيْنِست کہ صوفی
 اسم است از برای کسی کہ بصدق ارادت دست بدست بتی وقت یا خلیفہ او داده
 در رضای خدا را نصب العین خود قرار دهد و دنیا و ہوا را پشت سر اندازد کہ آنکس کہ
 چنین کند لامحہ اَقْوَالِ نَبِیِّ وَخَلِیْفَتِهِ اَنْ نَبِیِّ رَا بِنِکْلِ طَاعَتِ کُنْدَ وَتَمَامِ اَنْجَا



